١

[illegible]

تاريخ الجزر فيما وقع

[illegible]

وا[illegible] الله ابن الغزار

رب يسّر وتمّم بالخير

المجلدة الثانية من المجلدتين من تفسير خلاصة منهج الصادقين في الزام المخالفين

از ابی بن کعب روایتست که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که هر که سوره مریم بخواند حق تعالی اورا ده حسنه بدهد بعدد هر که تکذیب زکریا وتصدیق وی کرده باشد وهر که تصدیق وتکذیب یحیی ومریم وعیسی نموده باشد وبعدد هر که تصدیق وتکذیب ابرهیم واسمعیل واسحق ویعقوب وموسی وهرون وادریس علی نبینا وعلیهم السلام کرده وهر که دعوی ولد کرده بر خدای تعالی وهر که نکرده واز امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر که بر قرآءت این سوره مواظبت نماید نمیرد تا آنچه مراد اوست از دنیا در نفس ومال وولد ودر آخرت از اصحاب عیسی بن مریم باشد ودر مقابل پادشاهی سلیمان بن داود در بهشت

سورة مريم تسعون و هشت آية مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

كهيعص عبد الله عباس فرمود که کهیعص نامیست از نامهای الهی ومؤید اینست که امیر المؤمنین صلوات الله علیه در بعضی ادعیه فرموده اند که یا کهیعص ویا حم عسق اغفر لی وکلبی گفته که این ثنائیست که حق تعالی خودرا وکسی را بر حقیقت معنی آن اطلاع نیست واز عطا نقلست که سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که کاف مفتاح اسم کافی وکریمست وکبیر وها اشارت باسم هادی ویا بایمای کریم ومجید وحمید وعین اشعار بعلیم وعزیز وعظیم وعادل وصاد ایما بصادق ودر لباب آورده که یا من یجیر ولا یجار علیه ویا من یجیب من دعاه ونزد بعضی این اسم بهترین اسمای الهیست ونزد بعضی اسم سوره است یعنی این سوره ذکر رحمت ربك یاد کردن بخشش پروردگار تست ... اقوال دیگر معنی آنست که اینکه خوانده میشود بر تو ذکر بخشش آفریدگار تست عبده زكريا بنده خود را زکریا بن آزر وآن بخشش اجابت او سبحانه بود دعای زکریا را در طلب ولد واو از انبیای بنی اسرائیل بود از اولاد رحبعم بن سلیمان بن داود علیهم السلام مهتر احبار بیت المقدس وصاحب قربان بود پس قصه اورا بخوان ویاد کن برای امت خود اذ نادى ربه چون ندا کرد پروردگار خود را در محراب بیت المقدس بعد از تقرب بقربان کردن نداء خفيا خواندنی پنهان چه در دعا باجابت نزدیکتر است بجهت آنکه از ریا دورتر است وگویند خفای آن بجهت آن بوده که از اعمام خود شرم میداشت که در نود سالگی باوجود زن نود وهشت ساله نماز ایشان ...

فرزند کند ودعای او این بود که قال رب گفت ای پروردگار من انى وهن العظم منى سست شده است استخوانهای که ستون بدنست منى از من وچون این نوع استخوان که اصل اعضاست سست شده باشد باقی اعضای دیگر بطریق اولی واشتعل الرأس شيبا وافروخته گشته سر از پیری یعنی چنانکه تاریکی وسیاهی بنور منتفی میشود سیاهی موی من بسفیدی پیری منتفی گشته وچنانکه آتش در جائی افتد وهمه آنرا فرا گیرد وبجای دیگر سرایت کند سفیدی موی من که در یکجا واقع شده بود بموضع دیگر سرایت کرده وهمه سفید گشته ولم اكن ونبوده ام بدعائك رب بخواندن من ترا ای پروردگار من شقيا بی بهره ونا امید یعنی هرگاه دعا کرده ام باجابت رسانیده ومرا محروم نگردانیده وبحسن اجابت تو خو گرفته ام پس درین دعا محروم ونا امیدم مگردان واجابت آن فرمای و بعد از عرض دعا ونیاز شرح حال خود را که باعث دعاست بیان میکند ومیگوید که وانى خفت الموالى وبدرستی که من میترسم از اولیائی که وارث من باشند از بنی اعمام که بدترین بنی اسرائیل اند وترکه مرا در موضعی که غیر رضای تو باشد خرج کنند من ورائى پس از من وكانت امرأتى عاقرا وزن من نازاینده است ومن پیری فرو رفته فهب لى پس ببخش مرا من لدنك وليا از نزدیک خود فرزندی که اولی باشد بترکه ومع ذلک ولیعهد من ومتولی امور من ویا والیی که ولی ان از اولیا ودوستی از دوستان تو باشد واز روی استحقاق يرثنى میراث برد از من ترکه مرا ويرث من آل يعقوب ومیراث گیرد از اولاد یعقوب بن ماثان که پدر مریم بوده ونزد کلبی برادر زکریا بوده وگویند مراد یعقوب بن اسحق بن ابرهیم است زیرا که زکریا خواهر مریم خواسته بود که دختر عمران بود ونسبا متصل بود بیعقوب پیغمبر علیه السلم ونزد سدی زن او از اولاد سلیمان بن داود بود وداود از اولاد یهودا بن یعقوب وزکریا از نسل هرون وهرون از اولاد لاوی بن یعقوب جمیع اصحاب ما باین استدلال کرده اند بر آنکه انبیا مال را بمیراث گرفته اند نه آنکه ما ترک خود را صدقه میکرده اند زیرا که میراث بارث مذکور مالست نه علم ونبوت چه لفظ میراث در لغت وشریعت اطلاق نمیکنند مگر بر آنچه نقل کرده میشود از مورث بوارث از اموال ودر غیر آن استعمال نمیکنند مگر بطریق مجاز واز حقیقت بمجاز نقل کردن خلاف اصل است وبدون دلیل غیر جایز ودیگر آنکه زکریا بعد ازین فرمود که واجعله رب رضيا یعنی بگردان فرزند مرا ای پروردگار من شایسته وپسندیده که از قول وعمل او راضی باشی وهمیشه مطیع وفرمانبردار تو باشد پس اگر مراد از ارث نبوت باشد چنانکه مخالف میگوید ذکر این بعد از آن بی معنی بود ولغو وعبث باشد همچنانکه نیکو نیست که کسی گوید بار خدایا پیغمبری بما فرست واورا عاقل ومرضی خود گردان زیرا که هرگاه که شخصی منصب نبوت داشته باشد البته متصف خواهد بود برضا وانچه اعظم از آنست

مؤید اینست که زکریا علیه السلم تصریح فرموده بانکه بیترسم از بنی اعمام خود بعد از فوت خود پس طلب
وارث بجهت خوف او بوده باشد از بنی اعمام واین خوف معقول نیست مگر بمال نه نبوة وعلم زیرا که
زکریا اعلم از ان بود بانکه او سبحانه نبوة وعلم بکسی دهد که از اهل آن نبود پس اینکه مخالف این معنی
نقل کرده که نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة محض افترا باشد وعین عناد وطغیان
ولهذا سیدة النساء علیها السلام تکذیب این سخن کرد ودر قرآن استشهاد فرمود بایهٔ یرثنی ویرث من
ال یعقوب حاصل که زکریا بجهت انکه مبادا که میراث او ببنی اعمام منتقل شود وآنرا در فسق وفجور
صرف کنند وموجب ازدیاد فسق ومعصیت ایشان شود از حق تعالی طلب فرزند صالح کرد که مرضی
او سبحانه باشد ومأمور امر او وبعد از دعا سر بسجده نهاد وتضرع میفرمود ومنادی ندای کرم ربانی
وعدهٔ اجابت داده ندا کرد باو که یا زکریا انا نبشرک ای زکریا بدرستی که ما بشارت
میدهیم ترا بغلام اسمه یحیی به پسری که نام او یحیی است لم نجعل له نیافریدیم مر او را
من قبل پیش از ین سمیا اسم یعنی هیچ کس قبل از وی باین اسم مسمی نبوده واین موجب مزیت شرف
اوست ونزد ابن جبیر سمی بمعنی مثل است یعنی هیچ کس را پیش از وی بصورت وهیئت او خلق نکرده
بودیم ویا از ان حیثیت که از زن عاقر در وجود آمد وهیچ فرزند از زن عقیم متولد نشده ویا باعتبار
وفور علم وکثرت حکمت وفضیلت او واز ابی عبد الله علیه السلم روایتست که همچنانکه یحیی را سمی نبود
امام حسین علیه السلم را نیز سمی نبود یعنی پیش از ان هیچ کس بنام او نبود وآسمان بر هیچ کس گریه نکرد مگر بر
یحیی و امام حسین علیهما السلام که چهل صباح بر هر دو بگریست ویرا گفتند که گریهٔ آسمان بر چه طریق
بود فرمود بوقت طلوع وغروب سرخ میبود وقاتل یحیی علیه السلم ولد الزنا بود وقاتل امام حسین علیه السلم
نیز ولد الزنا بود ثعلبی [illegible] آورده که حق تعالی قبل از ان ذکر فرمود که ارادهٔ او تعلق گرفته بود که
بعد از وی کسی را بظهور آورد که [illegible] ورا بکمالات ثابته وفضایل کثیره وعلوم جلیله اختصاص دهد که
هیچ کس [illegible] بان مرتبه نرسیده باشد ونرسد واسم سامی او را از نام همایون فرجام خود مشتق سازد خدا
العرش محمود وهذا محمد صلی الله علیه واله القصه چون زکریا علیه السلم بشارت فرزند شنید از روی
تعجب نه بر وجه استبعاد از قدرت الهی قال گفت رب ای پروردگار من انی یکون لی غلام
چگونه باشد مرا پسری وکانت امرأتی وحال آنکه هست زن من عاقرا نازاینده وقد
بلغت وبدرستی که رسیده ام من الکبر از بزرگ سالی وغایت پیری عتیا بنهایت
وحالت یبس وخشکی اعصاب وعظام وضعف قوی از حسن منقولست که این سخن بر طریق
استعلامست از کیفیت ولد آوردن یعنی بار خدایا ما را جوان خواهی ساخت با هم درین پیری وبزرگی
سال قدرت ارزانی خواهی فرمود قال گفت فرشته بامر خدای در جواب او که ای زکریا کذلک

امر چنین است که هم درین پیری ولد موعود موجود خواهد شد قال ربک گفت پروردگار تو
هو این کار که آفریدن فرزند است درین سن از این دو شخص علی هین بر قدرت من آسانست رد قوة
تو کنم تا بر مباشرت قوة یابی ورحم زن ترا گشاده سازم تا نطفه را جذب کند وآنرا عدد ولد رساند و
قد خلقتک وبدرستی که آفریدم ترا من قبل پیش از یحیی وبوجود آوردم ولم تک شیئا
وحال آنکه نبودی چیزی یعنی معدوم صرف بودی ترا از عدم بوجود آوردم وچون ترا از عدم بوجود آوردم
ووجود دادم پس قادر خواهم بود بر آفریدن فرزند از زن پیر وچه زایل ساختن مانع ولد که آن عقر زوجهٔ
تست آسانترست از ابتدای آفریدن از ابی جعفر علیه السلم رویتست که یحیی علیه السلم بعد ازین بشارت بپنج سال
متولد شد القصه زکریا علیه السلم ازین حال مسرور شد اما ندانست که عنقریب وجود خواهد گرفت یا مدتی
دیگر بظهور خواهد رسید وبجهت این قال گفت رب اجعل لی ای پروردگار من بگردان برای من
یعنی بنمای مرا آیة علامتی که بدان قرب وقوع این واقعه معلوم گردد وبان استدلال کنم بر رسیدن زمان
وجود فرزند قال گفت خدای مر زکریا را آیتک نشانهٔ تو برین الا تکلم الناس آنست که
سخن نتوانی گفت با مردمان ثلث لیال سه شب وروز آن سویا پی در پی وبهم پیوسته یعنی سه
شبانه روز تمام نزد اکثر مفسران مراد سوی صحیح وسلیمست یعنی قادر نباشی بر سخن کردن وحال آنکه سوی
الخلق وتندرست باشی نه که آن بجهت علتی باشد القصه بعد ازین بشارت وبیان علامت وقتی قراءت
زبور میکرد وبتسبیح مشغول بود که ناگاه بیکبار زبان او بسته شد واصلا نتوانست که سخن کند ومردمان
بنابر عادت خود بر در مسجد منتظر بودند تا زکریا بیرون آید ودر مسجد بگشاید تا با وی نماز کنند فخرج
پس بیرون آمد علی قومه بر گروه خود صباح آن روز که در شب زن او حامله شده باشد من المحراب
از مصلای خود وایشان بر عدم قدرت او بر تکلم اطلاع پیدا کردند بدانستند که اثر اجابت دعای وی
بفعل آمده خوشحال گشتند فاوحی الیهم پس اشارت کرد زکریا بسوی ایشان بدست خود ان
سبحوا آنرا که نماز گذارید یا تسبیح گوئید خداوند خود را وبشکر او قیام نمائید بکرة در
بامداد که پیش از طلوع آفتابست وعشیا ودر شبانگاه که بعد از غروب آنست وبعد از سه شبانه
روز که بدین منوال گذشت زکریا بحال خود آمد ویحیی بعد از مضی مدت حمل متولد شد ودر کودکی
پلاسی پوشیده بود وبا احبار بطریق عبادت وطاعت موافقت میفرمود تا وقتی که بحد وفرود آمد واز
حق تعالی با وخطاب مستطاب رسید که یا یحیی خذ الکتاب ای یحیی فرا گیر کتاب
توریة را بقوة بقوتی که ترا دادیم بر اخذ آن وعمل کردن بان واتیناه الحکم ودادیم یحیی را حکمة
که آن فهم توریة بود ودانستن احکام آن صبیا در حالتی که کودک بود در سن سه سالگی ابن عباس
فرموده که معنی آنست که او را پیغمبری دادیم در حالت سه سالگی عیاشی باسناد خود از علی بن اسباط

روایت کرده که او گفت روزی نزد ابی جعفر محمد بن علی الرضا علیهم السلام رفتم او در سن بچسالگی
بود در حسن اخلاق و فهم و ذکاء او تامل میکردم فرمود که حق تعالی خدا امامت میکند بر همان
طریق که اخذ نبوة میکند و بعد از ان این هر دو آیه را تلاوة فرمود که فَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ
حُكْمًا وَعِلْمًا وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا بعد از ان فرمود که جایز است که حق تعالی اعطای نبوة کند در
چهل سالگی و جایز است که آنرا کرامی کند در سن کودکی ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ از ضحاک نقل است
که یحیی علیه السلم در وقت سه سالگی کودکان محله روزی او را گفتند که ای یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود
ما از برای بازی آفریده نشده ایم این سخن سندی عظیم است بیخبران بازیچه غفلت را که عمر عزیز خود را
ببازی و لهو و لعب میگذرانند و بدو ام فریب إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَهْوٌ وَلَعِبٌ مشغول و مقید شدند بما
القصه حق تعالی میفرماید که ما دادیم یحیی ع حکمت و فهم توریة را در حین کودکی وَحَنَانًا ورحمة
و عطوفته مِّن لَّدُنَّا از نزدیک خود بجهة آن مردمان را بطاعت خدا میخواند و از معصیت
دور میکردانید و گویند مراد بحنان کمال خوف و خشیت و نهایت ترسکاری او بوده وَزَكَاةً و دیگر
دادیم او را طهارت و عمل پاکیزه یعنی لطف الهی شامل حال او شده از اول صغر تا زمان انقضای
اجل پاکیزه بود از جمیع خبایث و معایب یعنی او را دادیم برکت و زیادتی در علم و عمل وَكَانَ
تَقِيًّا و بود ترسنده و پرهیزکار از جمیع منهیات و مطیع او در جمیع حالات که هرگز هیچ خطیئه در
خاطر او خطور نکرد چه جای آنکه آنرا بفعل آرد وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ و بود نیکوکار بپدر و مادر خود
و مهربان و فرمان بردار ایشان وَلَمْ يَكُن جَبَّارًا و نبود سرکش یعنی عاق الوالدین و کردن کش
بر بندکان عَصِيًّا و نبود عاصی امر پروردکار خود را وَسَلَامٌ عَلَيْهِ و سلام است از ما بر یحیی
يَوْمَ وُلِدَ روزی که متولد شد یعنی زمان مولود وَيَوْمَ يَمُوتُ و روزی که میرد وَيَوْمَ
يُبْعَثُ و روزی که برانگیخته شود حَيًّا زنده مراد بسلام تزول رحمة و تحیت او سبحانه است
بدو در دنیا و آخرت تخصیص این سه موضع بذکر جهة آنست که وحشت ترین مواطنست
چه مولود چون متولد شد خود را در خارج المقام مطمئن بیند که در ان بود و چون فوت شود
چیزها را مشاهده کند که هرگز ندیده و در وقتی که مبعوث کردد خود را در محشر عظیم بر هول بیند
مرویست که خدای تعالی بمرتبه خوف و خشیت بیحیی ع داده بود که چون احوال قیامت شنیدی
فی الحال دلش بی آرام کشتی و مرغ روحش در اضطراب افتادی و از لباسها بپلاسی قناعت کردی
و از طعامها بنان خشک اکتفا نمودی و در چهار سالگی توریة را حفظ نموده بود و در ده سالگی
بر جمله احکام شرع واقف شده با چنین مرتبه چندان کریسته بود که کوشت و پوست از رخسار
مبارکش فرو ریخته بود و همین رگ و پی و استخوان مانده بود مادرش از سر شفقت دو پاره نمد

بر ممر آب چشم او نهاده بود هر لحظه آنرا برداشتی و بیفشردی و باز بجای خود نهادی روزی زکریا ع
گفت الهی فرزندی از تو خواستم که سرور سینه و راحت جان من باشد این فرزند از سینه من سرور
برد و داغ عتاب بر جان و جکرم نهاد دیکر تحمل کریه و ناله او ندارم خطاب رسید که تو از من فرزند ولی
طلبیدی نمیدانی که صفت اولیا کریستن و نالیدن و بار محنت نامرادی کشیدن باشد بنای محبت
ما بر ضربت قرات و غذای محبان ما شربت زهر القصه خوف یحیی علیه السلم در مرتبه بود که در مجلسی که
او حاضر بودی زکریا علیه السلم از عقوبات الهی کلمه نکفتی و جز شرح آثار رحمت نامتناهی بر زبان نراندی چه
یحیی علیه السلم را قوت استماع آیات خوف و وعید ربانی نبود و اکر از ان باب شمه شنودی از کریه
بهلاکت نزدیک رسیدی روزی زکریا ببالای منبر بر آمد و از اطراف و جوانب نکریست یحیی علیه السلم را
ندید و یحیی ع خود را در پس ستونی کشیده و نشسته بود و کلیم در رخود پیچیده چون یحیی در نظر وی نیامد
سخن از وعید الهی در انکند و کفت در دوزخ کوهیست از آتش نام آن غضبان هیچکس از انجا نکذرد
مکر بکریستن از ترس خدای تعالی یحیی علیه السلم این کلام بشنید نعره زد و برجست و کلیم از دوش بیفکند
و قدم از مسجد بیرون نهاد و فریاد میکرد که وای وای بر انکس که غضبان جای او باشد و این کوه تفسان
ماوای او پس نعره میزد و ناله میکرد تا از شهر بیرون رفت زکریا از منبر فرود آمده بخانه رفت و مادر
یحیی را کفت من ندانستم که پسرت در مسجد است شمه از وعید ربانی بیان کردم وی سر و پای
برهنه از مسجد بیرون رفت و شنیدم که روی بصحرا نهاده بیا تا از پی او برویم مبادا از بیخودی
در چاه افتد پس پدر و مادر از عقب پسر روان شدند و سه شبانه روز در کوه و صحرا و دشت
قدم میزدند و هیچ اثری از یحیی علیه السلم ندیدند و خبر او نشنیدند صباح روز چهارم بشبانی رسیدند
پرسیدند که از یحیی علیه السلم خبری داری کفت من او را ندیدم اما سه شبست که ازین کوه ناله و زاری
بیرون می آید که کوسفندان من بسبب آن ناله از چرا باز مانده اند و کوش بران ناله نهاده اند و آب از
دیدها میبارند زکریا کفت این نشان ناله یحیی است پس پدر و مادر روی بدان طرف نهادند
مادر زودتر رسید یحیی را دید بکوشه در سجده افتاده و چندان کریسته که سجده کاه از آب چشم
او کل شده مادرش بنشست و سر و روی او را از کل و خاک پاک کرده بر کنار خود نهاد و یحیی
دیده برهم داشت خیال کرد که ملک الموتست بقبض روح او آمده کفت ای عزرائیل پدر و مادر
پیر دارم چندانم امان ده که از یشان بحلی حاصل کنم مادرش در خروش آمد و کفت ای جان مادر
عزرائیل نیست مادر تست یحیی دیده باز کرد و مادر را دید برجست و خواست که بکریزد مادرش
پستان بدست کرفت و کفت ای جان مادر بحرمت شیری که ازین پستان خورده که با من بخانه
آی درین حالت زکریا نیز در رسید و بمبالغه تمام یحیی را بخانه آوردند و سه شبانه روز بود که

طعام نخورده بود قدری آش عدس پختند یحیی علیه السلم مقداری ازان تناول فرمود و میل خواب نمود
در خواب دید که شخصی او را گفت که یحیی مگر غضبانرا فراموش کردی که آش عدس بخوردی و
بخفتی یحیی بیدار شد برجست و روی بصحرا نهاد آری بلا متوجه ارباب ولایت و محنت نامزد ارباب
محبت هر جا که بنایی از محبت نهاده اند دری از دروازهٔ محنت درو کشاده اند هر کرا که حق سبحانه دوست
دارد او را ببلا مبتلا سازد و بمحنت ممتحن کرداند و قتل یحیی و زکریا علیهما السلام را سبب آن بود که ملك
آن زمان زنی بود و آن زن از شوهری دیگر دختری داشت بغایت جمیله و خود پیر شده بود و میخواست
که دختر خود را بشوهر خود دهد ملك درین باب با یحیی مشاورت کرد یحیی علیه السلم فرمود که آن
دختر بر تو حرام است ملك ترك دختر کرد و آن فاجره ازین صورت برنجید و صبر کرد تا روزی
که ملك مست شده بود و بیخود دختر را بیاراست و در نظر ملك بجلوه درآورد ملك قصد دختر
کرد زنش گفت این صورت میسر نشود تا وقتی که یحیی بن زکریا را بکشی چه شیربهای دختر من
قتل یحیی است ملك بکشتن یحیی امر کرد یکی از مقربان ملك گفت که پدرش را اول باید کشت
تا بر کشتهٔ پسر خود دعای بد نکند ملك گفت چنین باشد پس جمعی از ملاعین بخانهٔ زکریا درآمدند
و زکریا با یحیی در نماز بود یحیی را از پهلوی پدر بکشیدند و بربستند و قصد زکریا کردند وی
بگریخت گروهی در عقب وی روان شدند چون باو نزدیك شدند زکریا اشارت کرد بدرختی
که دران موضع بود درخت شکافته شد و زکریا بدرون آن درآمد ابلیس گوشهٔ ردای
زکریا بگرفت و بیرون درخت بداشت درخت فراهم آمد و کفار در رسیدند ابلیس بصورت
پیری دیدند ازو پرسیدند که بدین صفت مردی در پیش ما میرفت کجا شد ابلیس ایشانرا دلالت
کرد که آن مرد که شما میطلبید در درون این درختست و گوشهٔ ردا بدیشان نمود
گفتند ای پیر چه تدبیر او را ازمیان این درخت بیرون آوریم گفت او را چرا بیرون می‌آورید
گفتند تا او را بکشیم شیطان گفت هم اینجا نیز او را هلاك میتوان کرد پس ایشانرا تعلیم کرد که
ارهٔ دوسر بساختند و بر سر درخت نهاده خواستند که بدو نیم باز برند از عالم غیبی ندا رسید
که ای زکریا مبادا که ناله کنی و آه کشی که نامت از جریدهٔ صابران محو کنیم پس چون اثر اره بفرق زکریا
رسید گفت خدایا هزار شکر که خون من بر سر کوی محبت تو میریزند انکه صبر کرد و آهی نکرد تا بدو نیمش
کردند نظم رسمی که هیچ آه نگویند و جان دهند ۞ ما در میان مردم عالم گذاشتیم ۞ و جمعی که یحیی علیه السلم را بدرگاه
ملك بردند فرمان رسید که هم در بیرون او را بقتل رسانند و سر او را بیاورند آن کافران بیرحم سر پاك
یحیی را در طشتی بریدند بجهت آنکه علمای آن روزگار گفته بودند که اگر خون یحیی علیه السلم بر زمین آید گیاه
نروید پس آن خون را در چاه ریختند آن خون در چاه بجوش آمد و خدای تعالی بخت النصر را بدیشان

گماشت تا هفتاد هزار کس را از گروه بنی اسرائیل بکشت و بعد ازان خون یحیی علیه السلم از جوش فرو نشست
ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرمود که بمن وحی آمد که بجهت قتل یحیی بن زکریا ع
هفتاد هزار کس را کشتم برای فرزند تو امام حسین علیه السلم هفتاد هزار بار هفتاد هزار کس را خواهم کشت و حق تعالی
بعد از ذکر قصهٔ زکریا و یحیی علیه السلم بیان قصهٔ مریم و عیسی علیهما السلام مینماید برین وجه که وَاذْكُرْ
و یاد کن ای محمد فِي الْكِتَابِ در قرآن مَرْيَمَ قصهٔ مریم بنت عمران بن ماثان او پیوسته
در مسجد قدس بعبادت مشغول بودی و بوقت عذر بخانهٔ خالهٔ خود رفتی و بعد از پاکی بمسجد باز آمدی
وقتی در خانهٔ خاله بود بغسل محتاج شد طلب موضعی کرد که از اهل خانه‌اش دور باشد تا در آنجا غسل کند
إِذِ انْتَبَذَتْ چون بگوشه رفت و منفرد شد مِنْ أَهْلِهَا از اهل خود یعنی از خاله و قوم خود مَكَانًا شَرْقِيًّا ۝
در جایی که جانب شرقی بود یعنی بطرف آفتاب برآمدن از بیت المقدس یا از سرای خاله و قوم خود فَاتَّخَذَتْ
پس فرا گرفت مِنْ دُونِهِمْ از پیش ایشان حِجَابًا پرده‌ای یعنی از پیش نظر اهل خود پرده ببست تا مانع دیدن
ایشان شود و بعد از آنکه غسل کرد و جامه درپوشید فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا پس فرستادیم بسوی او رُوحَنَا
روح خود را یعنی جبرئیل ع که دین الهی بوحی آوردن او با انبیا زنده شد همچنانکه بدن بروح حیوة یافته
فَتَمَثَّلَ لَهَا پس متصور شد برای مریم بَشَرًا سَوِيًّا ۝ آدمی تمام الخلقه یعنی بصورت آدمی با خلقه تمام خود را
بمریم نمود و در کشاف آورده که جبرئیل بصورت امرد صبیح الوجه جعد موی برآمده نزد مریم آمد و دال بر کمال
ورع و عفت اوست که از صورتی چنین بخدا استعاذه نمود قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ گفت بدرستی که من پناه
میگیرم بِالرَّحْمَنِ بخدای بسیار بخش مِنْكَ از بدی که تو خواهی بمن رسانی پس از نزد من بیرون رو
إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا ۝ اگر هستی تو پرهیزکار مراد آنست که اگر تو بصفت تقوی و ورع آراسته از نزد من
دور شو و گرد من مگرد و یا اگر متورعی و متقی من از تو پرهیز میکنم و پناه بحق میبرم چه جای آنکه چنین نباشی
و گویند تقی نام شریری و فاسقی بود در آن زمان که متعرض زنان میشد و بر عکس این نام وی را نهاده بودند
و مریم قصهٔ او استماع نموده بود گمان برد که مگر اوست و از وی پناه برد بحق تعالی جبرئیل چون اضطراب
او را بدید قَالَ گفت إِنَّمَا أَنَا جز این نیست که من رَسُولُ رَبِّكِ فرستادهٔ آفریدگار توام لِأَهَبَ
لَكِ تا ببخشم مر ترا بامر او غُلَامًا زَكِيًّا ۝ پسری پاکیزه از ادناس عصیان و ترقی نماینده
در افعال خیر و پرهیزکار و پارسا قَالَتْ گفت مریم مر او را از روی تعجب که أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ
چگونه بود مرا پسری وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ و حال آنکه نسوده است مرا آدمی مس در عرف شرع کنایه است
از نکاح صحیح یعنی هیچ کس بطریق نکاح شرعی با من مباشرت نکرده وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا ۝ و نبوده‌ام زناکار
و جوینده فجور و در گذرنده از حد شرع بسبب زنا پس چگونه مرا فرزند باشد قَالَ گفت جبرئیل كَذَٰلِكِ
امر چنین است که تو گفتی که هیچ کس بنکاح و سفاح ترا مس نکرده فاما قَالَ رَبُّكِ گفت پروردگار تو هُوَ

که ادن ولادت بی پدر عَلَیَّ هَیِّنٌ برمن آسانست و هیچ دشواری ندارد و ایجاد ولد بدون والله
بجهت آنست که تا بان بیان کنیم و آشکارا سازیم بر تو قدرت خود را وَلِنَجْعَلَهُ و تا بکردانیم آنرا آیَةً
لِلنَّاسِ علامتی برای مردمان که بتدبر دران کمال قدرت مارا دریابند وَرَحْمَةً مِنَّا و بکردانیم اورا
سبب بخشش ازما از برای آنانکه بدو بکروند و راه یابند بدو وَکَانَ و هست آفریدن او بی پدر اَمْرًا
مَقْضِیًّا کاری حکم کرده شده و مقرر کشته و نوشته در لوح محفوظ و هرچه حکم الهی بوقوع آن تعلق
کیرد البته واقع شود پس ای مریم منقاد و مطیع امر ما باش چون این مناظره و مباحثه در میان مریم و جبرئیل
واقع شد مریم رضا بقضا داده خاموش شد پس جبرئیل بنزدیک وی آمد و در کریبان او یا آستین یا دهان
او بادی دمید و آن باد بجوف او در آمد فَحَمَلَتْهُ پس بار کرفت بعیسی علیه السلم مرویست از امام محمد
باقر علیه السلم که کریبان جبهٔ مریم را بدست فرو کرفت و باد دران دمید و در همان ساعت ولد در رحم او
بحد کمال همچنان بچهٔ که نه ماهه شده باشد در رحم مادر پس از موضع غسل خود بیرون و بجهت کرانی
حمل پا را بر زمین میکشید خالهٔ او چون در وی نکاه کرد و آن حال را بدید بسیار پریشان کشت مریم بجهت
حیا و شرمندکی از خاله و زکریا از ان منزل بیرون رفت فَانْتَبَذَتْ پس یکسو شد رفت بِهِ با آن حمل
و منزوی شد مَکَانًا قَصِیًّا از جایی که دور بود از شهر ایلیا فَاَجَاءَهَا الْمَخَاضُ پس آورد اورا درد
زادن اِلَی جِذْعِ النَّخْلَةِ بسوی تنهٔ درخت خرما از ابن عباس روایتست که مریم چون
از شهر بیرون آمد در صحرا درخت خرمای خشک شده دید که شاخهای آنرا بریده بودند و تنه خشک
مانده و سال خورده و این در فصل زمستان بود و سرمای سخت بناه بان درخت آورد و پشت بان
باز داد آن درخت فی الحال سبز کشت و برک بر آورد و خوشهای خرمای تر از وی آویخته شد و چون
مریم در پای آن درخت قرار کرفت و از درد تنکی و شرمساری از قوم و شنیدن سخنان نالایق از ایشان
نه بجهت کراهت از حکم خدای قَالَتْ یَا لَیْتَنِی مِتُّ کفت ای کاش من مردمی قَبْلَ هٰذَا پیش از این حال
وَکُنْتُ و بودمی نَسْیًا مَنْسِیًّا چیزی حقیر و کذاشته و فراموش شده که هیچ کس نام من نبردی
و مرا نشناختی و اکنون که مردم بیت المقدس مرا شناسند و دانند که دختر امام ایشانم و در کفالهٔ زکریا
بوده ام و هنوز بکارت من زایل نشده و شوهر نکرده ام از خجالت آن حال چکنم و چه چاره سازم چون
جبرئیل این سخن را از و بشنید و جزع و فزع او را مشاهده کرد فَنَادٰیهَا پس آواز داد مریم را
مِنْ تَحْتِهَا از زیر قدم او یا فرشتهٔ دیکر در زیر درخت او را بخواند و تر داکثر مفسران عیسی علیه السلم
در شکم مادر ندا کرد و بکر من تحتها میخواند بفتح میم یعنی آواز داد مریم را کسی که در پایین او بود یعنی جبرئیل
یا فرشتهٔ دیکر یا عیسی اَلَّا تَحْزَنِیْ انکه اندوهکین مباش و تمنای مرک مکن و غم مخور و ان
سخنان بی دیانهٔ مردمان اندیشه و دغدغه بخاطر خود راه مده قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ بدرستی که

کردانید یعنی آفرید و روان ساخت آفریدکار تو تَحْتَکِ در زیر قدم تو سَرِیًّا جوی آبی که از ان
بیاشامی و بدان طهارت کنی از ابن جبیر مرویست که در پایین مریم نهری بود که آب آن منقطع شد
بود و خشک کشته حق تعالی بحکمت مریم آب را در انجا جاری کردانید از ابی جعفر علیه السلم مرویست که
عیسی علیه السلم پا بر زمین زد چشمهٔ آب جاری شد وَهُزِّیْ اِلَیْکِ و بجنبان و میل ده ای مریم بسوی
خود بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تنهٔ خرمای خشک شده را تُسَاقِطْ تا فرو ریزد و حفص تُسَاقِطْ بضم تا
و کسر قاف میخواند یعنی تا بیندازد آن درخت عَلَیْکِ بر تو رُطَبًا جَنِیًّا خرمای تر از بار چیده
فَکُلِیْ پس بخور از خرمای تر وَاشْرَبِیْ و بیاشام از آب وَقَرِّیْ عَیْنًا و روشن ساز
چشم خود را یعنی خاطر خود را خوش دار بفرزند و بسبز شدن درخت و خرمای تازه دادن او که
مناسب حال تست آورده اند که چون مریم بکلمهٔ طیبهٔ وَهُزِّیْ اِلَیْکِ مخاطب کشت کفت بار خدایا
پیش ازین که تن درست بودم و رنجور نبودم روزی بمن میرسانیدی بی انکه مرا سعی بایستی کردن اکنون
که بدرد مخاض کرفتارم مرا میفرمایی که درخت بجنبان تا خرما بیفتد این چه حکمتست خطاب رسید
بوی که پیش ازین مجرد بودی و بالکلیه متوجه ما اکنون کوشهٔ دلت بعیسی علیه السلم تعلقی پیدا کرده القصه
حق تعالی جمعی ملایکه را فرستاد تا کرد مریم در آمدند و چون عیسی علیه السلم متولد شد او را فرا کرفتند
و بشستند بان چشمهٔ آب و در حریر بهشت بپیچیده در کنار مریم نهادند و ندا رسید که ای مریم
نذر کن که امروز روزهٔ صمت بداری فَاِمَّا تَرَیِنَّ پس اکر ببینی مِنَ الْبَشَرِ اَحَدًا از آدمیان
کسی را و از تو پرسند که این فرزند از کجاست فَقُوْلِیْ پس بکوی اِنِّیْ نَذَرْتُ بدرستی که من نذر
کرده ام لِلرَّحْمٰنِ صَوْمًا برای خدا روزه را و کویند روزهٔ ایشان ترک طعام و کلام بوده و اینرا روزه
صمت کویند و در شرع ما منسوخست فَلَنْ اُکَلِّمَ الْیَوْمَ پس سخن نخواهم کفت امروز اِنْسِیًّا با هیچ
آدمی بلکه با ملایکه سخن میکویم و با حق تعالی مناجات آورده اند که چون اهل مسجد مریم را در محراب ندیدند
بتفحص او مشغول شده از هر جا و از هر کس بجستند تا کسی نشان داد که او را در بیت لحم دیدم قوم او بدانجا
و مریم چون ایشانرا بدید عیسی علیه السلم را بر داشته متوجه ایشان شد و عیسی علیه السلم در راه با مادر بسخن
در آمد و کفت ای مادر من بندهٔ خدا و رسول اویم از قوم خود اندیشه مکن و در سخن کردن مرا با ایشان
واکذار فَاَتَتْ بِهٖ پس آورد مریم عیسی را قَوْمَهَا بقوم خود تَحْمِلُهٗ در آن حالت که بر داشته بود
او را همین که چشم آن کروه بروی افتاد و کودک را در بر وی دیدند بکریستند چه او از خاندان نبوة
و طهارت بود و آبا و امهات او بورع و تقوی و صلاحیت معروف بودند و وی بصفت عصمت
و عفت مشهور بود چون اینحال را از و بدیدند بسیار غمکین و اندوهناک کشتند قَالُوْا یَا مَرْیَمُ
کفتند ای مریم لَقَدْ جِئْتِ بدرستی که آمدی شَیْئًا فَرِیًّا بچیزی عجیب و بدیع که در میان

اهل بیت تو مانند این نبوده و از مثل تو نیز این صورت متصوّر نبود پس از تو این کار بس غریب و عجیبست
یا اخت هرون ای خواهر هرون کویند او برادر پدری مریم بوده و بحسن طریقه و صلاحیّت در زهد
مشهور و معروف بود و ابن جبیر کفته که او مردی فاسق بوده و مشهور بزنا و فساد و مریم را در قبح عمل تشبیه باو کردند
و بروایت ابن عبّاس و قتاده و کعب و مغیرة بن شعبه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم روایت کرده اند که مراد
بهرون مردی صالح بود در بنی اسرائیل که در صلاحیّت و پرهیزکاری مشهور بوده هر که بصلاحیّت شهرت
می یافت او را بهرون تشبیه میدادند و مرویست که چون وفات کرد چهل هزار کس تشییع جنازهٔ او کردند همه
هرون نام داشتند بجهة تبرّک باو و اسم او و معنی آنست که ای مانند هرون در صلاح و تقوی ما کان
ابوک نبود پدر تو امرأ سوء مرد بد یعنی شخصی که عمل بد کرده باشد و ما کانت امّک و نبود
مادر تو حنه بنت فاروق بغیّا زناکار و فاجر یعنی تو از خانوادهٔ که هرکز مثل این عمل از ایشان صادر نشد
پس این امری عجیب و غریبست که از تو بظهور رسیده فاشارت الیه پس مریم اشارت کرد بعیسی علیه السلم که با
او سخن کویید و جواب از و بشنوید غضب ایشان زیاده شد قالوا کفتند باو که کیف نکلّم چکونه
سخن کوییم من کان فی المهد با آنکه در دامن تست که بمثابهٔ کهواره است و یا با آنکه در خور کهواره است
صبیّا در حالتی که کودکست که اصلا فهم خطاب و قدرت بر جواب ندارد آورده اند که چون مریم کفت
که جواب از این کودک بشنوید کفتند ای مریم باین عمل قبیح و فعل شنیع که از تو صادر کشته اکتفا نمیکنی و با ما
سخریّت و استهزا مینمایی و میکویی که طفل یک روزه جواب شما بکوید پس در صدد رجم او شدند که ناکاه
عیسی علیه السلم بفرمان حق تعالی دهان از پستان برداشته روی بدیشان کرد و بزبان فصیح قال کفت ای قوم
انّی عبد الله بدرستی که من بندهٔ خدایم تقدیم اقرار بعبودیّت خدا جهت بطلان قول کسانیست که
دعوی ربوبیّت او کردند همچنین حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلام چون دانست که جماعت غلات
در حق او کویند آنچه درباره عیسی علیه السلم کفتند همیشه فرمودی انا عبد الله و اخو رسول الله و در نکین مبارک
خود کنده بود که سبحان من فخرنی بانّی له عبد یا کست آن خدایی که فخر و نازش من آنست که بندهٔ اویم پس
انا عبد الله جهة رد قول غلاتست و اخو رسول الله ردّ اعتقاد نواصب که بجهة عناد و حسد از مرتبهٔ
خلافتش منع کرده اند و بعد از آن فرمود که این کلام را کسی دیکر بغیر از من نکوید مکر دروغ کویی که دعوی مرتبهٔ
خود کند مراد جماعتی اند که بناحق دعوی خلافت رسول خدا کردند و او را در کنج خمول نشانیدند و باتّفاق
چنانکه عیسی علیه السلم را پیش از بلوغ و تکلیف کمال عقل دادند تا اقرار کرد بعبودیّت خدا و کفت انّی عبد الله
امیر المؤمنین علی علیه السلم را نیز قبل از بلوغ و تکلیف کمال عقل دادند تا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم او را دعوت کرد
و محل و مرتبهٔ او قابل دعوت آمده مامور اوامر و نواهی حضرت رسالت پناهی شد القصّه چون قوم از عیسی علیه السلم
کفتار انّی عبد الله شنیدند از آن متعجّب شدند و کفتند این امری عجیب و غریبست پس همه متوجّه عیسی علیه السلم شدند

تا دیکر از وجه منکر شود فرمود آتانی الکتاب داده است خدای مرا کتاب یعنی حکم کرده در
ازل که انجیل بمن دهد در تفسیر ثعلبی مذکور است که معنی آنست که مرا تعلیم داده است توریة را در شکم مادر
عشر وجعلنی نبیّا و کردانیده است مرا پیغمبر و بروایة ابن عباس و اکثر مفسّران در همان حالت که متولّد شد
دعوی پیغمبری کرد و تلاوت انجیل مینمود و باین معجزه بندکان خدا را دعوت میفرمود و نیز فرمود که وجعلنی
مبارکا و ساخت خدای مرا بابرکت و نفع اینما کنت هر جا که باشم و بهر موضع توجّه کنم در روایت صحیح
آمده که عیسی علیه السلم در هر جا که بودی بیماران و اصحاب آفات و عاهات نزد وی آمدندی و بدعای او شفا یافتندی و اکر
جایی قحط واقع شدی و باران نیامدی ببرکت قدم وی باران آمدی و ارزانی شدی واوصانی
و وصیّت کرد یعنی امر فرمود مرا خدای بالصّلوة باقامت نماز والزّکوة و بدادن زکوة اکر مالک آن
شوم ما دمت حیّا مادام که باشم زنده مخفی نیست که امیر المؤمنین علی علیه السلم نیز باین صفات موصوف
بود امّا اوّل چنانکه کذشت که عیسی علیه السلم کفت انّی عبد الله جهت ردّ غلات و بعد از آن فرمود آتانی الکتاب
وجعلنی نبیّا جهت ردّ جهود ان که او را ابن یوسف نجار میکفتند حضرت امیر نیز فرمود که انا عبد الله و
اخو رسول الله جهت ردّ غلات و نواصب و امّا ثانی همچنانکه حق تعالی عیسی علیه السلم را از زمان صغر نبوّت
داد و او را بر خواندن انجیل و توریة قدرت داد امیر المؤمنین علی علیه السلم نیز در زمان صغر موفّق شد بدانستن
علوم شریعت مصطفوی و فطنت او بر وجهی بود که هرچه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میشنید حفظ
میکرد و هرکز آن را فراموش نمیکرد تا در حق او آمد که اذن واعیة و امّا ثالث زیرا که همچنانکه ببرکت عیسی
اهل مرض شفا می یافتند ببرکت شاه اولیا اکثر اهل شرک از مرض کفر و جهالت خلاصی یافتند و بنور هدایت
ایمان مستعد شدند و امّا رابع همچنانکه عیسی علیه السلم فرمود واوصانی بالصّلوة والزّکوة ما دمت حیّا
امیر المؤمنین علی علیه السلم نیز در عبادة بدنی و مالی تا غایتی بود که در شبانه روزی هزار رکعت نماز میکذارد
و حرص وی بر زکوة بر وجهی بود که در میان نماز زکوة داد و در حق او آیهٔ انّما ولیّکم الله نازل شد القصّه
عیسی علیه السلم بعد از آن بجهة تعلیم بندکان از لطف و رفق و حسن سیرت خود با مادر و سایر بندکان
خبر داد و برّا بوالدتی و کردانید مرا خدای نیکوکار بر مادر و مهربان بر وی که رضای او حاصل کنم و از فرمان
او سر نپیچم و دقیقهٔ از دقایق خدمت فرو نکذارم ولم یجعلنی و مکردانید مرا جبّارا کردن کش
که بر بندکان تکبّر کنم شقیّا بدبختی که بجهة تکبّر فرمان او نبرم یعنی از جبابره و اشقیا نیستم بلکه با جمیع
مردمان بطریق تواضع سلوک میکنم و دایم منقاد او و سجانه ام والسّلام علیّ و سلام خدای
بر منست چنانچه یحیی علیه السلم یوم ولدت روزی که بزادم ویوم اموت و روزی که بمیرم
ویوم ابعث حیّا و روزی که برانکیخته شوم زنده در خبر است که روزی یحیی علیه السلم عیسی علیه السلم را
کفت تو بهتر از منی شفیع من باش نزد خدای در مرتبهٔ بلند و درجهٔ ارجمند عیسی علیه السلم در جواب کفت

توبه از من نیز براکمن سلام بر خود کردم و خدای سلام بر تو کرد و حق تعالی بعد از ذکر قصهٔ عیسی علیه السلم و قصهٔ او جهت
ردّ قول جماعتی که دربارهٔ او افراط و تفریط نمودند و بطریق وسط قدم ننهادند میفرماید که **ذلك عيسى ابن
مريم** آنکس که ذکر او کذشت و نعت او مذکور شد عیسی بن مریم است نه آنکه نصاری وصف او میکنند
یا اضداد آنچه مذکور شد و بعضی از ایشان مسیح ابن الله میکویند و جمعی ابن یوسف نجار **قول الحق** میکویم
کفتن درست و راست یعنی آنچه دربارهٔ عیسی علیه السلم مذکور شد کفتاری درستست و راست **الذي** آن قول
حق و صدق **فيه يمترون** دران شك دارند و یا منازعه میکنند بایکدیکر در امر او یهودان میکویند
که ساحر کذابست و متولد از یوسف نجار و نصاری میکویند که ابن الله است بعد از آن بجهت تکذیب نصاری
و تنزیه خود از بهتان ایشان میفرماید که **ما كان** نیست و نشاید **لله** مر خدایرا **ان يتخذ من ولد**
آنکه فرا کیرد فرزندی **سبحانه** منزه و مبراست او از آن چه ولد از جنس والد باشد و او سبحانه از جنسیة
و مثلیة منزه است پس الزام ایشان میکند بقوله **اذا قضى امرا** چون حکم کند خدای بچیزی یعنی
ارادهٔ آفریدن چیزی کند **فانما يقول له** پس جز آن نیست که کوید مر آنچیز را که **كن** باش **فيكون**
پس باشد بی تأخیر و کسی که قدرت او بدین وجه باشد که بلفظ کن ایجاد شئ نماید البته منزه خواهد بود
از مشابهت او بخلق و مبرا از احتیاج در فرا کرفتن ولد یا آبستن کردانیدن اناث بعد از آن حبیب خود را
بدعوت بندکان امر میکند بقوله **وان الله ربي وربكم** و بدرستی که خدای بحق پروردکار
من و پروردکار شما **فاعبدوه** پس بپرستید او را و بپرستش غیر او مشغول مشوید **هذا صراط
مستقيم** اینست راه راست که موصل است بروضهٔ رضوان **فاختلف الاحزاب**
پس اختلاف کردند جمیع فرقهٔ یهود و نصاری **من بينهم** از میان یکدیکر در باب عیسی علیه السلم چه یهودان
طریق تفریط کرفتند و او را دشمن داشتند و ترسایان در جانب افراط افتادند و دعوی الوهیة او کردند
یا آنکه ترسایان مختلف شدند و سه فرقه کشتند نسطوریه عیسی علیه السلم را ابن الله کفتند و یعقوبیه بالوهیة
او قایل کشتند و ملکانیه کفتند که او بندهٔ خداست و پیغمبر او **فويل للذين كفروا** پس وای مر آنانرا
که کافر شدند و بوحدانیت خدا نکرویدند **من مشهد يوم عظيم** از وقت حاضر شدن در روز
بزرك قیامت و یا از مشاهدهٔ اهوال آن روز و یا از شهادت آن روز بر ایشان چه در روز قیامت ملایکه
و انبیا و زبان و اعضای کفار بر کفر و بدی اعمال ایشان کواهی دهند **اسمع بهم وابصر** چه شنوا
باشند کافران و چه بینا **يوم ياتوننا** دران روز که بیایند بما یعنی بمحشر قیامت حاضر شوند ولیکن
سود نکند ایشانرا دیدن و شنیدن یعنی بعین الیقین ببینند مواعید الهی را و بدان متیقن کردند اما
نفع نرساند ایشانرا آن دیدن و شنیدن **لكن الظالمون اليوم** لیکن ستمکاران امروز یعنی در دنیا
في ضلال مبين در کمراهی اند هویدا و پیدا چه اختیار هوا کرده اند و از دین حق عدول نموده اند

ملخص

ملخص آنست که کافران در دنیا جاهلند بامور عقبی و در آخرت عارف بآن و این عرفان دران روز فایده
بایشان ندهد **وانذرهم** و بیم کن ایشانرا یعنی کفار مکه را **يوم الحسرة** در روز ندامت که بدکاران
حسرت خورند که چرا بد کردیم و نیکوکاران ندامت خورند که چرا نیکی بیشتر نکردیم **اذ قضي الامر** وقتی
که ساخته شود کار یعنی دران حساب همه خلایق کنند و حکم صادر شود که **فريق في الجنة وفريق في السعير**
یعنی بعضی را بهشت و جمعی را بدوزخ درآرند **وهم في غفلة** و کفار در غفلت و بیخبری اند از احوال
آخرت **وهم لا يؤمنون** و ایشان نمیکروند بآخرت و متعلقات آن و بصحت پیوسته در طرق ما
و طرق اهل سنت که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که چون روز قیامت شود و همه مردمان از حساب پردازند
حق تعالی مرك را بصورت کوسفندی سیه سفید مصوّر سازد و بفرماید تا آنرا در میان اهل بهشت و دوزخ
بدارند و ندا رسد که مرك را میشناسید همه کویند مرك اینست پس بفرماید تا او را بکشند و بعد از آن
ندا کند که ای اهل بهشت و دوزخ شما همیشه جاوید باشید که هرکز مرك بشما نرسد و بعد از آن حضرت
این آیه را تلاوت فرمود که **انذرهم يوم الحسرة اذ قضي الامر** ای ذبح الموت یعنی دران موقف که این کوسفند
که بصورت مرك است بکشند اهل دوزخ حسرت خورند و بعد از آن که بهشتیان اینرا بشنوند چندان
فرحناك و شادمان شوند که اکر مرك بودی همه از شادی هلاك شدندی و دوزخیان شهقه زنند
که اکر مرك بودی همه از حزن و الم هلاك کشتندی **انا نحن** بدرستی که ما **نرث الارض** میراث
بریم زمین را **ومن عليها** و هر کرا که بر روی زمین است یعنی همه را فانی سازیم پس هیچ کس باقی نماند
که مالك و متصرف باشد غیر از ما و ملك و ملك همه بما راجع شود و هیچ کس نماند که دعوی ملکی کند
همچنانکه حال دعوی میکنند **والينا يرجعون** و بسوی ما باز کردانیده شوند بعد از مرك یعنی
بجایی که غیر ما مالك امر و نهی نباشد و آنجا جزا بر وفق اعمال بد ایشان رسانیم مرویست که چون سطوت
ازلی از روی هیبت همه مکونات را فانی سازد ندای کبریا در رسد که **لمن الملك اليوم** و چون غیر او
سبحانه معدوم باشند جلال احدیت و جمال صمدیت کمال قدوسی و عز سبوحی خود را جواب دهد
که **لله الواحد القهار** و بعد از ذکر احوال زکریا و یحیی و مریم و عیسی علیهم السلام قصهٔ ابرهیم را علیه السلام
بیان میفرماید که تا بندکان نیز باو اقتدا کنند و در طریق نجات سلوك نمایند و میکوید که **واذكر**
و یاد کن ای محمد برای قوم خود **في الكتاب** در قرآن **ابرهيم** قصهٔ ابرهیم را که همهٔ اهل
ملت بفضل او مقر و معترفند و مشرکان عرب و منافقان بی ادب بفرزندی او مفاخرت میکنند پس
ایشانرا از توحید او خبر ده و بکو بایشان که **انه** بدرستی که او **كان صديقا** بود بسیار راست کوینده
و این صفت اصلست در نبوت یعنی در اقوال و افعال و امور اعتقاد صادق و مصدق بود **نبيا**
پیغمبری خبر دهنده بود یا بلند مرتبه **اذ قال** چون کفت **لابيه** مر پدر خود را مراد عم او بود که آزر است

وچون در طفولیت مربّی او بود او را پدر میگفت و میخواند بود که مراد پدرش باشد نه پدر حقیقی آنکه والد او ثابت
شده که آبا و اجداد انبیا مسلمانند و این قصه در سورة الانعام مبیّن شده پس از جهة عطوفت و مهربانی
فرمود که یا ابت ای پدر من لم تعبد چرا پرستی و ستایش میکنی ما لا یسمع آنچیزی را که نمی
شنود دعا و نیاز ترا ولا یبصر و نمی بیند خضوع و خشوع ترا که نزد او بجای می آوری و پرستش میکنی
ولا یغنی عنك و دفع نمیکند از تو شیئا چیزی را از ضرر و مکروه طبیعت تا نفع نمیرساند ترا
در دفع مضار و جذب منافع پس کبیر را پرستش کن که نعمتهای کثیره بتو میرساند و دفع مضار و مکاره از تو
میکند و آن حضرت رب الارباب است که خالق و رازق تست یا ابت ای پدر من انی قد جاءنی
بدرستی که آمده است بمن بطریق وحی من العلم از دانش ما لم یأتك آنچه نیامده است بتو
فاتبعنی پس پیروی کن مرا اهدك تا بنمایم ترا صراطا سویا راهی راست که سالك را
زود بمطالب دنیوی و مقاصد اخروی رساند و او را از مهالك دنیا و آخرت رستکار کرداند یا ابت
ای پدر من لا تعبد الشیطان مپرست دیو را یعنی فرمان او مبر در نافرمانی خدا که شرکست
ان الشیطان بدرستی که دیو سرکش کان للرحمن هست مر خدایرا عصیا فرمان نبرند
و از جمله عصیان اوست که آدم را سجده نکرد و اولاد آدم را بر شرك داشت یا ابت انی اخاف
ای پدر من میترسم ان یمسك انکه برسد بتو عذاب من الرحمن عذابی از جانب خدای تعالی
بسبب متابعت تو شیطانرا و چون عذاب الهی و عقوبت پادشاهی در رسد فتکون پس باشی
تو للشیطان ولیا مر دیو را دوست یعنی همنشین او و قرین او در عذاب و لعن قال کفت
آزر با ابرهیم علیه السلام که اراغب انت آیا روی کردانده تو عن الهتی از پرستش خدایان من
و ترك کننده ایشان یا ابرهیم ای ابرهیم لئن لم تنته اکر باز نایستی از مقاله خود از مذمت
بتان و از رغبت بکردانیدن از ایشان لارجمنك هر آینه دشنام دهم ترا یا سنکسار کنم
تا هلاك شوی یا از من دور شوی و کرد من نکردی و چون با من در طریق مخالفت سلوك میکنی
پرهیز کن از من واهجرنی و دور شو از من ملیا زمانی دور و دراز پیش از انکه ترا بزنم
و مجروح کنم و هلاك کردانم ابرهیم علیه السلام چون از ایمان او نا امید شد و این کلمات با تهدید
از و بشنید بر طریق وداع و مقابله سیئه بحسنه قال کفت سلام علیك سلام بر تو باد
یعنی ترا وداع میکنم و میروم در بعضی اخبار آمده که چون ابرهیم علیه السلام قصد مهاجرت کرد آزر او را
کفت که تو از رفتن ملول مباش که تو خدایی نیکو و بزرکوار داری ترا فرو نخواهد کذاشت ابرهیم علیه السلام
با ایمان او امیدوار شده برو سلام کرد و کفت سأستغفر لك زود باشد که آمرزش خواهم برای تو
ربی از پروردکار خود تا شاید که توفیق دهد ترا در توبه و ایمان و حقیقت آنست که استغفار ابرهیم

برای او بجهت وعده او بود بر ایمان آوردن چنانکه در سورة التوبه مذکور شده انه کان بدرستی که
هست خدای من بی حفیا بمن غایت مهربان واعتزلکم و کناره میکیرم از شما مراد آزرست و امثال
او از بت پرستان یعنی از همه شما دوری میجویم و کناره میکیرم وما تدعون و از آنچیزی که میخوانید
و میپرستید من دون الله بجز از خدای یعنی بتان مراد مهاجرت اوست از زمین ایشان و دیار
ایشان وادعوا ربی و میخوانم پروردکار خود را یعنی میپرستم او را بیکانکی عسی ان لا اکون
شاید یعنی امید وارم انکه نباشم بدعاء ربی بخواندن و پرستیدن پروردکار خود شقیا
نا امید و بی بهره یعنی شما از خواندن بتان بی بهره اید و ضایع در کردار خود و من امید وارم که از
حق سبحانه بهره تمام کیرم و در سلك مخصوصان و مقربان او باشم آورده اند که ابرهیم علیه السلام از بابل
بکوهستان فارس آمد و هفت سال در اطراف آن کوه سیر میفرمود و بعد از ان باز ببابل آمد و مذمت
بتان آغاز کرد و درین مدت بتانرا بشکست و آتش نمرودی برو سرد شد چنانچه تفصیل آن در سورة
الانبیا مذکور شود ان شاء الله و بعد از ان با ساره و لوط عزیمت شام فرمود و حق تعالی ازین هجرت خبر
میدهد که فلما اعتزلهم پس آنهنگام که دور شد ابرهیم علیه السلام از بت پرستان و متوجه شام شد
و بکذاشت ایشانرا در بت پرستی وما یعبدون و آنچیزی را که میپرستیدند من دون الله
بجز از خدا ووهبنا له بخشیدیم مر ورا از ساره اسحق و یعقوب فرزندی اسحق نام از ساره
و پس از و نبیره از اسحق که یعقوب نام داشت وکلا جعلنا و همه را کردانیدیم نبیا پیغمبر خبر دهنده
و یا بر کزیده و بار فعت و تقرب تخصیص اسحق و یعقوب بذکر جهت آنست تا ذکر اسمعیل کند بعد ازین
علی انفراده بجهت مزیت فضل او ووهبنا لهم و بخشیدیم مر ایشانرا من رحمتنا از بخشش خود
سوی اولاد و نبوة از نعم دین و دنیا و کویند مراد نبوة و اولاد و اموالست که با ایشان ارزانی داشت و
جعلنا لهم و دادیم مر ایشانرا لسان صدق زبان راست علیا در حالتی که بلند بود آن
لسان صدق در میان مردمان مراد ثنای نیکوست که جمیع اهل ملل از جهود و ترسا و نصاری
و مسلمانان ایشانرا بآن ستایش میکنند و با ایشان مفاخرت مینمایند و همه دعوی میکنند که ما بر دین
ایشانیم و ما بلند کردانیدیم ذکر ایشانرا در میان امت محمد صلی الله علیه و آله که همه کس بوصف جمیل ذکر
ایشان خواهند کرد تا روز قیامت و بعد از ان در بیان قصه موسی میفرماید که واذکر
و یاد کن ای محمد فی الکتاب در قرآن موسی قصه موسی را علیه السلام انه کان بدرستی
که او بود مخلصا پاك کرده شده از عیب و نقص یعنی موحدی بود که عبادة او از شرك و ریا
پاك بود و یا من جمیع الوجوه متوجه حضرت ربوبیت بود و نفس را و ماسوای او پاك و پاکیزه
وکان رسولا و بود فرستاده شده از نزد حضرت عزت نبیا خبر دهنده خلق از جانب

جناب احدیت ویا بلند قدر و عالی مرتبه وَنَادَيْنَاهُ وندا کردیم موسی را بگفتار یا مُوسىٰ إِنِّي أَنَا اللهُ
رَبُّ العالمين مِن جَانِبِ الطُّورِ از ناحیه کوه زبیر الْأَيْمَنِ که طرف راست موسی بود یا جانب میمون
ومبارک وَقَرَّبْنَاهُ ونزدیک گردانیدیم اورا بدرگاه قرب خود نَجِيًّا در حالتی که رازگوینده بود با ما مرویست
که موسی علیه السلم را بلند گردانیدند وبالا بردند از آسمان تا بآسمانی واز جایی تا جایی دیگر تا بجایی رسید که
آواز قلم که توریة باو نوشته میشد بشنید وَوَهَبْنَا لَهُ وبخشیدیم مر او را وعطا فرمودیم مِن رَّحْمَتِنَا
از جانب رحمت ومهربانی خود أَخَاهُ هَارُونَ برادر او هرون را یعنی او را وزیر ومعاون او گردانیدیم
در تدبیر وتفکر امور دینیه نَبِيًّا در حالتی که پیغمبر بود با رفیع القدر بعد از آن در بیان حال اسمعیل
میفرماید که وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ ویاد کن در قرآن صفت اسمعیل را علیه السلم
إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او بود صَادِقَ الْوَعْدِ راست وعده وَكَانَ رَسُولًا وبود فرستاده خدا
بخلق نَبِيًّا خبر دهنده از حق ذکر او بصدق اول بار بجهت شهرت او وبود باین صفت چنانچه مشهورست
که با کسی وعده داد که من درین مکانم تا تو بیایی سه شبانه روز وبقول اشهر یکسال اقامت کرد تا آن
مرد بیاید ودرین مدت جز پوست درخت از خوردنی چیزی دیگر نداشت ونیز در صفت او میفرماید که
وَكَانَ يَأْمُرُ وبود که میفرمود أَهْلَهُ کسان خود را بِالصَّلَاةِ بنماز که اشرف عبادات بدنیات است
وَالزَّكَاةِ وبزکوة که اکمل اعمال مالیات است وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ وبود نزد آفریدگار خود مَرْضِيًّا
پسندیده بجهت رسوخ او در استقامت اقوال وافعال بعد از آن سیرت ادریس را بیاد پیغمبر خود میدهد
تا امت مرحومه بآن اقتدا کنند ومیفرماید که وَاذْكُرْ ویاد کن ای محمد فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ
در قرآن ادریس را که پسر پیغمبر شیث وجد پدر نوح است مرویست که سی صحیفه باو نازل شد واول
کسی که خط نوشت واز علم نجوم وکتاب سخن گفت ووضع ترازو کرد واسلحه ساخت وخیاطه کرد او
بود ودر جامع الاصول آورده که ادریس بصد سال بعد از وفات آدم متولد شد إِنَّهُ كَانَ بدرستی که
او بود صِدِّيقًا راست گوینده در جمیع اقوال نَبِيًّا خبر دهنده از حق تعالی یا بلند مرتبه وَرَفَعْنَاهُ
وبرداشتیم او را مَكَانًا عَلِيًّا مکانی بلند که شرف نبوة ودرجه قربست ویا او را ببهشت رسانیدیم
ویا بآسمان ششم یا چهارم در احادیث معراجیه ثابت شده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله
فرمود که من در آسمان چهارم با ادریس ملاقات کردم وسبب رفع او بآسمان بروایت ابن عباس آن بود
که روزی ادریس را حرارت آفتاب دریافت مناجات کرد که الهی با وجود این بعد که میان من وآفتابست
متاثر شدم آیا آن فرشته را که حامل آفتابست چه حال باشد خداوندا بار آفتاب را بروی سبک گردان
واو را از تاب حرارت آفتاب در سایه عنایت خود محفوظ دار حق تعالی دعای او را اجابت فرمود روز
دیگر آن فرشته که حامل آفتابست خود را سبکبار یافت واثر حرارت آنرا در نیافت سبب آن از حضرت

عزت

عزت پرسید خطاب رسید که بنده من ادریس در حق تو دعا گفت ومن اجابت کردم فرشته باجازت
او سبحانه بزیارت ادریس علیه السلم آمد وبعد از ملاقات ادریس باو گفت که چون بملک الموت رسی بگوی تا
در اجل من تاخیر کند ومن وظایف طاعات الهی را زیاده کنم آن فرشته گفت هرچه درین باب ممکن باشد
سعی نمایم پس بالتماس وی او را بر پر خود نشانیده بآسمان برد ونزدیک طلوع آفتاب رسانید وباستدعای
ادریس کمیت عمر وکیفیت اجل وی از ملک الموت پرسید گفت حکم الهی درباره اینکس که تو میگویی آنست
که حالا نزدیک مطلع آفتاب متوفی شود چون فرشته باز آمد ادریس نقد جان بخازن اجل سپرده بود
وباز حق سبحانه جان بوی داد واکنون در ان موضع با ملایکه بعبادت مشغولست أُولَٰئِكَ آنها که
مذکور شدند از زکریا وادریس الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ آنانند که انعام کرد حق تعالی بریشان بانعام
نعم دینیه واصناف موهبه معنویه مِنَ النَّبِيِّينَ از میان پیغمبران مِن ذُرِّيَّةِ آدَمَ از فرزندان
آدم ع وَمِمَّنْ حَمَلْنَا واز ذریه آنها که برداشتیم ایشانرا در کشتی مَعَ نُوحٍ با نوح ع وآنها غیر ادریس اند
وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ واز فرزندان ابراهیم علیه السلم وَإِسْرَائِيلَ واز ذریت یعقوب علیه السلم وَمِمَّنْ
هَدَيْنَا واز آنها که راه نمودیم ایشانرا بحق وَاجْتَبَيْنَا وبرگزیدیم ایشانرا از میان مردمان بنبوة
وکرامت ورسوخ ایمان وطاعت وعبادت إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ هرگاه خوانده میشد بر ایشان آيَاتُ
الرَّحْمَٰنِ آیتهای خدای بخشنده در کتابها که بایشان فرود آمده بود خَرُّوا بروی در افتادند سُجَّدًا
در حالتی که سجده کنندگان بودند خدایرا وَبُكِيًّا وگریه کنندگان از خوف او ونزد بعضی
مراد بمن هدینا واجتبینا مومنان اهل کتابند چون عبد الله سلام وقوم او که چون قرآن بریشان خوانده
میشد بسجده می افتادند ومیگریستند واز علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام مرویست
که فرمود که این آیه در حق ما نازل گشته واین شیمه وخصال ماست مرویست از حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله که فرمود قرآن خوانید وبگریید واگر نتوانید خود را بتکلیف برگریه دارید صالح مری فرمود که
در خواب دیدم که در نزد رسول صلی الله علیه وآله قرآن میخواندم فرمود ای صالح این قراءتست گریه کو
وشبهه نیست در آنکه گریه لازم شوقست در کلام دوست ودر حدیث آمده که قرآن بحزن واندوه نازل
شده پس هرگاه که قراءت آن کنید خود را بر حزن دارید وگریه کنید وبعد از ذکر پیغمبران وصالحان
از حال فساق وفجار خبر میدهد که فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ پس در رسیدند از پس ایشان
فرزندان که از غایت غفلت وجهالت أَضَاعُوا الصَّلَاةَ فرو گذاشتند نماز را یعنی ترک کردند
وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ وپیروی کردند آرزوهای نفس را از معاصی چون شرب خمر وزنا وامثال آن
ابن عباس فرمود که اینها یهود بودند که ترک صلوة مفروضه کردند وشرب خمر نمودند ونکاح خواهر پدری را
حلال دانستند وبروایة مجاهد وقتاده مراد فساق این امت اند تا روز قیامت امیر المؤمنین علی علیه السلم

فرمود که این در وقتیست که مشغول شوند به بناهای بلند و بزینت بر اسپان منظور نشینند و جامهای
شهور بپوشند فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ پس زود باشد که برسند غَيًّا بجزای کمراهی و تباهی خود و بجزای بدی
و زیان کاری خود از ابن مسعود و عطا و کعب مرویست که غیّا وادیست در جهنّم آتش آن تیزتر و عذاب
آن سخترست که بی‌نمازان و متابعان شهوات و آرزو را بدانجا برند و بروایة ابن عبّاس وادیست
در دوزخ که اهل دوزخ از فرط و حرارت آن پناه با خدا دهند و آن جای زانی مُصِر و مدمن خمر و آکل
رباست و کسانی که عاق والدین باشند و کواهی بدروغ دهند و زنی که فرزندی را که از شوهر خود نباشد
بر شوهر خود بندد إِلَّا مَنْ تَابَ مکر آنکه بازکشته باشد از معاصی وَآمَنَ و ایمان آورده بخدا و
رسول وَعَمِلَ صَالِحًا و کرده کار شایسته فَأُولَٰئِكَ پس آن کروه تایب مؤمن يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ
درآورده شوند و حفص بفتح یا و ضمّ خا میخواند یعنی در آیند بهشت بفرمان خدای وَلَا يُظْلَمُونَ و ستم
دیده نشوند شَيْئًا چیزی را از پاداش خود یعنی از مزد ایشان هیچ چیز کم نکند و این تایبان و عاملان صلاح
دریابند جَنَّاتِ عَدْنٍ در بهشتهای با اقامت الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ که وعده داده است خدای بدان
عِبَادَهُ بندکان خود را بِالْغَيْبِ در حالتی که آن بهشتها غایب اند از ایشان یا ایشان از آنها غایب اند
یعنی بوعدهٔ صدق الهی تصدیق بآن کرده اند و اکرچه آنرا ندیده اند إِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست وَعْدُهُ
مَأْتِيًّا وعدهٔ خدا آینده یعنی جنات عدن آینده و محقق الوقوع و یا مراد بوعدهٔ جنانست یعنی مؤمنان
آیندکان بدان لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا نشنوند بهشتیان در بهشت لَغْوًا یعنی بیهوده و هرزه و بی فایده
مانند فحش و مزخرفات و اباطیل إِلَّا سَلَامًا لیکن شنوندهٔ سلام را از جانب جناب عزّت یا از ملایکه بر وجه
تعظیم و مکرمت یا از یکدیکر از روی تحیّت وَلَهُمْ و مر ایشانرا بود رِزْقُهُمْ روزی ایشان از نعمتهای
عظیم فِيهَا در آن بهشتها بُكْرَةً وَعَشِيًّا بامداد و شبانگاه یعنی در طرفین روز ایشانرا
نعمتهای بهشت خورانند چنانکه عادت متنعمانست و چون در بهشت لیل و نهار نخواهد بود پس مراد
از بکره و عشی مقدار این دو زمان که در دنیا شناخته باشند روزی بایشان دهند و کویند اکرچه
شب و روز نخواهد بود امّا علامات باشد که بدان مقدار لیل و نهار بشناسند و در بعضی تفاسیر
آمده که زمان لیل بفروکذاشتن پردها و بستن درها معلوم شود و زمان نهار بیرداشتن رفع و کشودن
درها باشد و در تبیان آلبیان آورده که در زمان شب کنیزان بهشت خدمة مؤمنان کنند و در زمان روز
غلمان بهشت و کویند عرب هر که چاشت و شام طعام میخورد او را منعم میخواند پس مراد آنست که اهل
بهشت متنعمان باشند و نزد بعضی مراد از بکره و عشی دوام روزیست در جمیع زمان نه درین هر دو
وقت معیّن تِلْكَ آن بهشت که ذکر کردیم الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ بهشتیست که میراث دهیم مِنْ
عِبَادِنَا از بندکان خود مَنْ كَانَ تَقِيًّا هر کرا که پرهیزکار باشد یعنی باقی کذاریم آنرا بدیشان همچنانکه

روازه

میراث مال موروث باقی ماند و در روایة صحیح آمده که حق تعالی برای هر بندهٔ مکلف جایی تعیین
نموده در بهشت و در دوزخ چون مکلف ایمان آورد و اختیار طاعت کند جایی که در دوزخ نامزد
او باشد به کافران دهند و چون کافر شود و معصیت کند جایی که در بهشت برای او مقرّر بوده باشد
بمتّقیان دهند آورده اند که چون حضرت رسالت صلّی الله علیه و آله را از اصحاب کهف و ذو القرنین و روح
سؤال کردند فرمود که فردا بیایید تا جواب کویم و کلمهٔ ان شاء الله نکفت پانزده روز یا دوازده روز یا بیست و
پنج روز و قول اشهر چهل روز جبرئیل بحضرت نازل نشد مشرکان کفتند که خدای محمد او را کذاشت و او را
دشمن کرفت و حضرت رسالت صلّی الله علیه و آله بجهت این معنی بسیار مغموم بود و چون جبرئیل فرود آمد با
او کفت ای برادر دیر آمدی و من بسی منتظر بودم جبرئیل کفت یا رسول الله من نیز مشتاق ملازمت
تو بودم امّا درین مدّت از حضرت عزّت مرخّص نبودم که تردد توانم بعد از ان حق تعالی بزبان ملائکه
حبیب خود را ازین خبر داد که وَمَا نَتَنَزَّلُ و فرو نمی آییم ما فرشتگان إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ مکر بفرمان و
دستوری پروردکار تو لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا مر او راست آنچه در پیش ماست از اماکن و جهات و کارهای
آینده وَمَا خَلْفَنَا و آنچه در پس ماست از امکنه و ازمنهٔ کذشته وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ و آنچه در میان
ماست که زمان حالست مراد آنست که در قبضهٔ قدرت اوست جمیع ازمنه و امکنه و جهات و ما از
مکانی بمکانی و زمان بزمانی منتقل نمیتوانیم شد مکر بامر و ارادهٔ او و بامر اوست حکم در ابتدای آفرینش
و انتهای آجال ما و آنچه در مدّت حیوة ماست وَمَا كَانَ و نیست و نبوده و نخواهد بود رَبُّكَ
پروردکار تو نَسِيًّا فراموش کار یعنی از حال تو آکاهست هرکاه مصلحت او تقاضا کند ما را بتو فرستد
پس فرو نیامدن ما بتو بجهة عدم امر و مشیّت اوست نه بجهت نسیان او و چکونه نسیان باو روا باشد
و حال آنکه رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا آفریدکار آسمانها و زمینها و آنچه میان آنهاست
و آفرینندهٔ ارض و سما و پرورندهٔ آن نشاید که فراموش کار باشد فَاعْبُدْهُ پس او را پرستش کن نه غیر
او را وَاصْطَبِرْ و شکیبا باش لِعِبَادَتِهِ مر پرستش او را یعنی چون دانستی که ترا فراموش نکرده بر عبادت
او ثابت قدم باش و بدیر آمدن وحی و استهزای کفّار دلتنگ مشو بس بجهة تقریر امر بعبادت و انکار
مثلیّهٔ خود و اثبات وحدانیّت خود میفرماید که هَلْ تَعْلَمُ آیا میدانی لَهُ سَمِيًّا مر خدای را مانندی
که او را اله توان کفت یا هم نامی یعنی که غیر او کسی را الله نام بوده باشد و این از جملهٔ آثار سطوت الهی و غیره
احدیست که هیچ کس از اهل شرک معبود خود را الله و رحمن نام ننهاده بلکه اله کفته اند و چون دانستی
که هیچ کس مثل او نیست و هیچ احدی مستحقّ عبادت نیست غیر از وی چارهٔ نیست از تسلیم شدن مر او را
و اشتغال نمودن بعبادة او و صبر کردن بر مشقّت آن آورده اند که ابی بن خلف جمحی روزی نزد رسول
صلّی الله علیه و آله آمد و بر سبیل انکار و استهزا کفت آیا چون بمیرم مرا از کور زنده کنند و در روایتی آنست

کاستخوانهای پوسیده وریزیده شده مرده را بدست کرفت ونزد رسول صلی الله علیه واله آورد وبردست
بمالید تا آرد شد وباد بران دمید تا همچون کرد پراکنده شد واز روی انکار کفت این زنده شود حق تعالی
رد قول او کرده این آیه فرستاد که وَيَقُولُ الْإِنسَانُ ومیکوید آدمی یعنی ابی که از جمله بنی آدم است
أَإِذَا مَا مِتُّ آیا در موقتی که بمیرم واز این دنیا بیرون روم لَسَوْفَ أُخْرَجُ هر آینه زود بیرون
آورده شوم از خاك حَيًّا در حالتی که زنده باشم یعنی چکونه تواند بود که مرده زنده شود واز خاك بیرون
آید أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنسَانُ آیا نمی اندیشد ویاد نمیکند آن آدمی أَنَّا خَلَقْنَاهُ آنرا که بیافریدیم
ما اورا مِن قَبْلُ پیش از این وَلَمْ يَكُ شَيْئًا ونبود چیزی بلکه عدم صرف بود یعنی باید که بیاد آورد
اینمعنی را که ایجاد معدوم است عجیب تر است از جمع موجود ابعد از تفرق آن واعادهٔ مثل انچه در ان بود
از اغراض پس چونکه او بر ابتدا قادر باشد بر اعاده نیز قادر خواهد بود بعد از ان جهت تحقیق امر اعادهٔ
اجسام میفرماید که فَوَرَبِّكَ سوکند بپروردکار تو که بوقت قیام قیامت لَنَحْشُرَنَّهُمْ هر آینه
حشر کنیم آدمیانرا وَالشَّيَاطِينَ وهم دیوانرا که کمراه کنندهٔ ایشانند ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ پس حاضر
کردانیم همه آدمیانرا حَوْلَ جَهَنَّمَ کرداکرد دوزخ تا سرور وفرح اهل تقوی وسعدا بجهة نجات ایشان
از انچه بینند زیاده شود وغیظ وخشم اشقیا بجهة انکه مشاهده کنند انچه از برای ایشان آماده است
در دوزخ از انواع عذاب بیشتر کردد پس بجهة این کفار وشیاطین را در کرد جهنم حشر کنیم جِثِيًّا
در حالتی که بزانو درآمده کان باشند بجهة هول انچه بر ایشان ظاهر شود ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ پس بیرون آوریم
مِن كُلِّ شِيعَةٍ از کروهی أَيُّهُمْ هر کرا از ایشان أَشَدُّ که او سخت و بسیار تر باشد عَلَى الرَّحْمَٰنِ
بر خدای عِتِيًّا از روی سرکشی یعنی از هر امتی آنرا که ستیزه کار تر ونافرمان تر بود جدا کنیم وبدوزخ
اندازیم نظم ندانم تا من حیران کدامم زمقبولان ومحرومان کدامم زفضل خویش کن رحمی مرا یار که انعام
تو بر من هست بسیار خلاصهٔ معنی آنست که اول رؤسای ایشانرا بدوزخ بریم بجهة انکه هم کمراه بودند
وهم کمراه کنند وبعد از ان تابعان ایشانرا ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ پس ما دانا تریم بِالَّذِينَ هُمْ با آنانکه ایشان
أَوْلَىٰ بِهَا سزاوار ترند بدوزخ صِلِيًّا از روی در آمدن یعنی میدانیم که کیست سزای انکه نخست
اورا جدا باید کرد ودر آتش افکند وبشدة عذاب اورا معذب ساخت وَإِن مِّنكُمْ ونیست از شما ع
آدمیان هیچکس إِلَّا وَارِدُهَا مکر که رسنده وکذرنده است بدوزخ امّا چون مؤمنان بدو کذرند آتش
مرده وافسرده کردد چنانکه بر ابرهیم سرد وافسرده شد جابر انصاری رحمة الله علیه از پیغمبر صلی الله علیه وآله
روایة کرده که بعضی بهشتیان از بعضی سؤال کنند که نه حق تعالی ما را وعده فرموده بود که وَإِن
مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا پس چکونه بود که ما آتش دوزخ ندیدیم فرشتکان کویند که شما کذر کرده اید در
دوزخ امّا آتش آن بسبب نور ایمان شما فرو مرده کَانَ هست وبود همه مان بدوزخ عَلَىٰ رَبِّكَ

برپروردکار تو

برپروردکار تو حَتْمًا جزم وقطع که ناکزیر است از ان مَّقْضِيًّا حکم کرده شده بران یعنی وعده ایست
که البته واقع خواهد شد ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوا پس نجات دهیم آنانرا که پرهیز کردند از شرك ومعاصی
یعنی بیرون آریم ایشانرا از دوزخ وَّنَذَرُ الظَّالِمِينَ وبکذاریم ستمکارانرا که اهل شرك وکفرند
فِيهَا در آتش جِثِيًّا در حالتی که بزانو در آمده کان باشند از شدت وهول آن جابر بن عبد الله انصاری
کفته که این هر دو کوش من کر باد اکر از رسول صلعم نشنیده باشم که میکفت ورود بمعنی دخول است وهیچ بر وفاجر
نماند مکر که در دوزخ در آید لیکن دوزخ بر مؤمنان سرد وسلامة باشد همچنانکه بر ابرهیم خلیل وبعد از ان
مؤمنانرا بیرون آورند وکافرانرا در ان بکذارند یعلی بن منبه از رسول صلی الله علیه واله روایة کرده که فرمود
روز قیامت دوزخ بانك وفریاد کند وکوید ای مؤمن را که بکذر از من که نور تو آتش وحرارت مرا فرو
نشاند عبد الله بن مسعود از رسول الله صلی الله علیه واله وسلم روایة کرده که ورود مردمان بر صراط بقدر
اعمال باشد جمعی چون برق جهنده بکذرند وطایفهٔ چون باد وزنده وکروهی چون اسبان دونده وبعضی
چون پیاده وبرخی افتان وخیزان وفرشتکان کویند که بار خدایا ایشانرا بسلامت نکاه دار وابو سعید
از حضرت رسالت صلی الله علیه واله نقل کرده که بعضی را از دوزخ بیرون آرند پس از انکه از سوختکی چون
انکشت شده باشند وبعد از ان فرمود که خلایق در قیامت بر طبقات مختلف باشند بعضی بی حساب
بهشت روند وآنها پیغمبران باشند ودیکرانرا حساب کنند اکر حسنات ایشان بیش از سیئات باشد
آنها را نیز ببهشت برند واکر حسنات وسیئات برابر باشد حق تعالی بر ایشان نیز رحمت کند وعفو فرماید
وببهشت برد ویا انکه من ایشانرا شفاعت کنم ویا دیکری از اهل شفاعت واکر هیچ کدام ازین نباشد ایشانرا
بدوزخ برند وبقدر سیئات عقوبت کشند وانکه ببهشت در آیند وچون ارادهٔ الهی تعلق کیرد بانکه
ایشانرا از دوزخ بیرون آرد بمالك امر فرماید تا هوای دوزخ را صافی کند واز کدورات دود پاك
کرداند منافقان از درکهٔ اسفل نکاه کنند مؤمنانرا ببینند بر سبیل طعنه ایشانرا کویند که نه شما نماز
کذاردید وروزه داشتید مؤمنان کویند بار خدایا ما را از طعنهٔ دشمنان طاقت طاق شده حق تعالی
جبرئیل را امر کند که برو ومؤمنانرا از دوزخ بیرون آر جبرئیل بیاید وجمع بسیار را از دوزخ بیرون
آرد دیکرباره بجبرئیل خطاب رسد که برو وهر که در دل او مثقال ذرهٔ ایمان هست ودر همهٔ عمر
یکبار لا اله الا الله کفته باشد از دوزخ برهان جبرئیل بیاید وجمع مؤمنانرا از دوزخ بیرون آرد ودر آنجا
نماند مکر کافران پس مؤمنانرا بیارند بچشمه که آنرا عین الحیوان کویند وایشانرا در ان چشمه در آرند
وهم سیاهی اعضای ایشان زایل شود امّا نشانهٔ در پیشانی ایشان بماند اهل بهشت چون ایشانرا بینند
کویند اینها اند که از دوزخ بیرون آمده اند حق تعالی آن نشانه را نیز زایل سازد وبعد از ان از
عناد اهل کفر خبر میدهد که وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ وچون خوانده شود بر مشرکان آيَاتُنَا آیتهای ما

بینات در حالتی که هویدا و روشن اند در اعجاز و اظهار قال الذین کفروا گویند آنانکه نگرویده اند
از صنادید قریش للذین آمنوا مر آنانرا که گرویده اند از فقرای مؤمنین یعنی توانگران اهل شرك
بدرویشان اهل ایمان و اسلام گویند که ای الفریقین کدام ازین دو گروه کافر و مؤمن خیر مقاما
بهترند از روی مقام و مسکن و احسن ندیا و نیکوتر از روی مجلس و محفل یعنی ما را منازل خوب و اماکن
ارجمند است و هم اسباب معیشت بر وجه دلخواه و مجمع ما مزین و آراسته بر حسب مدعا چه اهل
مجلس ما هم صنادید قریش اند و اشراف عرب و شما مبتلا بضیق معیشت و بی برگ و بینوا و اهل مجلس شما
موالی و ضعفا ملخص سخن آنست که چون کفار بشنوند آیات واضحات قرآنیرا و عاجز شوند از معارضه
و ابطال آن متمسك شوند بافتخار بآنچه ایشانرا هست از حظوظ دنیا و استدلال کردن بزیادتی حظ ایشان
دران بر فضل مرتبه و حسن منزلت ایشان نزد حق تعالی یعنی گویند که چون در دنیا حال ما از شما بهتر است
پس در آخرت نیز مآل ما از شما بهتر خواهد بود حق تعالی بنای مباهات و افتخار ایشانرا در هم شکسته بر سبیل
تهدید فرمود که وکم اهلکنا و بسی که هلاك کردیم قبلهم پیش از مشرکان عرب من قرن
گروهیرا که مجتمع بودند در زمان واحد و بحسب واتفق هم ایشان از کفار عرب احسن اثاثا نیکوتر
بودند از روی متاع خانه که آرایش منازل بدیشان باشد ورئیا و نیکوتر از ایشان از روی هیأة
و منظر پس همانکه آن منازل و اموال و حسب و نسب و حسن جمال و جاه دافع هلاك ایشان نشد
و هم چنین نکال و عقاب گرفتار شدند کفار عرب نیز چون عذاب ما بریشان نازل گردد مسکن و مجمع
و تنعم ایشان فایده بایشان نرساند و عذاب ما از ایشان باز ندارد بلکه هم بهلاکت دنیوی و اخروی
گرفتار گردند مرویست که نضیر بن حارث و اصحاب او مویهای سر خود را بشانه میکردند و رویهای
خود را بروغن صفا میدادند و جامهای فاخر میپوشیدند و بر اسبان دونده جهنده سوار میشدند
و بهیأة حسن و صورت و جمعیت و رفاهیت خود بر اصحاب رسول افتخار میکردند حق تعالی این آیه را
در باره ایشان نازل ساخت و بعد از ان بجهة بیان اینکه تنعم و کثرت اموال ایشان بر سبیل استدراج
نه اکرام و ذکر اینکه عیار کار و بار بر فضل و رفعت است در آخرت که دار بقاست نه دنیا که سرای فناست
میفرماید که قل بگوی ای محمد مر ایشانرا که بمال و منال مفتخرند که غره مشوید و آنرا سبب اکرام خود مگردانید
و مدانید زیرا که من کان فی الضلالة هر که باشد در گمراهی و دوری از راه صواب و رشد
و طریق حق و صراط مستقیم فلیمدد پس باید که باز کشد این خیرات در صورت تام یعنی ممتد میسازد
له الرحمن مر ورا خدای و باز میکشد عمر او را مدا باز کشیدنی و مهلت میدهد او را
بطول عمر و تمتع بآن حتی اذا رأوا تا وقتی که ببینند ما یوعدون آنچه بیم کرده میشوند با
اما العذاب یا عذاب در دنیا بقتل و اسیری و غلبه اهل اسلام بریشان و اما الساعة و یا روز

قیامت

قیامت بمشاهده انواع اهوال و عقاب و نکال فسیعلمون پس زود باشد که بدانند بمعاینه این را که
من هو شر کیست بدتر از ان دو گروه مکانا از روی مکان یعنی کسی آنچه تصور کرده باشند به بینند
که جای مؤمنان در جنان باشد و مأوای ایشان در درکات نیران و اضعف و بدانند که کیست
ضعیفتر جندا از روی سپاه یعنی دوستان و مددکاران چه اهل ایمانرا خدای و ملائکه و انبیا
یار و مددکار باشند و مشرکانرا مطلقا یار و مددکار نباشد و یزید الله الذین اهتدوا و می افزاید
خدای در دنیا آنانرا که راه یافته اند بکتاب او هدی راه نمودن ایشانرا یعنی آنانکه گرویده اند باعجاز
قرآن نازل شده حق تعالی هدایت ایشانرا بتصدیق بخبری دیگر که منزل میشود بریشان زیاده میکند و یا
زیاده میسازد آنانرا که تصدیق کرده اند بآیت منسوخ هدایت ایشانرا بآیت ناسخ و یا می افزاید هدایت
ایشانرا بمعونت بطاعات و توفیق در طلب مرضات بر عکس کفار که ایشانرا در بادیه خذلان فرو میگذارد
و مدد توفیق نمیدهد بجهة فرط عناد و استکبار ایشان والباقیات الصالحات و عملهای
شایسته پایدار که ثمره آن ابد الآباد باقی ماند از نمازهای پنجگانه یا تسبیحات چهارگانه و امثال آن
از انواع طاعات خیر بهتر است مر ایشانرا عند ربك نزدیك پروردگار تو ثوابا از روی
پاداش و خیر مردا بهتر است از روی بازگشت یعنی اگر کافرانرا در دنیا جاه و مالست در آخرت حزن
و وبال و نکال خواهد بود اما مؤمن هم در دنیا هدایت دارد و حمایت و هم در آخرت ثواب ابدی
خواهد داشت و هم حسن مآب سبب هدی در صحیح مسلم و بخاری مذکور است که خباب بن الارت روایت
کرده که مرا بر عاص بن وایل سهمی دینی بود روزی بادای آن تقاضا کردم گفت وامت را باز ندهم تا بمحمد
کافر شوی خباب گفت لا و الله هرگز کافر نشوم بآنحضرت نه زنده و نه مرده و نه روزی که مبعوث شوم
عاص از روی استهزا و سخریت گفت آن روز که بر انگیخته شوی بیا و وام خود را از من بستان که اگر آنچه تو گوئی
حق است من از تو افضل خواهم بود و مال و فرزند من بیشتر حق تعالی این آیه فرستاد که افرایت الذی
کفر آیا دیدی آنرا که نگروید بآیاتنا بآیتها و معجزهای ما یا بآیات قرآنی یا بدلایل وحدت ما وقال
و گفت بخدا سوگند که فردای قیامت لاوتین هر آینه داده شوم یعنی بمن دهند مالا و ولدا
مال و فرزندرا اطلع الغیب آیا مطلع شده بر غیب و لوح محفوظ را مطالعه کرده و این سخنها را
از ان جا دانسته و بجهة این سوگند میخورد که مرا در آخرت مال و فرزند باشد ام اتخذ یا فرا گرفته است
عند الرحمن عهدا نزدیك خدای عهدی و پیمانی بمدعای خود چه علم او بدعوی که میکند از
دو طریق بیرون نیست و بروایت ابن عباس مراد بعهد کلمه شهادتست و عمل صالح چه وعده خدا ثواب
بر شهادت و عمل صالح مانند عهدیست بر وی سبحانه یعنی آیا او بکلمه شهادت معترف شده و اعمال صالحه
از وی بظهور رسیده که اعتقاد نموده باینکه در آخرت مال و ولد باو دهند و مرتبه او را زیاده از دیگران

کرداند کلا نچنانست که او میگوید و تصور میکند سنکتب زود باشد که بنویسیم ما یقول
انچه میگوید یعنی حفظه را امر کردانیم که قول او را ثبت کنید در نامه کردار او تا جزاو سزای کفتار باطل او را در کنار
او نهیم و بسبب این قول کاذب وی را در سلسله و غل کشیده بانواع عذابش معذب کنیم ونمد له و باز کشیم
برای او من العذاب از عذاب و عقاب مدا بازکشیدنی یعنی دراز کردانیم مدت عذابیرا که مستحق
آنست یا عذاب او را زیاده سازیم برینوجه که عذابی بر بالای عذابی باو رسانیم ونرثه و میراث کیریم
یعنی باز ستانیم بمرک او ما یقول انچه میکوید که فردا بمن خواهند یعنی مال و فرزند ویأتینا و بیاید
بما حتما یعنی بوقت مرک یا در روز رستخیز فردا تنها یعنی نه مال با او باشد و نه فرزند قرین او بود
واتخذوا و فرا کرفتند کافران و مشرکان من دون الله بجز از خدای آلهة خدایان یعنی
اصنام و ملایکه و غیر آن لیکونوا تا باشند این معبودان لهم عزا مر ایشانرا عزت و ارجمندی
یعنی تا بشفاعت ایشان معزز کردند نزدیک خدای کلا نچنانست که عزیز و ارجمند شوند نزد خدا
بوسیله آلهه خود سیکفرون زود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند آلهه ایشان و مقر نشوند بعبادتهم
بپرستش ایشان یعنی تکذیب ایشان کنند و از ایشان بیزار کردند و یا کفار چون بدی عاقبت خود را ببینند
انکار شرک خود کنند و منکر شوند باینکه آلهه باطله را پرستیده اند ویکونون علیهم ضدا و باشند
معبودان ایشان بر ایشان دشمن و مخالف و یا سبب مذلت و خواری ایشان نه باعث عزت و ارجمندی
چنانکه دعوی میکنند بعد از ان رسول صلی الله علیه و آله الخطاب کرده میفرماید که الم تر آیا ندیدی و ندانستی
یعنی البته دانسته که انا ارسلنا الشیاطین بدرستی که ما فرستادیم دیوانرا علی الکافرین
بر ناکرویدکان یعنی ما دیوانرا با ایشان کذاشتیم و بر وجه جبر و قهر که منافی تکلیف است منع ایشان
نکردیم تا قرین و رفیق ایشان شده تؤزهم میجنبانند ایشانرا ازا جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند ایشانرا بر
معاصی فلا تعجل علیهم پس مشتاب بر ایشان و بعذاب ایشان تعجیل مکن انما نعد لهم جز این نیست
که میشماریم برای ایشان ایام اجل ایشانرا عدا شمردنی که در ان غلط نیست و هرگاه آن ایام مقتضی کردد
بدیشان فرود آید انچه مقرر شده از انواع عذاب و عقاب پس خوشحال باش و تعجیل منما در نزول عذاب
بر ایشان که ما البته جزای ایشان خواهیم داد یوم نحشر المتقین در روزی که فراهم آریم پرهیزکارانرا
و جمع کنیم الی الرحمن بسوی خداوند بسیار بخشاینده که ایشانرا مستغرق رحمت خود ساخته وفدا در حالتی
که وارد شوندکان باشند بر وجه سواره یعنی بر منازل قرب خود که در بهشت داشته باشند همچنانکه وافدانرا
بدرکاه ملوک میبرند بر وجه اکرام و تعظیم و یا در حالتی که سواران باشند بر ناقهای بهشت یعنی ایشانرا سوار
ببهشت برند و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایتست که فرمود بخدا سوگند که ایشانرا حشر نکنند
بر قدمها یعنی پیاده بلکه محشور شوند بر بالای شتران که پالانهای آنها از زر باشد و بر بالای اسبهای نجیب

کرینهای آنها از زبرجد باشد و آنچنان ایشانرا به بهشت در آرند و اگر خواهند طیران کرده بر موضع خود
نشینند و صالح بن محمد نیز از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که من از رسول خدای
شنیدم که فرمود ای علی چون مؤمنان از موقف حساب باز کردند فرشتکان باستقبال ایشان بیایند با شترانی
که پالانها از زر باشد و مهارها از زبرجد بر مرکبان حلها افکنده که قیمت هر یک از ان از همه دنیا بیشتر بود هر
مؤمنی که حله از ان بپوشند و بر مرکبی نشینند و مرکبان ایشان روی به بهشت آرند چون به بهشت رسند
رضوان با تابعان خود باستقبال ایشان بیرون آیند و کویند سلام علیکم طبتم فادخلوها
خالدین ونسوق المجرمین و برانیم کافرانرا الی جهنم بسوی دوزخ چنانکه بهایم را رانند
وردا در حالتی که تشنکان باشند یعنی ایشانرا تشنه و پیاده بدوزخ کشیم لا یملکون مالک نباشند
و نتوانند هیچ کدام از مردمان الشفاعة در خواست هیچ شفیعی مر ایشانرا الا من اتخذ مگر کسی که فرا گرفته
باشد عند الرحمن نزد خدا عهدا ایمانی برای شفاعت که آن ایمان و عمل صالح است چه اهلیت
شفاعت برای عاصیان موقوفست بآن و هیچ کس نتواند که شفیع شخصی شود مگر که از خدای دستوری یافته
باشد از عبد الله مسعود منقولست که گفت من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که صحابه خود را گفت
که آیا نمیتوانید هیچ کدام از شما که فرا گیرد هر بامداد و شبانگاه نزد خدا عهدی گفتند چگونه یا رسول الله فرمود
باین طریق که هر صبح و شام بگوید که اللهم یا فاطر السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة الرحمن
الرحیم انی اعهد الیک فی دار الدنیا بانی اشهد ان لا اله الا انت وحدک لا شریک لک و ان محمدا
عبدک و رسولک و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و انک تبعث من فی القبور و ان الجنة حق و ان
النار حق و ان البعث حق و الحساب و القدر و المیزان حق و ان الدین کما وصفت و ان الاسلام
کما شرعت و ان القول کما حدثت و ان القرآن کما احدثت و انک انت الله الحق المبین
جزی الله عنا محمدا خیر الجزاء و حیی محمدا و آله بالسلام اللهم یا عدتی عند کربتی و یا صاحبی
عند شدتی و یا ولی نعمتی الهی و اله آبائی لا تکلنی الی نفسی طرفة عین فانک ان تکلنی الی نفسی
اقرب من الشر و ابعد من الخیر و آنس فی القبر وحشتی و اجعل لی عهدا یوم القاک منشورا چون
این کلمات بخواند هر بامداد و شبانگاه هر آینه فرا گیرد نزد خدا عهدی پس ملایکه مهری بر و نهند
و در زیر عرش بنهند و چون روز قیامت شود منادی ندا کند که کجا اند آنانکه مر ایشانرا نزد خدا عهد است
تا ایشانرا به بهشت در آرند پس این عهدنامه بدست ایشان دهند و او آنرا بخواند بداند که آن عهد خدا است
که فرموده الا من اتخذ عند الرحمن عهدا پس او را به بهشت برند و همین عهدنامه ابی عبد الله از آبای
کرام خود نقل فرموده تا به پیغمبر صلی الله علیه و آله و از امیر المؤمنین علی علیه السلم روایتست که این عهد
نامه را از پیغمبر صلی الله علیه و آله تعلیم گرفته ام و آنحضرت از جبرئیل وقالوا و گفتند کفار بنو ملیح و یهود

ونصاری که اتَّخَذَ الرَّحمنُ وَلَدًا فرا گرفته است خدای فرزندی را یعنی ملایکه وعیسی وعزیر را فرزندی
کرفته برای محمّد در جواب ایشان بکوی که لَقَدْ جِئْتُمْ بدرستی که آمد برای کافران جاهل شَیْئًا اِدًّا
چیزی بغایت زشت یعنی سخنی ناخوش وبی ادبانه تَکَادُ السَّموَاتُ نزدیک شد که آسمانها یَتَفَطَّرْنَ
شکافته شوند مِنْهُ از عظمت این سخن وَتَنْشَقُّ الاَرْضُ وپاره شکافته شود زمین وَتَخِرُّ الْجِبَالُ
وبیفتند کوهها وشکسته شوند وفرو ریزند هَدًّا شکستنی یعنی پاره پاره کردند اَنْ دَعَوْا بجهت
آنکه خواندند لِلرَّحْمنِ وَلَدًا مر خدای را فرزندی یعنی اسناد ولد باو کردند از ابن عبّاس واُبیّ بن کعب
مرویست که چون کفّار این کلمه بگفتند آسمان وزمین وجمله آفریدها بغیر از جن وانس از آن بترسیدند و
فرشتگان بغضب آمدند ودوزخ بفریاد آمد وَمَا یَنْبَغِیْ ونسزد وسزاوار نباشد لِلرَّحْمنِ مر خدای را
اَنْ یَتَّخِذَ وَلَدًا آنکه فرا گیرد فرزندی چه این از قسم مستحیلاتست واز دایره امکان بیرون زیرا که
آن ولادتیست که معروفست وشبهه در استحاله آن نیست ویا تبنّی است وآن نمی باشد مگر در آنچه از جنس
متبنّی باشد وقدیم تعالی از جنسیّت منزّه است بعد از آن تصریح باین مدعا میفرماید که اِنْ کُلُّ مَنْ فِی
السَّموَاتِ وَالْاَرْضِ نیست هر که در آسمان وزمین است از ملایکه وجنّ وانس وابالسه وغیر آن
از جمله موجودات اِلَّا اٰتِی الرَّحْمنِ مگر آینده در قیامت بسوی جزای رحمن عَبْدًا در حالتی که بنده باشد
یعنی مگر که مملوک او سبحانه باشد وبطریق عبودیّت وانقیاد ومذلّت وخضوع باو رجوع نماید پس همه محکوم
ومربوب وی باشند وهیچ معبودی غیر از او نباشد مگر که او مقرّ ومعترف باشد بعبودیّت وبندگی ودعوی
چیزی نکند که کفّار نسبت باو میدهند از الوهیّت ومعبودیّت غیر او لَقَدْ اَحْصٰیهُمْ بتحقیق که
او سبحانه حصر کرده است همه ایشان را یعنی علم او بجمیع آنها احاطه کرده بحیثیّتی که هیچ فردی از افراد مکوّنات
نیست که از تحت علم وقدرت او بیرون باشد وَعَدَّهُمْ وشمرده است باشخاص واحوال واقوال ایشان را
عَدًّا شمردنی پس هیچ چیز از احوال واعداد ایشان بر او مخفی نباشد وَکُلُّهُمْ اٰتِیْهِ وهمه ایشان
آیندگان اند بوی یعنی رسندگانند بجزای وی در موقف حساب یَوْمَ الْقِیٰمَةِ در روز رستخیز فَرْدًا
در حالتی که تنها باشد بی اتباع وانصار پس هیچ شیء از مخلوقات هم جنس او نباشد تا او را ولد کیرد وهیچ
چیز مناسب او نبود تا او را شریک خود کرد اند وبعد از آن در بیان حالات اهل ایمان میفرماید که اِنَّ
الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بدرستی که آنانکه گرویده اند بخدا ورسول وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وکرده اند کارهای
شایسته سَیَجْعَلُ لَهُمْ زود باشد که بگرداند یعنی احداث کند برای ایشان الرَّحْمنُ خداوند بخشاینده
وُدًّا دوستی در دلهای مردمان یعنی محبّت ومودّت آنها را در دلها افکند بی اسباب ووسایط آن
از قرابت وصداقت بلکه محض اختراع باشد از جانب احدیّت ابتداء واین کرامتست مخصوص باولیا که
حق تعالی ایشان را بآن اختصاص فرموده وبجهت اکرام آنها همچنانکه ترس را در دلهای دشمنان افکنده

بجهت اظهار قهاریّت وغالبیّت خود ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده که ابو جعفر علیه السّلام فرمود که حضرت رسالت
صلّی الله علیه وآله امیر المؤمنین علی علیه السّلام را امر کرد که ای علی دعا کن که بار خدایا برای من عهدی تر د خود پیدا کن و
از برای من بدید آور محبّت ومودّت را در دلهای مؤمنان پس امیر المؤمنین علیه السّلام این دعا فرمود وحق تعالی این
آیه فرستاد واین روایت از ابن عبّاس وجابر بن عبد الله وبراء بن عازب نیز مرویست واز نجابت که هیچ مؤمنی
نیست مگر که دل او مملوّ است از محبّت ومودّة آنحضرت گویند مراد محبّت ومؤانست با یکدیگر زیرا که حق تعالی
محبّت والفت جمیع اهل ایمان را در دلهای صالحان نهاده ودر حدیث آمده که هیچ بنده دل خود را متوجّه حق
سبحانه نسازد مگر که او سبحانه دلهای جمیع اهل ایمان را بجانب او مایل سازد وعطوفت ورأفت همه را روزی او
کرداند تا همه کس او را دوست داشته باشند ربیع بن انس نیز از حضرت رسالت صلّی الله علیه وآله روایت کرده
که چون حق تعالی مؤمنی را دوست دارد جبرئیل را کوید که من فلان بنده را دوست میدارم تو هم او را دوست
دار جبرئیل او را دوست کیرد ومنادی ندا کند در میان اهل آسمان که ای ساکنان اهل آسمان بدانید
که حق تعالی فلان بنده را دوست دارد شما نیز او را دوست دارید پس جمیع اهل آسمان او را دوست کیرند
وانگاه محبّت او را وضع کند در زمین تا همه اهل زمین دوست دار او شوند ویا مراد از آیه آنست که حق تعالی
محبّت اهل ایمان را در دلهای مخالفین ودشمنان دین افکند تا دین اسلام را قبول کند ویا در آخرت محبّت را
در قلوب جمیع مؤمنان افکند وحقد وغل را از خاطر ایشان محو کند تا همه یکدیگر را دوست داشته باشند
مانند محبّت والد نسبت بولد ومؤیّد قول اوّلست روایت صحیح از امیر المؤمنین علی علیه السّلام که فرمود
اگر این شمشیر خود را بر بینی مؤمن زنم تا که مرا دشمن کیرد هرگز دشمن من نشود واگر همه دنیا را با جمیع آنچه
در او ست بر منافق افاضه کنم تا دوست من شود هرگز دوستی نکند با من واین بجهت آنست که حکم ازلی تعلّق
کرفته وبر زبان حضرت رسالت صلّی الله علیه وآله نیز جاری کشته که فرمود یا علی هیچ مؤمنی ترا دشمن ندارد وهیچ
منافقی ترا دوست نکیرد بعد از آن حبیب خود را میفرماید که تبلیغ کن بمردمان این آیه را که بر تو منزّل شده وایشان را
بآن بشارت ده وبیم کن فَاِنَّمَا یَسَّرْنٰهُ پس جز این نیست که آسان کردانیده ایم آنرا بِلِسَانِکَ بزبان تو
که لغت عربیّت یعنی برای آسانی تو انزال آن کرده ایم بلغت تو لِتُبَشِّرَ بِهِ تا مژده دهی بآن الْمُتَّقِیْنَ
پرهیزکاران را که از شرک وعصیان اجتناب نموده اند وبدایره ایمان در آمده وَتُنْذِرَ بِهٖ وبیم کنی
بآن قَوْمًا لُدًّا کروه ستیزه کنندکان را که بجهت فرط خصومت ولجاج جدال کننده اند مراد اهل مکّه اند
که در غایت عناد وخصومت ولجاج بودند پس در تهدید کفّار مکّه میفرماید که وَکَمْ اَهْلَکْنَا
وبسا که هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از اهل مکّه مِنْ قَرْنٍ از اهل زمانی یعنی در هر قرنی از قرون جمعی از
مشرکان را هلاک ساختیم هَلْ تُحِسُّ هیچ می یابی ومی بینی مِنْهُمْ از آن هلاک شدکان مِنْ اَحَدٍ از آن
هیچ یکی را اَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ یا میشنوی مر ایشان را رِکْزًا آواز پوشیده یعنی چون عذاب بر ایشان

فرو آمده هلاك شدند نه از ایشان شخصی ماند که کسی او را به بیند و نه آوازی که کسی بشنود بلکه قهر الهی
با هیچ یکدام در نساخت و همه را بدست هلاکت در کنج خمول و نسیان انداخت بروجهی که کویا هرکز نبوده اند
با انکه ایشان بمال و منال و عده و عُدد و خدم و حشم از اهل مکه بمراتب در پیش بودند و خصومت ایشان
بیش و چون حال ایشان باین طریق بوده سورة طه و هی مائة و ثلثون و خمس آیات پس مال اینها نیز چنان خواهد بود
ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی ثواب مهاجر
و انصار در قیامت باو عطا فرماید و ابو دردا از آنحضرت نقل کرده که حق تعالی سورهٔ طه و یس را قراءت
کرده پیش از خلق آدم بدو هزار سال و چون ملایکه او را از و سبحانه استماع کردند کفتند خوشا حال امتی که این هر دو
سوره بر ایشان نازل شود و خوشا سینهایی که حامل آن باشند و خوشا زبانهایی که بآن تکلم کنند و حسن
بصری نیز از آنحضرت روایة کرده که اهل بهشت از قرآن تلاوت نکنند مکر سورهٔ طه و یس اسحق
بن عمار از ابی عبد الله روایت کرده که آنحضرت فرمود که ترك مکنید قراءت طه را که بدرستی که حق تعالی دوست
میدارد این سوره را و هر کرا که قراءت آن کند و بدان مداومت نماید و نامهٔ اعمال او را در قیامة بدست راستش دهند
و آنچه در حین اسلام از و صادر شده باشد محاسبه ننماید و چندان ثواب باو دهند که بدان خشنود کردد ان شاء الله

بسم الله الرحمن الرحیم

طه اسم این سوره است یا اسم قرآن یا اسمی از اسماء الهی یا مفتاح اسم طاهر و هادی و یا اسمی از اسماء
خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله چنانکه مزمل و مدثر و حرف ندا محذوفست یعنی یا طه و یا اشارتست
بدو صفت آنحضرت که طالبست و هادی یعنی ای طالب شفاعت و هادی بشریعت یا طاهر از ذنوب
و عیوب و هادی بمعرفت علام الغیوب یا طاهر دلها بطهارة دل و هادی بهدایت او بقرب حق یا طالع
شفاعت و هادی بشریعة و در تبیان آورده که طه قسمست بطول و هدایت الهی و یا بطینة پاك و همت
عالی و نهمت حضرت رسالت پناهی و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکوراست که از امام جعفر
صادق علیه السلام مرویست که طه سوکندست بطهارت اهل بیت رسول کقوله تعالی و یطهرکم تطهیرا
و کویند که اشارتست بطوبی و هاویه که حق تعالی باین هر دو سوکند یاد کرده و بروایت دیکر از امام جعفر
صادق علیه السلام معناه طوبی لمن هدی یعنی خوشا حال کسی که راه راست یافت و در زاد المسیر آورده
که طا طیبه است که مدینه است و ها مکه و حق تعالی باین دو حرم محترم سوکند یاد کرده و در بعضی دیکر
از تفاسیر آمده که طا بحساب جمل نه است و ها پنج مجموع چهارده باشد و ماه را در شب چهاردهم مرتبه
بدریت است پس معنی آنست که ماه شب چهارده و بدریة اشارتست بکمال مرتبهٔ جامعیت آنحضرت و نزد
بعضی از علمای ما اشارتست بعدد ائمهٔ اثنی عشر و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و فاطمه صلوات الله علیهم
اجمعین که هادیان صراط مستقیم اند و کویند طه در اصل طاها بوده که امر است از وطا یطا و ها راجع

بارض

بارض و همزه بجهت خفت مبدل شده بالف یعنی ای محمد بنه هر دو قدم خود را بر زمین در وقت ادای نماز
و صورت این حال برین وجه بوده که در اول اسلام چون حضرت در شب تهجد برخواستی بر یك پای ایستادی
تا ریاضت او بیشتر شود و بسبب زیادتی مثوبات او شود و مزید قربهای او بحضرت عزت و بدین سبب پشت پای
مبارکش ورم کرد حق تعالی این سوره فرستاد و امر کرد او را که طه یعنی بسپر هر دو کف پای خود را بر زمین و بروایت
ابن عباس طه بلغت حبشه بمعنی یا رجل است یعنی ای مرد و مرویست که چون ابو جهل و نضر بن حارث و امثال ایشان
عبادت آنحضرت را بدیدند و کثرت ریاضت و مشقت و برا بدیدند کفتند شقی محمد بربه محمد رنجور و بدبخت
کشته بسبب برهم زدن کار خود بترك دین ما و خود را در رنج انداخته و طعنه میزدند که قرآن بر محمد فرو نیامده
مکر برای آنکه او را در رنج و تعب اندازد آیه آمد که طه یعنی ای مردی که هیچ کس چون تو قدم در میدان مردی
ننهاده ما انزلنا نفرستادیم ما علیك القرآن بر تو قرآنرا لتشقی تا در رنج افتی و بسبب آن خواب
نکنی و بجهت قیام در نماز الم و ورم بپای مبارکت رسد از ابو عبد الله علیه السلام نیز مرویست که حضرت رسالة صلی الله
علیه و آله در شب بر یك پای ایستادی یا بر داشتی بجهت زیادتی تکلیف و مشقت حق تعالی این آیه فرستاد و این رنج و تعب را
از و برداشت مغیره روایة کرده که آنحضرت چندان بپای ایستادی که هر دو پای مبارکش ورم کرد و برا کفتند
یا رسول الله نه خدای تعالی ترا آمرزیده است تو این همه رنج چرا بر خود مینهی و این همه تعب چرا میکشی فرمود آیا
خدایرا شکر نکویم و بندهٔ شاکر او نباشم حق تعالی این آیه فرستاد و تخفیف مشقت او فرمود و نزد بعضی تعب
آنحضرت بجهة فرط تأسف بود بر کفر قریش و عناد ایشان یعنی ما انزال قرآن نکردیم بر تو تا در رنج و تعب افتی
بجهة کثرت تأسف و اندوه خوردن بر شدت کفر و عناد قریش و تکذیب نمودن ایشان قرآنرا الا تذکرة
لیکن فرستادیم بر تو بجهة پند دادن تو لمن یخشی مر آن کسی را که بترسد یعنی در دل او خوف و رقت باشد تا به
پند کردن تو متأثر کردد و فرو فرستاده شده است قرآن بتو تنزیلا فرو فرستادنی ممن خلق الارض از آنکس که
بیافرید زمین را و السموات العلی و آسمانهای بلند را و آنکس الرحمن خداوند بسیار بخشایش است
علی العرش استوی بر عرش مستولیست یعنی عرش با این همه عظمت مخلوق اوست و در تحت امر او جل جلاله
و عم نواله و عظم شانه و لا اله غیره له ما فی السموات مر او راست آنچه در آسمانهاست از مبدعات متسافله
و ما فی الارض و آنچه در زمینهاست از موجودات سفلیه و ما بینهما و آنچه در میان هر دو ستاز اهنات
ملایکه و طبقات ناری و هوایی و غیر آن از مخلوقات و ما تحت الثری و آنچه در زیر همه طبقات خاکست
و آن موضعیست که صخره صما بر بالای وست و صخره در زیر زمین هفتمست و در تیسیر و غیر آن از تفاسیر
آورده که وهب بن منبه از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود هفت زمین بر دوش فرشته ایست و هر دو
قدم او بر صخره ایست و صخره بر شاخ کاوی از نر و نش و قوایم کاو بر پشت ماهی و ثبوت ماهی بر بحر و بحر
بر جهنم و جهنم بر متن ریح و ریح بر حجابی از ظلمت و حجاب بر ثری و علم اهل آسمان و زمین تا ثری بیش نرسد

وما تحت الثری جز خداوند نداند واز ابن عباس مرویست که زمین بر پشت ماهی ایست وماهی بر روی
آب وهر دو طرف ماهی که سر ودنبال ویست در زیر عرش بهم رسیده وشکم ماهی در زیر دریا در سنگیست
سبز که سبزی آسمان از آنست وآن سنگ بر گاویست وپای گاو بر ثری وزیر ثری را کس نداند بغیر از حق تعالی
وآن گاو دهن باز کرده ودر وقت قیام قیامت چون همه دریاها یکی شوند همه آب آن دریاها در شکم آن گاو رود
ودریاها خشک گردند حاصل که حق تعالی مالک جمیع مکوّناتست ومدبّر همه ممکنات پس آیات مذکوره
دالّند بر کمال قدرت واراده او سبحانه بعد از اثبات قدرت خود در بیان علم میفرماید که وان تجهر
بالقول واگر آشکارا کنی سخن را وآواز بلند گردانی فانّه پس بدرستی که او یعلم السرّ میداند
پوشیده را واخفی وانچه پوشیده تر است از ان پوشیده یعنی مبالغه منما در رفع صوت بذکر ودعا زیرا
که اگر جهر او را نخوانی میداند سر را وپوشیده تر از سر آنست که بنده میکند ومیپوشد واخفی آنکه نمیداند
که دیگر چه خواهد کرد یا سر آنست که با کسی گویند بپنهانی واخفی آنکه در دل خود نهان دارند ویا سر در
موجودات واخفی در معدومات واز امام محمّد باقر وامام جعفر صادق صلوات الله علیهما مرویست که سرّ
آنست که اخفای آن کنی در نفس خود واخفی آنچه در خاطر تو خطور کند حاصل که میفرماید اگر آشکارا سا
ذکر خدا را وخواندن او را پس بدانکه او بی نیاز است از جهر توچه او میداند سر را وانچه اخفا از آنست
وبعد از اجتماع صفات الوهیت خود ذکر تفرّد خود مینماید بآن صفات وتوحّد او بآن سمات ومیفرماید که
الله خدای بحق لا اله الّا هو نیست معبودی سزاوار پرستش مگر او سبحانه که مجمع صفات
مذکوره است له الاسماء الحسنی مر او راست نامهای نیکو یا صفتهای پسندیده امام علی بن موسی
الرضا علیه السّلم از آبای کرام خود صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده که امیر المؤمنین علی علیه السّلم فرمود که من
از رسول خدای صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود که حق تعالی را نود ونه نام مشهور است که هر که او را بشمرد البتّه
البتّه در بهشت داخل شود معنی حدیث باین راجع است که هر که خدا را بوحدانیّت بشناسد وبآن
تصدیق کند واسمای مذکوره را بقصد تعظیم واجلال او بر زبان راند در بهشت داخل شود وشبهه
نیست که این مشروطست بولایت امیر المؤمنین وسایر ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین وحدیث
مشهور حُبّ علیٍّ حسنةٌ لا تضرّ معها سیّئةٌ وبغضه سیّئةٌ لا تنفع معها حسنةٌ مصرّح است
باین ونیز از امام رضا علیه التحیّة والثنا مرویست که حق تعالی فرموده که لا اله الّا الله حصن منست
هر که در حصن من در آید از عذاب من ایمن شود یکی از مجلس برخاست وگفت بنا بر این هر که در جمیع
عمر خود یکبار قایل این کلمه شود از عذاب خدا ایمن گردد حضرت فرمود که بشروطها بشروطها بشروطها
وانا من شروطها یعنی سه بار تکرار فرمود که این مشروطست بشرطی چند ومحبّت من از جمله شرطها
آنست بعد از ان حق تعالی قصّه موسی را که متضمّن تحمّل مشقّت وریاضت وتکالیف رسالتست برای

حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وآله میفرماید تا در تحمّل شداید وانواع ریاضت در تبلیغ رسالت باو اقتدا نماید
پس میفرماید که وهل اتیک حدیث موسی وآیا آمده است بتو خبر موسی بن عمران استفهام برای
تقریر کلامست یعنی بتحقیق که آمد بتو حدیث موسی وآن اینست که اذ رأی نارا چون دید موسی علیه السّلم
آتش را مراد آتش طور است وآن وقتی بود که از شعیب دستوری طلبید که بمصر رود ومادر وبرادر خود
ببیند شعیب اجازت داده اهل او را با جمعی رفقا روان کرد وصفورا که دختر شعیب بود وزن او بود بر دراز گوش
سوار کرده پیش پیش قافله میرفت تا نظر اهل قافله بر وی نیفتد ودر شب جمعه که هوا سرد بود ومظلم برف
می بارید راه گم کردند چون نزدیک وادی ایمن رسیدند صفورا را درد وضع حمل بدید آمده بآتش محتاج شد
موسی علیه السّلم چندانچه سعی فرمود از سنگ وآهن آتش بیرون نمی آمد موسی ع در غضب شده آتش زنه از دست
بیند اخت آن سنگ وآهن بآواز آمد که ای موسی ما مامور خداوندیم وبما حکم شده که امشب آتش
ندهیم وهر آتشی که در عالمست امشب فرو نشانده اند موسی ع درین امر متحیّر فرو ماند که ناگاه از دور آتشی بدید
فقال پس گفت لاهله امکثوا مر اهل وعیال خود را که درنگ کنید درهمین موضع که انّی آنست
بدرستی که من دیدم بی شبهه نارا آتشی را که مانوس ومرغوب منست لعلّی آتیکم شاید که من بیاورم برای شما
منها بقبس شعله در سر چوبی یا نی یا فتیله گرفته بیاورم او اجد یا شاید که بیابم علی النار بر سر آن
عشر آتش هدی راه نمایی که ما را بشارع رساند چه غالب آنست که کسی نزد آن خواهد بود پس کسان خود را
بگذاشت وتنها بجانب آن آتش روان شد فلمّا اتیها پس آنهنگام که بیامد بآن آتش آتشی سفید
دید که سرتاپای درختی سبز که عناب بود یا عوسج فرا گرفته ودر حوالی آتش هیچ کس نه متحیّر شد واز روشنی
وسبزی درخت متعجّب بود که ناگاه نودی یا موسی ندا کرده شد که ای موسی انّی انا ربّک
بدرستی که من منم پروردگار تو یعنی شک مکن ومتیقّن شو بآنکه من آفریدگار تو ام بحق آورده اند که چون
بموسی علیه السّلم ندا رسید با خود گفت که آیا سخن گوینده چکس باشد آواز آمد که انّی انا ربّک منم
تو شیطان بوسوسه او در آمد که شاید این کلام ابلیس باشد موسی علیه السّلم گفت من میدانم که این کلام
خداست چه آواز را از جمیع جهات وجمیع اعضا میشنوم ومرویست که چون موسی علیه السّلام نزدیک
شجره رسیده درختی سبز دید که از زیر وزبر او آتش سفید بر افروخته وآواز ملایکه شنید که زبان
بتسبیح گشوده بودند ونوری عظیم از آنجا تا بآسمان تتق بسته نه سبزی درخت آتش را مینشاند
ونه آتش درخت را میسوخت چون آن بدید بیهوش شد حق تعالی دل او را قوی گردانید تا از مشاهده
عجایب وغرایب بیتاب نشود بعد از ان ندا رسید که ای موسی چون باین موضع رسیدی فاخلع نعلیک
دور افکن از پای خود نعلین خود را تا قدم تو ارض مقدّسه مس کند وبرکت آن بپای تو رسد محققان
گفته اند که این تعلیم طریق تواضع وادبست که بر بساط ملوک با نعلین نتوان رفت انّک بدرستی که تو رسیده

بالوادِ المقدّسِ طوًی بوادی پاکیزه که طوی نام اوست اهل اشارت گفته‌اند که مراد ازین امر آنست
که فکر دنیا و اخرت را از دل خود بیرون کن و یاد دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ کن و چون موسی علیه السلم
خلع نعلین نمود و قدم خود را در ان وادی مستقر ساخت باز باو ندا آمد که وَاَنا اخترتُكَ و من
برگزیدم ترا ای موسی برای نبوة فاستمع پس گوش فرا دار لِما يُوحی مر آنچیزرا که وحی کرده میشود بتو
وآن وحی اینست که اِنّنی اَنا اللّٰه بدرستی که منم خدای بحق لا اِلٰه الّا اَنا نیست خدایی بجز از من
فاعبدنی پس مرا پرستش کن واقِمِ الصّلوة و بپای دار نماز را لِذِكْری برای یاد
کردن من یعنی تا آنکه مرا یاد کنی در ان چه ذکر من آنست که مرا پرستند و نماز را برای من گذارند بعد از
اخبار میفرماید موسی علیه السلم را باآمدن قیامت بقوله اِنّ السّاعة آتیة بدرستی که ساعت رستخیز
آینده است ولا محاله واقع شدنی اَكادُ اُخفیها میخواهم که پنهان دارم وقت آنرا از بندگان و یا
انکه نزدیکست که اخفای قیامت کنم و بگویم که آینده است یعنی اگر نه اخبار باتیان آن متضمن لطفستی
مر خبر بآن نمیدادم و بدانکه البته قیامت آینده است لِتُجْزی تا پاداش داده شود و یا نزدیکست
که آنرا ظاهر سازم تا جزا داده شود كلُّ نفسٍ مر تنی بما تسعی بآنچه میشتابد از عملهای نیك و بد
فلا يصدّنّك پس باید که باز ندارد ترا عنها از ایمان بقیامت و تصدیق بآمدن آن مَن لا
یؤمن بها آنکس که نمیگرود بوقوع آن و آمدن آن واتّبع هویه و پیروی کرده است آرزوی
نفس خود را و میل آن بلذات خسیسهٔ دنیویه بجهت آن از امر اخرت باز مانده یعنی منع این کس از راه
فتردی که هلاك شوی مراد آنست که باید که توبجهت کثرت اعدا و اموال و تنعم ایشان از راه
نروی و تابع هوای نفس نشوی و بجهت آن در رسوخ و صلبیت تو بعث و جزا فتور و قصور راه
نیابد چه اهل انکار اگرچه بکثرت و وفور موسومند اما همت ایشان پیروی نفس است بی برهان
و تدبر و خطاب اگرچه باموسی است اما مراد امت وی اند زیرا که انبیای اولین صلبیة ایشان در اصول
دینیه معصوم اند و محفوظ و بعد از ان تمهید مقدمه میفرماید بردادن معجزه بموسی علیه السلم و اول با
این خطاب مخاطب میسازد که وما تلك بيمينك يا موسی چیست اینکه بدست راست تست
ای موسی یعنی حاضر باش تا از ان عجایب مشاهده کنی و آثار صنع و قدرت ما ببینی قال گفت
موسی ع در جواب که هی عصای این عصای منست و آن عصا از چوب درخت مورد بهشت بود
و طول آن ده گز بود بقد موسی و سر او دو شاخه بود و در زیر آن سنانی نشانده و نامش علیق بود و از
آدم علیه السلم میراث بشعیب رسیده بود و از و بموسی انتقال یافته و بعد از ان بجهت تعداد نعم ربانی که او سبحانه
از برای وی در ان تعبیه کرده بود فرمود که اَتوكّؤ علیها تکیه میکنم بران عصا چون مانده میشوم
در راه رفتن یا وقتی که بر سر رمه میباشم که بچرند واهُشُّ و فرو میریزم برگ از درخت بها

بدان عصا علی غنمی بر گوسفندان خود ولی فیها و مرا در ان عصا ماٰرب اُخری حاجتهای
دیگر است از ابن عباس مرویست که منافع دیگر از ان عصا آن بود که در راه با موسی سخن گفتی و انیس
وی بودی و از سباع و هوام او را نگاه داشتی در وقت خواب و بیداری او و با دشمن او حرب کردی و چون
در خواب بودی محافظت رمه نمودی و معارض سباع شدی و بر چاهی که رسیدی تنهٔ وی ریسمان
گشتی بقدر درازی چاه و هر دو سر او دلو شدی چون بر زمین زدی درختی سایه دار گشتی و هر میوه
که مرغوب موسی علیه السلم بودی بدید آوردی و در شبهای تیره چون شمع و چراغ نور دادی و در وقت
مسافرت زاد و متاع خود را بران نهادی و بر دوش افکندی و چون بیمار شدی بروی نشستی و در
زیر او چون اسب رهوار رفتی و اگر طعام نداشتی بر زمین زدی و آنچه آرزوی طبع او بودی بران بدید
آمدی القصه چون موسی بر سبیل تفصیل و اجمال ذکر منافع عصا کرد قال گفت حق تعالی باو که اَلْقِها
یا موسی بیفکن آنرا ای موسی حضرت موسی گمان برد که او را نیز همچو نعلین دور می باید افکند فالقیها
پس بیفکند او را از قفای خود فی الحال آوازی عظیم و مهیب بگوش او رسید باز نگریست فاذا هی

پس آنجا ان عصا حیّةٌ ماری بود تسعی که میشتافت بهر جانب آورده اند که اول ماری بود زرد
بجثهٔ عصا بعد از ان بتدریج بزرگ شد برابر شتر بختی و دراز گشت و بر چهار قایمهٔ سطبر و کوتاه
رفتن آغاز کرد میان کنارهای دهن او هفتاد گز یا چهل گز بود و در دهن او دندانهای بغایت بزرگ بود
و دو چشمش چون برق میدرخشید و هیبت از روی کردن او مانند نیزه چون موسی وی را بدید ترسان
شد روی بگریز نهاد قال خُذها گفت خدای که بگیر وی را ولا تخف و مترس از وی سنعیدها
زود باشد که باز گردانیم او را سیرتها الاولی بهیأت و حالت نخستین یعنی همان عصا
گردانیم او را آورده اند که چون این خطاب بموسی رسید روی باژدها نهاده دست خود در دهن
او کرد و لحیتین او را بگرفت همان عصا شد و لحیتین او همان دو شعبهٔ عصا گشت و چون
اژدها بحالت اول عود کرد باز باو ندا رسید که واضمم يدك وضم کن و با هم آور دست خود را
اِلی جناحك بسوی پهلوی خود در زیر بازو تخرج بیضاء تا بیرون آید سفید و روشن مِن
غیر سوءٍ بی عیبی و علتی یعنی سفیدی برص نباشد بلکه سفیدی درخشنده و با شعاع بود آیةً
اُخری در حالتی که آن سفیدی علامتی دیگر است بر نبوة تو لِنُرِيَكَ مِن آياتنا الكبری
تا بنماییم ترا بعضی از علامات و معجزات بزرگ خود را از ابن عباس مرویست که موسی ع گندم گون
بود چون دست از زیر مدرعه خود بیرون آورد چندان نور ساطع شد و روشنی لامع گشت که شب تاریک
چون روز روشن گشت و چون باز بزیر مدرعه برد همان برنگ اول بیرون آمد و اگر در روز اظهار
این معجزه نمودی نور آن بر آفتاب غلبه کردی و روشنی چشم از درخشندگی آن خیره ماندی القصه

چون حق تعالی اورا منصب نبوت داد واین دو معجزه باهره باو کرامت فرمود امر کرد او را که اذهب
برو باین دو معجزه الی فرعون بسوی فرعون ودعوت کن او را به پرستش من انه طغی بدرستی که
او از حد در گذشته وطغیان او بر وجهی رسیده که دعوی الوهیت میکند چون موسی باین امر عظیم
مأمور شد با خود اندیشید که من با این لکنت زبان وعدم ناصر ومعاون با فرعون ولشکر او چگونه
مقاومت توانم کرد پس اول سؤال از شرح صدر میکند تا تحمل مشاق تبلیغ تواند شد وصبر بر ایذا
وآزار قوم تواند کرد واز روی نیاز قال رب اشرح لی گفت ای پروردگار من کشاده کردان برای
من صدری سینه مرا تا در وی گنجد آنچه بمن وحی میکنی واز هر سخنی تنگدل نشوم ویسر لی
وآسان کن برای من امری کار مرا که تبلیغ رسالتست واحلل عقدة من لسانی وبگشای
گره را از زبان من یفقهوا قولی تا فهم کنند سخن مرا چه تبلیغ رسالة از بلیغ احسن است وتأثیر آن
در نفوس بیشتر وسبب عقدهٔ زبان او آن بود که روزی فرعون موسی را در حین طفولیت در کنار
خود داشت موسی دست خود را بر ریش مرصع او دراز کرد وقدری از آن بگرفت وبرکند فرعون
خشم گرفته بقتل او حکم کرد آسیه خاتون عذرخواهی آغاز کرده فرمود که این کودک جوهر درخشان
دید وبدان متوجه شد اگر جمرات آتش ویاقوت بیند هم دست بر آتش خواهد رسانید نه بر یاقوت
بجهة تزیت درخشندگی آتش پس طشتی آتش وظرفی پر از یاقوت نزد موسی علیه السلام آوردند جبرئیل
دست وی را گرفته بسوی جمرات آتش برد وجمرهٔ از آن برداشت بر دهن نهاد دست وزبانش بسوخت
وگرهی بر زبان او مانده سخنش نیک مفهوم نمیشد وانحلال آن درخواست کرد تا آن گره گشوده شود
بعد از آن التماس معاونی وظهیری کرده فرمود که واجعل لی وبگردان برای من یعنی مقرر فرما
وزیرا یاری دهندهٔ در تحمل تبلیغ من اهلی از کسان من هرون اخی مرون عشر
که برادر منست اشدد به ازری محکم گردان بوی پشت مرا ویار ویاور من گردان واشرکه
وانباز کن او را فی امری در کار من یعنی شریک ساز او را با من در نبوت کی نسبحك تا بپاکی
یاد کنیم ترا بنماز گذاردیم برای تو کثیرا در زمان بسیار ونذکرك ویاد کنیم ترا
بحمد وثنا ودعا کثیرا یاد کردنی بسیار انك بدرستی که تو کنت بنا هستی بما
واحوال ما بصیرا بینا یعنی میدانی آنچیز را که صلاح ما در آنست از معاونت وعالمی باینکه هرون
نیکو معینی وناصریست مرا در آنچه امر فرموده بمن مرویست که هرون برادر پدر ومادری موسی بود
وبسال از موسی بزرگتر بود وپیش از موسی بسه سال فوت شد ودرین وقت که موسی در مناجات
بود وازمایحتاج خود سؤال میکرد هرون در شهر مصر بود القصه حق تعالی دعای وی اجابت
کرده قال گفت قد اوتیت سؤلك یا موسی بتحقیق ویقین که داده شدی آنچه میطلبیدی

از مقصود ومطلوب خود ای موسی ولقد مننا علیك وبدرستی که منت نهادیم بر تو یعنی نعمت
داده ایم ترا مرة اخری در وقتی دیگر اذ اوحینا وقتی که وحی کردیم الی امك بسوی مادر تو ما
یوحی آنچه نتوان دانست مگر بوحی مراد بوحی الهامست یعنی در دل مادر تو افکندیم ویا در خواب باو نمودیم
در آن وقت که ترا متولد ساخته بود وکسان فرعون در طلب قتل پسران بودند وبکار تو درمانده بود ومنشأ
این قصه آن بود که فرعون در خواب دیده بود که آتشی هایل از محلهٔ بنی اسرائیل برآمده گرد سرای او فرو گرفت
وکوشک وسرای او بسوخت معبران گفتند از بنی اسرائیل فرزندی در وجود آید که هلاک تو وملک تو
بر دست وی بود فرعون بفرمود تا هر پسری که متولد میشد از بنی اسرائیل میکشتند وحق تعالی اینجا موسی را
خبر میدهد که چون تو متولد شدی مادر تو در کار تو متحیر بود ما باو الهام کردیم ان اقذفیه
انکه بیفکن یعنی فرزند خود را فی التابوت در صندوق بعد از آنکه پنبه در وی نهاده باشی
وبندهای آنرا بقیر محکم ساخته فاقذفیه پس بیفکن موسی را که در تابوتست فی الیم در دریای نیل
فلیلقه الیم پس باید که بیفکند موسی را دریا بالساحل بکنار پس تو درین باب اندیشه بخود
راه مده که ضرری وآسیبی بموسی نخواهد رسید چه البته دریا موسی را بکنار اندازد یأخذه تا فرا
گیرد او را عدو لی دشمنی که مراست وعدو له ودشمنی که او راست یعنی فرعون که دشمن خدا
ورسول بود آورده اند که مادر موسی بامر حق تعالی موسی را در صندوق نهاده آنرا بقیر بیندود وقفل
بر آن نهاده بدریای نیل افکند جویی عظیم از آن دریا بخانهٔ فرعون میرفت صندوق از آن جوی
بباغ فرعون در آمد وفرعون با زن خود آسیه بر کنار حوضی که در ممر آن جوی بود نشسته بود
چون صندوق را بدیدند از آن متعجب شده بگرفتند وسر آن بگشودند کودکی ماه روی سیاه چشم
بنظر ایشان در آمد از آن کودک حیران بماندند واز قتاده مرویست که در چشمهای موسی ملاحتی
تمام بود که هر که او را دیدی دوست داشتی فرعون وآسیه که چشم او را بدیدند محبت بسیار در دل
ایشان پدید آمد چنانکه میفرماید بقوله والقیت علیك وافکندم برای تو ای موسی محبة
دوستی ثابت وواقع منی از من یعنی تخم محبت ترا در سینها بکاشتیم بحیثیتی که هر که ترا میدید صبر
نمیداشت بر مفارقت تو واز جمله فرعون ترا دوست میداشت ونمیخواست که یک لحظ از نزد او غایب
شوی وآسیه زن او ترا در کنار خود پرورش داد پس ما محبت ترا در سینها افکندیم تا عطوفت ولطف
کنیم بر تو ولتصنع علی عینی وتا پرورده شوی بر دیدن من یعنی منظور نظر تربیت من باشی
وپرورده شوی برنگه داشت ومحافظت من آورده اند که فرعون وآسیه او را بفرزندی برداشتند وبتربیت
مهد وتعیین دایه اشتغال نمودند هر چند دایها در حوالی خانهٔ فرعون بود آوردند موسی شیر ایشان نگرفتی
مادر موسی دختر خود را که مریم نام داشت گفته بود که بر کنار نیل میرو وچشم بر صندوق میدار که بکجا

میرفت چون صندوق بباغ فرعون درآمد مریم نیز خود را دران باغ انداخت و صورت حال را مشاهد
کرد که برادرش شیر هیچکس نمیستاند خود را نزد آسیه رسانید و باو گفت که من دایهٔ بیارم که شیر وی بستاند
کما قال الله تعالی اِذْ تَمْشِیٓ اُخْتُكَ یعنی ترا در نظر عاطفت خود میپروریدیم وقتی که خواهر تو نزد آسیه
میرفت فَتَقُوْلُ پس میگفت با آسیه و اتباع او هَلْ اَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را و راه نمایم عَلٰی مَنْ
یَّكْفُلُهٗ بر کسی که تکفل این طفل کند در شیر دادن و پروریدن چون آسیه این سخن را از مریم بشنید گفت
اگر چنین کنی با تو احسان نمایم مریم بیرون آمد و فی الحال مادر را آگاه کردانید و او را حاضر ساخت و
آسیه موسی را در کنار او نهاد فَرَجَعْنٰكَ پس بازگردانیدیم ترا اِلٰٓی اُمِّكَ بسوی مادر تو بجهة وفا
نمودن بوعدهٔ اِنَّا رَآدُّوْهُ اِلَیْكِ یعنی ما بوعدهٔ خود کردیم كَیْ تَقَرَّ تا روشن شود عَیْنُهَا چشم مادر تو
بدیدار تو وَلَا تَحْزَنَ و تا اندوهناك نکردد بفراق تو پس ترا برداشت و بخانهٔ خود آورد و مع ذلك انواع
عطا و هدایا از فرعون باو رسید بجهة پروریدن تو این یکی از نعمتهای او سبحانه است و یکی دیگر از ان نعم
اینست که ویرا گفت که وَقَتَلْتَ نَفْسًا و بکشتی نفسی را یعنی آن قبطی کافر را که بنی اسرائیل مؤمن بتو
استغاثه کرد از و و فرعونیان ایزا دانسته قصد کشتن تو کردند بجهة قصاص فَنَجَّیْنٰكَ پس برهانیدیم
ترا مِنَ الْغَمِّ از اندوه کشتن و امر کردیم که بمدین هجرت کن وَفَتَنّٰكَ و بیازمودیم ترا فُتُوْنًا
آزمودنی یعنی با تو معاملهٔ آزمایندگان کردیم و ترا در بوتهٔ بلا افکندیم و پاك و خالص از ان بیرون
آمدی و تفصیل قصهٔ ولادت موسی علیه السلام و قتل قبطی و هجرت او بمدین در سورة القصص مشروح خواهد
شد انشاء الله القصه حق تعالی میفرماید که ما ترا امر کردیم بهجرت بمدین فَلَبِثْتَ پس درنگ کردی
سِنِیْنَ سالهای متعدده فِیْٓ اَهْلِ مَدْیَنَ در میان اهل مدین که آن ده سال بود بجهة وفا کردن
بوعدهٔ مدت تاجیر شدن که عوض صداق دختر شعیب بود مرویست که موسی علیه السلام بیست و هشت سال
در مدین بود ده سال اجیر شعیب بود و هجده سال با دختر او بود تا ازو فرزندان آورد ابن عباس
فرموده که معنی وَفَتَنّٰكَ فُتُوْنًا آنست که ما پاکیزه کردانیدیم ترا از فزع و جزع کردن در محنتی پس از محنتی
و از جملهٔ آن در سالی متولد شد که پسران میکشتند و مادر او را در دریا انداخت و فرعون قصد قتل او کرد
و جمرهٔ آتش در دهن کرفت بدل یاقوت و دهنش بسوخت و قبطی را بکشت و قصد قتل او کردند و نفس
خود را ده سال اجارة داد و در وقت بیرون آمدن از مدین راه کم کرد و در شب تاریك گوسفندان او
متفرق شدند و در وادی ایمن خوف و ترس بسیار باو راه یافت بعد از ان حق تعالی ذکر نعمتی دیگر میکند عشر
بر موسی و میفرماید که ثُمَّ جِئْتَ پس آمدی بدین وادی عَلٰی قَدَرٍ یّٰمُوْسٰی بر اندازهٔ که مقدر
کرده بودیم ای موسی که اینجا با تو سخن کنیم در همین وقت و ترا پیغمبری دهیم نه در وقت دیگر از اوقات ماضی
و مستقبل وَاصْطَنَعْتُكَ و برگزیدیم و خالص و خاص ساختیم ترا لِنَفْسِیْ برای محبت خود

یعنی

یعنی ترا دوست خود گرفتم و بالطاف خودت مخصوص ساختم و برای ادای رسالت ترا برگزیدم و مطلوب
ترا باجابة مقرون کردانیدم و مرتبهٔ ترا برافراشتم اِذْهَبْ اَنْتَ وَاَخُوْكَ برو تو و برادر تو هرون
بِاٰیٰتِیْ بمعجزهای من و آن نه معجزه بود که در سورهٔ کریمهٔ اعراف گذشته وَلَا تَنِیَا و سستی میکنید
و تقصیر منمائید فِیْ ذِكْرِیْ در رسانیدن پیغام من و دعوت کردن ایشان را بمن و یا سست
شوید در یاد کردن من یعنی بهر جا که روید و باشید مرا فراموش مکنید و در طاعت من ثابت قدم باشید
آورده اند که موسی علیه السلام بر سر اهل و عیال خود نرفته متوجه مصر شد و حق تعالی بهرون وحی کرد
که برادر ترا منصب نبوت و رسالت داده ام و ترا نیز در نبوت با او شریك و معاون کردانیده ام و وی متوجه
این صوبست باید که باستقبال او بیرون روی پس هرون استقبال موسی کرده یکدیگر را در بر گرفتند
و بایشان ندا رسید که اِذْهَبَا بروید هر دو اِلٰی فِرْعَوْنَ بسوی فرعون اِنَّهٗ طَغٰی بدرستی
که فرعون در کفر و عناد از حد در گذشته و تمرد و طغیان او بنهایت رسیده فَقُوْلَا لَهٗ پس سخن
گویید با او قَوْلًا لَّیِّنًا سخن گفتنی نرم یعنی برفق و مدارا او را دعوت کنید و بر وجه ملایمت
و حسن خلق با او بگویید که آیا هیچ داعیهٔ داری که از شرك پاکیزه شوی و از ما یکی که بیرون آیی و ما ترا
راه نماییم به پروردگار خودت تا از و بترسی لَّعَلَّهٗ یَتَذَكَّرُ شاید که او پند گیرد بکلام شما و
بگرود بحق اَوْ یَخْشٰی یا بترسد از عذاب خدا یعنی اگر متذکر نگردد پس لا اقل متوهم خواهد شد
آورده اند که یحیی بن معاذ چون این آیه بخواند بگریست و گفت این رفق و لطف تست با کسی که
دعوی الوهیت کرد پس رفق و لطف تو چگونه باشد در حق کسی که بغیر از تو خدایی نپرستیده باشد در
تیسیر آمده که چون موسی علیه السلام متوجه بجانب مصر شد و اهل خود را در آنجا بگذاشت ایشان در ان
شب انتظار بودند موسی علیه السلام نیامد و دو روز نیز از وی اثری ظاهر نشد و خبری نیافتند در ان
صحرا متحیر بماندند قضا را جمعی از اهل مدین آنجا رسیده صفورا را بشناخته بپیش پدرش بردند و
بعد از غرق شدن فرعون خبر موسی علیه السلام بدیشان رسید القصه چون موسی علیه السلام بمصر توجه
نمود و هرون باستقبال وی بیرون آمد و در راه بایکدیگر ملاقات کردند و موسی علیه السلام شرح
احوال تمامی با هرون بازگفت هرون گفت ای برادر شرح شوکت و سطوت فرعون از انچه تو دیده بودی
زیاده از ان شده و باندك سببی حکم بدست و پا بریدن و بدار آویختن و کشتن میکند آنجا که طبع بشریت
موسی علیه السلام متوهم شد و باتفاق برادر زبان نیاز بدرگاه بی نیاز گشوده قَالَا رَبَّنَآ گفتند ای پروردگار ما
اِنَّنَا نَخَافُ بدرستی که ما میترسیم اَنْ یَّفْرُطَ عَلَیْنَآ از انکه فرعون بشتی کیرد بر ما یعنی تعجیل کند
بعقوبت ما و نگذارد که دعوت را تمام کنیم و معجزه باو نماییم اَوْ اَنْ یَّطْغٰی یا آنکه زیاده کند طغیان
و کفر خود را و دلیری کرده با حضرت مقدس سخنی بی ادبانه و بی اندازه و بی وجه گوید قَالَ گفت

خدای تعالی ای موسی وهرون لا تخافا مترسید از فرط طغیان او اننی معکما بدرستی که من
باشما ام بحفظ ونصرت ومعاونت اسمع میشنوم دعای شمارا یا انچه او کوید نسبت باشما وبا من از
روی جهل وعناد وطغیان وانکار وجحود وأری ومیبینم انچه کند باشما یعنی انچه میان شما واو
جاری شود از قول وفعل من بآن شنولم وبینا ونزد آن احداث امری کنم که بآن شر وضر او از شما دفع
کرده وموجب نصرت ومظاهرت شما شود وچون دانستید که از حال شما غافل نیستم وشما را مزونکذارم
واورا مغلوب ومخذول کردانم فأتیاه پس بروید بجانب او فقولا انا رسولا ربک پس
بکویید که بدرستی که ما هر دو فرستادهٔ پروردکار تواییم فأرسل معنا پس بفرست باما بنی اسرائیل
اولاد یعقوب را تا بزمین مقدس رویم که مسکن آبا واجداد ما بوده یعنی رها کن ایشانرا واز بند بندکی
وخدمت خلاص کن ولا تعذبهم وعذاب مکن ایشانرا بتکلیف اعمال شاقه وکرفتن مقاطعه
وکشتن اولاد ایشان وخدمت فرمودن مردان وزنان ایشانرا بکارهای صعب از کندن چاهها وعمارت
کردن وسنکهای عظیم بر دوش کشیدن وامثال آن قد جئناک بآیة بتحقیق که آورده ایم علامتی
ونشانهٔ یعنی معجزه من ربک از پروردکار تو یعنی سخن ما محض دعوی نیست که بدون اقامت بینه
ومعجزه واضح باشد والسلام وسلام همه ملایکه یا خزنهٔ بهشت ویا سلامتی هر دو سرا علی من اتبع
الهدی بر انکس است که پیروی کند راه راست را که ایمانست بوحدانیت الهی انا قد أوحی الینا بدرستی که
وحی کرده شدهٔ بما یعنی پروردکار ما حکم فرموده ان العذاب بانکه عذاب دنیا وآخرت علی من کذب
بر انکس است که تکذیب کرد پیغمبران ورسولان خدا را وتولی وپشت کرد بر ان واعراض نمود از ان
پس موسی وهرون علیهم السلم بحکم الهی ببارکاه فرعون آمدند وبعد از مدتی که ملاقات میسر شد کفتند
ای فرعون ما رسولان پروردکار تواییم وترا بپرستش او میخوانیم وآن کلمات که حق تعالی تعلیم ایشان نموده
بود ادا کردند قال کفت فرعون فمن ربکما یا موسی پس کیست پروردکار شما ای موسی که مرا به
پرستش او دعوت میکنید نکته در تخصیص خطاب بموسی با انکه هرون نیز باو بود آنست که موسی
اصل بود در تبلیغ وهرون تابع او یا انکه فرعون میدانست که بر زبان موسی عقده ایست وسخن او
نیک فهم نمیشود بخواست که او را در محضر مجلس انفعال دهد واز ازالهٔ آن عقده خبر نداشت پس موسی
بزبان فصیح وبیان ملیح قال کفت که ربنا الذی پروردکار ما انکس است که از محض رحمت وعین عنایت
أعطی داده است کل شیء هر چیزیرا از انواع مخلوقات خلقه صورتی که لایق حال وشکلی که موافق
کمال آن بود وباعطا فرمود خلقیه وطبیعه هر یک را از خلایق خود هر چیزیرا که بآن محتاجند از وجوه
معیشت ثم هدی پس راه نموده یعنی شناسا ساخته او را بکیفیت انتفاع بانچه باو عطا فرموده بر وجه
اختیار یا از روی طبع یا راه نموده ایشانرا بطریق معیشت دنیویه وامور دینیه فرعون چون این بشنید

در برابر او هیچ نتوانست کفت وبجهت ترس انکه مبادا قوم او چون درین تفکر کنند او را کذاشته بعبادت
چنین خدایی میل کنند سر رشتهٔ سخن را بجایی دیکر کشید وبجهت عاجز ساختن موسی علیه السلم قال
کفت ای موسی فما بال القرون الاولی پس چیست حال اهل قرنهای نخستین چون قوم نوح وعاد
وثمود که خدای ترا نپرستیدند آیا ایشان بعد از موت در سعادت ودولتند یا در شقاوت ونکبت قال
کفت موسی علیه السلم علمها دانستن حال ومآل آن کروه عند ربی نزد آفریدکار منست وبغیر او هیچ
علم بحال ایشان ندارد فی کتاب ثابت کشته ونوشته شده در لوح محفوظ یعنی اعمال ایشان
محفوظست نزد او وبر وفق آن جزا وسزا خواهند دید لا یضل ربی خطا نمیکند آفریدکار من
در طریق علم تا بجهت آن مهتدی نشود وراه نیابد باحوال واسرار بندکان ولا ینسی وفراموش نمیکند
هیچ چیزرا چه نسیان وضلال بر عالم بالذات محالست یعنی علم او بهمه اشیا رسیده ومن بنده ام مثل
شما نمیدانم مکر انچه علام الغیوب مرا از ان خبر دهد ونزد ابن عباس معنی آنست که وا نمیکذارد کسیرا
که بوحدانیت او کرویده تا که انتقام از وی بکشد ونزلت نمیکند کسیرا که او را بیکانکی دانسته تا که پاداش
دهد او را باز موسی علیه السلم همان بر سخن اول رفت که وصف حق سبحانه میکرد وکفت پروردکار من
الذی جعل انکسی است که کردانید لکم الارض برای شما زمین را مهدا
فرش کسترده شده که بران مینشینید ومسکن میسازید یعنی مانند کهوارهٔ اطفال تا بران آرام می کیرید
وسلک لکم وپیدا کرد برای شما فیها در زمین سبلا راهها در میان کوهها و
بیابانها از بلده ببلده واز زمینی بزمینی تا میروید برای مصالح ومنافع خود وانزل من السماء
وفرو فرستاد از آسمان ماء آبی که بارانست فأخرجنا به پس بیرون آوردیم بسبب آن التفات
از غیبت بتکلم جهت تنبیه است بر ظهور کمال قدرت وحکمت او سبحانه یعنی هیچ کس جز از ما قادر نیست
بر اخراج بلکه ماییم که بقدرت کامله بیرون میآریم بآب باران ازواجا من نبات اصناف کوناکون
از رستنی شتی که پراکنده اند ومختلف در کیفیت از لون وطعم ورایحه وطبع وجنس ونفع وضر
وکفتیم ببندکان که کلوا بخورید از انچه بیرون آورده ایم هر چه خوردنی را شاید از میوه ودانه وارعوا
انعامکم وبچرانید چارپایان خود را در چراکاهها هر چه خوردن شما را نشاید از کاه وعلف
ان فی ذلک بدرستی که درین که مذکور شد لآیات هر آینه علامتهاست ودلالتهاست بر قدرت ربانی
ووحدت او لاولی النهی مر خداوندان خرد را که عقول ایشانرا باز دارد از پیروی باطل وافعال
جاهل وارتکاب قبیح شنیع منها خلقناکم از زمین آفریدیم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما ولول
مادهٔ بدن شما خاک زمین است در تبیان البیان آورده که حق سبحانه فرشته میفرستد تا از خاک
موضعی که مدفن کسی خواهد بود قدری بر میدارد وبر نطفه که مادهٔ وجود اوست میریزد وانکس

از خاك و نطفه مخلوق میشود و در همان خاك مدفون میگردد و حق تعالی ازین خبر میدهد که
میگوید شما را از زمین آفریدیم **وفیها نعیدکم** و در زمین باز بریم بعد از مرگ بجهت و مرده
کردن اجزا **ومنها نخرجکم** و از زمین بیرون آریم شما را بجمع کردن اجزای پراکنده
تارة اخری بار دیگر برای حساب و جزا پس فرعون از موسی علیه السلام معجزه طلبید حضرت موسی
عصا بیفکند اژدها شد و باز بگرفت همان عصا شد و ید بیضا بنمود و غیر ازین آیات معجزات
نه گانه که در سورهٔ اعراف مذکور شد وی هیچ کدام نگروید چنانکه میفرماید که **ولقد اریناه** و بدرستی
که ما نمودیم بفرعون **آیاتنا کلها** همه معجزات خود را که بموسی علیه السلام داده بودیم **فکذب** پس
بدروغ نسبت داد موسی علیه السلام را از غایت عناد و طغیان **وابی** و سر باز زد از آنکه ایمان آورد و فرمان
برداری کند از روی جحود و عصیان **قال** گفت بموسی که **اجئتنا** آیا آمده بسوی ما **لتخرجنا**
تا بیرون کنی ما را **من ارضنا** از زمین ما که مصر است **بسحرك یا موسی** بجادویی خود ای
موسی و خود پادشاهی کنی در مصر بعد از اخراج ما از آن بسحر و زبان آوری و مردم فریبی و فصاحت خود
فلناتینك پس هر آینه ما بیاریم برای تو **بسحر مثله** جادویی مانند جادویی تو و بآن با تو معارضه
کنیم تا مردمان بدانند که تو پیغمبر نیستی بلکه ساحر و جادویی **فاجعل** پس بکردان یعنی مقرر کن **بیننا
وبینك** میان ما و میان خود **موعدا** وعده بجهت معارضه ایجاد وعده که بهیچ وجه **لا
نخلفه** خلاف نکنیم آنرا **نحن ولا انت** نه ما و نه تو بلکه چون وعده در رسد حاضر شویم
مکانا سوی در جایی که مساوی باشد مسافت قوم ما و تو بآن و یا مستوی و هموار که در و پستی
و بلندی نباشد تا همه مردم نظاره توانند کرد **قال موعدکم یوم الزینة** گفت موسی علیه السلام
بفرعون که زمان وعدهٔ شما روز آرایش قبطیانست و آن روز عید ایشان بود که همه آراسته در موضعی
حاضر شدندی و تماشا کردندی و تعیین این روز بجهت آن بود که ظهور حق و زوال باطل بر همه واضح و
ظاهر شود و خبر آن باطراف عالم رسد **وان یحشر الناس ضحی** و موعد شما آنست که جمع کرده شوند
مردمان در چاشتگاه و زمان وعدهٔ شما در روزیست که فراهم آورده شوند مردمان در وقت چاشت
که محل کمال نورانیت روز است تا هر آنرا بی مانع تیرگی هوا ببیند حاصل که حضرت موسی گفت وعدهٔ ما اجتماع
مردمانست بوقت چاشت **فتولی فرعون** پس برگشت فرعون از مجلس و بخلوت خود در آمد و بجهت
جمع کردن ساحران رای زد و مشاورت با ندمای خود کرد و کسان باطراف و اکناف و جوانب و ولایات
فرستاد **فجمع کیده** پس جمع کرد آنچیز را که بآن کید و مکر کند یعنی ساحران و آلات سحر **ثم اتی**
پس آمد بوعده گاه با ساحران از ابن عباس مرویست که هفتاد و دو مرد بودند و بروایتی دیگر چهارصد
با هر یکی خرواری از چوب و رسن و در بعضی دیگر از روایت آمده که ایشان سی هزار بودند و بقولی دیگر

هفتاد هزار با هر یک عصایی و ریسمانی و روایت اول اصح است و چون فرعون و سایر قبطیان که تابع او
بودند با جمیع ساحران بروز میعاد در آن مکان جمع شدند **قال لهم موسی** گفت موسی مر
جادویان را بعد از ملاقات از روی نصیحت و موعظه که ای قوم **ویلکم** وای بر شما **لا
تفتروا** افترا مکنید و مبندید **علی الله کذبا** بر خدا دروغی که آیات او را سحر گویید
و خواهید که بآن معارضه کنید یا دروغ بر خدای مبندید بشرکت دیگری با او **فیسحتکم** پس
مستاصل گرداند و از بیخ و بنیاد بر کند شما را **بعذاب** بعذابی که نازل گرداند بر شما **وقد خاب**
و بدرستی که بی بهره و نومید ماند **من افتری** هر که افترا کرد بر خدا و امر باطل را باو نسبت داد چون
ساحران این سخن بشنیدند **فتنازعوا** پس گفت و شنود کردند **امرهم بینهم** در کار خود میان
یکدیگر و با یکدیگر گفتند این از کلام ساحران نمی ماند **واسروا النجوی** و پنهان داشتند راز
گفتن خود را از ملازمان فرعون و آخر برین قرار دادند که اگر او بر ما غالب شود متابعت او کنیم و بخدای
او بگرویم و اگر ما بر او غالب شویم او ساحر است و در دست فرعون هلاك خواهد شد آورده اند که فرعون
از غرفه نگاه کرد دید که ایشان با یکدیگر سخنی میگویند بپنهانی پرسید که این ساحران چه میگویند ایشان
از ترس فرعون **قالوا** گفتند که **ان هذان** بدرستی که این هر دو یعنی موسی و هرون **لساحران**
جادویانند و گویند اختلاف ایشان درین بود که بچه نوع با موسی معارضه کنند و حفص ان خوانده
بسکون نون و آن را نافیه میگیرد و لام بمعنی الا یعنی نیستند موسی و هرون مگر جادویان **یریدان
ان یخرجاکم** میخواهند که بیرون کنند شما را **من ارضکم** از زمین شما **بسحرهما** بجادویی خود
و مملکت مصر را در تصرف خود در آورند **ویذهبا** و ببرند **بطریقتکم المثلی** مذهب
شما را که بهترین مذهبهاست و دین و مذهب خود را ظاهر سازند فرعون چون از ساحران شنید که
موسی و هرون علیهم السلام ساحرانند و داعیه دارند که قبطیان را از مصر بیرون کنند در غضب شد و گفت
چون چنین است **فاجمعوا کیدکم** پس جمع کنید ادوات کید خود را یعنی آلات سحر را و هیچ چیز
از آن فرو گذاشت مکنید و آنچه توانید تقصیر مکنید **ثم ائتوا صفا** پس بیایید بوعده گاه صف
زدگان در عرصهٔ میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد و جهد کنید تا بر ایشان غالب شوید یا ساحران
بهم گفتند که همه اسباب سحر را فراهم آرید و متوجه میقات شوید و یکبار بر موسی در آیید تا مضطرب
و عاجز شده کاری نتواند ساخت و غلبیت ما را باشد **وقد افلح الیوم** و بدرستی که رستگار شد و
بمطلوب رسید امروز **من استعلی** هر که برتر آمد در سحر پس همه جادوان صف کشیدند در میقات
و موسی و هرون علیهم السلام در برابر ایشان ایستادند و ساحران بقولی سیصد خروار رسن و چوب میان تهی
کرده و پر زیبق ساخته بمیدان آوردند و بطریق ادب **قالوا یا موسی** گفتند که ای موسی **اما ان تلقی**

یا آنست که تو می افکنی عصای خود را وَاِمَّا اَنْ نَكُونَ ویا آنکه باشیم ما اَوَّلَ مَنْ اَلْقٰى اولین که
بیفکند چوب و رسن را یعنی اختیار یکی ازین دو کار بکن که آن نخست انداختن تو باشد یا نخست انداختن ما
موسی علیه السلم نیز از روی ادب یا بر وجه بی اعتباری وعدم مبالات ایشان قَالَ گفت که بَلْ اَلْقُوا بلکه
شما بیفکنید پس ساحران ادوات سحر خود را بیفکندند و بسبب حرارت هوا زیبق در جوف چوبها و رسنها
در اضطراب آمد فَاِذَا حِبَالُهُمْ پس ناگاه رسنهای ایشان وَعِصِیُّهُمْ وعصاهای ایشان
یُخَیَّلُ اِلَیْهِ نموده شد بموسی علیه السلم مِنْ سِحْرِهِمْ از جادوئی وکید ایشان که گویا اَنَّهَا تَسْعٰى
بدرستی که آن شتاب میکند ومیرود یعنی موسی علیه السلم چنان خیال کرد که آن ریسمانها وعصاها مار گشته اند
و باطراف وجوانب میشتابند فَاَوْجَسَ پس دریافت فِیْ نَفْسِهٖ در دل خود خِیْفَةً مُّوْسٰى
خوفی و ترسی موسی علیه السلم یعنی چون آن را بدید بترسید چنانکه مقتضای طبیعت بشریت است واگرچه شکی در بطلان
آن نداشت یا از آن ترسید که مبادا نظارگیان میان سحر ومعجزه فرق نکنند چون این وهم بر موسی علیه السلم
جاری شد قُلْنَا لَا تَخَفْ گفتیم باو که مترس از آنچه ترا در وهم انداخته که کار وبار ساحران درهم
خواهد شکست وامر تو از غایت وضوح بر خاص وعام مخفی نخواهد گشت اِنَّكَ اَنْتَ الْاَعْلٰى بدرستی
که تو برتری از ایشان وغالب بر ایشان یعنی البته غلبیت ترا خواهد بود وهمه ایشان مغلوب خواهند گشت
وَاَلْقِ وبیفکن مَا فِیْ یَمِیْنِكَ آنچه در دست راست تست یعنی باک مدار بکثرت رسن وعصای
ایشان واین چوب که در دست داری بینداز تَلْقَفْ تا فرو برد بقدرت ما مَا صَنَعُوْا آنچه ساخته اند
اِنَّمَا صَنَعُوْا بدرستی که آنچه ساخته اند كَيْدُ سَاحِرٍ مکر وفریب جادوست وَلَا یُفْلِحُ السَّاحِرُ
ورستگاری نیابد وفیروز نشود ساحر حَیْثُ اَتٰى هرجا که آید یعنی هرجا که رود ودر هر موضع که باشد
ظفر وفلاح نیابد القصّه حضرت موسی علیه السلم عصا بیفکند فی الحال بقدرة ذو الجلال اژدهای عظیم شد
ودهان خود گشوده روی بساحران ولعبات ایشان آورد ویکساعت تمام آن آلات وادوات ایشان را
که چهارصد خروار چوب ورسن بود فرو برد وهیچ اثری از آن پیدا نشد وحجم او چنانکه بود زیاده نگشت
مردمان از ترس روی بگریز نهادند موسی علیه السلم بیامد واورا بگرفت همان عصا شد ساحران دانستند
که آن سحر نیست زیرا که سحر سحر دیگر را باطل نکند بلکه قدرت خدا ومعجزهٔ موسی است ودیگر آنکه چون انواع
سحر بر ایشان ظاهر بود بیقین دانستند که آن از آیات الهیت ومعجزات نبوی فَاُلْقِیَ السَّحَرَةُ پس
در افکنده شدند آن ساحران یعنی یقین ایشان در حقیقت آن ایشان را در روی در افکند سُجَّدًا
در حالتی که سجده کنندگان بودند خدا را از روی صدق وانابت وتوبه از کردار خود وتعظیم وتکریم این
معجزهٔ ظاهره قَالُوْا گفتند که اٰمَنَّا بِرَبِّ هٰرُوْنَ وَمُوْسٰى گرویدیم بپروردگار هرون وموسی ٤
مرویست که چون سحره بسجود در افتادند حق تعالی روضهٔ جنان ومنازل که نامزد ایشان بود در آن با نها

نمود ایشان چون منازل خود را بدیدند بیکبار متفق الکلمه شده گفتند ما بپروردگار موسی وهرون علیهما السلم
گرویدیم وتصدیق بوحدانیت او نمودیم فرعون که این صورت مشاهده کرد از روی انکار قَالَ اٰمَنْتُمْ
گفت آیا ایمان آورده اید وحفص آمنتم خوانده بدون همزهٔ استفهام یعنی شما گرویدید وتصدیق کردید
وگردن نهادید لَهٗ مر موسی را یعنی پیروی نمودید مر دین اورا قَبْلَ اَنْ اٰذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه دستوری
دهم شما را در آنکه با او بگروید اِنَّهٗ لَكَبِیْرُكُمُ بدرستی که موسی علیه السلم هرآینه بزرگ شماست در فن
سحر اَلَّذِیْ عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ که آموخته شما را جادوئی یعنی استاد ومعلم و مهتر جادویانست وشما با هم
دیگر ساخته اید ومیخواهید که پادشاهی را از من بستانید ومردمان را از من برمانید وبجهت این مغلوب
شدید که قاصرید در سحر وشاگرد او بید ومقرر است که شاگرد عاجز میباشد از آنچه استاد میکند ونمیتواند
که با او معارضه کند فَلَاُقَطِّعَنَّ اَیْدِیَكُمْ پس هرآینه ببرم دستهای شما را وَاَرْجُلَكُمْ وپایهای شما را
مِنْ خِلَافٍ از خلاف یعنی دست راست وپای چپ یا پای راست ودست چپ وَلَاُصَلِّبَنَّكُمْ
وبیاویزم شما را فِیْ جُذُوْعِ النَّخْلِ در تنهای درخت خرما که درازترین درختانست تا همه کس شما را
ببینند وعبرت گیرند مرویست که اول کسی که این عمل کرد فرعون بود وَلَتَعْلَمُنَّ وتا بدانید شما
اَیُّنَا که کدام از ما اَشَدُّ عَذَابًا سخترست از روی عذاب وَاَبْقٰى پاینده تر از وجه عذاب
مراد وی ازین گفتار نفس خسیس خودش بود ونفس نفیس موسی علیه السلم ویا ذات اقدس تعالی یعنی تا بدانید که
عذاب من یا عذاب موسی علیه السلم وخدای او که بدو ایمان آورده اید سخترست وپاینده تر ساحران چون
از جام جذبهٔ حقانی مست شده بودند واز تواتر انوار الطاف ربانی که بر دل ایشان تافته بود آزاد
شده لاجرم اندیشه نکرده در جواب فرعون زبان گشوده قَالُوْا گفتند لَنْ نُّؤْثِرَكَ نگزینیم واختیار
نکنیم ترا عَلٰى مَا جَآءَنَا بر آنچیزی که آمد بما وبعین الیقین آن را دیدیم مِنَ الْبَیِّنٰتِ از معجزات واضح
ونعمت فانیهٔ ترا اختیار نکنیم بر نعم باقیهٔ اخرویه که بما نمودند در حالت سجده وَالَّذِیْ فَطَرَنَا و برنگزینیم
ترا بر خدای که آفریده است ما را واز عدم بوجود آورده فَاقْضِ پس حکم کن مَا اَنْتَ قَاضٍ
هرچیزی را که تو حکم کنندهٔ آنی یعنی هرچه خواهی با ما بکن که پروای آن نداریم اِنَّمَا تَقْضِیْ جز این
نیست که تو حکم کنی هٰذِهِ الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا درین زندگانی دنیا یعنی حکم تو درین جهان که ما هستیم
بیش جاری نیست هرچه میخواهی میکن وآخرت که بهتر وپاینده تر است از حکم معزول شده بهم خود مشغول
خواهی بود اِنَّآ اٰمَنَّا بدرستی که ما گرویده ایم بِرَبِّنَا بپروردگار خود لِیَغْفِرَ لَنَا تا بیامرزد برای ما خَطٰیٰنَا
گناهان ما را از کفر ومعاصی وَمَآ اَكْرَهْتَنَا عَلَیْهِ وبیامرزد آنچه اکراه کردی ما را بر آنچیز
مِنَ السِّحْرِ از جادوئی کردن وآموختن آن مرویست که فرعون مردمان را بر آموختن سحر اکراه میکرد
وایشان را بر خواندن وحفظ آن اجبار مینمود ایشان اینجا از خدای مغفرت آن اکراه طلبیدند وبعد از

کنند که وَاللّٰهُ خَیْرٌ وخدای بهتر است از روی پاداش وَاَبْقٰی و پاینده تر از وجه ثواب تو
مارا بر کفر مزد میدهی که انقطاع بدان راه دارد وخدای تعالی بر ایمان جزای اعطا میکند که گرد زوال
گرد آن نگردد وما اختیار بهتر وپاینده تر کردیم ومتاع فانی محقر را قطع نظر کردیم پس هرچه میخواهی با ما
میکن اِنَّهُ مَنْ یَأْتِ بدرستی که هر کس بیاید رَبَّهُ نزد پروردگار خود مُجْرِمًا در حالتی که مشرک باشد
یعنی هر که بر کفر وشرک مرده در محکمه حساب وجزا که روز قیامتست حاضر شود فَاِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ پس
بدرستی که مر اوراست دوزخ لَا یَمُوْتُ فِیْهَا نمیرد دران تا از عذاب برهد واز عقاب خلاصی یابد
وَلَا یَحْیٰی ونه زنده باشد زندگی که خوش گذراند وراحت یابد بلکه زندگی داشته باشد که مرگ ازان
بهتر بود بجهت شدت عذاب وَمَنْ یَأْتِهِ وهر که بیاید بوی مُؤْمِنًا در حالتی که گرونده باشد در دنیا
بوحدانیت او ومعجزات انبیای او قَدْ عَمِلَ الصّٰلِحٰتِ کرده باشد عملهای شایسته فَاُولٰٓئِكَ
پس آن گروه مومنان ونیکوکاران لَهُمُ الدَّرَجٰتُ الْعُلٰی مر ایشانراست درجهای بلند ومرتبهای ارجمند
جَنّٰتُ عَدْنٍ بدل درجاتست یعنی مر ایشانراست بوستانهای با اقامت که همیشه در آنجا باشند
تَجْرِیْ پیوسته میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر درختان یا از منزل آن جویها خٰلِدِیْنَ
در حالتی که آن گروه جاویدان باشند فِیْهَا دران بوستانها وَذٰلِكَ واین از منزلهای آن جویها
وثواب جَزٰٓؤُا مَنْ تَزَکّٰی پاداش آنکس است که پاک باشد از نجاست کفر وشرک واز دنس طغیان
وبطاعات وخیرات مطهر وچون این قصه بشرحی مستوفی در سوره اعراف از منهج الصادقین بقلم
تحریر در آمده ودرین ترجمه نیز دران موضع بآن اشارتی رفته از جهت ایجا بطریق ایجاز بر مضمون
آیات اقتصار رفت وبعد ازان از حال بنی اسرائیل خبر میدهد کقوله وَلَقَدْ اَوْحَیْنَا وبتحقیق
کما وحی کردیم اِلٰی مُوْسٰی بموسی علیه السلم یعنی وقتی که فرعون از دیدن معجزات متاثر نشد ودر تعذیب
بنی اسرائیل افزود گفتیم موسی را اَنْ اَسْرِ بِعِبَادِیْ آنکه بشب بیر بندگان مرا از مصر وچون بکنار دریا
رسند لشکر فرعون از عقب بیایند باک مدارید ومترسید فَاضْرِبْ لَهُمْ پس بگردان از برای ایشان
یعنی فراگیر وقیام نمای برای ایشان طَرِیْقًا راهی وگویند معنی آنست که بزن عصا را تا سازیم برای ایشان راهی
فِی الْبَحْرِ در دریا یَبَسًا خشک که در وی آب وگلی نباشد لَا تَخٰفُ در حالتی که نترسی دَرَکًا
از دریافتن دشمن یعنی ایمن باش که فرعونیان شما را در نیابند واز ایشان ضرری واذیتی بشما نرسد وَلَا
تَخْشٰی ونترسی از غرق شدن چه همه شما را بسلامت بگذرانیم وچون موسی علیه السلم بامر الهی بنی اسرائیل را
که هفتاد هزار وبقولی صد وبیست هزار بودند از مصر بیرون برد دیگر روز قبطیان خبردار شدند
وبجهت آنکه در خانه هریک مصیبتی عظیم افتاده بود چنانچه در سورة الاعراف مذکور گشته بآن مشغول
شدند ونتوانستند که آن روز از پی بنی اسرائیل بروند روز دیگر فرعون بفرمود تا ششصد هزار سوار

جمع شدند

جمع شدند فَاَتْبَعَهُمْ پس از پی در آمد بنی اسرائیل را فِرْعَوْنُ بِجُنُوْدِهٖ فرعون با لشکریان
خود چون بکنار دریا رسیدند موسی علیه السلم با قوم خود ازان گذشته بودند در آمدند وآن دوازده راه
بود که موسی علیه السلم عصا بر دریا زده بود وبقدرة الهی آن راهها پیدا شده چون بمیان دریا رسیدند فَغَشِیَهُمْ (فغشیهم)
پس فرو گرفت ایشانرا مِنَ الْیَمِّ از دریای عمیق مَا غَشِیَهُمْ آنچه فرو گرفت ایشانرا یعنی آنچنان موجی
دریافت ایشانرا که هیچ کس بکنه آن نرسید تا آنرا بعبارتی بیان تواند نمود که چگونه بود وَاَضَلَّ فِرْعَوْنُ
وگمراه کرد فرعون قَوْمَهٗ گروه خود را در دین وَمَا هَدٰی وراه ننمود ایشانرا وبعد از نجات دادن
بنی اسرائیل وهلاک کردن فرعونیان تعداد نعم خود فرمود بر بنی اسرائیل وفرمود یٰبَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ ای فرزندان
یعقوب قَدْ اَنْجَیْنٰکُمْ بدرستی که ما رهانیدیم شمارا مِنْ عَدُوِّکُمْ از دشمنان شما که فرعون وقوم او
بودند وَوٰعَدْنٰکُمْ ووعده دادیم شمارا جَانِبَ الطُّوْرِ الْاَیْمَنَ بطرف راست کوه طور برای
(عشر) مناجات موسی علیه السلم وانزال کتاب توریة وَنَزَّلْنَا وفرو فرستادیم عَلَیْکُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوٰی بر شما
ترنجبین ومرغ بریان را در وقتی که در بیابان تیه سرگردان بودید وتفصیل این قصه بطرزی تمام در سوره
کریمه البقره مذکور است وگفتیم کُلُوْا بخورید مِنْ طَیِّبٰتِ مَا رَزَقْنٰکُمْ از پاکیزها یعنی حلالها
که شمارا روزی کرده ایم وَلَا تَطْغَوْا فِیْهِ واز حد در مگذرید در آنچیز یعنی بجهت ترک شکر آن ویا
بجهت تعدی از حدود شرع وصرف نعمت در معصیت ویا حلال آنرا بحرام بدل مکنید که اگر چنین کنید
فَیَحِلَّ عَلَیْکُمْ پس فرود آید بر شما غَضَبِیْ خشم من یعنی عذاب من لازم حال شما شود وبسخط
من گرفتار شوید وَمَنْ یَّحْلِلْ عَلَیْهِ وهر که فرود آید برو غَضَبِیْ خشم من وسخط وعذاب من
فَقَدْ هَوٰی پس بتحقیق که افتاد در هاویه ویا هلاک شد واز اوج سعادت بحضیض شقاوت افتاد
وَاِنِّیْ لَغَفَّارٌ وبدرستی که من هر آینه نیک آمرزنده ام لِمَنْ تَابَ مر آنکس را که توبه کرد از شرک وَ
اٰمَنَ وگروید بوحدانیت من وبجمیع آنچه پیغمبران من از نزد من آورده اند بدرستی وراستی وَعَمِلَ
صَالِحًا وکرد عمل نیکو از فرایض وسنن ثُمَّ اهْتَدٰی پس راه راست یافت یعنی ثبات ورزید بر ایمان
وطاعت تا حین موت ویا علم آموخت تا بآن راه برد بطریق حق واز امام جعفر صادق علیه السلم منقولست
که در تفسیر این آیه فرمودند که معنی آنست که راه یافت بدوستی ما که اهل بیتیم پس بخدا سوگند که اگر مردی
همه عمر خود عبادت حق تعالی بجای آرد در میان رکن ومقام وبعد ازان بمیرد ومتمسک نشده باشد
بدوستی ما حق تعالی آنرا از وی نپذیرد واورا باتش دوزخ در افکند ودر طرق اهل البیت علیهم السلام
باین طریق است که ثُمَّ اهْتَدٰی اِلٰی وِلَایَتِ عَلِیِّ بْنِ اَبِیْ طَالِبٍ مرویست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون
از موسی علیه السلم درخواستند که از برای ما قوانین شریعة وقواعد احکام شرع بیان کن موسی درین باب
با حضرت رب الارباب مناجات کرد خطاب مستطاب در رسید که یا موسی با جمعی از اشراف بنی اسرائیل

بکوه طور رود تا کتابی که جامع احکام شرع باشد بتو کرامت کنم موسی علیه السلم هرون را بجای خود بگذاشت و با هفتاد تن
از اخیار بنی اسرائیل متوجه طور شد و در حین رفتن قوم را وعده داد که چهل روز دیگر می آیم و کتابی که مشتمل بر
قوانین شرع باشد می آورم و چون نزدیک طور رسیدند قوم را بگذاشت و از غایت اشتیاق که بکلام الهی و پیام
ربانی داشت زودتر ببالای کوه بر آمد خطاب ایزدی در رسید که وما اعجلك وچه چیز شتابان
ساخت ترا تا تعجیل کردی و پیشتر آمدی عن قومك یا موسی از قوم خود ای موسی قال گفت
موسی علیه السلم که هم اولاء ایشان گروهی اند که می آیند علی اثری بر عقب من و همین لحظه میرسند
و من پیش از ایشان نیامده ام مگر بگامی چند بی تقدم مثل تقدم بعضی رفقا است ببعضی در مسیر همچنانکه
عرف و عادت است در میان مردم وعجلت الیك و شتافتم بسوی تو رب ای پروردگار
من لترضی تا خشنود کردی از من چه مسارعت در امتثال امر موجب رضای امر است یعنی پیش آمدن
من از قوم بجهت تعظیم بود بر ایشان بلکه محض طلب خشنودی تو کردم قال گفت حق تعالی بموسی فانا پس
بدرستی که ما قد فتنا قومك در فتنه انداختیم قوم ترا و مبتلا ساختیم ایشان را بپرستش گوساله من
بعدك از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان یعنی امتحان نمودیم بتشدید تکلیف بر ایشان و با ایشان
معامله آزمایندگان کردیم با نچه در میان آنها پیدا شد از امر گوساله تا متمیز شود مخلصان از منافق و بر عالمیان
ظاهر گردد که مؤمن و مخلص کدام است و منافق معادی کدام واضلهم السامری و گمراه کردانید ایشانرا
سامری و سامری مردی بود منسوب بقبیله سامره از عظماء بنی اسرائیل و گویند کافری بود از کرمان نه از قوم
بنی اسرائیل بلکه از جمعی گوساله پرستان بوده و اظهار اسلام کرده بود و در باطن کافر بود و اصح آنست که از بنی
اسرائیل بود و در وقتی که فرعون ابنای ایشانرا میکشت او متولد شده بود و مادر بعد از تولد او را بکنار نیل در
جزیره افکنده بود حق تعالی جبرئیل را مقرر کرده بود تا او را پرورش دهد و مأکول و مشروب وی مهیا کردانید
و بدین سبب او جبرئیل را میشناخت و در روز غرق شدن فرعونیان از زیر سم اسب جبرئیل قبضه خاک برداشته
محافظت نمود و از موسی علیه السلم شنیده بود که خاصیت اسب جبرئیل آنست که خاک زیر سم او را بر هر چیز بند
از و آوازی بیرون آید و این از امور عادیات است که حق تعالی در ان بودیعت نهاده و درین وقت که موسی علیه السلم
بطور رفت سامری نزد هرون آمد و گفت قدری پیرایه که از قبطیان عاریت گرفته ایم با ماست و ما را در ان
تصرف کردن روا نیست و می بینم که بنی اسرائیل آنرا میخرند و میفروشند حکم فرما تا همه را جمع کنند و در روز
هرون امر فرمود تا همه پیرایها را جمع کردند و آوردند و در حفره ریخته آتش در ان زدند و سامری زرگر
چالاک بود همین که آن زرها بگداخت قالبی ساخت و آن زر گداخته را در ان قالب ریخت و بشکل
گوساله چیزی بیرون آورد و قدری از خاک زیر سم اسب جبرئیل که فرس الحیوة میگفتند در دهن وی
ریخت فی الحال زنده گشت و گوشت و پوست بر وی پیدا شد و با واز آمد و گویند که زنده نشد لیکن بهمان

وضع که ریخته شده بود بانگی کرد و چهار دانگ از قوم بنی اسرائیل که در ایمان مستضعف بودند و متیقن
الاعتقاد نبودند پیرا سجده کردند و در جمع البیان آورده که قوم بنی اسرائیل ششصد هزار مرد بودند همه
گوساله پرست شدند مگر دوازده هزار که بجهة رسوخ ایمان ثابت قدم شدند و برنگشتند حق تعالی موسی را
خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو از میان ایشان گوساله پرست شدند فرجع موسی پس بازگشت موسی علیه السلم
از مناجات خود بعد از چهل روز و الواح توریة را فرا گرفته توجه نمود الی قومه بسوی گروه خود
غضبان در حالتی که سخت خشمناک بود اسفا اندوهگین از ایشان یا جزع کننده یا متحسر بر آنکه
مبادا که تدارک این امر ممکن نباشد و ایشان از ارتداد باز نگردند و بآن حالت بمانند و چون بمیان قوم
رسید بانگ و خروش ایشان شنید که گرداگرد گوساله دف میزدند و رقص میکردند عتاب آغاز کرده از روی
ملامت قال گفت یا قوم ای گروه من الم یعدکم آیا وعده نداده بود شما را ربکم پروردگار
شما وعدا حسنا وعده نیکو یعنی مقرون بصدق و ایجاز که توریة بشما دهد و من بجهة این با خیار
قوم شما بطلب آن بیرون رفته بودم افطال آیا پس دراز شد علیکم العهد بر شما زمان
مفارقت من و من چهل روز وعده کرده بودم و بهمان وعده باز آمدم ام اردتم یا خواستید ان یحل
علیکم آنکه فرود آید بر شما غضب من ربکم خشمی از خدای که پروردگار شماست بسبب پرستیدن
گوساله و مستوجب عذاب و عقاب الهی شوید فاخلفتم موعدی پس خلاف کردید وعده را که کرده بودید
با من از ثبات قدم شما بر ایمان و قیام بر اوامر و نواهی من و متمسک شدن بطریقه هرون و اطاعت امر او
تا حین رجوع من بشما از میقات قالوا گفتند گوساله پرستان ما اخلفنا موعدك خلاف نکردیم
وعده ترا بملکنا بقوت و اختیار خود یعنی اگر ما مالک امر خود میبودیم و سامری ما را بجا بخود میگذاشت و این
تسویلات نمیکرد و ما را باجبار بر ان نمیداشت ما خلاف وعده تو نمیکردیم و بر آن ثابت قدم میبودیم
ولکنا حملنا و لیکن برداشتیم و حفص حملنا خوانده بصیغه مجهول یعنی تحمل کرده شدیم مراد
آنست که ما را تکلیف کردند تا برداشتیم اوزارا من زینة القوم بارهای گران و بسیار از پیرایه گروه
قبطیان که عاریة گرفته بودیم از ایشان باسم عروسی و یا برای زینت عید و آنرا رد نکرده بودیم بایشان
در وقت بیرون آمدن از مصر تا ایشان واقف نشوند بخروج ما از شهر مصر فقذفناها پس پیرایها
ایشانرا بحکم هرون در آتش انداختیم فکذلك پس همچنانکه ما افکنده بودیم پیرایها را در آتش القی
السامری افکند سامری آنچه با او بود از پیرایه و زیور فاخرج لهم پس بیرون آورد سامری برای
ایشان عجلا گوساله جسدا که کالبدی بود ساخته از ان حلی که در آتش افکنده بودیم له خوار
مر او را بانگ گوساله بود فقالوا پس گفتند سامری و اتباع او بما که هذا الهکم این گوساله
خدای شماست واله موسی و خدای موسی فنسی پس فراموش کرد خدای خود را و بطلب او بکوه طور

رفت بعد از ان حق تعالی الزام حجت کردانید بر کوساله پرستان بقوله افلا یرون آیا نمی بینند کو آن
یعنی نمی‌دانند کوساله پرستان الا یرجع انکه باز نمیکرداند کوساله الیهم بسوی ایشان قولا
عن را یعنی هر چند او را میطلبند جواب نمی‌دهد ولا یملک لهم و نمیتواند مر ایشانرا ضرا زیانی را
ولا نفعا و نه سودی یعنی قدرت ندارد بر سانیدن زیان و سود بکسی و چنین کسیرا چکونه توان پرستید
و ستایش کرد ولقد قال و بتحقیق که کفت لهم هرون مر ایشانرا هرون علیه السلام من قبل پیش
از آمدن موسی علیه السلام از موعد بطریق نصیحت و موعظه و تذکره که یا قوم ای کروه من انما
فتنتم به جز این نیست که مبتلا شده اید بتشدید تکلیف و ممتحن کشته اید بکوساله یعنی پرستش او
یعنی مراد آنست که حق تعالی با شما معامله آزمایندکان کرده تا بر عالمیان ظاهر کردد و بر ایشان روشن
شود که کدام از شما بر دین اسلام ثابت و راسخ خواهد شد و کدام متزلزل خواهد شد و
بپرستش عجل اقدام خواهد نمود مراد آنست که تا محق از مبطل ممتاز کردد وان ربکم الرحمن
و بدرستی که آفریدکار شما خدای بسیار بخشش است نه غیر او فاتبعونی پس پیروی کنید مرا در
عبادت او واطیعوا امری و کردن نهید فرمان مرا در ثبات و رزیدن در دین اسلام قالوا
کفتند کوساله پرستان در جواب هرون لن نبرح علیه ما پیوسته و همیشه بر پرستش کوساله
عاکفین اقامت نمایندکان و مجاوران ایم حتی یرجع تا وقتی که باز کردد الینا موسی
بسوی ما موسی علیه السلام از طور و ببینیم که او پرستش این میکند یا نه و انچه سامری کفت که این خدای
موسی است راست کفته یا نه هرون با آن دوازده هزار مرد که بر ایمان ثابت قدم بودند از ایشان
اعتزال کرد تا موسی ع باز آمده اول با قوم عتاب آغاز کرد چنانکه کذشت انکه روی ببرادر آورده و از روی
غضب و فرط خشم در کار الهی خود را نتوانست داشت و چنانچه عادت جبلت بشریه است و طبیعت
انسانیه بی اختیار کشته الواح توریه را انداخت و موی پیشانی هرون را بدست کرفت و بسوی خود کشید
و از روی عتاب قال یا هرون کفت ای هرون ما منعک چه چیز باز داشت ترا اذ رایتهم
ضلوا چون دیدی که ایشان کمراه شدند الا تتبعن از انکه متابعت کنی مرا و پیروی من نمایی در غضب
و زجر کردن بر ایشان و محاربه کردن با ایشان برای حمایت و عصبیت دین و رضای خدای تعالی و با انکه از
پی من آیی و خود را بمن رسانی و مرا بآن خبر دهی افعصیت امری آیا سر کشیدی از فرمان من که
آن تصلبات در دین این بر سبیل فرض محالست این خود متصور نیست که تو از فرمان الهی و امتثال
من سر پیچیده باشی پس چرا کذاشتی که این صورت واقع شود هرون چون فرط غضب موسی و حدت
او را بدید در مقام ملاطفت در آمده قال کفت بموسی علیه السلام یا بنؤم ای پسر مادر من اکرچه موسی
برادر پدر و مادری هرون بود اما ذکر مادر کرد برای رقت دل موسی بجهت رفق و ملایمت و تحریک

رحمت و شفقت موسی علیه السلام کفت ای پسر مادر من لا تاخذ بلحیتی فرا مکیر محاسن مرا ولا برأسی
و نه موی سر مرا مزیت تفصیل و تبیین این بحث و ذکر وجوه و اقوال متعدده و بیان صحت و بطلان
آن در منهج الصادقین سمت تحریر و تقریر یافته و بعضی از ان درین ترجمه نیز مذکور کشته است در سوره الاعراف
القصه هرون زبان اعتذار کشوده کفت ای موسی آتش غضب خود فرو نشان و با خود آی و زبان اعتراض
از من کوتاه کن انی خشیت بدرستی که من بترسیدم که اکر مقاتله کنم با ایشان یا ایشانرا کذاشته از
پی تو آیم ان تقول از آنکه تو کویی فرقت بین بنی اسرائیل جدایی افکندی میان بنی اسرائیل
ولم ترقب قولی و نکاه نداشتی کفتار مرا که کفته بودم اخلفنی فی قومی واصلح ولا تتبع سبیل المفسدین
و مقرر است که اصلاح نکاه داشت قوم است و مدارا کردن با ایشان پس بجهت خوف اینکه تو کویی که من کفتم
که میان قوم باصلاح آور تو تفرقه و فساد در میان ایشان انداختی بقتال و جدال و یا بمفارقت و ملحق
شدن بمن و ایشانرا با سامری کذاشتن پس من بطریق ملایمت و نصح با ایشان سلوک میکردم و بر آن
صبر مینمودم تا تو باز آیی و تلافی این کار بکنی چون موسی علیه السلام با خود آمد و برائت ساحت هرون
برو ظاهر شد از ان عذر او مسلم داشت و روی بسامری آورده از روی انکار و غضب قال کفت
فما خطبک یا سامری چیست این کار عظیم تو ای سامری یعنی این چیست که کردی و چه چیز
ترا برین داشت که کوساله ساختی و بنی اسرائیل را بجهت آن از دین حق بکردانیدی قال کفت سامری
بصرت بینا شدم بما لم یبصروا به بآنچیزی که بینا نبودند بنی اسرائیل بآن و عالم نبودند
و از ان خبری نداشتند و آن بود که چون نبوت بتو فرود آمد در وقت غرق شدن فرعونیان
روحانی محض بود دانستم که اثر قدم اسب او بهیچ چیز نمیرسد مکر که زنده میشود فقبضت پس قبض
کردم و کرفتم بکف دست قبضة مقدار یک قبضه من اثر الرسول از نشانه آن رسول که من
و تو میدانیم یعنی از خاک قدم اسب جبرئیل در روز غرق شدن قبطیان فنبذتها پس در افکندم
آنرا در درون کوساله که از حلی و زیور آنرا ریخته بودم و بجهت این کوساله زنده شد و باواز آمد و بنی
اسرائیل را بعبادت آن خواندم و ایشان اطاعت من قبول کردند وکذلک و همچنین که کفتم سولت لی
بیار است برای من و در نظر من نیکو ساخت نفسی نفس من از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست
و در لباب نیز مذکور است که موسی علیه السلام قصد قتل سامری کرد از حق تعالی وحی آمد که مکش او را که صفت
بر و غالب است و چون از سخای او مردمان منتفع اند پس نفع حیوة از وی باز نتوان داشت و چون موسی علیه السلام
از قتل او ممنوع شد قال کفت مر سامری را فاذهب پس برو بیرون رو از میان ما فان لک پس بدرستی که
هست مر ترا از عقوبت فی الحیوة در زندکانی دنیا ان تقول انکه کویی مر کسی را که نزد تو آید لا مساس
نیست مس کردن من ترا و مس نمودن تو مرا یعنی از من دور شو تا یکدیکر را مس نکنیم چه حکم الهی و غضب ربانی

مقتضی این بود که هر که او را مس کند یا او کسی را مس کند هر دو را تب گیرد پس مردمان بجهة این از و
متنفر شدند و ترک اختلاط او کردند و او تنها چون حیوانات وحشی در صحرا میگشت و هر کرا از دور
میدید مبالغه میکرد که نزدیک من میا و در بعضی تفاسیر آمده که اولاد او نیز چنین بوده اند و درین زمان
نیز هستند و این حال دارند و لن لمس عقوبت بود مر سامری را در دنیا وَإِنَّ لَكَ و بدرستی که
عذاب مر تراست مَوْعِدًا وعده در آخرت که بهیچ وجه لَنْ تُخْلَفَهُ خلاف نکنند با تو در آن بلکه آنرا
بحد وفا رسانند بعد از عقوبت دنیا پس تو زیان کار دنیا و آخرت باشی وَذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ
وَانْظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي و نگاه کن بآن معبودی که تو ظَلْتَ عَلَيْهِ بودی همه روز بر پرستش او
عَاكِفًا مقیم و مجاور آن لَنُحَرِّقَنَّهُ هر آینه بسوزانیم آنرا با آتش و این معنی بنا بر قول کیست که
میگوید آن گاو را گوشت و پوست بود و یا بسوهان از آن ریزه ریزه کنیم و این گفتار آنکس است که میگوید آن
جسدی بود زرین و بیحیات ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ پس پراکنده سازیم خاکستر یا ریزهای آنرا فِي الْيَمِّ در دریا
نَسْفًا پراکنده ساختنی تا بدانند که انچه توان سوخت یا بدین ریزه توان ساخت صفت الوهیت برو
اطلاق کردن عین جهالتست و محض ضلالت پس گوساله پرستان خطاب کرد که إِنَّمَا إِلَهُكُمُ جز این نیست
که معبود شما که مستحق عبادتست اللَّهُ الَّذِي آن خدائیست که سزاوار پرستش است لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
نیست معبودی بحق بجز از وی وَسِعَ فرا رسیده است كُلَّ شَيْءٍ بهمه چیزی عِلْمًا از روی دانش
یعنی خدای بحق آنست که علم او احاطه کرده باشد بهمه اشیا نه قالب گوساله که اگر زنده نیز باشد مثل است
در غباوت و بلادت پس موسی علیه السلام بفرمود تا آن گوساله را بسوختند و خاکسترش را در دریا ریختند بعد از آن
حق تعالی حبیب برگزیده خود را صلوات الله علیه و آله خطاب میکند که كَذَلِكَ نَقُصُّ
عَلَيْكَ مانند این قصه موسی که بر تو خواندیم ای برگزیده من میخوانیم بر تو مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ
سَبَقَ از چیزهای که آنچه بتحقیق و یقین گذشته از قرون سابقه و قصص و اخبار ایشان تا معجزه
نبوة تو بود و زیادتی علم تو وَقَدْ آتَيْنَاكَ و بدرستی که داده ایم ترا مِنْ لَدُنَّا از نزدیک خود ذِكْرًا
یاد بودی که موجب شرف تو و سایر عالمیانست یعنی قرآن که مشتملست بر قصها و خبرها که سزاوار است
که در آن تفکر کنند و بآن عبرت گیرند و تنکیر ذکر بجهة تعظیمست یعنی ذکری بزرگوار و تذکره عالیقدر
که موجب نجات و سعادت دارین است هر کسی را که روی باو آورد و بآن پند گیرد مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ
هر که روی بگرداند از آن ذکر که جامع وجوه سعادت و نجاتست فَإِنَّهُ پس بدرستی که آن اعراض
کننده و روی گرداننده از آن يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بردارد در روز رستخیز وِزْرًا باری گران که
آن عقوبت عظیمست بر وی پس آن اعراض کننده در روز قیامت حامل عقوبت گناه خود باشد
و بردارنده پاداش کردار خود خَالِدِينَ فِيهِ در حالتی که جاوید باشد در آن وزر او و امثال او

یعنی

یعنی در عقوبت دایمی و عذاب ابدی گرفتار گردد و هرگز از آن خلاصی نیابد وَسَاءَ لَهُمْ و بد است مر ایشانرا
يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا در روز قیامت بار ایشان که جزای کفر و تکذیب است يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ در آن
روزی که دمیده شود در صور یعنی اسرافیل در صور دمد وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ و حشر کنیم ما گناه کاران را که
شرک آورده اند و بنبوة پیغمبر ما تصدیق نکردند يَوْمَئِذٍ در آن روز زُرْقًا در حالتی که کبود چشمان باشند
که بدترین رنگ چشم است نزد عرب زیرا که رومیان که دشمن ترین ایشانند این صفت دارند و لهذا در وصف
عدو میگویند که فلان جگر سیاه دارد و شارب زرد و سرخ و چشم کبود و این همه صفت رومیانست و هم
زرقه عین علامت درون خیانت سوء و جد نیز علامت ایشان خواهد بود کقوله تعالی وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ
و گویند که مراد بزرقه عین نابیناست یعنی ایشانرا در قیامة نابینا محشور سازند کقوله تعالی وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ أَعْمَى يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ پنهان و آهسته گویند در میان یکدیگر یعنی بجهة فرط شدت اهوال
آن روز زهره آن نداشته باشند که آواز بر دارند بلکه باهستگی با یکدیگر گویند که إِنْ لَبِثْتُمْ درنگ
نکردید در دنیا إِلَّا عَشْرًا مگر ده شبانروز یعنی در جنب درازی مدت آخرت و درازی لبث ایشان
در دوزخ کوتاه شمرند مدت مکث خود را در دنیا و یا بجهة شدت هول و عذاب آن روز مدت دنیا را فراموش
کرده باشند و گویند که مراد بعشر از نفخه اولیست تا ثانیه که چهل سالست و بجهة آنکه درین مدت معذب
نبوده باشند بر ایشان آسان گذشته باشد و پنداشته باشند که ده روز بیش نبوده همچنانکه کسی که تنعم میکند
مرور زمان برو اندک میگذرد و مینماید و یا مراد مکث ایشانست در قبر چه عذاب قبر را نسبت بعذاب
آخرت سهل و آسان یافته باشند بر وجهی که گوییا در خواب بوده اند و بر هر تقدیر حق تعالی میفرماید که
نَحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا يَقُولُونَ بانچه گویند با یکدیگر از تعیین مدت إِذْ يَقُولُ وقتی که
گوید أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً تمامترین ایشان از روی رای و عقل که إِنْ لَبِثْتُمْ آنکه درنگ نکردید در دنیا یا در قبر
إِلَّا يَوْمًا مگر روزی یعنی مدت شما در دنیا یا در قبر مدت یکروز بیش نبود زیرا که یوم واحد و عشر را
هرگاه قیاس کنند بروز قیامت و انچه مر ایشانراست از عذاب دایمی یوم واحد نسبت بآن اقرب از عشر
باشد و مثل اینست قوله تعالی قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَاسْأَلِ الْعَادِّينَ آورده اند که مشرکان قریش
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند که حال کوهها با وجود صلابت و عظمت در قیامت چگونه
خواهد بود آیه آمد که وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ و میپرسند ترا از کوهها یعنی از مآل و حال آنها
فَقُلْ پس بگوی بی تاخیر در جواب ایشان که بقدرت کامله يَنْسِفُهَا پراکنده سازد آنها را رَبِّي آفریدگار
من نَسْفًا پراکنده ساختنی یعنی مانند ریگ روان آنرا در اقطار عالم پراکنده سازد و در روایت آمده
که آنرا از بیخ بر کند پس اجزای آنرا ریزه گرداند تا چون ریگ شود و بعد از آن باد بور را بفرستد تا آنرا متفرق
سازد و در تبیان گفته که کوهها را از اماکن خود شان بردارد و در دریا اندازد فَيَذَرُهَا پس بگذارد قرارگاه

آنهارا که زمین است قاعًا درحالتی که متساوی باشد وخالی از کوهها ونباتات واشجار وغیره صَفصَفًا
هموار که اصلا نشیب وفرازی نداشته باشد لاترى فيها عِوَجًا نبینی درو هیچ اعوجی وکجی وَلَا
أَمْتًا ونه اندک بلندی چجای بلندی بسیار يَوْمَئِذٍ دران روز که برکنده وپراکنده کردد زمین
يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ پیروی کنند همه مردمان خواننده خود را یعنی اسرافیل که باواز بلند همه مردمانرا
بحشرکاه قیامت خواند ودرخبر آمده که چون وقت نشر درسد حق تعالی اسرافیل را امر کند تا برصخره بیت
المقدس برآید وایستاده باواز بلند مردمانرا خواند ایشان از هر طرف که باشند متوجه جانب او شوند لَا
عِوَجَ لَهُ هیچ میلی وکجی نباشد مران داعی را یعنی هیچ کس نتواند عدول کند ومنحرف شود از خواندن او وبجا
او نیاید بلکه همه انقیاد او نمود، توجه بصوب او نمایند مؤمنان بسرعت وکافران بدهشت ویا اسرافیل عدول نکند
از خدای بلکه همه را بحشر قیامت خواند وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ وپست شود آوازها لِلرَّحْمَٰنِ از برای
خدای یعنی جهت عظمت ومهابت او ویا جهت سخن کفتن او فَلَا تَسْمَعُ پس نشنوی تو دران روز إِلَّا
هَمْسًا مکر آوازی نرم وسخن آهسته جهت هول وهیبت ایشان يَوْمَئِذٍ دران روز باشد لَا تَنْفَعُ
الشَّفَاعَةُ سود نداشته باشد درخواست کسی کسیرا إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ مکر که دستوری دهد مر او را در
شفاعت کردن الرَّحْمَٰنُ خداوند بخشاینده وَرَضِيَ لَهُ وبپسندد برای او قَوْلًا سخن را درباب شفاعت
يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ انچه پیش آدمیانست از امور آخرت وَمَا خَلْفَهُمْ وانچه پس
ایشانست از کارهای دنیا ویا از امور ماضیه واحوال مستقبله ویا جمیع اقوال وافعال ایشان از قبل از خلق
ایشان ویا در زمان حیوة ودرحال ممات وَلَا يُحِيطُونَ واحاطه نمیتوانند کرد عالمیان بِهِ بذات
خدای عِلْمًا از روی دانش یعنی هیچ کس از مخلوقات بذات او سبحانه ویا علم ایشان فرا نمیتواند رسید بمعلومات ٤
او سبحانه وَعَنَتِ الْوُجُوهُ وخوار وذلیل باشند رویها مراد اصحاب رویهاست یعنی در روز حشر
همه مردمان ذلیل وخوار باشند لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ مر خدای زنده پاینده را همچو اسیران در دست پادشاه قهار و
تخصیص وجه جهت آنست که اثر مذلت وخشیت در وجه ظاهر میشود زیرا که محل معظم حواس است
ونزد بعضی آیه مخصوص است بمشرکان ومجرمان یا بملوک وسلاطین که در دار دنیا عزیز وارجمند وکامرا بودند
در آخرت ذلیل وخوار وبیمقدار باشند وَقَدْ خَابَ وبدرستی که بی بهره ماند ونومید کشت از رحمت خدای
مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا هر که برداشت بار ظلم را وبعرصه کاه محشر برد مراد کفر وشرکست وسایر عصیان وَمَنْ يَعْمَلْ
مِنَ الصَّالِحَاتِ وهر کسی بکند از کارهای ستوده وشایسته وَهُوَ مُؤْمِنٌ وحال انکه او کرونده
باشد بوحدانیت خدا ونبوت جمیع انبیا چه در صحت طاعات وقبول خیرات ایمان شرطست فَلَا يَخَافُ
پس نترسد دران روز ظُلْمًا از ستم وبیداد کردن برو که آن منع ثواب او باشد بایمان وعمل صالح وافعال نیک
وَلَا هَضْمًا ونه از شکست که آن نقصان ثوابست بران بلکه ثواب او را بروجهی که موافق اعمال او باشد

وفراخور

وفراخور احوال باو رساند بی کمی ونقصی وبروایت ابن عباس نترسد که از حسنات او چیزی کم کنند
ودر سیئات او چیزی افزایند ویا او را بعملی که نکرده باشد وباطل سازند حشر او را وبران ثواب ندهند وَكَذَٰلِكَ
یعنی مثل انزال این آیات وعید أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم کتاب را قُرْآنًا عَرَبِيًّا درحالتی که قرآنیست بلغت
تازی یعنی همه آنرا برین وتیره انزال فرمودیم وَصَرَّفْنَا فِيهِ ومکرر کردانیدیم درو مِنَ الْوَعِيدِ
از آیات وعید بوجوه مختلف چون ذکر طوفان ورجفه وصیحه وخسف ومسخ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ
شاید که بپرهیزند مشرکان وعاصیان وبترسند از انکه آن نوع عذابها بدیشان نازل شود وبجهت آن
از کفر وعصیان مجتنب شوند بقوله أَوْ يُحْدِثُ یا احداث نماید یعنی مجدد کرداند قرآن لَهُمْ
برای ایشان ذِكْرًا پندی وعبرتی چون استماع آن کنند یعنی اگر از عصیان باز نایستند پس لا
اقل ازان عبرت کرفته بترسند وفتوری در طغیان ایشان بدید آید فَتَعَالَى اللَّهُ پس بلند مرتبه است
خدای ومتعالی از صفات مخلوقات وچون ذات وصفات او از مماثلت مخلوقات متعالیست پس قرآن که
کلام اوست مماثل کلام ممکنات نباشد الْمَلِكُ پادشاه دنیا وآخرت که نافذ است در هر چه امر کند وهر چه
ازان نهی نماید الْحَقُّ ثابت در ذات وصفات خود آورده اند که چون جبرئیل بوحی نازل شدی وآیتی از
قرآن بحضرت خواندی آنحضرت قبل از اتمام آن از خوف انکه مبادا چیزی ازان فوت کند با جبرئیل
قراءت فرمودی آیه آمد که وَلَا تَعْجَلْ وشتاب مکن بِالْقُرْآنِ بقراءة قرآن مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ
پیش از انکه ادا کرده شود إِلَيْكَ وَحْيُهُ بسوی تو وحی آن وکویند معنی آنست که چون آیتی مجمل
بر تو نازل شود بر اصحاب مخوان تا بیان آن بتو فرود آید وَقُلْ رَبِّ وبکوی ای پروردکار من زِدْنِي
عِلْمًا بیفزا مرا دانش باحکام شرع بتردد سورتی بعد از سورتی وآیتی بعد از آیتی ویا زیاده کن حفظ
مرا تا فراموش نکنم انچه بمن وحی میکنی بعد ازان بجهت تنبیه حضرت بر عدم ترک اولی حکایة آدم علیه السلام را
برای او بیان میفرماید بقوله وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ وبدرستی که ما عهد کردیم بسوی آدم صفی
مِنْ قَبْلُ پیش از این زمان عهد بمعنی امر است یعنی امر کردیم او را که کرد درخت منهی که بقول اشهر
درخت کندم است نکردد وازان نخورد فَنَسِيَ پس فراموش کرد یعنی ترک کرد آن امر را وبخورد ازان
درخت وَلَمْ نَجِدْ لَهُ ونیافتیم مر او را عَزْمًا عزیمتی در التزام امر وثباتی بران وازان اولوا العزم نبود
چون بدلایل عقلیه ثابت شده که انبیا معصومند از جمیع کناهان کبیره وصغیره وسهو وخطا
ونسیان پس مراد باین عهد نهی تنزیهی است وترک اولی ونسیان بمعنی ترک وعدم عزم او بر آن
بر سبیل عمد یعنی آدم علیه السلام ترک اولی نمود وعزم را جزم نکرد بر انکه او را نخورد بلکه عمدا آنرا تناول نمود
وَإِذْ قُلْنَا ویاد آور ای محمد چون که کفتیم لِلْمَلَائِكَةِ مر فرشتکان را که اسْجُدُوا لِآدَمَ سجده کنند
مر آدم را سجده تحیت وکرامت فَسَجَدُوا پس سجده کردند همه ایشان إِلَّا إِبْلِيسَ مکر دیو دورمانده

از رحمت ابی سر باز زد از سجده فقلنا پس گفتیم یا آدم ان هذا ای آدم بدرستی که این دیو تلبیس
که ابلیس است عدو لک دشمن است مر ترا دشمنی ظاهر و هویدا و لزوجک و مر زن ترا که
حواست فلا یخرجنکما پس باید که بیرون نکند شما را یعنی سبب بیرون کردن شما نشود که شما را
از روضه برین اخراج کند من الجنة از بهشت بسبب فتور عزم که در شما باید فتشقی پس تو
در رنج افتی آنهنگام یعنی چون از بهشت بیرون روی گرفتار شوی بانواع محنت و بلیت و مصیبت
و آفت که لازم دنیاست ان لک بدرستی که مر تراست در بهشت الا تجوع فیها آنکه گرسنه
نشوی در وی زیرا که جمیع نعم مرغوبه در وی مهیاست و لا تعری و برهنه نگردی زیرا که از ملبوسات
آنچه باید و شاید در وی موجود است و انک لا تظمؤا فیها و بدرستی که تو تشنه نشوی در وی چه آن
مشتمل است بر چشمهای جاری دایمی که وجنات و عیون و لا تضحی و در آفتاب نباشی که سایه بهشت
زوال نیابد و آفتاب در وی راه ندارد و در بیرون بهشت این نعمتها میسر نیست ابن جبیر روایت کند که
چون آدم علیه السلم بزمین آمد جبرئیل علیه السلم بفرمان الهی گاوی سرخ برای وی از بهشت آورد آدم بآن گاو کشت
میکرد و زمین را میشکافت و عرق از پیشانی میریخت و میگفت این شقاوتست که حق تعالی مرا گفت که
فلا یخرجنکما من الجنة فتشقی آورده اند که چون ابلیس بجهت امتناع او از سجود آدم مسخوط شد بسخط الهی
و غضب ربانی پیوسته در اندیشه آن بود که نوعی کند که آدم را از اوج عزت بچاه مذلت رساند آخر
بوسیله مار و طاووس چنانچه در سورة البقره و اعراف گذشت در بهشت در آمد فوسوس
الیه الشیطان پس وسوسه کرد بسوی آدم باینوجه که با حوا ملاقات کرد و او را از مرگ بترسانید
و حوا آنرا بآدم باز گفت و آدم از مرگ بسیار ترسان شد و چون ابلیس یافت که آدم علیه السلم از این
خایف گشت بصورت پیری بر آمده خود را باو نمود و آدم بطریق تضرع از وی علاج مرگ طلبید
قال یا آدم گفت ابلیس که ای آدم علاج این مرض خوردن میوه شجرة الخلد است که آن درخت گندم است
و بعد از آن گفت هل ادلک آیا دلالت کنم ترا علی شجرة الخلد بر درخت جاویدی که هر که
از آن بخورد هرگز نمیرد و ملک لا یبلی و دلالت کنم بپادشاهی که هرگز کهنه نشود یعنی زوال
بدان نرسد و در روایتی آمده که ابلیس آدم را گفت که در بهشت احوال تو چیست گفت همه نعم بهشت
مرا مباح است از خوردن و آشامیدن و پوشیدن و نشستن و هیچ چیز مرا از آن منع نکرده اند مگر
یک جنس درخت را که مرا گفته اند که از آن نخورم ابلیس در حال گفت که من ترا راه نمایم بدرخت
خلد که هر که از آن بخورد جاوید در بهشت بماند که هرگز گرد فنا و زوال بدامن او نرسد و بپادشاهی ترا
دلالت کنم که هرگز آخر نشود آدم گفت آن کدام درختست ابلیس اشارت بآن درخت کرد آدم گفت مرا
از آن منع کرده اند و هرگز از آن نخورم ابلیس سوگند خورد که غرض من ازین نصیحت تست و من نیز از

خیرخواهی

خیرخواهی تو چیزی دیگر نخواهم ظن آدم آن بود که هیچ کس سوگند بدروغ نتواند خورد و بجهت این از سوگند
او فریب خورد فاکلا پس بخوردند آدم و حوا منها از آن درخت یعنی میوه آن فبدت لهما
پس آشکارا شد مر ایشان را سوآتهما عورات ایشان آورده اند که بعد از خوردن آن بادی بر آمد و تاج را
از سر ایشان بر بود و حله بهشت را از ایشان بر کند و ایشان برهنه بماندند و طفقا یخصفان
و در ایستادند و بچسبانیدند علیهما بر عورات خود من ورق الجنة از برگ درخت بهشت
تا پوشیده شود و چشم ایشان بر عورت یکدیگر نیفتد و آن برگ انجیر بود و عصی آدم و خلاف کرد
آدم ربه پروردگار خود را یعنی امر سنت او را که آن نخوردن میوه آن درخت بود فغوی پس
بی بهره ماند از مطلوب او که عمر جاودانی بود و یا از وجه اصلح که آن امتثال امر مندوب بود و معصیت
بمعنی مخالفت امر است مطلقا خواه واجب و خواه سنت پس مستلزم ترک واجب نباشد که منافی
عصمت است و چون بادله عقلیه معلوم است که انبیا مخالفت امر واجب نکنند بجهت منافات آن
بعصمت پس مراد بعصیان اینجا مخالفت آدم است در امر سنت و مزید تفصیل این بحث در منهج
الصادقین مسطور است و در سورة البقره مذکور شد که چون آدم علیه السلام ترک مندوب نمود
حق سبحانه امر فرمود که از بهشت بیرون رفته بزمین رو آدم دست حوا بگرفت و از بهشت بیرون
آمده بدار الابتلاء دنیا هبوط کرد و مدت دویست سال تضرع و زاری میکرد و توبه و انابت میکرد و آخر
حضرت رسالت و آل اطهار او صلی الله علیه و آله بشفاعت آورد ثم اجتبیه پس برگزید او را ربه
پروردگار او یعنی نزدیک گردانید او را برحمت واسعه خود بوسیله توفیق توبه و شفاعت حضرت
خاتمیت صلوات الله علیه و آله فتاب علیه پس قبول کرد توبه او را و هدی و راه نمود یعنی
توفیق داد او را و ایشان را بر توبه از ترک اولی یا دلالت کرد او را بکلماتی که سبب قبول توبه او شد
که فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه قال گفت حق سبحانه مر آدم و حوا را بعد از خوردن درخت
گندم اهبطا منها فرو روید از بهشت بزمین جمیعا همه با هم گویند خطاب بآدم و حوا و ابلیس
و مار و طاووس است و تفصیل این حکایت در اوایل سورة البقره گذشت و در منهج الصادقین بسطی
دلپذیر سمت تحریر پذیرفته و چون آدم و حوا اصل ذریه بودند از این جهت ایشان را نازل منزله جمیع آدمیان
آدمیان گردانید و خطاب فرمود که بعضکم برخی از شما ای آدمیان لبعض مر برخی دیگر را
عدو دشمن بود بجهت امر معاش چنانکه حالا بر آیند از خلاف و نزاع و گویند خطاب بآدم و ذریه او
ابلیس است که دشمن یکدیگرند و موید قول اول است بقوله فاما یاتینکم پس اگر بیاید بشما وقتی
که در زمین باشید منی از نزدیک من هدی راه نماینده از کتاب و رسول فمن اتبع هدای
پس هر که پیروی کند آن هدی را فلا یضل پس گمراه نشود در دنیا و لا یشقی و برنج نیفتد در عقبی

یعنی عقوبت و عذاب دنیا و آخرت کرفتار نشود بلکه در هر دو سرا مترفه الحال باشد از ابن عباس
نقلست که حق تعالی ضامن شده هر کسیرا که قرآن بخواند و بدان عمل کند هرکز در دنیا کمراه نشود و بمقصد
رسد و در آخرت بشقاوت و رنج کرفتار نکردد بعد از ان این آیه تلاوت کرد که فمن اتبع هدای فلا یضل
ولا یشقی ومن اعرض و هر که روی برتابد عن ذکری از هدی که سبب یاد کردن منست و داعی
بعبادت من یا اعراض کند از ذکر من که قرآن مجیداست فان له پس بتحقیق که مر او راست معیشة
ضنکا زیستنی تنك و زندکانی سخت در دنیا زیرا که همه همت او مصروف خواهد بود بجمع مال دنیا
و حطام آن پس بجهت این همیشه در مهلکهٔ حرص کرفتار خواهد بود بر ازدیاد آن و خایف بر نقص
و تلف آن و متأسف و مغموم بر فوت آن و نقص آن بخلاف مؤمن که طالب آخرتست چه او بجهت انکه بزیور
تسلیم و رضا و صبر و قناعت و توکل بر و سبحانه آراسته است پس حق تعالی اسباب رزق او را باسانی و سهولت
باو میرساند و توفیق میدهد او را در معیشت که ومن یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا
یحتسب و در حدیث قدسی واقع شده که حق تعالی خطاب بدنیا کرد که ای دنیا خدمت کن کسی را که خدمت
من میکند و در رنج انداز کسیرا که خدمت تو میکند و طلب تو میکند و در روایت ماثورست از پیغمبر صلی الله
علیه و آله مراد بمعیشت ضنك عذاب قبرست و فشار و تنکی آن بر وجهی که همه استخوانهای پهلوی او
از یکدیکر بدر روند و بنود و نه اژدها برو مسلط کرداند که هر یکیرا هفت سر باشد تا او را میکزند و میدرند
و میخورند و باز زنده میشوند تا روز حشر و اکر از ان اژدها یکدم در زمین دمد هرکز نبات نروید
ونحشره و حشر کنیم انکس را که از ذکر ما اعراض کرده یوم القیمة در روز رستخیز اعمی در حالتی
که نابینا باشد و هیچ چیز نه بیند مکر جهنم و اصناف عقوبات آنرا قال کوید رب لم حشرتنی ای
پروردکار من چرا حشر کردی مرا اعمی نابینا وقد کنت بصیرا و بتحقیق که بودم در دنیا بینا
یا انکه چون سر از قبر برداشتم بینا بودم معتاد بن عمار از ابو عبدالله ع پرسید که چه میفرمایی در حق
مردی که حج نکرده باشد با انکه استطاعت داشته باشد فرمود که او از جمله کسانی باشد که حق تعالی دربارهٔ
او میفرماید که ونحشره یوم القیمة اعمی کفتم سبحان الله او کور محشور شود فرمود حق تعالی او را نابینا
سازد تا راه ببرد بطریق بهشت بجهت انکه در دنیا بطریق خیر راه نیافته چون او کوید چرا باین صفت محشور
شدم قال کوید حق تعالی در جواب او که کذلک همچنین بود فعل تو یعنی همچنانکه در دنیا
چشم از طریق خیر پوشیدی ما نیز امروز نیز راه که طریق بهشتست از چشم تو پوشانیدیم زیرا که اتتک آیاتنا
آمد بتو آیتهای کتاب ما یا دلایل قدرت و وحدت ما فنسیتها پس فراموش کردی تو آنرا یعنی ترك آن
آن نمودی و از ان چشم بهم نهادی و در ان تامل نکردی وکذلك و همچنانکه ترك کردی آیات ظاهرهٔ ما
الیوم تنسی امروز ترك کرده شدی در جایی که راه بیرون شدن آنرا نمی بینی یعنی در عذاب ابدی

کرفتار شدی که از آن خلاصی نداری وکذلك و مانند این که جزا میدهیم کسی را که اعراض کنند از
از آیات روشن ما نجزی پاداش میدهیم من اسرف هر کرا که از حد در کذشته بشرك و کفر
و توغل در شهوات باطله ولم یؤمن و نکرویده بایات ربه بایتهای پروردکار خود بلکه تکذیب آن
کرده و از ان مخالفت نموده و اباء و امتناع و سرکشی کرده و کفر ورزیده ولعذاب الآخرة و هر آینه
عذاب آنسرای که کوری و عذاب دایمی است اشد سخترست از معیشت ضنك این سرای وابقی
و پاینده تر از ان بجهت عدم انقطاع افلم یهد لهم آیا راه ننمود مشرکان قریش را و طریق اعتبار بر ایشان
روشن نساخت و ایشانرا بر ساحت هدایت نداد کم اهلکنا قبلهم بسا هلاك
کردیم پیش از ایشان من القرون از اصحاب قرنهای کذشته چون عاد و ثمود بجهت تکذیب و عناد
و جحود و طغیان ایشان یمشون میروند کفار مکه یعنی تاجران ایشان بوقت تجارت بشام میکنند
و رحلت میکنند فی مساکنهم در مسکنهای ایشان چون احقاف و دیار حجر و علامات هلاك
و عذاب و عقاب ایشان می بینند ان فی ذلك بدرستیکه در ان هلاك و عذاب لایات
هر آینه نشانهاست برای عبرت کرفتن لاولی النهی مر خداوندان عقول صافیه را ولولا کلمة
و اکر نه سخنیست که سبقت پیشی کرفته بدین زمان من ربك از پروردکار تو که عذاب منکران
این امت را باخرت افکند تا از نسل ایشان مؤمنان بیرون آرد لکان هر آینه بودی مثل انچه نازل
شد بر عاد و ثمود لزاما لازم این امت که هیچ وجه مفارقت نکردی از ایشان تا همه را مستاصل ساختی
و دود از دمان ایشان بر آوردی واجل مسمی و اکر نبودی حکم بمدت نام برده شده و مقرر شده که
قیامتست یا واقعهٔ روز هر آینه قبل از ان وقت معین بر کفار نازل شدی همچون عذابی که بر عاد و ثمود
نازل شد لیکن چون حکم ما تعلق کرفته که قبل از اجل مسمی عذاب واقع نشود از بجهت عذاب از ایشان
متاخر شده و چون مال حال کفار عذاب و نکالست فاصبر پس شکیبا باش ای محمد علی ما یقولون
بر انچه میکویند اهل شرك از تکذیب و طعن بر قرآن تا وقتی که حکم الهی بعقوبت ایشان در رسد و کویند
که این بایة السیف منسوخ است وسبح و نماز کذار بحمد ربك در حالتیکه آن نماز مقترن باشد بحمد
پروردکار تو یعنی در وقت نماز حمد کوی مر خدای را بر توفیق و هدایت و یا منزه دان او را از شرك و سایر
انچه کفار نسبت باو میدهند از نقص و عیب در حالتی که حامد او باشی بر هدایت کردن او ترا و اصح
و اکثر آنست که نماز بکذار مقترن بحمد معنی آنست که قبل طلوع الشمس پیش از بر آمدن آفتاب
یعنی نماز صبح وقبل غروبها و پیش از فرو رفتن آن یعنی نماز ظهر و عصر چه وقت ظهر و عصر
در نصف آخر نهارست و یا وقت عصر فقط ومن آناء اللیل و از ساعات شب و من بمعنی
ابتداست یعنی در اول ساعتهای شب فسبح پس نماز کذار مراد نماز مغرب و عشاست و ترا ابن عباس

مراد بآناء اللیل جمیع نمازهای شبست از فرض و سنّت وَأَطْرَافَ النَّهَارِ و در طرفهای روز یعنی
وقت نماز صبح و ظهرین که اوّل در طرف نصف اوّل روز است و ثانی در طرف نصف آخر و تکرار امر بصلوة
صبح و ظهرین بجهة مزیّت فضیلت آنست بر باقی نماز و یا مراد نماز عصر است و جمعیّت اطراف بجهة وسعت
زمانست و صحت ادای آن در هر جزئی از اجزای زمان حاصل که نماز گذار درین اوقات فرخنده ساعات
لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ شاید که خشنود کرده شوی یعنی حق تعالی ترا خشنود سازد بمثوبات جلیله و حفص بفتح
تا میخواند یعنی تا خشنود شوی بکرامتی که حق تعالی بتو عطا فرماید و آن شفاعت امّت است و نکتهٔ ولسوف
يعطيك ربك فترضى تقویة این قول میکند و جمعی که حمل تسبیح بر ظاهر خود میکنند میگویند مراد
مداومتست بر تسبیح و تحمید در عموم اوقات از ابو رافع نقلست که مهمانی بنزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد
و در خانه چیزی نبود که بدان اصلاح شان مهمان کند مرا نزدیك یهودی فرستاد که او را بگوی که محمد صلی الله
میگوید مهمانی بمنزل ما نزول کرده و در خانه چیزی نمی یابیم که بآن شرایط مهمان داری بتقدیم رسانیم
قدری آرد بما فروش تا چون هلال رجب برسد بها دهیم من پیغام بیهودی رسانیدم او گفت نمیفروشم
و معامله نمیکنم مگر آنکه چیزی را رهن من کنی من مراجعت کرده صورت حال بعرض رسانیدم فرمود که بخدا
سوگند که اگر با من معامله کردی حق او را ادا کردمی پس زره خود را بمن داد تا نزدیك او گرو نهادم و این آیه
جهة تسلیه دل مبارك حضرت نازل شد که وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ و باز مکش نظر هر دو چشم خود را
إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بسوی آنچیزی که برخوردار گردانیدیم بِهِ بدان چیز أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ صنفها را از کفّار
چون بت پرستان و یهودان و ترسایان و یا مگر با آنچیزی که برخوردار گردانیده ایم بآن بر نعم و مال در حالتی
که آن اصناف و انواع نعمات که آن زینت و آرایش دنیاست از مطاعم و ملابس و مشتهیات نفسهای
ایشان چه ما عطا نموده ایم بایشان زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا زینت و بهجة زندگانی دنیا که مال و منال است
لِنَفْتِنَهُمْ تا بیازمائیم ایشانرا فِيهِ در آن چیز یعنی بواسطهٔ آن با ایشان معامله آزمایندگان کنیم تا بر عالمیان
ظاهر شود که بشکر گذاری آن قیام مینمایند یا نه اگر شکر گویند و مطیع و منقاد ما شوند آن نعمت را بر ایشان
زیاده کردانیم و اگر کفران آن نمایند نعمت را از ایشان بگردانیم و بعذاب آخرتشان معذب سازیم از ابی
عبد الله علیه السلام مرویست که چون این آیه فرود آمد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود هر که بعز و ارجمندی
خدا متعزز و ارجمند نباشد بلکه خواهد که در تعزز متمسّك بمخلوق شود و غیر خدا را وسیلهٔ ارجمندی
خود کرداند با حسرت و ندامت از دنیا بیرون رود و هر که چشم خود را بر نعمتی دارد که در دستهای مردمانست
و تمنّای آن کند همیشه در غم و اندوه باشد و از آن غم او را شفایی نرسد و هر که دیده نشود نعمتی که حق تعالی
باو عطا فرموده باشد مگر در حال خوردن و آشامیدن خوش ناقص باشد در کردار خود و مشرف
بر عذاب که آن زوال نعمتست در دنیا و عقوبت عقبا و نیز از آنحضرت مرویست که در آنکس منگرید

که در نعمت و حطام دنیا زیاده از شما است بلکه در شخصی نگرید که در نعمة و سعة رزق کمتر از شما باشد تا نعمة
خدا را بر خود حقیر ندانید و بشکر گذاری آن قیام نمائید وَرِزْقُ رَبِّكَ و روزی پروردگار تو که روز بروز
میرساند و یا آنچه روزی داده ترا از نبوّت و هدایت و مزیّة درجهٔ بلند تو بر جمیع انبیا علیهم السلام خَيْرٌ بهترست
از مالهای فانی بی اعتبار ایشان که بآن متمتع اند وَأَبْقَىٰ و پاینده تر از آن چه مال حلال برکت آن بیشترست
از بقای مال حرام و یا خیریّت و بقای آن باعتبار آنست که اموال دنیویّه در معرض فناست و نعم اخرویّه
متّصف ببقا در کشف الاسرار آورده که زهره در اصل بمعنی شکوفه است پس حق تعالی دنیی را بشکوفه خواند
زیرا که تری و تازگی و بقای او دو سه روزی بیش نباشد و در اندك زمانی پژمرده شود و نیست گردد
نظم مال جهان بباغ تنعّم شکوفه ایست ، کاوّل بجلوه دل برباید ز اهل حال ، یك هفته نگذرد که فرو ریزد از درخت
بر خاك ره شود چو خس و خار پایمال ، اهل کمال در دل خود جا چرا دهند ، آنرا که مبدم زبیست آفت و زوال
پس چون که نعم دنیویّه با وجود فنا و زوال آمیخته است بانواع غصّه و مستلزم اصناف بلیّه و با وجود این
مانع برداشتن توشهٔ آخرت که موجب وصول است بنعم دایمه و سعادات سرمدیّه از نعمه حضرت عزّت
حبیب خود را نهی فرمود از آن تا امّت عالی همّت اقتدا باو نموده از آن باز ایستند و بمدارج رفعت
و قرب ترقّی نموده برسند بریاض جنّت که مشتملست بر جمیع لذّات ابدیّه و بواسطهٔ همین او را با اهل البیت
امجاد بطاعت و عبادت که سرمایهٔ سعادت سرمدیّه است امر کرده فرمود که وَأْمُرْ أَهْلَكَ و امر کن اهل بیت
خود را بِالصَّلَاةِ بنماز یعنی بعد از آنکه مامور شدی بنماز در آیهٔ فسبح بحمد ربك اهل خود را بآن
امر نمای از ابو سعید خدری روایتست که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله تا مدّة
نه ماه هر وقت نماز بدر خانهٔ امیر المؤمنین و فاطمهٔ زهرا علیهما الصلوة و السلام می آمد و بآواز بلند میگفت
الصلوة رحمکم الله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا از
ابو جعفر صلوات الله علیه مرویست که حق تعالی پیغمبر خود را امر فرمود که مخصوص گرداند اهل البیت خود را
بامر کردن بنماز دون سایر مردمان تا بر عالمیان واضح شود که اهل بیت او را نزد خدای تعالی منزلتیست که دیگر
ازبندگان آن منزلت ندارند پس بجهة این امر کرد اهل بیت را با مردمان علی العموم در آیهٔ کریمهٔ وَأَقِيمُوا
الصَّلَاةَ و بعد از آن امر فرمود بایشان علی الخصوص بر ادای آن و در تبیان نیز آورده که هر گاه آنحضرت
باهالی خود رسیدی ایشانرا بنماز فرمودی و این آیه بر ایشان خواندی که وأمر اهلك بالصلوة وَاصْطَبِرْ
عَلَيْهَا و صبر کن بر نماز یعنی مداومت نما بر امر بنماز و بر ادای آن بکر بن عبد الله المزنی روایت کرده
که هر گاه فقر و احتیاج باهل بیت پیغمبر میرسید بایشان میگفت که برخیزید و نماز کنید که حق تعالی
باین امر کرده است رسول خود را حاصل که او سبحانه رسول خود را فرموده که با اهل خود اقبال کن بر صلوة
که معظّم عباداتست و اساس دین و بوسیلهٔ او استعانت نما بخدا بر فقر و فاقه و بی برگی خود و غمگین مشو

بامر رزق ومعیشت لا نسئلك رزقا نمیخواهیم از تو روزی دادن را یعنی از تو سوال روزی
دادن نمیکنیم بر خود وکسان خودت ونمیکوییم که خود را واهل خود را روزی ده نحن نرزقك ما
روزی میدهیم ترا وایشان را پس برای نماز وتهیهٔ اسباب نیاز فارغ البال باش والعاقبة وسرانجام پسندیده
للتقوی مر خداوندان پرهیزکاریراست پس عنان تقوی از دست مده که ما ضامن متقیانیم کما قال الله
تعالی ومن یتق الله یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب آورده اند که حق سبحانه هرچند معجزهٔ بینه
بکفار مکه مینمود ایشان بجهة فرط عناد آنرا اعتبار نکرده انکار آن مینمودند واقتراح معجزات دیگر از آنحضرت
میکردند حق سبحانه فرمود وقالوا وگفتند مشرکان لولا تاتینا بآیة چرا نمی آورد محمد صلی الله علیه و آله
برما معجزه وآیتی من ربه از نزد پروردگار خود یعنی چرا از آنچه ما میطلبیم اظهار نمیکند اولم
یأتهم آیا نامد بدیشان بینة ما فی الصحف الاولی بیان آنچه در کتابهای پیشین است که توریة
وانجیل است از عذاب متفرع بر تکذیب انبیا وهلاك قومی که بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات کردند
هلاك شدند ویا نشنودند از اهل کتاب بیان آنچه در توریة وانجیل است از صفت محمد صلی الله علیه و آله
وبشارت قدوم او ولو انا اهلکناهم واگر ما هلاك میکردیم کفار مکه را بعذاب بعذابی
از نزد خود بسبب کفر ایشان من قبله پیش از بعثت محمد صلی الله علیه و آله یا قبل از نزول عذاب که ربنا
ای پروردگار ما لولا ارسلت الینا چرا نفرستادی بسوی ما رسولا
فرستاده از نزد خود تا ما را بطاعت وعبادت وپرستش خواندی فنتبع آیاتك پس پیروی میکردیم
آیتهای ترا که باوی میفرستادی من قبل ان نذل پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل وغارت ونخزی
ورسوا کردیم در قیامت در آتش دوزخ بانواع عقوبت پس ما بجهة قطع حجة ایشان پیغمبر وقرآن فرستادیم
وایشان عناد ورزیدند وبجحود وانکار در آمدند قل بگو ای محمد صلی الله علیه و آله بایشان که کل هریك از ما
وشما متربص منتظر است مآل حال یکدیگر را یعنی شما چشم میدارید نکبت ما را وظفر خود را وما
انتظار میکشیم عقوبت شما را ونصرت وفتح ونجات خود را فتربصوا پس انتظار برید این در صورت
امر است ومراد تهدید ووعید است وعقاب ونکال یعنی منتظر باشید فستعلمون پس زود باشد
که بدانید یعنی در قیامت معلوم گردد که من اصحاب الصراط السوی کیستند از ما وشما خداوندان
راه راست ودین مستقیم که آن طریق دخول جنت وخلاصی از نیران ومن اهتدی وکیست راه یافته
بحق ورسنده بمطلب ومقصد خود که آن درجهٔ علوی ومرتبهٔ قصوی است نزد حق سبحانه وتعالی

سورة الانبیاء وهی مائة واثنتا عشرة آیة مکیة

ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که هر که سورة الانبیا بخواند حق تعالی در قیامة
حساب او را بر او آسان کرداند وهر پیغمبری که اسم او در قرآن مذکور است دران روز با او مصافحه کند
وبر وسلام کند وابو عبد الله صلوات الله علیه فرموده که هر که این سوره را تلاوة کند از روی شوق ومحبت قرین جمیع
پیغمبران باشد در جنات نعیم وتا در دنیا باشد در چشم خلایق عزیز وموقر باشد وبا مهابت وشوکت بانواع مکرمة

بسم الله الرحمن الرحیم

اقترب للناس حسابهم نزدیك شده مر مانرا وقت محاسبهٔ اعمال ایشان که آن روز قیامة است
وچون هرچه آمدن آن متحقق ومتیقن است ووقوع شدن آن متحتم ولازم در حکم آنست که گوییا
واقع شده وبفعل آمده از بن جهة آمدن از ابصیغهٔ ماضی ایراد فرمود واز ابن عباس مرویست که مراد بناس
کفارند ومؤید اینست که از امقید ساخته بقوله وهم فی غفلة وایشان در بیخبری اند از حساب
اعمال سیئهٔ خود معرضون اعراض کنند کان ند از ایمان آوردن وتصدیق نمودن بآن واگر مراد همه
مردمان باشند معنی آن خواهد بود که همه مردمان معرضند از تفکر دران واندیشه نمیکنند در عاقبت
خود ومتنبه نمیشوند از مآل وخاتمهٔ حال خود ما یأتیهم نیامد بایشان من ذکر هیچ پندی
من ربهم از نزد پروردگار ایشان محدث که آن نو فرستاده شده است بجهة تنبیه غفلت وجهالت
وضلالت ایشان الا استمعوه مگر بشنوند آن از پیغمبر صلی الله علیه و آله وهم یلعبون وحال آنکه
بازی کنند بدان واستهزا نمایند بآن بجهة فرط غفلت واعراض ایشان از نظر کردن دران وتفکر نمودن
در عواقب خود لاهیة قلوبهم در حالتی که مشغولست دلهای ایشان بچیزی دیگر یعنی در حین استماع
خود را مشغول چیزی دیگر میدارند ودر الفاظ معانی آن تدبر نمیکنند تا بدانند که آن معجزاتست وبآن
مهتدی شوند پس دل ایشان مشغول بود باموال دنیا وغافل از احوال عقبا واسروا النجوی وپوشیده
داشتند راز گفتن خود را یعنی مبالغه کردند در اخفای آن الذین ظلموا آنانکه ستم کردند بر خود
بشرك ومعصیت یعنی کفر وشرك وطغیان پنهان از مسلمانان بایکدیگر میگفتند هل هذا نیست
این محمد صلی الله علیه و آله الا بشر مگر آدمی مثلکم مانند شما در اکل وشرب یعنی آمدن
ورفتن او بشما میماند وهیچ مزیتی بر شما ندارد واین بجهة آن گفتند که اعتقاد ایشان آن بود که رسول
نمیباشد مگر فرشته وبجهة این التزام کردند که آنچه آنحضرت مینماید از انواع معجزات از قسم سحراست
همچنانکه حق تعالی از قول ایشان خبر میدهد که ایشان با ابنای جنس خود میگفتند که افتأتون السحر
آیا میروید شما بجادوی یعنی در سر بایکدیگر گفتند که هرچه او میخواند ومینماید سحراست پس چرا میروید
ومیشنوید وانتم تبصرون وحال آنکه شما میبینید که او آدمیست مانند شما وفرشته نیست ومعجزاو
سحر است حق تعالی پیغمبر خود را از ان نجوی خبر داد وفرمود که که در جواب ایشان قل بگو وحفص قال میخواند
یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله در جواب گفت قرآن گفت ربی پروردگار من یعلم القول میداند گفتن هر گوینده را
فی السماء والارض در آسمانها وزمینها اگر بسر گویند اگر بجهر پس میداند گفتار سری وجهری شما را

وشما را بران جزا دهد وَهُوَ السَّمِيعُ واوست شنوا الْعَلِيمُ دانا باسرار وضمایر ایشان بَلْ
قَالُوا این اعراض ایشانست از قول اول یعنی اول نسبت سحر بقرآن دادند وبعد ازان اعراض کرده
از روی انکار واستکبار کفتند قرآن أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ سخنان پراکنده است وپریشان مانند خوابهای
شوریده که آنرا اصلی نباشد پس ازین نیز اعراض کرده کفتند که بَلِ افْتَرَاهُ بلکه بربافته است آنرا از نزد خود و بر خدا
افترا کرده وازین اضراب کرده کفتند بَلْ هُوَ شَاعِرٌ بلکه او شاعر است یعنی کلام شعری میکوید و در خیال
سامع می افکند معنی چند که هیچ حقیقتی ندارد واین همه عجز وتحیر میکفتند واز جهل وسفاهت
چه بدیهه عقل حکم میکند که این احوال مناقض یکدیکرند ونقیض اسلوب قرآن چه آن مشتملست بر معانی
صحیح واخبار صادقه وتذکیر مواعظ حقه که رهاننده بندکانست از مهالک دنیا وآخرت ورساننده ایشان
بدرجات جنت ودعوی افترای ایشان محض افتراست چه افترا امری ممکنست از هر فردی از افراد انسانی
وحال آنکه هیچکس قادر نیست که سوره بلکه آیتی از ان بکوید چنانکه حق تعالی ایشانرا از آوردن مثل آن عاجز
کردانیده بقوله فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وفَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وغیر آن واسناد شعر نیز بان
باطلست چه شعر کلام مقفی وموزونست وقرآن نه بان اسلوبست حاصل که ایشان در امر حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله متحیر کشته کاهی اورا ساحر میکفتند ووقتی شاعر وزمانی مفتری ونوبتی پریشان
سخن میخواندند وبعد ازان از روی عناد واضلال قوم خود کفتند که اکر چنین که ما میکوییم نیست
فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ پس باید که بیاورد برای ما معجزه كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ همچنان معجزی که فرستاده شدند
بودند پیغمبران پیشین بان چون ناقه وعصا وید بیضا واحیای موتی وغیره حق تعالی فرمود که مَا آمَنَتْ
نکرویدند بآیات ظاهره بعد از اقتراح قَبْلَهُمْ پیش از کفار مکه مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا
هیچ اهل شهری که هلاک کردیم ایشانرا یعنی امم کذشته آیتها طلبیدند وبعد از ظهور آن ایمان نیاوردند
وبجهة انکار وتکذیب هلاک شدند أَفَهُمْ آیا صنادید قریش يُؤْمِنُونَ ایمان ارند اکر این
آیتها را بدیشان نمائیم یعنی ایمان نخواهند آورد بان بواسطه آنکه عتو وعناد واستکبار ایشان
از مشرکان کذشته بیشتر است وبعد ازان در جواب ایشان که میکفتند هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ
میفرماید که وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ ونفرستادیم پیش از تو پیغمبری إِلَّا رِجَالًا نُوحِي مکر
مردانی که وحی فرستاده شد وحفص نوحی بصیغه متکلم میخواند یعنی وحی فرستادیم إِلَيْهِمْ بسوی
ایشان یعنی هیچ پیغمبری فرشته نبوده بلکه همه بشر بوده اند تا میان ایشان وامم بسبب جنسیت افاده
واستفاده بر وجه تمام وجود کیرد فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ پس بپرسید از اهل کتاب
که عالمند باخبار انبیا ومیدانند که پیغمبران بشر بوده اند وفرشته نبوده اند إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
اکر هستید که نمیدانید که رسول باید که بشر باشد واعتقاد کرده اند که پیغمبر را چکونه خواب وخورد باشد

در تفسیر اهل البیت علیهم السلام وجامع البیان وتبیان وتفسیر ابو الفتوح مذکور است که امیر المؤمنین
علی علیه الصلوة والسلام فرموده که نحن اهل الذکر اهل ذکر ماییم واین روایة از امام جعفر صادق علیه السلام
نیز مرویست بعد ازان نفی خواص ملکیه از انبیا کرده میفرماید که وَمَا جَعَلْنَاهُمْ وما نکردانیدیم
پیغمبران جَسَدًا خداوندان بدنی که بآن لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ نخورند خوردنیرا
وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ ونبودند جاوید ماندکان در دنیای فانی که هرکز نمیرند چه ایشان بشر بودند
مانند شما ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ پس راست کردانیدیم ایشانرا آن وعده که با ایشان کرده
بودند از غالبیت موحدان ومغلوبیت مشرکان فَأَنْجَيْنَاهُمْ پس نجات دادیم انبیا را از عذاب
ایشان وَمَنْ نَشَاءُ وهرکرا که خواستیم از مؤمنان واز هر که در کذاشتن او حکمتی بود باینکه بعد ازین
ایمان آرد یا از ذریه او قبول ایمان کنند ولهذا عرب از استیصال ایمن شدند وَأَهْلَكْنَا
الْمُسْرِفِينَ وهلاک کردیم اسراف کنندکانرا در کفر وطغیان وشرک وعصیان بعد ازان ذکر
نعمت خود میکند بر ایشان بانزال قرآن بقوله لَقَدْ أَنْزَلْنَا هر آینه فرستادیم إِلَيْكُمْ بسوی شما ای
کروه قریش كِتَابًا فِيهِ کتابی که در وست ذِكْرُكُمْ شرف وبزرکواری که موجب
نیکنامی وآوازه شما باشد یا موعظه وپند شما در امر دین ودنیا أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی
یابید وتعقل نمیکنید در ان تا شما را بران دارد که بدان بکروید این آیه مر اهل قرآنرا تشریفی وتکریمی
تمام هست وخبر حضرت خیر الانام علیه وآله الصلوة والسلام که فرموده اشرف امتی حاملان
قرآنند مؤید این اجلال واکرام است آورده اند که در ولایت یمن دیهی بوده که آنرا حضور یا حضوراء
کفتندی حق سبحانه پیغمبری بدیشان فرستاد نام او حنظله سخن او را بسمع قبول نشنیدند وچشم
از موعظه او پوشیدند ودر آخر او را بزجر هر چه تمامتر بکشتند غضب ربانی بخت النصر بابلی را
بر ایشان مسلط کردانید تا شمشیر در ایشان نهادند وندایی از آسمان بر آمد که یا لثارات الانبیا یعنی
ای اهل قصاص پیغمبران بیایید که وقت شما در آمد ایشان از کرده نادم شدند وآن ندامت در ان وقت
نفعی نکرده تمامی هلاک شدند وحق تعالی ازین خبر میدهد که وَكَمْ قَصَمْنَا وبسا در هم شکستیم
مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ از قریه را که بود ظَالِمَةً ستمکاره یعنی هلاک کردیم اهل این دیه را که بکفر وشرک
وطغیان متصف بودند وَأَنْشَأْنَا وپدید کردیم وآفریدیم بَعْدَهَا پس از هلاک آن دیه قَوْمًا
آخَرِينَ کروهی دیکر را بجای ایشان غرض از ذکر این تهدید کفار عربست وتوعید ایشان باینکه خدای تعالی
که قادر بود بر هلاک کردن پیشینیان تواناست بر هلاک پس آمدکان فَلَمَّا أَحَسُّوا پس آنهنکام
که اهل آن دیه یعنی حضور در یافتند بَأْسَنَا عذاب ما را یعنی مشاهده کردند که لشکر بخت النصر کرد
ایشان فرو کرفتند إِذَا هُمْ ناکاه ایشان مِنْهَا يَرْكُضُونَ از ان دیه بسرعت تمام هزیمت میکردند

عشر

ومیتاختند وبشتاب چهارپایانرا میزدند ومیراندند درینوقت ملایکه بطریق طنز وافسوس واستهزا
بااهل آن دیه میگفتند که لا ترکضوا متازید وبسرعت مروید ومگریزید وارجعوا وباز گردید
الی ما اترفتم فیه بسوی آنچیزی که متنعم شده بودید دران از مال وملک ومنال وانواع التذا
خود که بآن مینازیدید وتکبر میکردید ومساکنکم وبسوی مسکنهای خود لعلکم
تسئلون . شاید شما پرسیده شوید از نعمت یعنی تا فقرا از شما سؤال چیزی کنند چه شما اهل نعمتید
یا آنکه رسول شما از شما طلب ایمان کند همچنانکه قبل از این شما را بران دعوت میکردند یا از شما پرسند
که پیغمبران شما را کشته‌اید یا از شما پرسند کیفیت این بلیه را ودر دفع آن کوشند وبر قوم تقدیر چون
ایشان مقدمات عذاب را دیدند وخلاصی آنرا وجهی نیافتند از روی حسرت قالوا یا ویلنا
گفتند ای وای بر ما انا کنا بدرستی که بودیم ما ظالمین . ستمکار بر نفس خود که پیغمبر
خود را کشتیم وویل کلمه‌ایست که در حین نزول عقوبت وهلاکت میگویند فما زالت پس همیشه بود
تلک این کلمه یا ویلنا دعویهم خواندن ایشان یعنی همیشه این کلمه تکرار میکردند حتی جعلنا
تا وقتی که گردانیدیم ایشانرا حصیدا . گیاه درویده یعنی همچنانکه گیاه را بداس درو کنند ایشانرا
بشمشیر درویدند وهلاک کرده شدند خامدین ؛ درحالتی که افسرده گان ومرده گان بودند همچنانکه
آتش که فرو میرد ونزد بعضی مراد بآیه جمیع قرای اهل کفر وشرکند که بعذاب استیصال گرفتار شده
بودند بعد ازان دربیان تنبیه بر آفریدن عباد بقصد معرفت وعبادت میفرماید که وما خلقنا
السماء والارض ونیافریدیم آسمان وزمین را وما بینهما وآنچه درمیان آنهاست از آفتاب
وماه وغیره لاعبین . درحالتی که بازی کنندگان بودیم یعنی اینها را ببازی نیافریده‌ایم بلکه
برای تبصرهٔ اصحاب بینش وتذکرهٔ ارباب دانش آنرا باصناف عجایب وانواع غرایب آفریده‌ایم
تا بجهت آن معرفت مارا حاصل کنند وبمعاش ومعاد خود راه برند لو اردنا اگر میخواستیم ان
نتخذ آنکه فرا گیریم لهوا چیزی که بآن مشغول شوند وبازی کنند لاتخذناه هرآینه فرا
میگرفتیم من لدنا از نزد خود ان کنا فاعلین . اگر میبودیم کنندهٔ آن یعنی بر وجهی که
لایق حضرت ما بودی فرا میگرفتیم که آن از قسم مجردات باشد نه از نوع مادیات مانند اجسام مرفوعه
واجرام مبسوطه همچنانکه عادت شماست در برافراشتن سقف وزینت دادن آن پس اینکه آسمانرا
بلند برافراشته‌ایم ومزین ساخته وزمین را گسترده‌ایم وزینت داده نه بجهت لهو ولعب ما باشد
بل بلکه شان ما آنست که نقذف بالحق بیفکنیم حق را که جداست علی الباطل بر باطل
که لهو ولعبات فیدمغه پس فرو شکنند آنرا فاذا هو زاهق پس آنهنگام آن لهو باطل
محو شده باشد ونابود گشته مراد بحق حجت بالغات یعنی حجت ما بر شبه مبطلان بروجهی غالب

وتلك

وقاهراست که اگر مجسم بودی برمغز آن خوردی ودمار ازان برآوردی ومعدوم ساختی بعد ازان
از روی تهدید خطاب میکند بکفار که ولکم الویل ومر شما راست ای اهل کفر وعناد ویل که
کلمهٔ حسرت وندامتست نزد دیدن عذاب ویا شما راست شدت عذاب مما تصفون . از آنچه
وصف میکنید خدا را بوصف نالایق ونا روا از ایجاد لهو ولعب که از جملهٔ آن زن وفرزند است
بعد ازان اظهار استغنای ذاتیه والوهیت مطلقهٔ خود میفرماید که وله ومر خدا راست من
فی السموات هر که در آسمانهاست از روحانیات والارض وهرکه در زمین است از جسمانیات
یعنی ماسوای او از علویات وسفلیات مخلوق وی اند ودر بند عبودیت ومملوکیت وی ومن
عنده وهرکه نزدیک اوست از ملایکه مقربان درگاه الوهیت اند لا یستکبرون سرکشی
نمیکنند عن عبادته از پرستش او ولا یستحسرون . وهیچ مانده نمیشوند وملال نمیگیرند در
عبادت تا در وظایف طاعت ایشان قصوری وفتوری راه یابد یسبحون تنزیه میکنند حق را
از آنچه لایق حضرت وی نباشد اللیل والنهار شب وروز یعنی پیوسته بتنزیه وتعظیم
حق تعالی مشغولند لا یفترون . سست نمیشوند بعد ازان بر وجه انکار میفرماید که ام عشر
اتخذوا آلهة آیا فرا گرفته اند کافران خدایان باطل را من الارض از زمین یعنی خدایانی
که از اجزای زمین مصنوع‌اند چون زر ونقره وچوب وسنگ هم ینشرون . ایشانند که زنده
کنند مردگانرا این کلام تجهیل مشرکانست باینکه بتان وآلهه میگویند که از خاک تیره مخلوق شده اند
وحال آنکه از لوازم الوهیت اقتدار است بر ممکنات وکفار میدانند که ایشانرا قدرت نیست وباوجود
لو کان صح این عجز دست از عبادت ایشان باز نمیدارند فیهما اگر بودی در آسمان وزمین آلهة خدایان
که تدبیر امور کنند الا الله غیر از خدای بحق که مستحق عبادتست نه غیر او لفسدتا
هرآینه تباه شدی آسمان وزمین ونظام کارهای آن درهم شکستی لیکن فاسد وباطل نشده
پس معبود بحق حق تعالی باشد نه غیر او واین برهان تمانع است که بنای برهان توحید بر آنست وتقریر
آن اینست که اگر دو خدا باشند البته باید که قدیم باشند زیرا که موجد شئ میباید که واجب الوجود
بالذات باشد وقدم از اشرف واخص صفاتست پس اشتراک دران موجب تماثل خواهد بود
واین هنگام واجبست که هر دو قادر و[illegible] الموحی باشند وتحریک ازین دو قادر در آنست که صحیح باشد
که احدهما مرید ضد آنچیزی باشد که دیگری مرید آنست از اماتت واحیا یا تحریک وتسکین وامثال آن
پس حال خالی نیست که مراد هر دو حاصل میشود واین محالست بجهت اجتماع نقیضین ویا آنست که مراد
احدهما حاصل نشود دون دیگری واین موجب عجز دیگریست که مستلزم خلاف مفروض واگر مراد
هیچ کدام حاصل نشود ارتفاع نقیضین لازم واین نیز محالست پس خدای بحق یکی باشد فسبحان الله

پس تنزیه کن تنزیه کردنی خدایرا رَبِّ الْعَرْشِ که آفریدکار عرش است که محیط است بجمیع
اجسام ومحل تدابیر ومنشأ تقادیرات عَمَّا یَصِفُونَ ۰ در آنچه وصف میکنند اورا از فرا گرفتن
شریك وزن وفرزند لَا یُسْأَلُ پرسیده نشود او سبحانه عَمَّا یَفْعَلُ از آنچه میکند بجهة آنکه
در عقول مذکور است که هر چه کند عین حکمت وصواب باشد وَهُمْ یُسْأَلُونَ ۰ وایشان یعنی
همه بندکان پرسیده شوند از آنچه میکنند بجهة آنکه مملوکند ومملوك را ناچار است که حساب کفتار
وکردار با مالك راست کند واز عهدهٔ آن بیرون آید أَمِ اتَّخَذُوا آیا فرا کرفتند مِنْ دُونِهِ
بجز از خدای بحق آلِهَةً خدایان یعنی آیا صفات الوهیّة در ایشان یافته اند ویا در کتب آسمانی
امر بپرستیدن ایشان واقع شده وبجهة پرستیدن آنها مشغول شده اند قُلْ بکو بایشان که
هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ بیارید دلیل روشن خود را در اتخاذ آلهه بدون خدای عقلا ونقلا چه
دعوی بی دلیل اعتبار ندارد وحکم بر صحّة آن کرد، نزد عقل جایز نیست چه جای آنکه حجج بیّنه
شاهدند بر بطلان تعدّد آلهه عقلا ونقلا هَٰذَا اینکه مذکور شد در بیان امتناع تعدّد
آلهه وعدم جواز زن وفرزند بر او سبحانه ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ یاد کردن کسانیست که بامنند
از امّت یعنی قرآن وذکر آن وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي ط ویاد کردن آنانکه پیش از من بوده اند یعنی توریة
وانجیل وسایر کتب سماوی پس نظر کنید در آن وتأمّل نمائید که در آنجا بغیر از امر بتوحید ونهی
از شرك چیزی می یابید بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر بندکان لَا یَعْلَمُونَ الْحَقَّ
نمیدانند حق را ومیان آن وباطل تمیز نمیکنند وحق را کتمان میکنند از جهة فرط عناد وجحود
وطغیان فَهُمْ مُعْرِضُونَ ۰ پس ایشان اعراض کنندکانند از خدا ومتابعت رسول ونیز بجهة
تقریر ما سبق میفرماید بقوله که وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ ونفرستادیم پیش از تو مِنْ رَسُولٍ
هیچ فرستاده إِلَّا نُوحِي إِلَیْهِ مگر که وحی کرده شده باو وحفص نُوحی میخوانند بصیغهٔ متکلّم
یعنی مگر که وحی کردیم باو أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ آنکه نیست خدای بحق إِلَّا أَنَا مگر من فَاعْبُدُونِ
پس بپرستید مرا وکفّار از غایت عناد وانکار بوحدانیّت من نمیکروند وَقَالُوا اتَّخَذَ
الرَّحْمَٰنُ وکفتند که فرا کرفت خدای وَلَدًا فرزندان را از ملایکه وغیر آن واین بنی خزاعه است
سُبْحَانَهُ ط پاکست او ومنزّه است از آن بَلْ بلکه فرشتکان عِبَادٌ مُكْرَمُونَ ۰ بندکانی اند
کرامی کرده شدکان یعنی ایشان مخلوق او سبحانه اند ومتّصف بعبودیّتی که منافی ولادتست
الا آنست که مقرّب بارکاه صمدیّت اند ومکرّم درکاه الوهیّت بجهة آنکه متّصفند بصفات حسنی متّسم اند
وچون زعم خزاعه وسایر مشرکان آن بود که ملایکه شفیعان ایشان خواهند بود در روز قیامت
از نجهة حق تعالی انکار این معنی نیز فرموده بقوله لَا یَسْبِقُونَهُ پیشی نکیرند ملایکه بر خدای بِالْقَوْلِ

بسخن کفتن یعنی بی دستوری وی سخن نکنند پس بی اذن او شفاعة احدی نتوانند کرد وَهُمْ
بِأَمْرِهِ وایشان بفرمان حق تعالی یَعْمَلُونَ ۰ کار میکنند یعنی تا امر الهی نازل نشود بر ایشان بهیچ عملی
اقدام نمینمایند یَعْلَمُ میداند خدای تعالی مَا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ آنچه از پیش ایشانست وَمَا خَلْفَهُمْ
وآنچه از پس ایشانست یعنی آنچه فرشتکان مقدّم ومؤخّر داشته اند از افعال واقوال بر وی پوشیده
نیست بجهة علم او سبحانه باحوال سابق ولاحق ایشان وَلَا یَشْفَعُونَ ۰ ودرخواست نمیکنند
إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ مکر کسیرا که خدای پسندد که در حقّ وی شفاعة کنند از اهل توحید چنانکه
ابن عبّاس فرموده که شفاعة نکنند مکر کسیرا که بکوید لا اله الا الله محمّد رسول الله علیّ ولیّ الله
وَهُمْ وایشان یعنی فرشتکان با وجود قرب منزلة وعدم قصور در طاعت مِنْ خَشْیَتِهِ از ترس
عذاب وعقوبت او سبحانه مُشْفِقُونَ ۰ ترسانند از آنکه مبادا که تقصیری در عبادت ایشان واقع شود
ویا از مهابت وعظمت او لرزانند از حضرت رسالة صلی الله علیه وآله منقولست که جبرئیل را در شب
معراج دیدم که مانند کلیم منبسط افتاده بود وبجهة خوف وخشیة حضرت عزّت وبعد از وصف
کرامة وقرب منزلت ایشان ومدحت آنها بدین صفات مرضیه بجهة وعید شدید بر اهل شرك وعناد
وانذار ایشان بعذاب جحیم [illegible] معاد میفرماید که وَمَنْ یَقُلْ مِنْهُمْ وهر که کوید از فرشتکان ویا
سایر مخلوقات که إِنِّي إِلَٰهٌ بدرستی که من خدایم مِنْ دُونِهِ بجز از خدای تعالی فَذَٰلِكَ
پس آن قایل نَجْزِیهِ جَهَنَّمَ ط پاداش دهیم او را دوزخ كَذَٰلِكَ همچنانکه مدّعی ربوبیّة را جزا
میدهیم نَجْزِي الظَّالِمِینَ ۰ جزا خواهیم داد همه ستمکاران را که باشراك کفر وادّعای ربوبیّت
ستم بر خود میکنند أَوَلَمْ یَرَ آیا ندیدند یعنی ندانستند الَّذِینَ كَفَرُوا آنانکه کرویده اند
أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آنکه آسمانها وزمینها كَانَتَا رَتْقًا بودند بسته وبر هم نهاده
بدون فرجه وکشادکی در میان آنها فَفَتَقْنَاهُمَا ط پس باز کشادیم آنها را از یکدیکر بادخال هوا
وباد در میان آنها از هم جدا کردانیدیم از کعب الاخبار روایتست که حق تعالی آسمان وزمین را
که آفریده بود متّصل بیکدیکر بودند واصلا فرجه در میان آنها نبود پس بادیرا فرستاد تا در میان
هر دو در آمده آنها را از یکدیکر جدا ساخت ویا آسمان بسته بود واز وی باران نمی آمد وزمین
نیز بسته بود واز وی کیاه نمیرست پس ما آنرا بباران واینرا بکیاه کشاده کردانیدیم وقول اخیر
از ابو جعفر علیه السلام وعطیه وزید وعکرمه منقولست ومؤیّد اینست اینکه بعد از این میفرماید که
وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ وکردانیدیم یعنی آفریدیم از آب كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ ط هر چیزیرا که زنده است
یعنی حیوانات ونباتات را از آب مخلوق ساختیم یعنی عظم موادّ آنها آبست وکویند معنی آنست
که ما زنده کردیم مخلوقات را از آبی که نازل ساختیم از آسمان ویا آب را سبب حیوة هر ذی روحی ونمائی

کردانیدیم از حیوانات و نباتات و اشجار افلا یؤمنون آیا تصدیق نمیکنند و نمیکروند مشرکان
با این آیات واضحه وجعلنا فی الارض و کردانیدیم یعنی آفریدیم در زمین رواسی کوههای
بلند استوار را ان تمید بهم تا نجنباند زمین آدمیانرا و یا بجهة کراهة آنکه زمین حرکت کند و متحرک
سازد ایشانرا وجعلنا فیها و ساختیم و پیدا کردیم در میان کوهها یا در زمین فجاجا سبلا
راهها کشاده لعلهم یهتدون تا باشد که ایشان راه یابند در آن بمصالح و مقاصد معاش
خود و متردد شوند با مور معیشت وجعلنا السماء و کردانیدیم آسمانرا سقفا محفوظا
سقفی نکاه داشته شده از افتادن بقدرة کامله خود و یا از فساد و انحلال تا وقت معلوم و یا محفوظ
در هوا بی واسطه ستونی وهم و کافران عن آیاتها از نشانهای آسمان و احوال آن شمس و قمر
و سایر نیرات و مسایر و مطالع و مغارب بر ترتیب عجیب که دلالت آن بر وجود صانع حکیم و وحدانیة
و کمال علم و قدرت او در غایة ظهور و وضوح است معرضون اعراض کنند کان و غیر متفکر
در آن و از جمله آیات بینه که شاهد است بر علم و قدرت تامه حضرت احدیت اینست که میفرماید
وهو الذی و اوست آنکسی که بقدرة تامه خود خلق اللیل و آفرید شب تیره را تا در و آرام
کیرند والنهار و روز روشن را تا در و بکسب معیشت اشتغال نمایند والشمس و آفرید
آفتاب والقمر و ماه را که منور روز و شب اند و دانستن اوقات و حساب و آجال بآن متعلق
کل هر یک از شمس و قمر فی فلک یسبحون در فلک شنا میکنند یعنی بر سطح فلک میشتابند
چون شتافتن شناور بر سطح آب و هر دو از مطلع بیرون می‌آیند و بمغرب فرو میروند و چون هر یک
از شمس و قمر باعتبار مطالع متعدد اند و سباحة ایشان مشابه ذوی العقول از بجهة ضمیر جمع ذوی
العقول راجع بآن داشته آورده اند که از معاندان بارکاه رسالت بجهة غوایت و ضلالت میکفتند
که ما انتظار میبریم که کرد باد حوادث بر آید و یاران محمد صلی الله علیه و آله را متفرق ساخته او را در ورطه
هلاک اندازد حق تعالی بجهة تسلیه دل مبارک آنحضرت میفرماید که وما جعلنا لبشر وما
نداديم مر هیچ آدمی را من قبلک پیش از تو الخلد جاوید ماندن در دنیا افائن مت آیا پس
اکر بمیری فهم پس ایشان که منتظر فوت تو اند الخالدون جاویدان و پاینده کان خواهند بود
و از دام مرگ رهایی خواهند یافت نه اینچنین است بلکه کل نفس هر نفسی در دنیا ذائقة
الموت چشنده مرگست پس هر که قدم از دروازه عدم بفضای صحرای وجود نهاده بضرورت
شربت فنا خواهد چشید و لباس فوات خواهد پوشید ونبلوکم و می‌آزمائیم شما را یعنی با شما
معامله آزمایندکان میکنیم بالشر ببدی یعنی بلاها و مصیبتها والخیر و نیکویی یعنی عطاها
و نعمتها فتنة آزمودنی یعنی با شما معامله اهل اختبار مینمائیم در سختی و آسانی و نکبت و دولت

تا مرتبه هریک در صبر و جزع و شکر و کفران بر اهل عالم ظاهر کرده والینا ترجعون و بسوی ما
باز کردانیده خواهید شد یعنی بحسب اعمال جزا خواهید یافت مرویست از ابی عبد الله علیه السلام
که امیر المؤمنین صلوات الله علیه بیمار شد اقربای وی بعیادت او رفتند و کفتند چکونه می‌یابی خود را
یا امیر المؤمنین فرمود بشر یعنی خود را ملاصق بدی می‌یابم کفتند این چه کلام است که کفتن آن از مثل تو
بعید است فرمود که حق تعالی میفرماید ونبلوکم بالشر والخیر فتنة خیر صحت است و غنا و شر مرض
و فقر آورده اند که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میگذشت از صنادید قریش بکذشت ابو جهل
از آن میان طرح بی ادبی افکنده بخندید کفت این شخص پیغمبر اولاد عبد مناف است آیه آمد که واذا رآک
الذین کفروا و چون ببینند ترا آنانکه نکرویدند ان یتخذونک فرا نکیرند ترا الا
هزوا مکر کسی که با او استهزا کنند یعنی ایشان باستهزا ترا پیغمبر خوانند و با یکدیگر کویند که اهذا
الذی آیا این آنکس است که پیوسته یذکر آلهتکم یاد میکند خدایان شما را یعنی
ببدی و مذمت نام آنها را میبرد وهم و ایشان یعنی کافران بذکر الرحمن بیاد کردن
خدای بر وجه توحید و یا بارشاد خلق و یا ببعث رسل و انزال کتب و یا بقرآن و یا بنام رحمن هم
کافرون ایشانند ناکرویدکان و منکران پس ایشان مستحق استهزا و لایق سخریه باشند نه غیر
ایشان خلاصه معنی آنست که چون کفار رجاحد معبودی اند که حق منعم و قادر و عالم و خالق و رازق است
و عابد جمادی که نفع و ضر آن بر ایشان متصور نیست پس سزاوار استهزا ایشان باشند نه اهل ایمان روایت
که نضر بن حارث تعجیل عذاب میکرد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و از روی انکار و استهزا طلب آن
مینمود حق تعالی اول زجر ایشان نمود بر فرط تعجیل بقوله خلق الانسان آفریده شده است آدمی
من عجل از شتابزدکی و این غایت مبالغه است در لزوم عجل با انسان یعنی فرط استعجال و قلت تأنی
او بر وجهیست که کویا از شتابزدکی مخلوق شده کقوله خلق زید من الکرم و از جمله او مبادرت او
بر کفر و استعجال عذاب بعد از آن نهی و زجر از آن کرده فرمود که سأریکم زود باشد که بنمائیم شما را
آیاتی نشانهای عقوبات خود را در دنیا چون واقعه بدر و در آخرت عذاب دوزخ فلا تستعجلون
پس بشتاب از من طلب میکنند عذابرا ویقولون و میکویند کافران از روی انکار متی هذا الوعد
کی باشد وقت این وعده عذاب یا قیامت یعنی بما بکوئید که زمان این عذاب کی خواهد بود ان کنتم
اکر هستید شما صادقین راست کویان خطاب با اهل ایمانست حق تعالی در جواب این میفرماید که
لو یعلم الذین کفروا اکر بدانند آنانکه نکرویده اند حین لا یکفون هنکامی را که باز ندارند
عن وجوههم النار از رویهای خود آتش دوزخ ولا عن ظهورهم و نه از پشتهای خود یعنی
باز نتوانند داشت آتشی را که احاطه پیش و پس ایشان کرده باشد ولا هم ینصرون و نباشند که یاری

کرده شوند یعنی هیچ یاری نیابند که عذاب از وجوه و ظهور ایشان باز دارد بَلْ بلکه چنانست که ایشان
گمان برده اند از کذب وعده بآمدن قیامت و وقوع عذاب بلکه تَأْتِيهِمْ بیاید بایشان این وعده
عذاب یا آتش دوزخ یا ساعت قیامت بَغْتَةً ناکاهان بدون ظهور علامات و وقوع آن یعنی بی شعور
ایشان بآمدن آن بیکبار بر ایشان فرود آید فَتَبْهَتُهُمْ پس مبهوت و متحیر سازد ایشانرا فَلَا
يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند رَدَّهَا باز کردانیدن و باز داشتن ایشان آنرا از خود وَلَا هُمْ
يُنْظَرُونَ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرت و بعد از ان جهت تسلی
خاطر عاطر سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم خبر از حال انبیای کذشته و استهزای معاندان با ایشان
میدهد و تهدید مستهزیان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مینماید و میکوید که وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ
و بدرستی که استهزا و سخریت کردند بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ برسولانی که پیش از تو بودند فَحَاقَ پس احاطه
کرد و فرو کرفت بِالَّذِينَ سَخِرُوا بآنانکه سخریت کردند مِنْهُمْ از حال پیغمبران یعنی از قول و فعل انبیا
سخریت میکردند بدیشان رسید مَا كَانُوا بِهِ جزای آنچه بودند که بآن يَسْتَهْزِئُونَ استهزا
میکردند پس خاطر خود را جمع دار که بکسانی که با تو این نوع سلوک میکنند واقع خواهد شد
قُلْ بکوای محمد صلی الله علیه و آله با مستهزیان که مَنْ يَكْلَؤُكُمْ کیست که نکاه دارد شمارا بِاللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ بشب و روز مِنَ الرَّحْمَٰنِ از عذاب خدای و انتقام او اکر اراده وقوع آن فرماید
بر شما یعنی در هر وقتی از شب و روز که اراده الهی تعلق کیرد بنزول عذاب بر شما هیچ کس نخواهد بود
که شمارا از ان عذاب نکاه دارد و کویند معنی آیه آنست که کیست آنکس که نکاه دارد شمارا از عوارض
آفات و حوادث بلیات او سبحانه در وقت خفتن و بیداری از ذو النون مصری رحمة الله علیه
روایتست که شبی از شبها که مهتاب آن در غایت روشنی بود بیرون آمدم و بر کنار رود نیل میرفتم عقربی را
دیدم که بسرعت و شتاب تمام میرفت چنانکه من بدو نمیرسیدم کفتم همانا در ضمن این تعجبی و حکمتی
باشد بر اثر او میرفتم تا بکنار آبی رسید و وزغی از آب بیرون آمد و نزد او رسیده پشت بداشت تا آن
عقرب بر پشت او نشست و از ان آب بکذشت کفتم سبحان الله زهی سبوحی که عقرب را بی کشتی رها
نکرد پس من نیز در عقب او در کشتی نشسته عبور کردم چون بخشکی رسید بار دیکر تاختن آغاز
کرد و من بر اثر او میرفتم نکاه کردم جوانی را دیدم مست افتاده و ماری سیاه بر سینه او حلقه زده
آهنک دهن وی میکرد آن عقرب بیامد و بر پشت مار نشست و نیشی بر وزد و او را بآن زخم هلاک
کرد و برکشت من از ان متعجب شدم و بر بالین او بایستادم و بآواز بلند مضمون این بیت را ادا کردم که
نظم ای خفته مست و دوست نکهبان جان تست ؛ تو خفته بغفلت و حق پاسبان تست ؛ خواب چکونه
میبرد از شوق آن ملک ؛ زیرا که لطف و رحمتش همقران تست ؛ جوان از خواب در آمد و من صورت

حال باو باز گفتم وی بکریه نشست و بر دست من توبه کرد القصه حق تعالی میفرماید که چنانست
که کفار از آیات متوعده متنبه شوند بَلْ هُمْ بلکه ایشان از فرط عناد و انکار عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ
از یاد کردن پروردکار خود یعنی از مواعد و مواعظ او مُعْرِضُونَ روی کردانندکانند و هرکز آنرا
در خاطر نمیکذرانند پس از عقوبت الهی کجا ترسند و نکاه دارنده را چه شناسند انکاه بر سبیل تقریع میفرماید
که أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ آیا مر ایشانراست خدایانی که از روی قدرت و توانایی تَمْنَعُهُمْ باز دارند از ایشان
عذابی را مِنْ دُونِنَا که از نزد ما بایشان رسد و چکونه در دفع عذاب ما ایشان قادر باشند و حال آنکه
لَا يَسْتَطِيعُونَ نمیتوانند خدایان ایشان نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ یاری دادن نفسهای خود را یعنی
اکر کسی در صدد شکستن بتان و یا تلویث ایشان شود آنرا از خود دفع نتوانند کرد پس چکونه پرستندکان
خود را نکاه توانند داشت از عذاب و نکال وَلَا هُمْ و نیستند اصنام مِنَّا از جانب ما يُصْحَبُونَ
مصحوب باشند بنصرت یعنی نصرت ما مصاحب ایشان نیست تا نکاه داشته و یاری داده شوند از
عذاب خلاصه معنی آنست که هر که قادر نباشد بر نصرت نفس خود نزد وقوع مکاره بر ان و مصحوب
نباشد بنصرت و تایید از جانب خدا چکونه و بچه وجه منع عذاب از غیر خود نماید و ناصر و معین
او باشد و ترد حدوث عذاب برو بَلْ چنانست که ایشان توهم او کرده اند از حفظ بتان ایشانرا
و منع عذاب از ایشان بجهت حسن اعمال و بیمنت عبادت اصنام بلکه مَتَّعْنَا برخورداری دادیم هَٰؤُلَاءِ
این کروه مکیانرا از سعت عیش و ایمنی و سلامتی بر وجه استدراج وَآبَاءَهُمْ و همچنین پدران ایشانرا
حَتَّىٰ طَالَ تا دراز شد عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ بر ایشان مدت زندکانی و بر ان مغرور شده و امل
دراز پیش کرفته پنداشتند که همیشه چنین خواهد بود و ندانستند که آخر دست اجل بنای بدن
ایشانرا که بر افراشته شده است بر زمین اندازد و ایشانرا بعذاب ابدی کرفتار کرداند أَفَلَا يَرَوْنَ
آیا نمی بینند یعنی البته مشاهده میکنند کفار مکه أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ آنرا که ما می آییم یعنی فرمان
می آید بزمین ایشان نَنْقُصُهَا کوتاه میکنیم و می کاهانیم آن زمین را و غیر آنرا مِنْ أَطْرَافِهَا
از اطراف آن یعنی بتسلیط اهل اسلام بر ایشان آنرا از ایشان کم میکنیم و بتصرف مسلمانان در می آریم
تا آنکه بنصرت و فتح ما پیوسته قلعه و قریه از ایشان میکیرند و یا آنرا خراب میکنند و یا بر میسازند
أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ آیا ایشانند غلبه کنندکان بر اهل اسلام یعنی نه آنست که ایشان غالب توانند شد
بر پیغمبر ما و اتباع او بلکه امر بعکس است حاصل که او سبحانه میفرماید که جمیع مخلوقات در قبضه اقتدار
ما اند و بقید فرمان ما در بند اکر میخواهیم باقی میکذاریم ایشانرا و متمتع میسازیم بنعم خود و اکر
میخواهیم سلب نعمت خود از ایشان میکنیم و ایشانرا فانی میسازیم بر وفق حکمت و مصلحت خود و غیر از
ما هیچ کس دیکر نیست که مبقی و مغنی ایشان باشد و قابض و باسط ارزاق ایشان قُلْ بکوای محمد صلی الله

بکفار قریش إِنَّمَا أُنْذِرُكُمْ جز این نیست که من بیم میکنم شما را بِالْوَحْيِ بانچه وعده کرده میشود
بمن یعنی از قبل خود سخن نمیکنم بلکه از جانب او سبحانه بطریق وحی شما را میترسانم و بر هدایت میخوانم
و بر وفق آن معجزات مینمایم و شما از ان متاثر نمیشوید و مهتدی نمیگردید وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ
و نمیشنوند کران خواندن ترا إِذَا مَا يُنْذَرُونَ چون بیم کرده شوند یعنی کافران در عدم استماع
بدانچه میشنوند از انذار و تذکیر و وعظ مانند کرانند که چیزی مسموع ایشان نمیشود وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ
و اگر برسد بکفره نَفْحَةٌ اندک اثری و بوئی مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ از عذاب پروردگار تو یعنی
از اعاجل ایشانرا بان بیم میکنی لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا
ظَالِمِينَ بدرستیکه ما بودیم ستم کنندگان بر خود بشرک و تکذیب و بجهة این بعذاب گرفتار
شدیم یعنی اعتراف کنندگان بر نفسهای خود بعد از ان میفرماید که وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ
و نهیم ترازوهای عدل و راستی را لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ برای روز قیامت یا برای اهل آن روز
تا صحایف اعمال بطریق عدل و راستی از ان سنجیده شود مرویست از رسول صلی الله علیه و آله که در
شب معراج ترازوئی دیدم آویخته فراخی هر کفه از ان مانند فراخی مشرق تا مغرب گفتم بارخدایا این ترا
بچه پر شود خطاب آمد که بعزت و جلال من که بحسنهٔ که مقدار آن نیم خرما باشد سر در آرد و پر شود
اگر بندهٔ باخلاص آنرا کرده باشد و در خبر آمده که داود علیه السلام از حق تعالی درخواست که میزان اعمال را باو
نماید چون باو نمود غشی کرد و بعد از انکه باخود آمد گفت الهی که تواند که کفهٔ آنرا از حسنات پر کرداند خطاب
آمد که ای داود اگر از بندهٔ خود راضی باشم آن کفه را بیک خرما پر سازم و ایراد میزان بلفظ جمع بانکه
یکی خواهد بجهة تعظیم شان اوست چنانکه یَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا با سمه بحضرت پیغمبر ما و یا انکه چون
اعمال هر یک از مکلفان بدان میسنجند پس گویا باعتبار هر یک از ایشان میزانیست و نزد بعضی
هر یکرا علیحده میزانیست که اعمال او بدان بسنجند و طریق سنجیدن اعمال که اعراض اند باینوجه
خواهد بود که صحایف آنرا وزن در آرند که از قسم اجسامند و یا در کفهٔ حسنات بعوض آن
درهای سفید نورانی وضع کنند و در کفهٔ سیئات بعوض آن جواهر سیاه ظلمانی تیره فَلَا تُظْلَمُ
نَفْسٌ پس ستم دیده نشود نفسی شَيْئًا چیزی را از حق خود یعنی از نیك و بد هیچ عملی نا سنجیده نگذارند
و از ثواب طاعت هیچ باز ندارند و در عقاب عاصی نیفزایند بلکه همه بقدر طاعت و معصیت خود ثواب
یابند و معاقب شوند وَإِنْ كَانَ و اگر باشد عمل مِثْقَالَ حَبَّةٍ همسنگ دانهٔ مِنْ خَرْدَلٍ
از سپندان که کوچکترین دانهاست أَتَيْنَا بِهَا بیاریم اورا و در ترازوی حساب نهیم و بر وفق آن
جزا دهیم وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ و بسنده ایم ما شماره کنندگان مر اعمال بندگانرا چه کمال
علم و جمال عدل مخصوص بماست پس کافی باشیم در انکه حساب بندگان کنیم و بنقیر و قطمیر آن

وارسیم و بدانکه چون حق تعالی در ماتقدم ذکر وحی فرمود و بیان نمود که انذار سید عالم صلی الله
علیه و آله بطریق وحی است نه که از نزد خود تخویف و تهدید کفار مینماید در عقب آن ذکر انزال تورات
مینماید بر موسی و هرون علیهما السلام تا معلوم بندگان شود که همچنانکه تورات وحی الهیست قرآن نیز
از نزد وی نزول اجلال یافته بر پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و میفرماید که وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستی
که دادیم ما مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ موسی و هرون را کتابی جدا کننده میان حق
و باطل و حلال و حرام و شرایع و احکام متقن مبرم وَضِيَاءً و روشنی کتابی روشن که متابعان
او بوسیلهٔ آن از وادی ظلمات حیرت و ضلالت خلاص شده روی بمنزلگاه اقامت و هدایت
آرند وَذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ و موعظه و پندی مر پرهیزکارانرا یا ذکر انچه محتاج باشند
بآن از شرایع این هر سه صفت تورات است الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ صفت متقیانست یعنی
پرهیزکاران آنانند که بترسند از عذاب و نکال و عقوبت و قهر و غضب آفریدگار خود
بِالْغَيْبِ در حالتی که پنهانند از مردمان یعنی در غیبت و خلوت از و ترسانند و خشیت خود را
بمردمان اظهار نمیکنند تا از ریا و رعونت دور باشد و یا در حالتی که حق تعالی از حواس ایشان
غایبست و ایشان بجهة تیقن بوجود او از و خایف اند در موضح آورده که از ابن عباس نقلست
که هر که ایمان آرد بوحدانیت خدا و بکرو د بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بتحقیق
که او ترسنده است از خدای بغیب وَهُمْ و ایشان یعنی متقیان مِنَ السَّاعَةِ از اهوال
قیامت مُشْفِقُونَ ترسندگانند و بعد از وصف تورات در نعت قرآن میفرماید که وَ
هَٰذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ و این قرآن سخنیست با خیر و بسیار منفعت در دنیا و آخرت
أَنْزَلْنَاهُ که فرو فرستادیم بر حضرت خاتمیت صلی الله علیه و آله أَفَأَنْتُمْ آیا پس شما لَهُ مُنْكِرُونَ
مر ان قرآنرا انکار کنندگانید با انکه معجزهٔ بینه است که حقیقت آن اصلا مخفی نیست بعد از ان
بیان قصهٔ ابرهیم علیه السلام میفرماید که از آبای کرام حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و سلم و تبیین
رشد و صلاح او میفرماید بقوله وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ و بتحقیق که دادیم بابرهیم علیه السلام
رُشْدَهُ راه یافتن او بوجوه صلاح دین و مصالح دنیا یعنی رشدی که او را سزد و شاید و فراخور
او باشد مراد دلایل بینه و حجج واضحه است که هادی او شدند بتوحید و معرفت یعنی او را
توحید معرفت خود ارزانی فرمودیم بوسیلهٔ حجج بینه و براهین عقلیه و گویند مراد برشد
نبوتست یعنی او را پیغمبری دادیم مِنْ قَبْلُ پیش از موسی و هرون علیهما السلام یا قبل از محمد
صلی الله علیه و آله و یا قبل از بلوغ او را بایات بینه و شواهد معرفت و توحید خود راه نمودیم وَ
كُنَّا بِهِ عَالِمِينَ و بودیم ما باو یعنی باستحقاق او مر عطای رشد را دانا پس

فرا خور استحقاق وی را نوازش نمودیم پس ما او را بطریق رشد راه نمودیم اِذْ قَالَ در وقتی که کفت
لِاَبِیهِ مر پدر خود را یعنی عم خود آذر را که بمنزلت پدر او بود در تربیت وَقَوْمِهِ و مردم خود را
یعنی اهل بابل مَا هٰذِهِ التَّمَاثِیلُ الَّتِی چیست این شکلها و صورتها که بوسته اَنْتُمْ لَهَا
شما مر آنرا یعنی مر پرستش آنرا عَاکِفُونَ مجاور اید درین کلام تحقیر شان اصنام است و توبیخ
قوم او که تعظیم و اجلال آنها میکردند چه تمثال که صورتی بی روح است نه ضرری ازان متصور است
و نه نفعی ازان متوقع و آنها هفتاد و دو بت بودند و در تیسیر آورده که نود بت بودند و بزرکتر همه را از
زر ساخته بودند و دو کوهر شاهوار در چشمهای او ترکیب کرده و در تبیان کفته که آن صورتها
بر هیأت مرغان و بهایم و انسان بودند و یا بر صورت ستارکان بودند و کویند بر صورت علمای خود
ساخته بودند از اصبغ بن نباته روایت کرده شده که امیر المؤمنین علی علیه السلم بر جماعتی بکذشت
که شطرنج بازی میکردند فرمود مَا هٰذِهِ التَّمَاثِیلُ الَّتِی اَنْتُمْ لَهَا عَاکِفُونَ لَقَدْ عَصَیْتُمُ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ
چیست آن صورتها که بآن قیام نموده اید بخدای که نافرمانی خدا و رسول کرده اید القصه
ابرهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام فرمود که این چه صورتهاست که میپرستید قَالُوا کفتند در جواب
او که وَجَدْنَا آبَاءَنَا یافته ایم ما پدران خود را لَهَا عَابِدِینَ مر آنها را پرستندکان ما
نیز تقلید ایشان کرده بعبادت این بتان مشغول شده ایم و به پرستش آنها اقامت نهاده مرویست
که معظم کید شیطان آنست که مردم را بر تقلید دارد و بوسیلهٔ آن ایشانرا در وادی ضلالت
دراردو ولهذا چون ابرهیم علیه السلم این جواب را از ایشان استماع کرد قَالَ کفت لَقَدْ کُنْتُمْ اَنْتُمْ
بخدا که بودید شما وَآبَاؤُکُمْ و پدران شما فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ در کمراهی روشن
و خطای آشکارا یعنی در سلک اهل ضلال که بر هیچ عاقلی آن ضلالت پوشیده نیست بجهت عدم
استناد شما و پدران شما بدلیلی و حجتی بر مذهب خود قَالُوا کفتند باو که اَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ
ایا آوردی بما سخن راست و جد را یعنی این سخن را بجد میکویی اَمْ اَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِینَ
یا تو از بازی کنند کانی و این سخن را بطریق لعب و بازی و لهو و مطایبه بما میکویی قَالَ کفت
ابرهیم علیه السلم که نیستم بازی کننده درین قول بَلْ رَبُّکُمْ بلکه پروردکار شماست رَبُّ السَّمَاوَاتِ
وَالْاَرْضِ آفریدکار آسمانها و زمینهاست الَّذِی فَطَرَهُنَّ آن خداوند که آفرید همه طبقات آسمان
و زمین را وَاَنَا عَلٰی ذٰلِکُمْ و من بر آنچه کفتم بشما از آنکه او سبحانه خالق جمیع عالمست مِنَ الشَّاهِدِینَ
از کواهانم یعنی از روی تحقیق ادای این شهادت میکنم و از سر برهان و حجت این کواهی میدهم نه آنکه مثل
شما باشم در تقلید آورده اند که روزی که بعد از دو روز این مناظره بود عید نمرودیان بود که دران روز بصحرا
رفتندی و تا آخر روز بسیر و کشت و تفرج اشجار و نباتات و غیر آن مشغول بودندی و قبل از رفتن بتان را

بیاراستندی و طعامهای ملون آوردندی و نزدیک بتان نهادندی تا برکت آنها بآن طعام رسد
و در باز کشتن ببتخانه در آمدندی و بتانرا بر پا نها بنواختندی و بعد از ان سر بر زمین نهاده رسم پرستش
بجای آوردندی و آن طعامها بخوردندی و انکاه بخانهای خود باز کشتندی چون ابرهیم علیه السلم با جمعی
از ایشان در باب تماثیل مناظره فرمود کفتند فردا روز عید ماست با ما بیرون آی تا ببینی که دین و آیین ما
چه زیباست و یقین میدانیم که اکر آداب ما را ببینی و زیب و زینت بتان و بتخانهٔ ما مشاهده کنی زبان از
سرزنش ما ببندی و بدین ما در آیی ابرهیم علیه السلام بلا و نعم جواب ایشان نکفت روز دیکر که میرفتند
خواستند که او را ببرند ابرهیم علیه السلام بهانهٔ بیماری پیش آورد که اِنِّی سَقِیمٌ چنانچه تفصیل آن در سورة
الصافات مرقوم خواهد شد انشاء اللّٰه تعالی ایشان دست از و باز داشته بصحرا رفتند ابرهیم علیه السلم
پنهان از قوم فرمود که وَتَاللّٰهِ و بخدا سوکند که من لَاَکِیدَنَّ هر آینه جد و جهد کنم و تدبیر خفی
نمایم در شکستن اَصْنَامَکُمْ بتان شما را بَعْدَ اَنْ تُوَلُّوا پس از آنکه روی بکردانید از ایشان
مُدْبِرِینَ در حالتی که پشت کننده باشید بر ایشان و ایشانرا باز کذاشته و بتماشای خود رفته مرویست که
یکی از آن قوم این سخن را بشنید و با کسی نکفت تا حین باز کشتن ایشان از صحرا ببتخانه اما چون قوم برفتند
حضرت خلیل تبر برداشته ببتخانه آن قوم خلیل در آمد فَجَعَلَهُمْ پس کردانید آن بتانرا بزخم تبر
جُذَاذًا پاره پاره و خورد و مرد اِلَّا کَبِیرًا لَهُمْ مکر بت بزرک که مر ایشانرا بود یعنی بت بزرکترانکذاشت
بلکه تبر را بر کردن او نهاده بیرون آمد لَعَلَّهُمْ شاید قوم نمرودیان اِلَیْهِ بسوی آن بت بزرکتر
یَرْجِعُونَ باز کردند یعنی بدو رجوع کرده از و بپرسند که شکستهٔ این بتان کیست چه از شان
معبود آنست که در حل مشکلات رجوع بوی کنند و غرض ابرهیم علیه السلم ازین عمل الزام قوم بود القصه
چون نمرودیان در آخر روز ببتخانه در آمدند از وقوع آن صورت متحیر شده قَالُوا کفتند بر وجه
تعجب که مَنْ فَعَلَ هٰذَا بِآلِهَتِنَا کیست که کرده است این عمل را بخدایان ما یعنی ایشانرا باین طریق
درهم شکسته اِنَّهُ بدرستی که او لَمِنَ الظَّالِمِینَ هر آینه از ستمکارانست بر آلههٔ ما چه آنها سزاوار
آنند که تعظیم ایشانرا بجا آرند و پرستش آنها کنند او اهانت ایشان کرده و این عمل قبیح با ایشان کرده و یا
از ظالمانست بر خود که بدین عمل خود را در هلاکت انداخته پس نمرود کسانرا بتجسس این کس بر کماشت آنکه
کلمات تَاللّٰهِ لَاَکِیدَنَّ اَصْنَامَکُمْ ابرهیم علیه السلم را شنیده بود او را با دیکری کفت و زبان بزبان بکماشتکان نمرود
رسانیدند قَالُوا کفتند که از قومی شنیدیم که میکفتند سَمِعْنَا فَتًی شنیدیم بواسطه از جوانی که
عشر بدی یَذْکُرُهُمْ یاد میکرد بتانرا یُقَالُ لَهُ اِبْرٰهِیمُ میکویند مر او را ابرهیم یعنی نام او ابرهیم است
قَالُوا کفتند با ایشان که فَاْتُوا بِهِ پس بیاورید او را عَلٰی اَعْیُنِ النَّاسِ بر چشمهای مردمان یعنی
چنان کنید که همه مردمان صورت او را ببینند لَعَلَّهُمْ یَشْهَدُونَ شاید که کواهی دهند

کاینست که بتان را نکوهش کرده و با حاضر شوند نزد عقوبت او تا از آن عبرت گیرند پس ابرهیم علیه السلام را
گرفته نزدیک نمرود حاضر کردند **قالوا** گفتند باو که **ءانت فعلت هذا** آیا تو کرده این را که می بینیم
از شکستن و پاره پاره کردن **بآلهتنا یا ابرهیم** بخدایان ما ای ابرهیم **قال** گفت ابرهیم علیه السلام که
بل فعله بلکه کرده است این عمل را **کبیرهم هذا** بزرگ ایشان که این بتست بجهت خشم
بریشان که با وجود من چرا ایشان را پرستند **فاسئلوهم** پس بپرسید از ایشان که چه کرا ست که شکسته
شمارا **ان کانوا ینطقون** اگر هستند که سخن گویند یعنی این عمل از فعل بت بزرگست اگر ناطق شوند
پس از ایشان سؤال کنید و چون تعلیق کلام بشرط محالست پس موجب کذب نباشد که منافی عصمتست
و این مثل آنست که شخصی گوید فلان کس راست گوست در آنچه میگوید اگر آسمان بر بالای سرها نباشد پس حاصل
معنی آنست که ایشان را بت بزرگ شکسته اگر چنانچه بسخن در آیند و جواب شما بدهند لیکن جواب گفتن
ایشان محالست پس اینکه کبیر ایشان شکسته باشد ایشان را محال باشد و چون ابرهیم علیه السلام این را گفت
فرجعوا الی انفسهم پس باز گشتند نمرودیان بنفسهای خود یعنی رجوع بیکدیگر کردند **فقالوا**
پس گفتند بعضی بعضی دیگر **انکم انتم الظالمون** بدرستی که شما ستمکارانید بر خود برین سؤالی
که کردید از وجه شمارا بجهت این سؤال الزام کرد و عاجز ساخت **ثم نکسوا** پس نگونسار کرده شدند **علی**
رؤسهم بر سرهای خود یعنی ایشان منقلب شدند بجادله بعد از آنکه طریق بطلان ایشان بریشان
روشن شد پس گفتند با براهیم علیه السلام از روی جدال و مکابره **لقد علمت** بدرستی که تو دانسته که **ما**
هؤلاء ینطقون این بتان سخن نگویند پس چرا امر میکنی که از ایشان بپرسید و گویند ثم نکسوا
علی رؤسهم باین معنی است که ایشان بتحیرات و حیرت و الزام ابرهیم علیه السلام ایشان بروجهی سر در
پیش افکندند که اسفل ایشان مشرف شد بر اعلای ایشان و بجهت عجز گفتند که لقد علمت ما هؤلاء ینطقون
و چون ابرهیم علیه السلام اعتراف ایشان را در عجز آلههٔ خودشان استماع فرمود **قال** گفت از روی
تقریع و انکار عبادهٔ ایشان که **افتعبدون** آیا پرستش میکنید **من دون الله** بجز از
خدای تعالی **ما لا ینفعکم شیئا** آن را که سود نرساند بشما چیزی اگر پرستش او کنید **ولا**
یضرکم و زیان نکند شمارا اگر ترک پرستش او کنید پس چه وجه پرستش آنها میکنید و ترک میکنید
عبادهٔ معبود بحق را که معطی اصول نعم است بشما از حیوة و قدرت و شهوة و حواس ظاهره و باطنه
و غیر آن و توانا بر ثواب و عقاب **اف لکم** زشتی و ناخوشی باد مر شمارا در پرستش خود **و لما تعبدون**
و مر آنچیز را که میپرستید و در پرستش او قیام مینمائید **من دون الله** بجز از خدای برحق
افلا تعقلون آیا در نمی یابید قبح عمل خود را و عقل ندارید تا بدی کردار خود را بدانید و از آن
باز ایستید و بعبادت معبود یکتا مشغول شوید و چون ایشان از محاجه عاجز شدند جحود و استکبار

وفرط

وفرط عناد ایشان را بر مضادهٔ داشت و همه متفق الکلمه **قالوا** گفتند بایکدیگر که **حرقوه**
بسوزانید او را که عقوبت آتش صعبتر است **وانصروا آلهتکم** و یاری دهید خدایان خود را
بانتقام کشیدن از وی **ان کنتم فاعلین** اگر هستید کنندگان نصرت یعنی یاری دهندگان
مر آلههٔ خود را و گویند قایل این قول مردی بود از کردان فارس نام او رمیون و بجهت این قول حق تعالی او را
بزمین فرو برد و تا روز قیامت بزمین فرو میرود و گویند که نمرود خدم خود را بدین قول قبیح و فعل
شنیع داشت و گویند اول حکم کرد تا حظیرهٔ در پیش کوهی بنا کردند ارتفاع دیوار آن شصت گز
و قریب یکماه هیزم جمع کردند و آن را بر ساختند و روغن فراوان بر آن همی ریختند و آتش در آن
زدند و ابرهیم علیه السلام را در منجنیق نهاده خواستند که در آتش اندازند فریاد از فرشتگان برخاست
و زمین و آسمان و وحوش و طیور بگریه در آمدند و حملهٔ عرش و ساکنان کرسی آغاز گریستن کردند
ملایکه گفتند بار خدایا از مشرق تا غرب عالم همین یک آدمیست که ترا بوحدانیت میشناسد اکنون میخواهند
که وی را بسوزانند ما را دستوری ده تا او را مددی نمائیم خطاب در رسید که بنزدیک وی روید
اگر از شما مدد طلبد ممد و معاون وی باشید اول ملک الریاح بیامد و بر خلیل سلام کرد ابرهیم علیه السلام
جواب داد و گفت تو چه کسی که بر بیکسان سلام میکنی گفت من فرشته ام موکل بر باد آمده ام که ترا مدد
مدد کنم اگر فرمائی لشکر باد را امر کنم تا تمام جمرات آتش را بر دارند و دخانهای نمرودیان افکنند
و همه را بسوزانند ابرهیم علیه السلام گفت که نمیخواهم که درین حال پناه بغیر ایزد متعال برم و همچنین
فرشته که موکل ابر است بیامد و گفت اگر امر کنی بگویم تا قطرات باران بر جمرات آتش افشانند و باندک
زمانی آتش افروخته را فرو نشانند ابرهیم علیه السلام فرمود که مهمات خود را بحق تعالی واگذاشته ام و چشم
از مدد کاری این و آن برداشته فرشته که موکلست بر کوهها پیش آمد و گفت یا خلیل الله حکم فرمای تا کوهها
بابل را بر سر نمرودیان فرود آرم و همه را در زیر کوههای بلند پست کنم ابرهیم علیه السلام فرمود که نمیخواهم که غیر
حق را در مهم من دخل باشد فرشته که موکلست بر زمین بیامد و گفت ای خلیل طبقات زمین مامورند
مرا اجازت ده تا زمین را بگویم تا همه نمرودیان را فرو برد ابرهیم علیه السلام فرمود که بگذارید مرا با حبیب من
تا هر چه خواهد کند و در آخر جبرئیل آمد بوقتی که ابرهیم علیه السلام از منجنیق جدا شده بود و بخطیرهٔ آتش
نزدیک شده نعره زد که ای خلیل هیچ حاجت داری ابرهیم علیه السلام فرمود حاجت دارم اما بتو ندارم جبرئیل
گفت بر آنکس که حاجت داری بخواه ابرهیم علیه السلام گفت علمه بحالی حسبی من سؤالی دانستن او حال مرا
از سؤال باز میدارد و مرویست که چون جبرئیل باوی گفت که چرا بآنکس که حاجت داری نمیخواهی گفت
چون ارادهٔ دوست سوختن دوست باشد سهل باشد و زیستن روا نیست همان لحظه خطاب
عزت در رسید که چون دوست مر او دوست خواهد سوختن سزاوار او نیست پس بزهیر قهر الهی با آتش

نمرود رسید و حرارت او را بیکبار فرو نشانید و آن موضع را سرد و خشک گردانید همچنانکه میفرماید
قلنا یا نار گفتیم که ای آتش چون خلیل ما بالکلیه توجه بما نموده تو هم طبع خود را پاک گداخته کونی
بردا و سلاما علی ابرهیم باش خداوند برودت و سلامت بر ابرهیم علیه السلام یعنی برودتی که ضرر
باو نرساند و بحد اعتدال باشد از ابن عباس مرویست که اگر سلاما در عقب بردا ذکر نفرمودی ممکن
بودی که ابرهیم علیه السلام از شدت سردی بیفسردی القصه چون ابرهیم علیه السلام بمیان آتش رسید فی الحال
آتش فرو مرد و غل و بند ابرهیم علیه السلام ازو جدا شد و گویند آتش غل و بند او را بسوخت و اصلا متعرض
او نشد و بر حوالی او گل و نرگس و ریاحین بدمید و چشمه آب شیرین پدید آمد و جبرئیل علیه السلام پیرهنی
و بالشی از بهشت بیاورد پیرهن در وی پوشانید و بالش در زیر او نهاد و او را بران نشانید و هفت روز با
ابرهیم علیه السلام دران حظیره بسر برد و انیس وی میبود و چون نمرود ببالای قصر بر آمد دید که ابرهیم
در بوستان خوش و گلستان بغایت دلکش نشسته و با ملکی سخن میگوید و بر گرداگرد ایشان آتش شعله
میزند آواز داد که ای ابرهیم علیه السلام خدای تو که قدرتش درین مرتبه است که می بینم بزرگ
خدائیست میخواهم که برای او قربانی کنم ابرهیم علیه السلام فرمود که خدای من قربانی از تو قبول نکند مادام که
بر کیش خود باشی در اخبار آمده که نمرود چهار هزار گاو قربان کرد و ترک ایذای ابرهیم علیه السلام نمود
مرویست که نمرود بر بالای قصر ابرهیم علیه السلام را گفت که هیچ میتوانی که قدم در میان این آتش نهاده
بیرون آیی گفت میتوانم گفت بمیان آن در آی تا به بینم ابرهیم علیه السلام ازان آتش مرور کرده بیرون آمد
و هیچ ضرری ازان بوی نرسید و بصحت رسیده که ابرهیم علیه السلام دران روز شانزده ساله بود و در
وقتی که اسمعیل را قربان میکرد نود و نه ساله بود و اسمعیل هفت ساله القصه ابرهیم علیه السلام بصحت
و سلامت از میان آتش بیرون آمد واردوا به و خواستند نمرودیان با ابرهیم علیه السلام کیدا
مکری و تدبیری در سوختن فجعلناهم الاخسرین پس گردانیدیم از زیان کارتران
یعنی زیان کاری ایشان مزیت داشت بر جمیع زیان کاران چه سعی ایشان برهانی واضح شد بر حقیقت
قول ابرهیم علیه السلام و بطلان فعل ایشان و بروایت ابن عباس اخسریت ایشان آن بود که حق تعالی لشکر
پشه را بر ایشان گماشت تا گوشتهای ایشانرا بخوردند و خونهای ایشانرا بیاشامیدند و یکی از آنها در دماغ
نمرود رفت تا که او را هلاک گردانید ونجیناه و نجات دادیم ابرهیم علیه السلام را از زمین
عراق که منزل نمرود و قوم او بود ولوطا و برادرزاده او لوط بن هرون بن تارخ را و رسانیدیم
ایشانرا الی الارض التی بآن زمینی که بارکنا فیها برکت کردیم دران للعالمین مر
جهانیانرا یعنی زمین شام و دران زمان اهل توحید سه کس بیش نبودند ابرهیم علیه السلام و لوط و ساره
که دختر عم ابرهیم بود و زوجه او و برکت زمین شام ازان حیثیت بود که تمام انبیا دران ولایت

مبعوث شده بودند و یا از حیثیت کثرت آب و اثمار و اشجار و بسیاری نعمت و ارزانی آن و در
روایت آمده که ابرهیم علیه السلام بفلسطین نزول فرمود و لوط علیه السلام بموتفکات و میان این دو
موضع مسافت یکشبانروز بود و در روایت آمده که هیچ آبی خوشتر از آب شام نیست و منبع جمیع آن
آبها از زیر بیت المقدس است ووهبنا له و بخشیدیم مر ابرهیم را از ساره که دختری از
عم او بود پسری اسحق نام او اسحق ویعقوب و دادیم او را نبیره نام او یعقوب
نافلة در حالتی که محض عطیه بودند از ما بدون استحقاق و جزا وکلا و هر یک از پیغمبرانرا
که ابرهیم و لوط و اسحق و یعقوب اند جعلنا صالحین گردانیدیم نیکان و شایستگان
یعنی توفیق ایشان دادیم بصلاحیت و نیکوکاری و بلطف خود ایشانرا هدایت دادیم تا در صلاح
بمرتبه کمال رسیدند وجعلناهم ائمة و گردانیدیم ایشانرا پیشوایانی که بندگان اقتدا
بایشان کنند در اقوال و افعال و اعمال و کردار یهدون راه نمایند مردمانرا بحق بامرنا
بفرمان ما یعنی امر کردیم ایشانرا که هدایت بندگان کنند واوحینا الیهم و وحی کردیم
بدیشان فعل الخیرات کردن نیکویها یعنی انواع اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب کنند
واقام الصلوة و بپای داشتن نماز وایتاء الزکوة و دادن زکوة تخصیص نماز
و زکوة از خیرات جهت تفضیل است و موجب ثواب جمیل و اجر جزیل وکانوا لنا عابدین
و بودند مارا پرستندگان نه غیر مارا یعنی موحدان بودند و باخلاص عبادت کنندگان و عابدان
ولوطا آتیناه و لوط را دادیم حکما حکمت که آن امریست واجب العمل با نبوة وعلما
و دانشی که پیغمبرانرا باید از قواعد شریعت و طریقت ونجیناه و رهانیدیم او را من القریة
التی از آن دیهی که کانت تعمل الخبائث بودند که میکردند اهل آن عملهای ناپاک و آن
دیه سدوم بود از موتفکات که اهل آن بعمل لواطه مشغول میبودند و راه زنی میکردند و غیر آن
از قبایح انهم کانوا بدرستی که ایشان بودند قوم سوء گروه بدکاری فاسقین بیرون
رفتگان از دایره فرمان یعنی مشرک بودند و از توحید امتناع میکردند و با وجود این مرتکب انواع
قبایح و فواحش بودند وادخلناه و در آوردیم لوط را فی رحمتنا در بخشایش خود یعنی
در اهل رحمت داخل گردانیدیم یا در بهشت که محل رحمتست در آوردیم و در حدیث قدسی وارد شده
که هذه رحمتی ارحم بها من اشاء یعنی بهشت رحمت منست رحم کنم بآن هر کرا خواهم انه بدرستی که
لوط علیه السلام من الصالحین از جمله شایستگان و ستودگانست و گویند مراد بصالحین
انبیا اند و قصه لوط علیه السلام بر سبیل تفصیل قبل ازین گذشته ونوحا و یاد کن نوح را علیه السلام
اذ نادی وقتی که بخواند پروردگار خود را من قبل پیش از ابرهیم و لوط علیهم السلام یعنی دعا کرد

بهلاکت قوم خود فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم مر دعای اورا فَنَجَّيْنَاهُ پس رهانیدیم
اورا وَأَهْلَهُ واهل بیت اورا و فرزندان وزنان ویا هرکه در دایرهٔ ایمان درآمده بود مِنَ الْكَرْبِ
الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ یعنی طوفان یا از اذیت قوم وتکذیب ایشان وَنَصَرْنَاهُ ویاری دادیم
اورا در انتقام کشیدن مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا از کروهی که تکذیب کردند آیات
بینه ومعجزات ظاهرهٔ باهرهٔ مارا وآنرا بدروغ داشتند إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند
قَوْمَ سَوْءٍ کروه بد واهل شر چه کفر سرهمه بدیهاست وبدترین اعمالها فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ
پس غرق کردانیدیم همهٔ ایشان را از ذکور واناث وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ ویادکن قصهٔ داود وپسر او
سلیمان را علیه السلام إِذْ يَحْكُمَانِ وقتی که حکم کردند فِي الْحَرْثِ درکشت یا در تاک انکور که خوشهاء
آن آویخته بود وبزمین نزدیک شده واین قول ابن عباس است إِذْ نَفَشَتْ وقتی که درشب
پراکنده شده بودند وچرا کردند بدون شبانی فِيهِ دران کشت یا بوستان انکور غَنَمُ الْقَوْمِ
کوسفندان آن کروه وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ وبودیم مرحکم مرد وحاکم را که داود وسلیمان بودند
مر مدعی ومدعی علیه را شَاهِدِينَ دانایان یعنی دانستیم که داود وسلیمان بر مدعی که ماحب
زرع بود ومدعی علیه که صاحب غنم بود چه حکم کردند بیان این قصه برینوجه بوده که روزی دو کس
بمحکمهٔ داود علی نبینا وعلیه السلام آمدند یکی دهقان واورا ایلیا کفتندی ودیکری کوسفند دار واورا
یوحنا خواندندی ایلیا کفت یا خلیفة الله همسایهٔ من یوحناست رمهٔ خود را بچرانید بکشت زار
من درآمده اند وتمام را خورده وبقول ابن عباس ببستان من رفته وخوشهای انکورم را خورده داود
از یوحنا پرسید که توچه میکویی کفت آری من درخواب بودم وصورت چنین روی نموده فرمود
که حساب کنید که بهای زرع وکوسفندان چونست چون حساب کردند مساوی هم بودند پس
حکم کرد که کوسفندان خود را بایلیا ده تا صاحبی کند وعادت سلیمان چنان قرار یافته بود
که چون داود در محکمه بنشستی وی بر در محکمه بنشستی وهرکه بیرون آمدی از مهم وی وحکم بدو
استفسار کردی چون ایلیا ویوحنا از محکمه بیرون آمدند ومضمون قضیه را اعلام سلیمان
کردند بمحکمه درآمد ودران وقت او در سن یازده ساله بود وبا پدر کفت اکر حکمی غیر ازین بودی
بصلاح اقرب بودی داود علیه السلام کفت چه نوع توان کرد سلیمان علیه السلام جواب داد که کوسفندان
تسلیم ایلیا باید کرد تا ازان نفع کیرد بشیر وروغن وپشم وموی وزرع یا باغ را بیوحنا باید داد
تا غم آن خورده بمرتبهٔ رساند که اول بود وچون کشت آن بان درجه رسد که اول بود تسلیم
ایلیا کند وکوسفندان خود بستاند تا هیچ کدام بی بهره نمانند داود علیه السلام برین منوال حکم فرمود
وحضرت حق سبحانه وتعالی حضرت رسالت صلی الله علیه وآله را ازین قضیه خبر داد که

فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ پس تفهیم وتعلیم دادیم آن حکومت را بسلیمان علیه السلام یعنی بطریق وحی فهم
او رسانیدیم تا حکم کرد که کوسفند بصاحب زرع یا باغ دهد تا ازان نفع کیرد وبدان تلافی روزکار خود
کند وزرع یا باغ را بصاحب کوسفند تا عمارت کند وبمرتبهٔ نخستین رسانیده تسلیم او کند تا هیچ یک
از هر دو غافل نشود وحقیقت آنست که دران زمان حکم چنان بوده که از داود صادر کشته خدای تعالی
وحی کرده بسلیمان علیه السلام بنصی که ناسخ آن حکم شده وداود علیه السلام بعد از اطلاع بمنسوخیت حکم
سابق بنص ناسخ حکم فرموده وکسانی که قایلند بر جواز اجتهاد از انبیا تمسک جسته اند باین آیه
وکفته اند که سلیمان علیه السلام این حکم را باجتهاد خود کرده باشد واکر اجتهاد بر انبیا روا نبودی
سلیمان علیه السلام اینچنین حکم نکردی وجواب این از آنست که لا نسلم که سلیمان این حکم را باجتهاد خود کرده
باشد بلکه حکم هر دو از قبیل وحی بوده وثانی ناسخ حکم اول واین حکم اجماع جمیع علماء ماست کما فی
اجتهاد انبیا اند وباقی وجوه در ابطال اجتهاد انبیا در منهج الصادقین بسط لیذیر مذکور است
ودر خبر آمده که داود علیه السلام را پسران متعدد بود میخواست که بداند که خلافت ونیابت او بکدام
از ایشان تعلق خواهد کرفت از حق تعالی درخواست تا با او بیان نماید که کدام یکی از آنها خلیفهٔ او خواهد
بود حق تعالی باین طریق اعلام او کرد تا بداند که شایستهٔ هبوط وحی الهی سلیمانست نه پسران دیکر
وبدانکه حکم این مسئله در شرع ما ضمانست بر صاحب غنم اکر در حفظ آن تقصیر کرده باشد
خواه در روز وخواه درشب ودال بر حکم داود وسلیمانست بطریق وحی قوله تعالی وَكُلًّا
آتَيْنَا وهریک از پدر وپسر را دادیم حُكْمًا حکم کردن وَعِلْمًا ودانش بامور دین وَسَخَّرْنَا
ورام ساختیم مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ با داود کوهها را که يُسَبِّحْنَ تسبیح میکردند خدارا
بموافقت او وَالطَّيْرَ ومسخر فرمان او کردانیدیم مرغان را نیز که بموافقت داود علیه السلام
تسبیح وتقدیس خدای تعالی میکردند وَكُنَّا فَاعِلِينَ وهستیم ما کنندکان
مر امثال اینهارا ودر جنب قدرت ما مانند این بدیع نیست اکرچه نزد شما عجیبست ودر
تبیان آورده که تسبیح کوهها برینوجه بود که هرکاه داود علیه السلام تسبیح میکرد از کوهها نیز
مثل آن شنوده میشد واین معجزهٔ آنحضرت بود وبعد ازان بیان نعمت دیکر میفرماید بر داود
که وَعَلَّمْنَاهُ وبیاموزانیدیم داود علیه السلام را صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ ساختن زره برای شما ای دمیان یعنی
از برای شما این صنعت را تعلیم داود علیه السلام کردیم لِتُحْصِنَكُمْ تا نکاه داریم شمارا وحفظ نماید یعنی
تا نکاه دارد زره شمارا مِنْ بَأْسِكُمْ از کارزار شما یعنی از قتل وجراحت در کارزار فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا
هستید شما شَاكِرُونَ سپاس کویندکان برین نعمت آورده اند که اول کسی که زره ساخت عشر
داود علیه السلام بود حق تعالی آهن را در دست او نرم کردانید تا صفحهای آهن را بی مدد آتش حلقهای زره می ساخت

ودرهم می بافت ومرویست که سبب نرم شدن آهن در دست داود علیه السلم آن بود که حق تعالی نبوت
وپادشاهی باو داده بود ودر شب کرد محلات شهر میکشت بروجهی که مردم او را نمیشناختند واحوال عمال
خود را از ایشان استفسار میکرد تا معلوم کند که سلوک او وعمال با رعایا چونست یکشب جبرئیل بصورت
آدمی بروظاهر شد وسلام کرد داود علیه السلم جواب سلام او بازداد واز و پرسید که سیرت داود چگونه است
جبرئیل گفت سیرت او بغایت نیکوی بود اگر از بیت المال مسلمانان نخوردی داود علیه السلم چون این سخن
بشنید سوگند خورد که من بعد از بیت المال نخورد واز حق تعالی طلب کسبی کرد تا از آن معیشت گذراند
حق تعالی آهن را در دست او نرم گردانید که وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ تا زره میساخت ومیفروخت وخرج
معاش خود میکرد وبعد از ذکر قصهٔ داود علیه السلم بیان اعطای نعم خود میکند بر سلیمان علیه السلام
ومیفرماید که وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ ومسخر کردیم برای سلیمان علیه السلم باد را عَاصِفَةً در حالتی که
تند وسخت وزنده بود بروجهی که تخت او را برداشتی ودر یک روز یکماهه راه ببردی تَجْرِي
بِأَمْرِهِ میرفت بفرمان سلیمان وارادهٔ او هرجا که میخواست وباوجود تندی هموار میرفت وتخت او را
متحرک ومضطرب نمیساخت وقطع مسیر میکرد إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا بدان
زمینی که برکت کرده ایم دران یعنی بولایت شام در شبانگاه بعد از انکه سیر کرده بود در بامداد بولایت دیگر
در تلخیص آورده که در شام شهری بود تدمر نام که دیوان برای سلیمان علیه السلم ساخته بودند صباح
از آنجا بیرون آمدی وبان نماز شام باد وی را اینجا آوردی ودر مختار القصص مذکور است که بامداد
از تدمر بیرون آمدی وقیلوله در اصطخر فارس کردی وشبانگاه بکابل رفتی وروز دیگر از کابل بیرون
آمده چاشت در قلعهٔ اصطخر بودی وشام بتدمر باز آمدی وقیلوله در اصطخر فارس کردی ودر بعضی
تفاسیر آمده که سلیمان علیه السلم را بساطی بود طول وعرض آن چهار فرسخ در چهار فرسخ چون بسفر رفتی بافرمای
ساز راه بران نهادی ولشکر جن وانس را بران نشاندی ومرغان بر سر آن صف زدندی وباد عاصف را
امر کردی تا آن بساط را برداشتی وبر هوا بردی پس باد نرم را فرمودی تا آنرا راندی بجایی که خواستی
بامداد یکماهه راه بردی وشبانگاه یکماهه راه باز آوردی ومرویست که سلیمان علیه السلم در بعلبک متوطن
بود ودیوان را امر کرده بود که بیت المقدس را از برای او میساختند وهر روز باد بساط او را از بعلبک برمیداشت
وبارض مقدسه میبرد وکیفیت بنا را تعلیم دیوان میکرد وباز بمکان خود مراجعت مینمود پس بجهت بیان
حکمت ومصلحت درین باب میفرماید که وَكُنَّا وهستیم ما بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ به همه چیزها دانا
یعنی انچه بسلیمان علیه السلم اعطا کرده بودیم بجهت علم ما بود بمصلحت وحکمت آن از خزانهٔ کرم وانعام خود وَمِنَ
الشَّيَاطِينِ ومسخر ساختیم مر سلیمان را از دیوان مَنْ يَغُوصُونَ آنانی که غواصی کردند در دریا
لَهُ برای او یعنی جهت بیرون آوردن چیزهای نفیس دریایی از در ومرجان وغیر آن وَيَعْمَلُونَ ومیکردند له

عَمَلًا دُونَ ذَٰلِكَ عملی دیگر جز این هم امثال بنایی وسایر صنعتهای عجیب وَكُنَّا لَهُمْ وبودیم
مر دیوان را حَافِظِينَ نگاه دارندگان تا از فرمان سلیمان بیرون نروند ونگریزند وبر مقتضای خود
فساد نکنند وضرر بمردمان نرسانند وَأَيُّوبَ ویاد کن قصهٔ ایوب را علیه السلم واو پسر اموص بن
رازح بن روم بن عیص بن اسحق بن ابرهیم است علیهم السلام ومادر او از اولاد لوط
حق تعالی او را مال بسیار داده بود وخلعت نبوت برو پوشانیده وبولایت تثنیه فرستاده بود واز
وهب بن منبه مرویست که از مردمان آن روزگار هیچ کس توانگرتر از ایوب نبود تمام سواد شام وسهل
وجبل در تصرف او بود واو را گاو وگوسفند وشتر واسب وباغات مملو از اصناف اشجار از حد
حصر متجاوز بود وپانصد جفت گاو کشت داشت بر هر جفتی غلامی موکل کرده بود وچهارصد
غلام شبان وساربان با هر غلامی زن وفرزند وتجمل بسیار با هر یکی گاو وگوسفند وشتر واسب ماده سه
وچهار ولد وزن او رحمه بنت افرائیم بن یوسف بود یا ماخیر بنت میشا بن یوسف واز و هفت پسر
وهفت دختر داشت وبروایت دیگر دوازده پسر وهفت دختر ودر حسن خلق وخلق بمرتبهٔ
کمال رسیده بود ودر عفت وصلاحیت وخیرات ومبرات از همه درویش وبر درویشان بغایت
شفیق ومهربان وهمه مال خود را وقف یتیمان وفقیران کرده بود وبسیار شاکر نعمت وپاکیزه سیرت بود
ومدت هشتاد سال در فراخی نعمت وطیب معیشت وصحت بسر برده اما در مدت عمر خود شب وروز
بطاعت گذرانیده بود ومراسم طاعت کما ینبغی بتقدیم رسانیده واصلا قصور وفتور در وظایف
عبادات او راه نیافته روزی جبرئیل امین نزد وی آمد وگفت ای ایوب مدتی شد که در نعمت وراحت
میگذرانی حالا حکم شده که حال تو منقلب گردد ونعمت بمحنت مبدل شود وتوانگری بدرویشی وتندرستی
به بیماری بدل گردد ایوب علیه السلم فرمود که چون رضای دوست چنین است باکی نبود هرچه از دوست رسد
چون مطلوب اوست بغایت زیبا ونیکوست در بعضی روایة آمده که ابلیس لعین هرچند خواست که ایوب را
وسوسه دهد ونوعی نماید تا در وظایف طاعت او خللی پیدا شود نتوانست گفت بار خدایا امروز ترا
در زمین هیچ بندهٔ عابدتر وشاکرتر از ایوب نیست ظن من آنست که کثرت عبادة وشکر او بجهت آنست که
در عافیت وسعهٔ عیش است چه مال بسیار وفرزندان بزرگوار دارد اگر او را بانتزاع اموال واولاد مبتلا
سازی از تو بر گردد وطریق کفران نعمت پیش آرد حق تعالی فرمود که چنین نیست که تو میگویی او مار ابندهٔ
پسندیده اگر هزار بار در گونه ابتلاش بگدازیم بر محک اعتبار تمام عیار آید پس حق تعالی بجهت انکه بر ابلیس
وتمام عالمیان واضح شود که بندهٔ صادق الاخلاص است ومحض لطف از مخصوصان درگاه ومقربان
بارگاه او وی را در بوتهٔ امتحان وابتلا نهاد وجبرئیل را فرستاد تا وی را خبر داد که حالی نوبة بلیة است
وتبدل نعمة بمحنت ابواب توکل بر حضرت عزت کرده ورضا بقضا داده منتظر بلا بود تا روزی نماز بامداد

گذارده بود و پشت بمحراب مسجد بازداده حاضران مجلس را موعظه میفرمود که ناگاه فریادی از در مسجد
برآمد نگاه کرد مهتر شبانان از در درآمد و فریاد کنان گفت یا نبی الله سیلی عظیم از دامن کوه درآمد
و تمامی رمها را بدریا راند شبان درین حکایت بود که یکی از ساربانان در رسید که یا نبی الله سمومی پدید آمد
که اگر بر کوه زدی هموار ساختی و اگر بر خورشید وزیدی ثریا کردی بر شتران زد و همه را هلاک کرد تا
باغبان بیامد جامه چاک کرده فریاد کرد که ای پیغمبر خدا صاعقه پدید آمد و تمام زراعت و درختان را
بسوخت ایوب علیه السلم این سخن میشنید و ذکر حق تعالی بر زبان میراند که مربی فرزندان درآمد
سنگ بر سینه زنان و نوحه کنان و گفت ای پیغمبر خدای بازده پسر تو در خانهٔ برادر مهتر بمهمانی
رفته بودند سقف خانه بر ایشان فرود آمد بعضی را لقمه در دهن و بعضی را دست در کاسه همه را فرا گرفت
و غبار فنا بر چهرهٔ حیات همه نشست لشکر گریه غالب خواست که بر ایوب علیه السلم تازد و او را در ورطه
جزع و بیصبری اندازد ایوب علیه السلم خود را دریافت و بسجده در افتاد و گفت باکی نیست چون او را دارم
همه چیز دارم بیت چون مرا هیچ نباشد نه بدنیا نه بعقبا، که تو دارم همه دارم و گرم هیچ نباشد، چون
فرزندان و مال و منال در معرض فنا و زوال رفتند انواع بیماری روی بوی آورد و تمام اعضای وی
متألم شد بغیر از دل و زبان هیچ عضو دیگر بسلامت نماند و اینکه از وهب نقل کرده اند که ابلیس درخواست
کرد که او را بر مال و فرزند و جسد او مسلط گردان تا حقیقت حال وی ظاهر گردد حق تعالی ابلیس را بر وی مسلط
گردانید و وی دیوان بر گماشت تا جمیع اموال او را فانی ساختند پس قصد بدن وی کردند و او را بانواع
امراض مبتلا گردانیدند تا آنکه چهار هزار کرم در بدن او افتادند و اعضای او را متعفن و مجروح گردانیدند
بیخوردند و او را هفت سال بر در کناسه از کناسهای بنی اسرائیل انداختند و همه مردمان از اقارب
و اجانب بجهت کثرت نتن و عفونت و چرک و خون که از اعضای او میرفت برمیدند بغیر از رحمه
که زوجهٔ او بود سخنی است در غایت ضعف و نهایت رکاکت چه از جملهٔ بدیهیاتست که هرگز حق تعالی
ابلیس را که دشمن ترین دشمنان اوست بر انبیا و اولیاء خود مسلط نگردانده و کدام عاقل تجویز تواند
کرد که حق تعالی نقض غرض خود کند که آن ارسال انبیاست برای هدایت بندگان و ایشانرا بمرضی
ممتحن سازد که طباع همه خلایق از آن رمیده شود و بجهت آن بر ایشان مجالست و مکالمه نتوانند کرد
بلکه بر سبحانه واجبست که هر چه از منفرات باشد ایشانرا از آن نگاه دارد تا بندگان بصحبت ایشان
مایل شده مهتدی شوند چنانکه در کتب کلامیه بدلایل مبین شده و در احقاق آورده که روایت
وهب از اخبار یهود است و بر موثوق باینست و حقیقت آنست که حق تعالی اقسام امراض شدیده که
منفر طبیعت مردمان نبود از بر گماشت بجهت امتحان نه باستدعای شیطان چنانچه هم بعضی است
تا بران صابر و شاکر شده اعواض مضاعفه در دنیا و آخرت باو رساند و بر بندگان ظاهر گردد که او

از جملهٔ محبان یکجهة و مخلصان یکرنگ درگاه حضرت عزتست و در مدت بیماری او خلافست
وهب گفته سه سال بوده و نزد کعب هجده سال و بروایت عبد الله عباس و اکثر مفسران هفت سال
و بروایت مرویه از ابو عبد الله نیز هفت سال بوده و در خبر آمده که در مدت بیماری او سه کس از اهل
ایمان نزد وی تردد بیشتر کردندی یکی از اهل یمن که او را یفن گفتندی و دو مرد دیگر از ولایت آن یکی بلدم
نام داشت و دیگری صافه این هر سه هر روز آمدندی و بشرف خدمت او مشرف گشتندی یکی از ایشان
کهل بود و دوی دیگر جوان اتفاقا روزی بیامدند و او را بسیار رنجور یافتند با یکدیگر گفتند همانا از
ایوب چیزی عظیم صادر شده که مرضی الهی نبوده که خدای بر وی رحم نمیکند آن جوان گفت شما نمیدانید
که او پیغمبر خداست و برگزیده او و حق تعالی دوستان خود را بجهة امتحان بانواع مصیبت گرفتار گرداند
تا صبر ایشانرا بمردمان نماید نه بجهة معصیت و خطیئة پس وی را اول بکثرت نعمت امتحان کرد و بعد از آن
ببلیه ممتحن ساخت تا شکر و صبر او را در حالت نعمت و محنت و بلیه بمردمان نماید از خدا بترسید و از آنکه
گفتید توبه کنید و گمان بد در حق پیغمبر خدا مبرید گفته اند است گفتی و چون ایوب علیه السلم این سخن را
بشنید دست بدعا برداشت و گفت بار خدایا تو عالم السر و الخفیاتی که من شب هرگز خواب نکرده ام
که سیر بوده باشم و در اطراف و جوانب من گرسنه بوده باشد که بآنها طعام نداده باشم و هرگز پیرهنی
نپوشیده ام با آنکه دانسته ام که مردمان برهنه اند مگر که اول ایشانرا پوشانیده ام و اگر دو مرد در حضور
من خصومت کردندی و یکی از روی غضب و دلتنگی سوگند خوردی من کفارهٔ سوگند او دادی
تا اگر بدروغ خورده باشد این کفارهٔ گناه او باشد و تو میدانی که هرگز در حضرت تو عصیان
نورزیده ام بلکه در همهٔ عمر کمر انقیاد و فرمان برداری تو بر میان جان بسته ام و همیشه در میدان
مجاهدت و ریاضت بر توسن طاعت و عبادت سوار بوده و با نفس و شیطان در مقام محاربه در آمده ام
اگر غرض من از این رضای تو بوده و امتثال امر تو نه معلل باغراض دیگر درین قول تصدیق من کن و علامتی
که شاهد باشد بر قول من بمن نمای جبرئیل علیه السلم آمده گفت ای ایوب زمان محنت بسر آمد دعا کن تا از
دار الشفا عاطفت الهی شفایی بتو رسد ایوب علیه السلم دست بدعا برداشته طلب شفا نمود چنانکه حق تعالی
میفرماید که یاد کن ای محمد صلی الله علیه و آله قصهٔ ایوب علیه السلم اذ نادی ربه چون بخواند پروردگار
خود را انی مسنی الضر بآنکه رسید مرا رنج و سختی و انت ارحم الراحمین و تو بخشنده ترین
بخشندگانی و گفته اند که حق تعالی در شان ایوب علی نبینا و علیه السلم فرموده که انا وجدناه صابرا
و نکتهٔ انی مسنی الضر منافی اینست چه شکایت از رنج نشان بی صبریست و جواب برین وجه تقریر
کرده اند که مردمان زبان طعن بر وی دراز کرده نسبت ذنب باو میدادند چنانکه گذشت وی تاب
این سخن نیاورده این دعا کرد نه بجهة بی صبری از بیماری و تا آنکه از شماتت شیطان رنجی عظیم باو رسید

نزد وی آمد و از روی مطر و فرح کفت ای ایوب دیدی که چندین سال عبادت خدای خود کردی
و آخر ترا باین بلا مبتلا ساخت اکر یک سجدهٔ من کنی ترا ازین بلا بیرون آورم و هر مدعا که داری بر آورم
ایوب علیه السلم از ضرر وی شکایت کرد بحضرت عزت نه از رنج خود و از حسن بصری منقولست که هر چند
بیماری ایوب علیه السلم اشتدادی یافت و متزاید میشد ایوب علیه السلم در صبر و شکری افزود و رحمهٔ زوجهٔ او در خدمت کاری
او هیچ دقیقهٔ فرو نمیکذاشت ابلیس چندانکه خواست که بحیله و تلبیس در صبر و شکر او رخنه کند نتوانست
با اتباع خود درین باب مشاورت کرد کفتند تو پیشوای مایی و ما آنچه دانیم از اسباب اضلال و مکر و حیله
از تو تعلیم کرفته ایم و ما یر حیله که تو بآن اهل عالم را اکراه میکردی کجاست و آنچه آدم علیه السلم را بآن فریب دادی
چه بود کفت بوسیلهٔ زن وی بود کفتند اینجا نیز همین نوع با ایوب سلوک کن کفت راست کفتید و مرا رای
خوب نمودید پس نزد رحمه آمد دید که برای ایوب چیزی می پخت کفت امة الله شوهر تو کجاست کفت در زاویهٔ آن
جای بیمار و رنجور افتاده است و مدت مدیدست که مریض است و اثر شفایی باو نمیرسد چون دید که رحمه
اظهار غم و غصهٔ خود نمود کفت ترا یاد نمی آید آن مال و جمال و فرزندان او که مثل آن هیچ کس را نبود اکنون
همه رفتند و هر روز روزکار او تباه تر میشود و هرکز بآن حالت نخواهد رسید که بود و ازین نوع سخنان
میکفت تا که رحمه بکریه نشست و بفریاد و فغان درآمد پس کفت ای رحمه کریه و فریاد مکن و خاطر جمع دار که
من علاج این را خوب میدانم و دوای آنرا نیکو میشناسم اکر نصیحت مرا بشنود رحمه کفت آن چیست کفت این
کوسفند را از من بستاند و بنام من قربان کند خدا ویرا عافیت دهد و هم بیماری او زایل شود رحمه آن
کوسفند را برداشت و نزد ایوب آمد و کفت یا نبی الله تا کی درین محنت بسر بری و این رنج کشی مردی
طبیب آمده و مرا نصیحتی کرده و معالجه نموده و آن قصه را باز کفت ایوب علیه السلم ویرا کفت ای ناقص عقل
آن ابلیس است که دشمن خداست و آمده که ترا با بیوجه برکرداند و کافر سازد ندانسته که هم نعمت و محنت
از نزد خداست اکر خواهد نعمت دهد و اکر مصلحت او باشد بنده را بمحنت مبتلا کرداند ابلیس چون دید
که تیر تلبیس او بر سنک ندامت آمد بر صورت مردی صاحب جمال برزی پادشاهان بر اسبی نشسته
نزد رحمه آمد و او را کفت حال شوهرت چکونه است کفت بغایت رنجور است کفت مرا میشناسی من
خدای زمینم و آن بیماری و تلف مال و هلاکت فرزندان وی من کرده ام بجهة آنکه مرا کذاشته و خدای
آسمانرا می پرستد اکر تو مرا یک سجده کنی من همه الم و رنج از و بر دارم و مال و فرزند باو باز دهم کفت
درین امر بی مشورت شوهر کار نکنم کفت اکر این کار نمیکنی با ایوب بکو که یکبار که طعام خورد در اول
آن بسم الله و در آخر آن الحمد لله نکوید تا از و خشنود شوم و ویرا شفا دهم رحمه نزد ایوب آمد و صورت
حال باز کفت ایوب بر وی خشم کرفت و کفت امروز هم روزه با ابلیس که دشمن خداست در سخن
بوده و کوش با سخن او داشته بخدا سوکند که اکر او سبحانه مرا ازین بیماری شفا دهد ترا صد چوب بزنم

از نزد من برو و دیکر پیش من میا چون رحمه از نزد ایوب بیرون آمد وی تنها بماند و هیچ کس نبود که از برای
وی طعام پزد و آبی مهیا کند و بیمار پرستی نماید پس روی بر زمین نهاد و کفت رَبِّ اَنّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ
و کفته اند بجهة شدة بیماری چنان ضعیف شده بود که بفرض نماز قیام نتوانست نمود و بجهة این بکلمات
رَبِّ اَنّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ زبان بکشود نه بواسطهٔ شدة مرض و عدم صبر تا منافی آیهٔ کریمهٔ اِنّا وَجَدْناهُ
صابِراً باشد و یا آنکه چون بیماری او در دل و زبان او اثر نکرده بود بران صبر میفرمود آنهنکام که نزدیک بآن
رسید که دل و زبان او که محل توحید و تمجید بود نقصان پذیر شود کفت رَبِّ اَنّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ و نزد
بعضی زنش از غایت بیچارکی و بیچیزی کیسوی خود ببرید و بفروخت و برای وی قوتی خرید و ایوب علیه السلم
برین مطلع شده آواز مَسَّنِیَ الضُّرُّ برکشید و در حقایق سلمی از امام جعفر صادق صلوات الله علیه
نقل میکند که چهل روز وحی بوی نیامد این شکایت بجهة این کرد و نیز کفته اند که هر کاه بیواسطه
ملکی و بشری از بارکاه کبریا این خطاب مستطاب بایوب مکروب میرسید که ای بیمار ما چکونهٔ و ایوب
بذوق و شوق این پرسش کوه بلا را بجان میکشید و بآن بیماری خوش بود در آن روز که مرهم راحت
میرسید بجهة آنکه این خطاب سرافراز نشد فریاد برآورد که رَبِّ اَنّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ و در لطایف قشیری
مذکورست که این سخن نه بر وجه اعتراض است بر حکم قضا و قدر بلکه از روی ضعف و عجز بشریت
چه منقولست که جبرئیل بوی آمد و کفت چرا خاموش نشسته کفت چکنم بغیر از صبر جبرئیل کفت
بلا در خزانهٔ حق بسیار است و طاقت تو بسیار نیست از حق تعالی عافیت طلب ایوب علیه السلم زبان بقول رَبِّ
اَنّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ بکشود و در بعضی روایت آمده که در زمان بیماری ایوب از اطراف عالم بیماران می آمدند
و از وی دعا در میخواستند وی دعا میکرد و شفا می یافتند ویرا کفتند چرا خود را دعا نکنی کفت مرا حیا مانع
میشود که مدت هشتاد سال در نعمت کذرانیده باشم اکنون که چند روز در محنت باشم دفع آنرا از حق تعالی
رفع نمایم حق تعالی بجهة این ویرا دستوری داد تا دعا کرد و کفت رَبِّ اَنّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ
الرّاحِمینَ **فَاسْتَجَبْنا لَهُ** پس اجابت کردیم دعای او را **فَکَشَفْنا** پس بردیم **ما بِهِ مِنْ ضُرٍّ**
آنچه باو رسیده بود از رنج او را شفا دادیم آورده اند که ایوب در وقت شدت بیماری چون خواستی
که بقضای حاجت رود رحمه دست وی کرفتی و بآن موضع آوردی و ویرا آنجا بکذاشتی و چون فارغ شدی
زوجه را آواز دادی وی بیامدی و دست او را بکرفتی و بخوابکاه خودش آوردی آن روز که روز شفا
بود بر عادت خود او را ببرد و باز کذاشت و بنشست منتظر آنکه ویرا آواز دهد حق تعالی همانجا با ایوب
وحی کرد که اُرْکُضْ بِرِجْلِکَ هذا مُغْتَسَلٌ بارِدٌ وَشَرابٌ پای بر زمین زن چون پای بر زمین زد از
زیر قدم او چشمهٔ آب خوش روان شد بامر او سبحانه از آنجا غسل کرد جمیع امراض ظاهری او زایل کشت
و باره دیکر ندا رسید که پای بر زمین زن چون بر زمین زد چشمهٔ دیکر ظاهر کشت چون آنرا بیاشامید

امراض باطنی او نیز بالکلیة زایل کشت و او را قوة و جمال و جوانی و زنک روی باز آمد بر وجهی که
نیکوتر و با قوة تر از مرتبهٔ اول شد جبرئیل فی الحال حلهٔ از بهشت بیاورد و در وی پوشانید هم انجا بر سر تلی رفت
و بنشست چون وقت آواز دادن او دیر شد رحمه پریشان شد که مبادا عارضهٔ او را دست داده باشد
بیامد بآن موضع ایوب را بر جای خود ندید بر بالای پشته نگاه کرد مردی را دید در سن جوانی با نضارة
و صباحت تمام از وی پرسید که این مرد بیمار کجا رفت کفت بیمار چه چیز تست کفت شوهر من کفت اکر
آنرا ببینی بشناسی کفت چکونه او را نشناسم که سالهاست که با هم مصاحبت میکنیم کفت صورة و شکل او
بکه می ماند کفت در وقتی که جوان بود هم شکل تو بود کفت منم شوهر تو حق تعالی بر من منت نهاد و همه
رنج و الم از من برداشت و بحالت جوانی باز آورد پس دست در کردن یکدیکر کردند و از غایت فرح بکریه
در افتادند و هنوز دست در کردن یکدیکر داشتند که حق تعالی همه اموال او را مضاعف باز بدو کرد کما قال
جلت عظمته وَاٰتَیْنَاهُ و عطا کردیم او را اَهْلَهُ فرزندان او را یعنی ایشانرا از برای او زنده کردانیدیم
وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و مانند ایشان با ایشان یعنی دو چندان ایشان با او کرامت فرمودیم یا مثل اولاد
اولاد را باو دادیم و در روایة آمده که رحمه بعد از عود جوانی و قوة از برای وی بیست و شش پسر آورد
واضح آنست که حق تعالی اولاد او را زنده کردانید و مثل ایشانرا در عدد برای او اینجا فرمود در بطن رحمه
و مواشی و اموال او را بر کرامت فرمود باضعاف آن و این قول قتاده و حسن است و مروی از ابی عبد الله
علیه السلم و ابن عباس مرویست که حق تعالی جمیع اولاد و اموال و مواشی وی را مضاعف بوی داد و ابری
سرخ یا سفید بفرستاد تا ملخ زرین بر وی بارید و در احقاف آورده که سه شبانروز در حوالی سرای او
میبارید و در حدیث آمده که هر قطرهٔ آب غسل که از وی فرو چکیدی ملخی زرین شدی و ایوب علیه السلم
او را بدست جمع کردی وحی آمد که ای ایوب نه من ترا مستغنی کردانیدم و جمیع اموالترا باضعاف آن
بتو دادم از برای چه این را جمع میکنی فرمود بار خدایا چون این از نزد من جدا شده که محل ابتلا
و امتحان تست پس آنرا برکتی و کرامتی دیکر خواهد بود و مرا تیمن و تبرک خواهد داشت بر اموال
دیکر آورده اند که چون ایوب از جمیع امراض خلاص شد و اولاد و اموال بر وجه اضعاف باو رسید
در اندیشهٔ آن افتاد که آیا آن سوکندی که خورده بود که رحمه را صد چوب بزند چه نوع کند که براءة
ذمة او حاصل کردد و ضربی برحمه نرسد حق تعالی بوی وحی کرد که خُذْ بِیَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ
وَلَا تَحْنَثْ دسته از شاخ درختان بکیر که بعدد صد چوب باشد و در هم بند و یکبار بر وی زن تا
سوکند تو راست شود و ضرری بزوجه ات نرسد تفصیل این قصه در سورهٔ ص مرقوم خواهد شد ان شاء الله تعالی
القصه حق سبحانه میفرماید که ما کشف ضر او کردیم و اعطای اموال و اولاد او نمودیم دو چندان
رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا بجهة بخشش و انعام از نزدیک ما بدو وَذِکْرٰی لِلْعَابِدِینَ و بجهت

یبنی

پندی برای پرستندکان تا صبر کنند چنانچه او کرد و جزا یابند چنانچه او یافت از اولاد و اموال و مواشی
و غیره وَاِسْمٰعِیلَ وَاِدْرِیسَ وَذَا الْکِفْلِ و یاد کن قصهٔ اسمعیل و ادریس و ذا الکفل را
که یوشع است یا زکریا یا الیاس یا الیسع و ذا الکفل بمعنی خداوند نصیب است و بهره مند از نزد حضرت
عزت و یا کفل بمعنی ضعف یعنی عمل او دو برابر عمل انبیای زمان او بود و ثواب او دو چندان ثواب
ایشان و یا ثواب او دو برابر ثواب امتش بود و بمعنی ضمان نیز آمده یعنی او ضامن امت خود شده بود که اکر اسلام
آورند و بطریق حق سلوک نمایند ایشانرا بهشت رساند و در خبر آمده که متکفل پادشاهی جبار شد که بعد از
انقیاد او باوامر الهی او را بهشت برد و نام آن پادشاه کیتان بود و خطی بامضمون بنوشت و بوی داد و در مجار
القصص آورده که ذو الکفل الیسع است که از الیاس متکفل شد که بامر دین قیام نماید بعد از مفارقت الیاس از وی
و بدین جهت بذو الکفل مسمی شد و صاحب تبیان و محی السنه آورده که یکی از پیغمبران بنی اسرائیل وحی آمد
که من میخواهم که قبض روح تو کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن که هر که متکفل شود که شب نماز کذارد
و فتوری در تهجد او راه نیابد و در روز روزه دارد و هیچ روزی افطار نکند و در میان مردمان
بحق حکم کند و خشم نکیرد پادشاهی خود بدو تسلیم کن و چون آن پیغمبر این سخن را بر بنی اسرائیل ظاهر کرد
جوانی از میان قوم برخاست و کفت اَنَا اَتَکَفَّلُ بِهٰذَا من متکفل این میشوم کفت بنشین و بار دویم و سیم
که اعادهٔ این کرد همین او برمیخواست آن پیغمبر ملک را بدو تسلیم کرد و او بوعدهٔ خود وفا کرده خلعت
پیغمبری یافت و حق تعالی و را ذا الکفل لقب نام نهاد و فرو خوردن خشم او در حالت شدة غضب و ثبات
قدم او در کارهای دین بر وجهی بود که روزی شیطان آمد تا او را بتشویش آورد و در ثبات قدم او رخنه
کند در سرای او را عنت بزد ذو الکفل کفت چه کسی کفت مردی ام و بحاجتی آمده ام یکیرا فرستاد تا ببیند
که چکار دارد کفت ترا نمیخواهم برو تا کسی دیکر را بفرستد چون مردی دیکر بیامد همین جواب کفت ذو الکفل
از سرای بیرون آمد و کفت که را میخواهی کفت ترا پس دست وی بکرفت و او را بیازار برد و در همه بازارها
او را بکردانید پس او را بکذاشت و ناپدید شد ذو الکفل باز کشت با سکینه و وقار و بخانه آمد و هیچ اثر
خشم در رو پدید نیامد از مجاهد منقولست که ذو الکفل همه شب بتهجد مشغول بودی و در روز روزه
و جمیع اوقات روز در میان مردمان حکم میفرمود غیر از یکساعت چاشت که بقیلوله مشغول میشد
ابلیس با اتباع خود کفت علیکم بفلان بر شما باد که ظفر یابید بر وی کفتند ما را هیچ راه بر وی نیست کفت چاره
کار او بساز من پس روز وقتی که ذو الکفل میخواست که بقیلوله مشغول شود بصورة پیری بر آمده بر در خانهٔ وی
آمد و در بزد کفتند کیست جواب داد که پیریست مظلوم که ظلم و ستم بسیار بر وی رفته ذو الکفل برخاست
و بیرون آمد ابلیس او را برپای داشت و قصه آغاز کرد که بر من فلان و فلان ظلم کرده اند و چندان
درین باب بکفت که وقت نماز دیکر آمد و زمان قیلوله کذشت وی را کفت برو و خصمانت را حاضر کن

که وقت آنست که من بحکم روم و چون در محکمه بنشست و میان مردمان حکم میکرد انتظار کشید بیامد
روز دیگر در وقت قیلوله ذا الکفل بیامد و حلقه در بزد گفت کیست گفت فلان پیر مظلومم گفت ترا گفتم
که بمحکمه آیی گفت خصمانم بگریختند و ایشان مردمان ظالمند و چنین و چنین تعدی میکنند و قصه را
بنیاد کرد و میگفت تا امروز نیز وقت قیلوله بگذشت و پیش رسید ذا الکفل گفت من حالی بمحکمه میروم
ایشانرا نزد من حاضر کن تا داد تو از آنها بستانم وی برفت و باز نیامد روز سیم در همان وقت بیامد و ذا الکفل
کنیز را در سرای خود داشته بود که اگر کسی بیاید و خواهد که در بزند بگویید یکساعت صبر کن که
سه شبانروز است که ذا الکفل خواب نکرده و اکنون در خوابست تا اندک زمانی خواب کند که رنجور
نشود ابلیس بیامد پس آن مرد گفت که در را مزن که ذا الکفل در خوابست و صورت حال باز گفت ابلیس
مبالغه آغاز کرد که در میزنم و بیش ازین تاب تعدی و ظلم ندارم و آن مرد مانع او میشد و نمیگذاشت
و آخر از سوراخ در باندرون آمد و در بزد ذا الکفل بیدار شد گفت تو کیستی گفت آن پیر مظلومم ذا الکفل
آن مرد را آواز داد که نه ترا گفتم که مگذار کسی در بزند گفت عجب حالتی مشاهده کردم وی باندرون
خانه آمد بی آنکه در گشوده شود و در اندرون دالان در بزد ذا الکفل گفت گمان من آنست که تو ابلیسی
و دشمن خدایی گفت آری خواستم که ترا بخشم آورم گفت شکر مر خدای را که مرا از شر تو نگه داشت پس ابلیس
ناامید بازگشت و بعد ازین قصه اسمعیل و ثبات و صبر او در سوره کریمه والصافات مذکور خواهد
شد انشاء الله و تفصیل حکایت ادریس قبل ازین گذشت و بعد از آن در بیان صبر ایشان میفرماید که
كُلٌّ هر یک ازین سه پیغمبر مِنَ الصّابِرِينَ از صبر کنندگان بودند بر مشقت تکلیف اسمعیل برا اقامت
در مکه که وادی ذی زرع است صبر فرمود و در حالت ذبح نیز سپر صبر در سر کشید و ادریس مدة مدید بر بلای
قوم و اذیت ایشان صبر نمود و ذا الکفل شکیبایی نمود برانچه متکفل آن شده بود وَأَدْخَلْنَاهُمْ و در آوردیم
ایشانرا فِي رَحْمَتِنَا در بخشش خود که نعمت نبوتست یا رفعت عالیه درجات إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان
مِنَ الصّالِحِينَ از شایستگان و فرمان برندگانند چه انبیا معصومند از شایبه زیغ و فساد و خالی
از غیبت و ضلال وَذَا النُّونِ و یاد کن صاحب ماهی را یعنی یونس بن متی إِذْ ذَهَبَ چون بیرون
رفت از میان قوم خود مُغَاضِبًا در حالتی که خشمناک بود بر ایشان چه مدة مدید و عهد بعید در میان
ایشان بود و هر چند دعوت میکرد و معجزه مینمود قبول نمیکردند و در اصرار و عناد و انکار می افزودند
و نزد اکثر مفسرین آنست که یونس ایشانرا وعده عذاب داده بود و چون عذاب دیر شد پنداشت که او را
دروغگوی خواهند دانست غضبناک از میان امت بیرون رفت از ابن عباس مرویست که یونس
و قومش در زمین فلسطین بودند پادشاهی بمحاربه ایشان آمد نه سبط و نیم را بغارت ببرد و دو سبط و نیم
باقی ماندند حق تعالی وحی کرد بشعیای پیغمبر که بنزدیک حزقیا رو و او پادشاه بنی اسرائیل بود و او را بگوی

قوی و با بسط و شوکت بایشان فرستد که در دل او افکنده ام که بنی اسرائیل را با او بفرستند تا آنجماعت را
که بغارت برده باز ستانند و چون شعیا نزد حزقیا آمد و احوال را عرض کرد گفت سمعاً و طاعةً کیست که این
کار از او آید و در مملکت او پنج پیغمبر بودند مردمان گفتند که شایسته این کار یونس است پادشاه یونس را
گفت که جمعی بنی اسرائیل را و بمحاربه جمعی رو که ابنای جنس ما را بغارت برده اند یونس گفت آیا حق تعالی مرا
تعیین کرده یا حکمی مطلق فرموده گفت بطریق اطلاق حکم کرده گفت دیگری را بفرست پادشاه گفت البته
ترا می باید رفت گفت نمیتوانم درین باب مبالغه بسیار کرد پس یونس از روی غیض و خشم پادشاه و
آنانکه در مبالغه شریک پادشاه بودند از آنجا بیرون آمد و ذلک قوله وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا و
بعضی از مخالفین تفسیر این آیه بر نهجی کرده اند که خارج عقل و شرع است و منافی عصمت انبیا و بیان آن
و جواب از آن بر وجهی دلپذیر در منهج الصادقین مذکورات و صحیح آنست که یونس از قوم خود که در نهایت
عناد و انکار بودند خشمناک شده بیرون آمد فَظَنَّ پس گمان برد أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ که تنگ
نکنیم تکلیف و مشقت را بر و یعنی او را نبدیا تکلیف و مشقت مبتلا نکردانیم و مجاهد و ضحاک گفته اند
که معنی آنست که او پنداشت که ما بر و حکم نکنیم و او را معاقب نسازیم بر بیرون آمدن او بدون اذن
ما و با او مساهله نماییم و جبائی گفته که ظن برد که ما تنگ نخواهیم ساخت راه رفتن را بر و و او را ملجا
نخواهیم ساخت بکشتی نشستن و بشکم ماهی در آمدن و اینکه بعضی تفسیر آن برین وجه نموده اند که یونس
گمان برد که ما قادر نیستیم بر اخذ او و عاجزیم از عقوبت او کلامیست باطل و فاسد چه آن مستلزم
ظن بد است بخدا و موجب کفر انبیا نعوذ بالله من هذه الاقوال الفاسدة و الاراء الباطلة و در عیون
الرضا از امام الجن و الانس علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل نموده اند که ظن بمعنی یقین است و قدر
بمعنی تنگی روزی کقوله تعالی يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ پس معنی آنست که یونس بیقین
میدانست که ما روزی را بر و تنگ نخواهیم کرد بلکه هر جا که خواهد رفت ما روزی را بدو خواهیم
رسانید مرویست که روزی ابن عباس نزد ابن مسعود رفت ابن مسعود وی را گفت من دی شب در
میان امواج معانی آیتی از آیات قرآنی افتادم و در آن غرق شدم و نتوانستم که گوهر معنی مقصود را
از آن بساحل مراد آرم که موجب تشفی خاطر من شود گفت آن چیست گفت آیه فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ
عَلَيْهِ که ظاهر معنی وی آنست که ظن یونس آن بود که خدای قادر نباشد بر مواخذه او و چگونه پیغمبر خدای
این نوع گمان بخدا داشته باشد ابن عباس گفت نَقْدِرَ مشتق است از قَدْر بمعنی تنگی نه از قدرت بمعنی
توانایی و معنی آنست که یونس گمان برد که ما بتکالیف شدید بر و تنگ گیری نکنیم و بجهت بیرون آمدن او
از میان قوم بدون اذن ما بر و عتابی ننماییم و حال آنکه خلاف ظن وی بوقوع آمد چه از موضع نینوی
چون بیرون آمد بکنار دریا رسید دریا بموج در آمد و نزدیک بآن رسید که کشتی غرق شود اهل کشتی گفتند

که درمیان ما بندهٔ کریخته یا مردی عاصیست وازرسم عادت آن روزکار آن بود که درچنین حالتی قرعه
میزدند بنام هرکس که برمی آمد حکم بعصیان یا کریختن او میکردند وبدریا می انداختند یونس کفت که منم آن
بندهٔ کریخته منم مرا بدریا اندازید تا کشتی بیار آمد کفتند معاذ الله تو سیمای صالحان داری واین معنی از تو دور است
وما بی قرعه این کار نکنیم پس قرعه زدند بنام یونس برآمد وبآن التفات نکرده وبار دیکر قرعه زدند باز بنام یونس
برآمد پس یونس برخواست وبکنار کشتی آمد تا خود را بدریا اندازد ماهی بیامد ودهن بکشاد کفتند ماهی مامور است
نیست که او را طعمهٔ ماهی کردانیم پس وی را بکنار دیکر بردند آن ماهی از آنجا برکشت وبآن موضع آمد ودهن
باز کرد حاصل که بهر طرف که میرفت ماهی می آمد ودهن میکشاد پس یونس سر توکل در سر کشیده خود را در
دریا انداخت علی الفور ماهی او را فرو برد حق تعالی بآن ماهی الهام فرمود که ما این بنده را طعمهٔ تو نکرده ایم بلکه
بجهت امتحان چند روزی شکم ترا محبس او کردانیده ایم باید که پوست او را نخراشی واعضای وی را نیازاری
وهمچنان مادر که تربیت طفل خود کند او را تربیت نمای پس ماهی دیکر بیامد وآن ماهی را فرو برد ودیکری
آن دیکر را ودر اکثر تفاسیر مذکور است که یونس چهل روز در شکم ماهی بماند وهفت روز وسه روز نیز
کفته اند وحق تعالی شکم ماهی را چون آبکینه کردانید که جمیع عجایب دریا را میدید وچون ماهی او را در هفت
دریا بکردانید وبقعر دریا رسید آوازی شنید با خود کفت آیا این چه آواز باشد وحی آمد باو که این
آواز تسبیح حیوانات دریائیست یونس در تسبیح موافقت ایشان کرد، **فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ** پس ندا
کرد در تاریکیها یعنی درمیان تاریکی شکم ماهی وتاریکی شب ویا در تاریکی سه بطن ماهی بخواند خود را
أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ بآنکه هیچ معبودی نیست مستحق عبادت مکر تو **سُبْحَانَكَ** تسبیح میکنم ترا وترا
از نقص وعیب دور میکردانم **إِنِّي كُنْتُ** بدرستی که من بودم **مِنَ الظَّالِمِينَ** از ستمکاران
بنفس خود که بجهت ترک اولی که آن توقف بود درمیان قوم تا اذن تو بخروج صادر شود از ثواب آن محروم
شدم وبجهت این تقصیر نقص ثواب خود کردم القصه چون یونس بجهت کسر نفس وانقطاع از غیر وخضوع
وخشوع کفت إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ **فَاسْتَجَبْنَا لَهُ** پس اجابت کردیم مر دعای یونس را **وَنَجَّيْنَاهُ**
ورهانیدیم او را **مِنَ الْغَمِّ** از غم دریا واز زندان شکم ماهی وماهی را امر کردیم تا از شکم خود او را بر کنار
دریا افکند بر وجهی که ضرری بوی نرسید وتفصیل این قصه در سورة الصافات مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی **وَكَذَٰلِكَ** وهمچنانکه یونس را از غم نجات دادیم **نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ** نجات میدهیم
ومیرهانیم کروید کان را از غم کاهی که باخلاص وخشوع در درکاه ما دعا کنند واز پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله مرویست که هیچ اندوهناکی این دعا نکند که لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ
مکر که حق تعالی غم او را بفرح مبدل کند واز امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایتست که مرد
عجب دارم از انکس که از چهار چیز ترسد چکونه پناه بچهار چیز نبرد اول آنکه او را غمی باشد باین کلمات

پناه نبرد

پناه نبرد که لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ وحال آنکه میشنود که حق تعالی در عقب
آن میفرماید که فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ دوم آنکه اکر از کسی ترسد نکوید که حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ
الْوَكِيلُ با آنکه می بیند که حق تعالی بعد از این میکوید که فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ
سیم آنکه اکر از کید ومکر کسی ترسان باشد نکوید وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ومیداند
که حق تعالی در عقب این میکوید که فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا چهارم آنکه اکر از چشم بد بترسد
چکونه نکوید مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وحال آنکه میشنود این آیه را در عقب این که إِنْ تَرَنِ أَنَا
أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ **وَزَكَرِيَّا** ویاد کن قصهٔ
زکریا بن آذر را **إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ** چون بخواند پروردکار خود را باین وجه که **رَبِّ** ای پروردکار
من **لَا تَذَرْنِي فَرْدًا** مکذار مرا تنها یعنی فرزندی بمن عطا فرما که معین من باشد در امر دین
ودنیا وبعد از موت من میراث کیرد ومیراث خوار من باشد **وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ** وتو
بهترین وارثانی پس اکر مرا وارث ندهی باکی نیست واین ثنای زکریاست بر حق تعالی بآنکه او باقیست
بعد از فنای جمیع خلقان که وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وچون زکریا این دعا کرد از صدق که
فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم مر دعای او را **وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ** وبخشیدیم مر او را
پسری یحیی نام که باو زنده ماند معالم دین **وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ** وبصلاح آوردیم بجهت او
زن او را که ایشاع بنت عمران بود یعنی بعد از عقیم شدن او او را قابل آن ساختیم که آبستن شود
وکویند معنی آنست که او را خوش خلق کردانیدیم برای زکریا پس از آنکه کج خلق بود حارث بن مغیره
روایت کند که من با ابا عبد الله کفتم که یا ابن رسول الله جمیع اهل بیت من مردند ومرا فرزندی نیست تا از و
نسب من باقی ماند فرمود بسجده رو وبکوی رَبِّ هَبْ لِي ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ رَبِّ لَا تَذَرْنِي
فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ تا حق تعالی ترا فرزند ارزانی فرماید من چنین کردم حق تعالی مرا دو پسر کرامت
فرمود یکی را علی نام کردم ودیکری را حسین بعد از آن حق تعالی در صفت انبیای مذکوره میفرماید که **إِنَّهُمْ**
بدرستی که همهٔ این پیغمبران که ذکر ایشان رفت **كَانُوا يُسَارِعُونَ** بودند که میشتافتند **فِي الْخَيْرَاتِ**
در انواع نیکوییها وپیشی میکرفتند بر اصناف شایستکیها **وَيَدْعُونَنَا** ومیخواندند مارا **رَغَبًا** بجهت
رغبت نمودن بثواب یا طاعت **وَرَهَبًا** وبجهت ترسیدن از عقوبت یا از معصیت **وَكَانُوا**
لَنَا وبودند مارا **خَاشِعِينَ** فروتنان وزبان پذیرندکان مراد بخشوع خوف وامنیت است هشر
در قلب یعنی ترسان بودند از ما محققان کفته اند که خاشعان اهل نیازند ودر کشف الاسرار آورده
که هر که نیاز بر وبرد توانکرش کرداند وهر که ناز بجهت آن کند که آفریدهٔ اوست عزیزش کند وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ
نشان نیاز است وَمَنْ مِثْلِي وَرَبُّ الْعَرْشِ مَعْبُودِي بیان نیاز است نظم سر بلند از آنم ای نازنین نکار را

کرخالک بت باشد حس تو آشکارا وَالَّتِی ویتر یاد کن آن زن را اَحْصَنَتْ فَرْجَهَا که نکه داشت
فرج خود را از حلال و حرام که وَلَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ وَلَمْ اَكُ بَغِیًّا مراد مریم بنت عمرانست که خود را پاکیزه داشت
و دست هیچ کس را بدامن خود نگذاشت فَنَفَخْنَا پس دردمیدیم یعنی جبرئیل را فرمودیم تا دمید فِیهَا
در مریم یعنی در کریبان یا آستین یا دامان او مِنْ رُوحِنَا از روحی که بامر ماست و مخلوق ما یعنی
جاری کردانیدیم در وی روح عیسی را علیه السلم و بان عیسی را در شکم او زنده ساختیم وَجَعَلْنَاهَا
و کردانیدیم حال مریم را وَابْنَهَا و حال فرزند او عیسی علیه السلم را که از نفخه حاصل شده بیواسطه نطفه
برخلاف سایر مردمان آیَةً علامتی و حجتی لِلْعَالَمِینَ مر عالمیانرا یعنی تامل کنند در ان تا بریشان
ظاهر شود که عیسی علیه السلم بی پدر از مریم بمجرد نفخه دلالت میکند بر کمال قدرت صانع حکیم اِنَّ
هٰذِهٖ بدرستی که این ملة توحید و دین اسلام اُمَّتُكُمْ ملة و کیش شماست ای کافه
مردمان که واجبست شما را استقامت بران اُمَّةً وَاحِدَةً درحالتی که ملتیست یکانه یعنی
اختلافی دران نبوده درمیان انبیا بلکه همه انبیا متفق الکلمه بوده اند در توحید وَاَنَا رَبُّكُمْ و من
افریدکار شماام فَاعْبُدُونِ پس مرا پرستید نه غیر مرا وَتَقَطَّعُوا و ببریدند و پاره پاره
کردند مردمان یعنی یهود و نصاری اَمْرَهُمْ بَیْنَهُمْ کار دین خود را درمیان خود یعنی فرقه فرقه
شدند و هر فرقه مذهبی را منقطع ساختند از برای خود و اختیار کرده بکفر فرقه دیگر نمودند كُلٌّ
اِلَیْنَا رَاجِعُونَ همه این فرقهای مختلفه بسوی ما بازکردندکانند و ما ایشانرا فراخور
کردار ایشان پاداش خواهیم داد خلاصه معنی آنست که ای اهل اسلام ببینید قبح عمل اهل کتاب را که
دین خدا که منقطع و متفرق کردانیدند امر دین خود را که حق تعالی بتبعیت آن امر نموده بود و هر
کروهی شقی دیگر اختلاف کردند که برخلاف آن بود و حق تعالی روز قیامت همه را بجهت این جزا و سزا
خواهد داد فَمَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ پس هر که بکند از عملهای شایسته که انواع طاعاتست
وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال انکه کروند باشد بخدا و رسول چه ایمان شرطست در ثواب یافتن بر فعل
خیرات و مبرات فَلَا كُفْرَانَ پس هیچ ناسپاسی نیست لِسَعْیِهٖ مر شتافتن او را بعمل یعنی ضایع
نشود کردار او بلکه مشکور و ماجور کردد و بموقع قبول افتد کفران متعملست در منع ثواب همچنانکه
کفر را استعمال میکند در اعطای نماز و ثواب وَاِنَّا لَهٗ كَاتِبُونَ و بدرستی که ما مر سعی او را نویسندگانیم
یعنی اثبات کننده آن در صحیفهای کردار او و مراد آنست که فرشتکان بفرموده ما ثبت نمایند کاتبند
در عمل او پس هیچ چیز از ان ضایع نکردد وَحَرَامٌ عَلٰی قَرْیَةٍ و ممتنع است بر اهل دیهی که ما اَهْلَكْنَاهَا
هلاک کردیم ایشانرا اَنَّهُمْ لَا یَرْجِعُونَ انکه باز کردند بدنیا یعنی متصور نیست از هلاک
شدکان که بدنیا رجوع کنند برای تلافی اعمال و تدارک احوال و بکر حِرْمٌ بکسر حا و سکون را خوانده

کهمان

کهمان بمعنی حرام است مانند حل و حلال و بعضی لا را اصلی میکویند نه زاید و معنی آیه را برین وجه تفسیر
میکنند که ممتنع است بر هالکان یعنی نشاید که رجوع کنند بحشر برای حساب بلکه البته بیایند با آنجا
و ایشانرا از حساب اعمال کزیری نیست و قول اول اشهر است و جابر جعفی کوید که از امام محمد باقر علیه السلم
حدیث رجعت بدنیا پرسیدم این آیه برخواند پس معنی آنست که حرام است بر دیهی که ایشانرا هلاک کردیم
که باز نیایند بدنیا و ابن بابویه قمی در اعتقادیات خود آورده که رجعت حقست همچنانکه جمعی که هفتاد
هزار خوانواده از طاعون کریختند و همه بر کنار دریایی نزول کردند حق تعالی بریشان ندا کرد که موتوا
همه آنجا بمردند و بعد از مدتی مدید ارمیا که پیغمبری بود از بنی اسرائیل بریشان بکذشت و دست بدعا
برداشت و کفت بار خدایا اکر اراده تو باشد ایشانرا زنده کردانی تا شهرهای ترا آبادان کنند و بندکان
ترا متولد سازند و ترا بپرستند حق تعالی همه را زنده کردانید و بدنیا رجوع کردند و بعد از ان باجال
خود بمردند و همچنین عزیر صد سال بمرد و باز حق تعالی او را زنده ساخت و بعد از ان باجل خود بمرد و نیز
قوم موسی که بمیقات رفته بودند حق تعالی بصاعقه ایشانرا هلاک کرد و باز احیای ایشان فرمود
و در احادیث صحیح آمده که هر مؤمنی که آرزوی لقای صاحب الزمان صلوات الله علیه داشته باشد
و تمنای آن کرده که در خدمت او بشرف شهادت مشرف شود حق تعالی او را زنده کرداند و تمنایی که داشته
باشد برساند و مصداق وقوع رجعت در دنیا اینکه حق تعالی خروج یاجوج و ماجوج در دنیا
که از علامات قرب قیامتست غایة آیه مذکوره کردانیده که حَتّٰی اِذَا فُتِحَتْ یعنی هلاک شدکان
و مردکان از امت مرحومه ممتنع است که باز کردند تا وقتی که کشاده شود یَاْجُوجُ وَمَاْجُوجُ
سد یاجوج و ماجوج یعنی چون آن سد را بکشایند رجعت واقع شود و بصحت پیوسته که خروج مهدی
علیه السلم بعد از خروج دجال و دابة الارض و یاجوج و ماجوج و نزول عیسی علیه السلم باشد و بعد از انکه
دجال و دابة الارض و یاجوج و ماجوج را بکشد مدة مدید پادشاهی کند و عالم را پر از عدل و داد کند
و حذیفه یمانی از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله روایت کرده که از ان حضرت شنیدم که میفرمود
که اول علامتی که در آخر الزمان واقع شود خروج دجال باشد و بعد از ان خروج دابة الارض و بعد از ان
خروج یاجوج و ماجوج و بعد از ان عیسی علیه السلم از آسمان فرود آید و این نزدیک خروج مهدی علیه السلم
بود و بعد از انکه مهدی علیه السلم بدرجه شهادت رسد آتشی از متر عدن بیرون آید و همه مردمانرا
بحشر راند و در کشف الغمه آورده که از جمله علامات خروج صاحب الامر آنست که مردکان از کورها زنده
شده بدنیا رجوع نمایند و یکدیکر را بشناسند و بیکدیکر متزوج شوند و بنابر انکه مراد رجوع باشد
در آخر فتح یاجوج و ماجوج اشارتست بوقوع قیامت یعنی ممتنع است که مردکان رجوع کنند و زنده
شوند تا انکه قیامت قایم شود و اکثر مفسران باین معنی تفسیر نموده اند و بدانکه یاجوج و ماجوج دو قبیله اند

ازجنس ادمی ودر روایة آمده که آدمیان ده جزوند نه جزو ایشانند وتفصیل این در سورة الکهف
مذکورشده وَهُم وهمه یاجوج وماجوج بعد ازخروج مِن کُلِّ حَدَبٍ از هر بلندی وپستی
یَنسِلُونَ شتابنده ودونده یعنی همه ایشان درجوانب زمین متفرق شوند تا انکه هیچ بقعه
از زمین نباشد که با نجا مسارعت کنند ودر روایة آمده که ایشان همه عالم را فرا کرفته ابهای دریاها
تمام بیاشامند وازنجاسات وترهرچه باشد بخورند ودر احادیث آمده که یاجوج وماجوج بروند
تا بکوه بیت المقدس وباهم کویند اهل زمین را کشتیم بیایید تا اهل آسمان را بکشیم پس تیرها بطرف
آسمان افکنند خون آلود فرود آید وکار بر عیسی علیه السلام واصحاب او تنک شود دعا کند حق تعالی همه را
بیک دفعه هلاک کند وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ ونزدیک رسید وعده راست که وقوع قیامت
فَاِذَا هِیَ پس آنهنکام که واقع شود قصه وشان این باشد که شَاخِصَةٌ خیره وبازمانده
باشد ازهول رستخیز اَبْصَارُ الَّذِینَ کَفَرُوا ودیدهای آنها که نکرویده اند وکویند یَا
وَیْلَنَا ای وای برما قَدْ کُنَّا بدرستی که ما بودیم در دنیا فِی غَفْلَةٍ مِنْ هٰذَا
درین چیزی ازین روز وازین حال بَلْ کُنَّا بلکه بودیم ما ظَالِمِینَ ستمکاران برخود
که سخن پیغمبران نشنیدیم وانچه ایشان ما را ازان خبر میدادند قبول نکردیم وتکذیب ایشان نمودیم
بعناد ولجاج درمعجزات ایشان نظر نکردیم بعد ازان باکفار خطاب میفرماید که اِنَّکُمْ بدرستی که
شما ای مشرکان وَمَا تَعْبُدُونَ وانچه می پرستید مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز از خدای ان
بتان وابلیس واعوان او حَصَبُ جَهَنَّمَ آنچیزی که هستید کما انداخته شوید در آتش دوزخ
همچنانکه حصبا که سنک ریزه است که درجاهای اندازند اَنْتُمْ شما با معبودان لَهَا وَارِدُونَ
بدوزخ کذرندکانید یعنی درآیند کان او را ان ودر تبیان کفته که حکمت در ایراد بتان بدوزخ زیادتی
تعذیب بت پرستانست چه بدانها آتش افروخته تر کردد ودیکر مرکاه معبودان خود رابینند که با ایشان
درآتش دوزخ سوزند موجب زیادتی خواری ایشان شود ودیکر تصور ایشان آنست که بتان شفیعان
ایشان باشند وچون امر برعکس این بینند هیچ چیز در نظر ایشان دشمن تر از بتان نباشد ونظر
بوهمه اعلام وعیت از عذاب پس بر سبیل احتجاج برکافران وتنبیه ایشان بر خطا وعصیان میفرماید
که لَوْ کَانَ هٰؤُلَاءِ اکر بودندی آن بتان وشیاطین اٰلِهَةً خدایان چنانچه کافران میپرستند
مَا وَرَدُوهَا درنیامدندی بدوزخ چه خدای عذاب کننده است نه عذاب کرده شده وَکُلٌّ
وهمه بتان ودیوان وبت پرستان فِیهَا خَالِدُونَ در دوزخ جاوید مانند کانند که هیچ وجه
ایشان را خلاصی نیست دران معذب باشند بانواع عقوبت وعقاب لَهُمْ فِیهَا زَفِیرٌ مر ایشان را
در دوزخ ناله زار زفیر ناله غمکینی باشد که از غم او عظیمتر غمی نباشد چون غم عظیم باشد ناله آن

عظیم

عظیم باشد ولهذا تفسیر زفیر با آواز دراز کوش کرده اند مراد ازان شدة نفس کشیدنست ترد
سوختن ایشان بآتش دوزخ وَهُمْ فِیهَا وایشان در دوزخ لَا یَسْمَعُونَ نشنوند سخنی را عشر
که بآن شاد شوند وراحتی بایشان رسد یا بجهة هول وشدة عذاب هیچ آوازی نتوانند شنید واز
عبد الله مسعود مرویست که بجهة آن نشنوند که در تابوتهای آتشین باشند که آنرا بمسمارهای آتشین
محکم کرده باشند ودر قعر دوزخ انداخته هریک از ایشان کمان برد که بغیر از او کسی دیکر معذب
نیست آورده اند که روزی رسول الله صلی الله علیه واله در مسجد الحرام درآمد دید که صنادید قریش
در حطیم سیصد وشصت بت نهاده اند وآنرا سجده میکنند نزدیک ایشان آمد وبنشست وبا ایشان
مناظره آغاز کرد ونضر بن حارث با آنحضرت بمقام مجادله درآمد وآخر حضرت سخن را
بجایی رسانید که بر همه ایشان حجت لازم آمد وچون ملزم شدند وجوابی نداشتند عنادورزیده
کفتند ما بر دین آبای خود راسخیم وازین بر نمیکردیم حضرت آیه اِنَّکُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ
حَصَبُ جَهَنَّمَ بر ایشان خواند آتش غضب در سینه ایشان برافروخته برخواستند وپیش عبد الله
بن زبعری که از رؤسای ایشان بود آمدند وشکایة آنحضرت بدو کردند وی کفت هیچ غم مخورید
که من با محمد صلی الله علیه واله مباحثه کنم واو را ملزم سازم پس نزد آنحضرت آمد کفت بخدا سوکند
که آمده ام که با تو مخاصمه کنم تو میکویی که هرچه از دون الله میپرستید همه در دوزخ خواهند بود وحال
عزیر وعیسی وملایکه علیهم السلام معبود یهود ونصاری وبنو ملیح اند هرکاه این معبودان حصب دوزخ
باشند کو بتان ما نیز باشند حضرت فرمود معبودان ایشان شیاطین اند که ایشان را باین امر قبیح
وفعل شنیع امر کردند وعزیر وعیسی وملایکه از پرستند کان خود بیزارند حق تعالی آیه فرستاد که اِنَّ
الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُمْ بدرستی که آنانکه پیشی کرفته اند برای ایشان مِنَّا الْحُسْنٰی از جانب
سابقه نیکوتر که سعادت دنیا وعقبی است یعنی توفیق طاعت ورسیدن بجنت وآنها عزیر وعیسی
وملایکه اند اُولٰٓئِکَ آن کروه مخصوص بسابقه عنایت عَنْهَا مُبْعَدُونَ از دوزخ
دور کرده شدکانند چه ایشان در اعلی علیین باشند ودوزخ در اسفل السافلین مرویست که روزی
امیر المؤمنین علی علیه السلام خطبه میخواند بعد ازان این آیه تلاوة فرمود وکفت انا منهم من ازین
جماعتم که عنایت الهی برای ایشان سبقت کرفته لَا یَسْمَعُونَ نشنوند دور شدکان از آتش
حَسِیسَهَا آواز آتش را بجهة دوری مسافت میان ایشان ودوزخ وحسیس آواز یست که
محسوس شود وَهُمْ وایشان فِی مَا اشْتَهَتْ اَنْفُسُهُمْ در انچه آرزو کند نفسهای ایشان
خَالِدُونَ جاوید ماندکانند یعنی مشتهیات خود را دایم یابند لَا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ
الْاَکْبَرُ اندوهناک نکرداند ایشان را ترسی که بزرکترین ترسهاست وآن کلمه لا بشری است

که ملایکه با اهل شقاوت کویند چه هرکز ایشان این کلمه را نخواهند شنید بجهت آنکه اهل سعادتند
ومقربان درکاه عزت بود یا وقتی که ملایکه نداء وَامْتَازُوا الْيَوْمَ در دهند ایشان غمکین نخواهند بود
چه بجانب دست راست متوجه بهشت خواهند شد و نزد ابن عباس فزع اکبر نفخه اخیر است
زیراکه حق تعالی فرموده یَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ
وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ و پیش باز آیند و استقبال نمایند آن بهشتیان را فرشتکان در وقت
بیرون آمدن از قبور و ایشان را تهنیت کفته کویند که هَٰذَا این روز يَوْمُكُمُ الَّذِي
روز ثواب شماست که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید که بدین وعده داده میشدید یعنی
اینست روز ثواب و کرامت شما و رسیدن بمطالب خود ابوسعید خدری از حضرت نبوی صلی الله
علیه و آله روایت کرده که فردای قیامت سه کس بر پشته از مشک باشند و از فزع اکبر ایمن و از خطا
اندیشه نداشته باشند یکی مردی که تلاوت قرآن نماید برای محض قربت الهی و معتقد حساب و جزا
باشد در عقبی و مردمان را بقراءت امر کند در حالتی که عقاب و جزای کردار خود متیقن باشد
دویم مردی که اذان کوید و بمثوبات اعمال صالحه معترف بود سیم بنده که ادای حق خدای و حق
مولای خود نماید يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ یاد کن روزی که در پیچیم آسمان را و یا محو و نابود کردانیم
آنرا چه غرض از نشر آن اینست که سایه بان بنی آدم است و چون همه متعرض شوند آنرا از موضع خود
برکنند و در هم پیچند كَطَيِّ السِّجِلِّ همچون پیچیدن طومار لِلْكِتَابِ که برای
کتابتست و حفص لِلْكُتُبِ خوانده یعنی همچو پیچیدن طومار که برای چیزهاست که نوشته
میشود در آن از معانی مقصوده خلاصه معنی آنست که ما آسمان را در هم پیچیم مانند در هم
پیچیدن صحیفه پس از آنکه کشاده شده باشد برای نوشتن ابن عباس کفته که سجل نام کاتب
حضرت رسالتست صلی الله علیه و آله یعنی مانند دبیر آنحضرت که صحیفه را در هم می پیچد ما
آسمان را در هم پیچیم و بروایت سدی نام ملکیست که اعمال بندکان را در صحیفه مینویسد و حفظ
مینماید بعد از آن در بیان اعاده میفرماید که كَمَا بَدَأْنَا همچنانکه آغاز کردیم أَوَّلَ خَلْقٍ
نخست آفریدن را بی ماده و مددی نُعِيدُهُ باز کردانیم آنرا که آفریده ایم اول بار چه هر دو
بنزد قدرت ما در کمال آسانیست وعده دادیم باعاده وَعْدًا وعده دادنی عَلَيْنَا که برماست
وفا کردن بآن وعده إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ بدرستی که ما کننده ایم پس یعنی چنانچه ابتدا
اول بوجود آورده ایم برای شناخت ما دیکر باره موجود خواهیم ساخت برای مکافات کردار
و یا همچنانکه آفریدیم خلایق را در بطون مادران سر و پا برهنه و ختنه نکرده همچنین باین وجه در قیامت
ایشان را بیافرینیم چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که مردمان را تن برهنه و پا برهنه و ختنه ناکرده

محشور سازند و اول کسی را که جامه بپوشانند ابرهیم خلیل باشد ام سلمه کفت یا رسول الله زنان نیز
برهنه محشور شوند فرمود بلی کفت چه رسوایی باشد فرمود از شدت هول آن روز مردان ندانند که زن کدام
و زن نداند که مرد کدام پس این آیه تلاوت فرمود که لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ وَلَقَدْ
كَتَبْنَا و بدرستی که نوشتیم ما فِي الزَّبُورِ در کتاب زبور داود علیه السلام مِنْ بَعْدِ
الذِّكْرِ از پس توریة نوشته بودیم در زبور ثبت کردیم أَنَّ الْأَرْضَ آنکه در
زمین بهشت يَرِثُهَا میراث کیرند آنرا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ بندکان من که شایسته
و ستوده اند و بصلاح و تقوی آراسته مراد همه مومنانند و نظیر اینست قوله تعالی وَأَوْرَثَنَا
الْأَرْضَ و قوله الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ و نزد بعضی مفسران مراد بارض زمین دنیاست و بصالحان
امت مرحومه اند یعنی حکم کردیم که زمین دنیا را بندکان صالح ما که امت پیغمبر آخر الزمانند بمیراث
کیرند بفتح و نصرت کقوله تعالی لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
مرویست که فرمود فراهم آورده شد برای من همه زمین پس نموده شدم مشارق و مغارب آنرا و زود
باشد که برسد ملک امت من آنمقدار که فراهم آورده شده است برای من از زمین و از ابو جعفر
صلوات الله علیه منقولست که فرموده هُمْ أَصْحَابُ الْمَهْدِيِّ فِي آخِرِ الزَّمَانِ یعنی صلحایی که وارث
همه زمینند اصحاب صاحب الزمانند که در آخر الزمان مشارق و مغارب زمین را بتصرف در آرند
و بیهقی در کتاب بعث و نشور اخبار بسیار درین معنی ذکر کرده و احادیث صحیح در تنصیص بر خروج
مهدی علیه السلام و آنکه وی از عترت حضرت رسالتست صلی الله علیه و آله بسیار است و از آنجمله بیهقی
باسانید وثیقه رفع کرده بحضرت رسالت که فرموده که لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ الله
ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مِنِّي يُوَاطِئُ اسْمُهُ اسْمِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا
وَجَوْرًا یعنی باقی نماند از دنیا مکر یک روز که حق تعالی آن روز را دراز کرداند تا برانکیزد در آن روز
مردی را از اهل بیت من که نام او نام من باشد پر سازد زمین را از داد و عدل همچنانکه پر شده باشد
از جور و ظلم و نیز در مجمع البیان باسانید صحیح از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که الْمَهْدِيُّ مِنْ
عِتْرَتِي مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ یعنی مهدی از عترت من باشد از فرزندان فاطمه إِنَّ فِي هَٰذَا بدرستی که
درین که مذکور شد از هلاک کافران و دولت صلحای اهل ایمان یا از اخبار و مواعظ این سوره
لَبَلَاغًا هر آینه کفایتست لِقَوْمٍ عَابِدِينَ مر کروه پرستندکان را که تمامی همت خود را صرف
عبادت کرده باشند مراد امت مرحومه اند که خبر و موعظه قرآنی ایشان را کافیست در رسیدن بمطلوب
وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا إِلَّا رَحْمَةً مکر بخشایشی لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را از برای
آنکه تو بآن مبعوث شده سبب هدایت و سعادت ایشانست و موجب صلاح معاش و معاد ایشان

کم‌غوبست رحمت او نسبت بکفار امتیه ایشانست از عذابها که برامم سابقه واقع شد کقوله تعالی
وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ بلکه معظم رحمت او بر اهل کفر آنست که ثواب داعی ایمان را
عرض کرده و اگر ایشان بآن مهتدی نشده اند همچنانکه کسی طعام کثیر حاضر سازد برای گرسنه و او
تقصیر نموده ازان نخورد او را منعم میگویند و آن گرسنه را منعم علیه با آنکه قبول او نکرده باشد
و مانند شخصی که چشمهٔ عظیم را کرداند و صلای عام در دهد که هرکه هست بیاید و ازان بخورد
و مواشی و مزارع خود را ازان آب دهد و جمعی بجهت تقصیر خود از نفع آن محروم مانند همچنین
کافر بجهت تقصیر خود از نعمت هدایت محروم کشته و در وادی ضلالت بگرسنگی و تشنگی هلاک کشته
و در حدیث صحیح ورود یافته که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از جبرئیل علیه السلام پرسید که ازین
رحمت چیزی بتو رسیده گفت آری من از عاقبت کار خود میترسیدم پس بیمنت تو امنیت یافتم بجهت
آنکه حق تعالی ثنای من فرمود در آیهٔ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ در کشف
الاسرار آورده که از جملهٔ رحمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آنست که امت را در هیچ مقام فراموش
نکرد اگر در مکهٔ معظمه بود و اگر در مدینهٔ مشرفه اگر در مسجد مکرمه بود و اگر در حجرهٔ طاهره و همچنین
چون بر ذروهٔ عرش و مقام قاب قوسین برآمد ایشانرا یاد نمود و فرمود که السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى
عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِينَ و فردا نیز در مقام محمود بساط شفاعت گسترده گوید اُمَّتِي اُمَّتِي تا همه را
شفاعت فرموده در جنات عدن درآورد قُلْ بگو ای محمد صلی الله علیه و آله مر کافرانرا که إِنَّمَا يُوحَى
إِلَيَّ جز این نیست که وحی فرستاده میشود بسوی من أَنَّمَا إِلٰهُكُمْ آنکه جز این نیست که خدای
شما إِلٰهٌ وَاحِدٌ خدای یگانه است و یکتا و معبود بی همتا فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ پس آیا
هستید شما گردن نهادگان و باخلاص عبادت نمایندگان و فرمان برندگان و فروتنان مر او را
فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند از توحید فَقُلْ پس بگو با ایشان که آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ
آگاه کردم شما را بر طریق سویه آنچیزی را که بآن مامور شدم از توحید یعنی همه آنرا بهمه شما
رسانیدم و همه شما را درین یکسان گردانیدم و قومی را دون قومی تخصیص نکردم و در موضح
آورده که اعلام کردم شما را از آنچه بمن وحی کردند و بر شما روشن شد و کافر و مؤمن در علم
باین مساوی شدند وَإِنْ أَدْرِي و نمیدانم من أَقَرِيبٌ آیا نزدیکست أَمْ بَعِيدٌ
یا دور است مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده میشوید بدان از حشر و نشر یا غلبهٔ مسلمانان
لیکن بیقین میدانم که محقق الوقوع است و بی شک و شبهه واقع خواهد شد مراد عدم علمست
بوقت معین و مقرر آن و یقین بر وقوع آن لامحاله إِنَّهُ بدرستی که خدای يَعْلَمُ الْجَهْرَ میداند
آشکارا مِنَ الْقَوْلِ از سخن کفار در طعن اسلام و ایذا و اهانت ایشان با هل اسلام وَيَعْلَمُ مَا

تَكْتُمُونَ و میداند آنچه میپوشید از حسد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و حقد بر مسلمانان و همه را
بران جزا و سزا خواهد داد وَإِنْ أَدْرِي و نمیدانم حکمت در تأخیر عقوبت شما لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ
لَكُمْ شاید آن تأخیر آزمایش باشد مر شما را یعنی تا با شما معاملهٔ آزمایندگان کند در کیفیت عمل
کما قال لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ مراد آنست که تا بر اهل عالم واضح شود که کدام از شما عناد ورزیده در کفر
راسخ شود و کدام از شما بوسیلهٔ معجزهٔ ظاهره ازان رجوع نموده باسلام و طاعت توحید مینماید وَ
مَتَاعٌ و شاید که آن برخورداری بود شما را إِلَىٰ حِينٍ تا هنگامی که وقت مقرر است و اجل
مقدر و بجهت این تمتع حجتی بر شما لازم کردد از شعبی مرویست که چون امام حسن بن علی علیهما السلام
بجهت مصلحت رعیت با معاویه مصالحه نمود معاویه او را گفت خطبه بخوان و مردمانرا ازین خبر ده آن
حضرت برخواست و بآواز بلند خطبه خواند مشتمل بر حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی و بعد ازان
فرمود عاقلترین مردمان مرد پرهیزکار است و نادان ترین مردمان مرد بدکار تبه روزکار بدانید
که این کار که من و معاویه دران اختلاف کردیم یا حق مردیست که باین کار سزاوارتر است و یا
حق من و من ترک آن کردم و از بهر آن گذشتم برای صلاح امت پس این آیه تلاوت فرمود که وَإِنْ أَدْرِي
لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ قُلْ رَبِّ احْكُمْ بگو ای آفریدگار من حکم کن و حفص قال
میخواند یعنی گفت پیغمبر که ای آفریدگار من حکم فرما میان من و اهل مکه بِالْحَقِّ براستی یعنی
بعدلی که مقتضای وقوع عذاب و عقابست بر ایشان چه آنها مستحق این شده اند و چون
آنحضرت بامر الهی این دعا فرمود حق تعالی اهل مکه را در بدر معذب گردانید بشمشیر آبدار نصرت
کردار حیدر کرار و سایر اتباع ابرار و ایشانرا هلاک ساخته بدار البوار جهنم رسانید از قتاده
مرویست که هرگاه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بمعرکهٔ جدال حاضر شدی قبل از شروع در
قتال فرمودی که رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمٰنُ و پروردگار ما بسیار رحمتست بر بندگان
خود الْمُسْتَعَانُ یاری خواسته شده یعنی یاری ازو میخواهیم عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ بر آنچه
شما صفت میکنید از حالی که بخلاف حق است که آن شوکت و تسلط مر شما را باشد بر ما و نگونسار
شدن رایت اسلام در اندک فرصتی و تکذیب عذاب موعود و واقع نشدن آن و غیر آن از
صفات باطل چون هَلْ هٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَاتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ وَلَدًا مراد آنست که شما سخنان ناسزا
و ناروا میگوئید و ما از وی سبحانه برد آن یاری میخواهیم و امید واری بدرگاه حضرت باری
داریم که حق را بر باطل غالب گرداند و امور باطله را درهم شکند پس حق تعالی اجابت دعوت
آنحضرت فرموده همه اهل کفر را مقهور و منکوب گردانید و وعدهٔ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ را بظهور آورده
همه را مغلوب ساخت و در آنچه گمان میبردند خایب و خاسر گشتند و آنچه طمع آن داشتند نقیض آنرا

سورة الحج وهي سبعون ومشاهده کردند خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین ثمانی آیات مکیة

ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هر که سورة الحج بخواند حق تعالی او را ثواب همکسانی که حج وعمره کرده اند وکسی تا روز قیامت کرامت فرماید واز ابو عبد الله علیه السلام مرویست که هر که این سوره در هر سه روز یکبار تلاوت کند آن سال بیرون نیاید که بزیارت بیت الحرام مشرف کردد واکر در سفر فوت شود حق تعالی او را بجنات نعیم رساند وانچه آرزوی آن باشد وی را اعطا فرماید وچون حق تعالی ختم سورة انبیا نمود بنام بندکان بتوحید واعلام ایشان بانکه پیغمبر او رحمة للعالمین است افتتاح این سوره کرد بامر مکلفین بپرهیزیدن از شرک ومخالفت وفرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها الناس ای مردمان خطاب بجمیع مکلفانست از مرد وزن ومؤمن وکافر وبنده وآزاد اما کودک ودیوانه چونکه از دایرهٔ تکلیف بیرونند در تحت این خطاب داخل نیستند پس میفرماید که ای مردمان که از اهل تکلیفید وقابل خطاب اتقوا ربکم بترسید از عذاب پروردگار خود یعنی از کفر ومعصیت مجتنب شوید ان زلزلة الساعة بدرستی که جنبانیدن قیامت مر زمین را شیء عظیم چیزی بزرک وپر هول وهیبتست وکویند این زلزله نزدیک طلوع آفتاب باشد از جانب مغرب ودر زاد المسیر آورده که قبل از نفخهٔ اول زمین متزلزل شود وندایی از آسمان برسد که یا ایها الناس اتی امر الله ای مردمان حکم خدا بوقوع قیامت در رسید پس فزعی عظیم در خلایق بدید آید یوم ترونها روزی که ببینید آن زلزله را تذهل غافل وبیخبر کردد از دهشت آن کل مرضعة هر زن شیر دهنده عما ارضعت ازان فرزند که شیر دهد آنرا یعنی با وجود شدت شفقت ومرحمت مادر بفرزند شیرخواره چون زلزلهٔ قیامت حادث کردد از دهشت وهول آن پستان از دهن فرزند خود بکشد واز و غافل شود واو را فراموش کند ویاد نیارد وتضع کل ذات حمل وبنهد هر زنی که خداوند بارست یعنی هر زن آبستن وباردار بیفکند حملها بار خود را یعنی از غایت دهشت فرزند خود را از شکم بیندازد وتری الناس وببینی ای بیننده همه مردمان از شدة وهول آن روز سکاری در حالتی که مستان باشند یعنی مانند مستان عقل وتمیز از ایشان زایل شده باشد وما هم بسکاری وحال آنکه ایشان نباشند مستان از روی حقیقت واکرچه در رای العین مست نمایند وهمچنین مستان باشند ولکن عذاب الله شدید ولیکن عذاب خدای سختست وبجهة هول ودهشت آن مدهوش نمایند از عمران بن حصین وابو سعید خدری مرویست که این هر دو آیه در شب نازل شد در غزوهٔ بنی المصطلق وقبیله اند از بنی خزاعه ومردمان درین شب براه میرفتند چون این هر دو آیه نازل کشت

رسول الله صلی الله علیه وآله بفرمود تا توقف کردند در کرد آگرد آنحضرت وحضرت این هر دو آیه را باواز بلند بر ایشان خواند همه بکریه افتادند ودر هیچ وقت این قدر کریه نکرده بودند که آن شب وچون روز شد هیچ کس زین از پشت اسبان فرو نکرفت وخیمه نزد وطعام نپخت وبعضی کریه میکردند وجمعی حزین وغمکین سر بر زانوی خود فرو برده بودند رسول صلی الله علیه وآله فرمود که میدانید که این روز چه روزی خواهد بود کفتند الله ورسوله اعلم خدا ورسول بهتر میدانند فرمود آن روز خدای تعالی آدم را فرماید که برخیز وبعضی از فرزندان خود را بدوزخ فرست او کوید که چند کس را بدوزخ برم ندا رسد که از هر هزار نهصد ونود ونه را بدوزخ فرست ویکی را بهشت اصحاب چون این بشنیدند صدای الله اکبر از ایشان برخواست وبهای هاى بکریستند وکفتند یا رسول الله آنرو نجات یابنده که خواهد بود فرمود مژده باد شما را که از جنس شما دو خلق هستند که ایشانرا یاجوج وماجوج میکویند واز غایت کثرت از حد وحصر متجاوزند ونهایت ایشانرا جز خدای نداند همه ایشان اهل دوزخ باشند با سایر کافران دیکر وعدد شما در جنب عدد کفار مانند یکموی سفیدست در کاو سیاه وامید میدارم که ربع اهل بهشت شما باشید ایشان خوشحال شدند وبعد ازان فرمود که امید میدارم که ثلث اهل جنت شما باشید ایشان زبان بتکبیر وتحمید بکشودند پس کفت امید من چنانست که شما دو ثلث اهل بهشت باشید وبدانید که اهل بهشت صد وبیست صف باشند هشتاد ازان صف امت من باشند وبعد ازان فرمود که هفتاد هزار از امت من ازان قبیل باشند که بیحساب بهشت روند عکاشة بن محصن برخواست وکفت یا رسول الله دعا کن تا من از جملهٔ ایشان باشم فرمود بار خدایا او را از ایشان کردان مردی از انصار برخواست وهمین التماس کرد فرمود عکاشه باین بر تو سبقت کرفت واز ابن عباس منقولست که آن انصاری منافق بود بجهة این برای او دعا نفرمود آورده اند که نضر بن حارث پیوسته با آنحضرت مجادله کردی وکفتی فرشتکان دختر خدایند وقرآن افسانهای پیشینیانست وخدا قادر نیست بر آنکه مردهٔ که پوسیده وریزیده باشد وخاک کشته زنده کند حق تعالی در بارهٔ او وهر که تابع او بود درین کفتار فرمود که ومن الناس من یجادل واز مردمان کس هست که از غایت کفر وعناد جدال ونزاع میکند فی الله در کتاب خدای تعالی ودر انچه حق تعالی ازان منزهست از نسبت ولد باو وعدم قدرت او بر زنده کردن مردکان بغیر علم بی دانستنی ومعرفتی وبدون برهانی وحجتی ویتبع وپیروی میکند در مجادله کردن باحق کل شیطان مرید هر دیوی سرکش را که متمرد کشته وسرکشنده است از فرمان خدا ومعراست از صلاح واصلاح کتب علیه نوشته است بران دیو یعنی در لوح محفوظ ثبت شده انه آنکه شان اینست که من تولاه هر که آن دیو را دوست دارد یعنی پیروی او کند فانه یضله پس بدرستی که آن دیو کمراه کرداند او را

یعنی تابع خود را از راه راست که طریق نجاتست از شقاوت ابدی و موصل بسعادت سرمدی
وَيَهْدِيهِ و راه نماید او را إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ بسوی عذاب آتش سوزنده یعنی دوست
و تابع خود را بر کاری دارد که مکافات آن آتش دوزخ باشد و شبهه نیست درانکه هر که تابع پیشوایان ضلال
و اضلال و رؤسای بدعت میشود و پیروی کسانی میکند که گرویده اند از جادهٔ هدایت انتمای
حضرت رسالت پناه و اهل بیت سید مختار صلوات الله علیهم اجمعین که مصابیح طریق هدایتند
و کواکب بروج نجات هر آینه در ظلمت ضلالت گرفتار شده مانند اتباع شیاطین و رؤسای کفار بدار البوار
شتابد و بعذاب سعیر گرفتار گردد و چونکه اکثر جدال اهل کفر و شرک در باب بعث است و نشور ازین جهت
حق تعالی بدلیل روشن بیان تحقق وقوع آن میفرماید بقوله يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان
مراد منکران بعث اند إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ در شک از برانگیختن
حق تعالی همه بندگان را و میگویید اعادهٔ معدوم ممکن نیست مر او حق سبحانه را آخر نظر کنید در اول
حال خود فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ پس بدرستی که ما آفریدیم پدر شما را مِنْ تُرَابٍ از خاک و همهٔ شما فرع
اویید و هر که قادر باشد که آدمی تمام خلقت و صورت را از خاک بیافریند البته توانا خواهد بود که
اجزای ریزیدهٔ او را جمع کرده زنده کرد اند پس تفکر کنید در اول آفرینش خود که آن آفریدن شماست از خاک
ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پس از ان از منی که آن آبیست که از پشت مرد و سینهٔ زن برحم ریخته میشود و جمع می گردد
در رحم ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس از مقداری خون بسته ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ بعد از ان از قطعهٔ گوشت
آنمقدار که بخایند مُخَلَّقَةٍ تمام خلقت که در وی هیچ نقصی و عیبی نبود وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ و ناتمام
خلقت که بعضی از اجزای آن نقصانی باشد و در وسیط گفته که غیر مخلقه بچه ایست که از شکم افتاده است که بعضی
از ان صورت نیافته حاصل که ما شما را منتقل ساختیم از حالتی بحالتی و از هیئتی بهیئتی لِنُبَيِّنَ
لَكُمْ تا بیان کنیم برای شما باین انتقالات بر سبیل تدریج قدرت و حکمت خود را یعنی تا استدلال کنید
از مبدأ بر معاد و تأمل نمایید که هرچه قابل تغییر و فساد و تکون است دیگر بار قبول آن میتواند کرد و هر که
قادر باشد بر تغییر و تصویر آن اولا لامحاله قادر خواهد بود بر اعادهٔ آن ثانیا وَنُقِرُّ و قرار میدهیم
و باقی میگذاریم فِي الْأَرْحَامِ در رحمهای مادران مَا نَشَاءُ آنچیزی را که خواهیم که قرار دهیم یعنی
آن جنینی را که مشیت ما تعلق گرفته باینکه از شکم بیفتد و در رحم بماند إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی
نام برده شده و مقرر گشته که زمان وضع است و اقل آن شش ماهست و اکثر آن ده ماه از ابن مسعود
مرویست که چون نطفه در رحم قرار گیرد حق تعالی فرشته بران موکل کرده اند آن فرشته گوید بار خدایا
این نطفه مخلقه خواهد بود یا غیر مخلقه اگر ندا رسد با وی که غیر مخلقه آنرا بیندازد و اگر خطاب آید
که مخلقه گوید خداوندا مذکر خواهد بود یا مؤنث و رزق او از کجا خواهد بود و اجلش چیست و سعید

یا شقی وی را گوید که در لوح محفوظ نگاه کن و آنرا بنویس و نگاه دار و بعد از ان ملازم حال او باش
تا هنگام وضع حمل و بعد از ان بامر او سبحانه او را از شکم مادرش بیرون آرد همچنانکه میفرماید که
ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ پس بیرون آوریم شما را از شکمهای مادران طِفْلًا در حالتی که کودک باشید و از
غایت ضعف و ناتوانی بامور خود قیام نتوانید نمود تا که شیر خورید و بآن پرورش یابید و بسن جوانی درآیید
ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ پس از ان برسید بکمال پختگیهای خود در قوت و عقل که نهایت قوت و غایت
فهم و خرد است و آن میان سی سالگی و چهل سالگیست وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ و بعضی از شما کسی باشد
که متوفی گردد نزد بلوغ رشد و کمال عقل یا قبل از ان یعنی در حالت کودکی یا جوانی یا بسن بلوغ بمیرد وَمِنْكُمْ
مَنْ يُرَدُّ و بعضی دیگر از شما کسی باشد که رد کرده شود إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ بفروترین و زبون ترین زندگانی
که سن خرافتست و نهایت پیری و ضعف بصر و درماندگی لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ تا نداند
پس از دانستن امور شَيْئًا چیزی را یعنی بحالت کودکی باز گردد پس هرچه دانسته باشد فراموش
کند و آنچه شناخته باشد از یاد او برود و حق تعالی سن خرافت را که ارذل العمر گفته بجهت آنکه آدمی درین
سن امید بهجت و قوت ندارد بلکه هر چند بر می آید خفت عقل و ضعف بدن و رذالت و خواری او بیشتر
میگردد و پیوسته منتظر مرگست و فنا بخلاف حال طفولیت و ضعف که دران امید واری تمام قوت
و کمال عقل هست از عکرمه منقولست که هر که تلاوت قرآن کند حق تعالی وی را از خرافت و نقص عقل نگه
دارد بدلیل قوله تعالی ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ یعنی عمل صالح را تفسیر
بتلاوت قرآن کرده بعد از ان حق تعالی استدلال دیگر میفرماید بر بعث باینکه وَتَرَى الْأَرْضَ و میبینی
آدمی زمین را هَامِدَةً در حالتی که خشک و بی رونق است و پژمرده و افسرده فَإِذَا أَنْزَلْنَا پس فرو
فرستیم از ابر عَلَيْهَا الْمَاءَ بران زمین آب باران را اهْتَزَّتْ جنبش کند آن زمین بگیاه مانند
کسی که از روی نشاط بحرکت درآید وَرَبَتْ و برآید مانند خمیرمایه وَأَنْبَتَتْ و برویاند مِنْ كُلِّ
زَوْجٍ از هر صنفی از نباتات بَهِيجٍ که تازه و تر و نیکو باشد و بهجت افزای پس قادری که زمین مرده و افسرده را
بآبی زنده سازد تواناست برانکه اجزای مردگان را جمع ساخته بهمان حال که بوده باز برد پس آنانکه مرده باشند
و خاک گشته مانندهٔ زمین مرده و افسرده در فصل زمستان که هیچ وجه نبات ازو روییده نشود
و چون فصل ربیع درآید او را در جنبش درآورد و انواع نباتات ازو برویاند پس البته قادر باشد
که همهٔ مخلوقات را زنده کند پس از مردن و خاک شدن ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد در آفرینش
آدمی در اطوار مختلفه و تحویل ایشان باحوال متنوعه و احیای زمین بعد از مردگی و افسردگی
بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در ذات خود که بوجود واجب
و ثابت او همهٔ اشیا متحقق گشته وَأَنَّهُ و بجهت آنست که او يُحْيِي الْمَوْتَىٰ زنده میگرداند

مردکان را چه نطفه و زمین خشک بدون موجدی زنده و تازه و با طراوت نمی تواند شد **وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** و برای آنست که بهمه چیزها تواناست از میرانیدن و زنده گردانیدن و غیر آن از مقدورات چه قدرت ذاتیه او نسبت بجمیع ممکنات علی السویه است **وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا** و بسبب آنست که قیامت آینده است یعنی تا بآن دلایل عالم شوند بوقوع قیامت که هیچ شک نیست در آمدن آن چه تغییر از مقدمات انعدام آنست **وَأَنَّ اللَّهَ** و برای انکه بدانید که خدای **يَبْعَثُ** بر انگیزاند **مَنْ فِي الْقُبُورِ** کسانیرا که اند کورها اند برای جزای کردارها بمقتضای وعدهٔ خود که قابل خلف نیست ولا محاله وفا بآن مقرون خواهد نمود **وَمِنَ النَّاسِ** و از مردمان **مَنْ يُجَادِلُ** کرهست که از روی عناد جدال میکند **فِي اللَّهِ** در کلام خدای یا در توحید و قدرت او مراد ابو جهل است یا عبد الله ابی یا نضر بن حارث یا مراد از اول رؤسای کفارند و از ثانی تابعان ایشان و بایر مقلدان که مرایشان از آنها طرح جدال می افکنند **بِغَيْرِ عِلْمٍ** بی دانشی **وَلَا هُدًى** و بی دلیلی که راه نماید بمقصد **وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ** و بی کتابی روشن که بدان ثواب از خطا ممتاز کردد **ثَانِيَ عِطْفِهِ** در حالتی که پیچنده است جانب دوش و کردن خود را جهت تکبر چه متکبر دامن از هر چیز در می چیند و کردن و روی خود را از همه چیزی منحرف میسازد و امر او اعراض است و روی کردانیدن او از حق و بر هر تقدیر این مقلد و جدال میکند در حالتی که متکبر و متحیر است یا معرض از حق **لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ** تا کمراه کرداند مردمان را از راه خدای یعنی از فرمان برداری او **لَهُ فِي الدُّنْيَا** مر او راست در دنیا **خِزْيٌ** رسوایی بقتل در روز بدر و فضیحه و نکوهش بر زبان اهل اسلام **وَنُذِيقُهُ** و بچشانیم او را **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** در روز رستخیز **عَذَابَ الْحَرِيقِ** از عذاب آتش سوزان و او را کوییم در روز قیامت که **ذَٰلِكَ** این رسوایی و فضیحه و عذاب **بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ** بسبب آنچیزیست که از پیش فرستاده دستهای تو یعنی کسب کرده از کفر و معصیت و شرک و جدال **وَأَنَّ اللَّهَ** و بسبب آنست که خدای **لَيْسَ بِظَلَّامٍ** نیست ستم کننده **لِلْعَبِيدِ** مر بندکان را بلکه جز این نیست که او جزا دهندهٔ ایشانست بر قدر ٤
اعمال ایشان نه زیاده بر آن و ذکر ظلم بصیغهٔ مبالغه جهت کثرت بندکانست یعنی ظلم نمیکند بر هیچ فردی از افراد آفریدکان از ابن عباس مرویست که جمعی از اعراب بمدینه آمده قبول اسلام کردند پس هر کرا از ایشان که مرضی عارض نشد و تن درست بودند و زنش پسر آورد و اسبش کره خوب تولد نمود و مواشی نتاج نیکو دادند کفت اسلام نیکو دینی است و مرا بسبب آن نیکویها پیش آمد و دل او بر اسلام آرمیده شد و هر کرا قضیه بر عکس این دست داد از دین برکشت و کفت ایمان بر من میمون نیست و بروایت ابن مسعود یکی از یهود ایمان آورد و اتفاقا بعد از ان در چشم او را

او را عارض شد و نور باصرهٔ او تاریک شد و بلاهای دیکر او را پیش آمده با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله کفت من این دین اسلام را شوم کرفتم مرا از ان معاف دار تا بکیش خود باز کردم حضرت جواب داد که دین اسلام را اقاله نتوان کرد و بدین دیکر رجوع نتوان کرد یهودی مرتد شد و این آیه آمد که **وَمِنَ النَّاسِ** و از مردمان **مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ** کرهست که پرستند خدا را بوحدانیت **عَلَىٰ حَرْفٍ** بر طرفی و کناره از ان نه در وسط حقیقی آن این مثلیست برای عدم ثبات در دین بدون سکون و طمانینه همچنانکه کسی که بر کنارهٔ لشکر ایستاده باشد و منتظر انکه اکر فتح و ظفر ایشان را دریابد مطمئن شده و دل آرمیده کشته و در میان آن لشکر در آید و با ایشان در غنیمت دست یکی دارد و شریک ایشان کردد و اکر از قضیه نتیجه بر عکس این دهد قرار بر فرار دهد و از ایشان بکریزد چنانکه میفرماید که **فَإِنْ أَصَابَهُ** پس اکر برسد او را **خَيْرٌ** نیکویی چون صحت و توانکری **اطْمَأَنَّ بِهِ** آرام کیرد بدین و ثابت شود بدین بسبب آنچیز **وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ** و اکر برسد او را ابتلایی و آزمایشی چون مرض و فقر و غیر آن از نکبات و اذیات و بلیات **انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ** برکردد بر روی خود یعنی از ان وجه که متوجه شده باشد باسلام که کفر است باز بران عود کند مراد آنست که مرتد کردد و دین اسلام را از دست بدهد و از حسن بصری نقلست که بحرف زبانست یعنی بزبان اظهار عبادت خدا کند و انقیاد اسلام و بدل بر کفر خود راسخ باشد **خَسِرَ الدُّنْيَا** زیان کرد در دنیا که بمراد نرسید و انچه مدعای او بود از صحت بدن و توانکری محروم ماند و بی نصیب **وَالْآخِرَةَ** و زیان کرد در آخرت که بسبب مرتد شدن بعذاب ابدی کرفتار شد **ذَٰلِكَ** این زیان هر دو سرا **هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ** آنست زیان هویدا و پیدا چه زیانی از ین عظیمتر نیست که شخصی از عافیت دنیا محروم ماند و در آخرت از ثواب و جنت نعیم بر آمده بعذاب جحیم معذب کردد نظم نه مال و نه اعمال و نه دنیا و نه دین ؛ نه لامع صدق و نه انوار یقین ؛ در هر دو جهان منفعل و خوار و حزین ؛ الحق زیانی نبود بدتر از ین ؛ **يَدْعُو** میخواند و میپرستد آن مرتد **مِنْ دُونِ اللَّهِ** بجز از خدای **مَا لَا يَضُرُّهُ** آنچیزی را که ضرر باو نرساند اکر نپرستد او را **وَمَا لَا يَنْفَعُهُ** و آنچه سود ندهد او را اکر پرستش کند آنرا که جماد است فاعل ضر و نفع و خیر و شر نمیتواند بود **ذَٰلِكَ** آن خواندن و پرستیدن **هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ** آنست کمراهی دور از مقصد که آن نور و هدایتست مانند کسی که در بیابان بی آب و کیاه سلوک کند و هر چند بیشتر سیر کند از آبادانی دورتر شود تا انکه کار او بهلاکت نزدیک شود **يَدْعُو** میخواند **لَمَنْ ضَرُّهُ** آنرا که ضرر پرستیدن آن که آن علت قتل دنیا و عذاب آخرتست **أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ** نزدیکتر است از سود او که توقع شفا از ان دارند **لَبِئْسَ الْمَوْلَىٰ وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ** بد مصاحبی و معاشری که با و معاشره کنند و مخالطه ورزند

چه از ان بغیر از ضرر ابدی حاصل نمیشود وبعد از ذکر جزای کسانی که شاکند در دین اسلام
ویا مضطربند بر نقیض آن بیان ثواب اهل ایمان میکند که ثابت وراسخ اند در ان ومیکوید إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا درمی آورد آنانکه تصدیق کرده اند خدا ورسول را
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند کارهای شایسته جَنَّاتٍ تَجْرِي در بوستانهایی که میرود
مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار باغهای آن جویهای آب چه بهشت باغ وبستان با به روانست
وسبزه وسایر درختان إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بدرستی که خدای میکند مَا يُرِيدُ آنچه میخواهد
از مکافات موحد ومشرک بروجه مصلحت وحکمت وهیچ کس نبود که دافع اثابت وعقوبت او
شود آورده اند که کروهی از غطفان در قبول اسلام توقف نموده کفتند که ظن ما آنست که
مهم محمد صلی الله علیه وآله از پیش نرود پس اگر امروز اسلام آریم دوستی که میان ما ویهود است منقطع کردد
وبا وجود این مدد اهل اسلام بما نرسد حق تعالی جهت رد قول ایشان فرمود که مَن كَانَ يَظُنُّ
هر که باشد از دشمنان خدا ورسول که کمان برد أَن لَّن يَنصُرَهُ اللَّهُ انکه نصرت ندهد خدا
پیغمبر خود را فِي الدُّنْيَا در دنیا باعلای کلمهٔ اسلام واظهار حجت وغلبیت وبر دشمنان وَالْآخِرَةِ
ودر آخرت بعلو درجه وشفاعة وقرب وکرامة وتر دجمی معنی آیه آنست که ارزاق بید قدرت
خداست وآن بهیچ کس نمیرسد مکر بمشیت او وبنده را ناچار است که بقسمت او راضی شود پس هر که
کمان برد که حق تعالی رازق او نیست وبصبر وتسلیم راضی نشود فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ پس باید که
بجهت زوال خشم خود بکشد رسنی إِلَى السَّمَاءِ از سقف خانه یعنی ریسمان از سقف خانه بیاویزد
ودر خود بندد ثُمَّ لْيَقْطَعْ پس باید که ببرد آن رسن را تا بر زمین افتد وبمیرد ویا رسن در افکند
وراه نفس خود را در بند کند وخود را هلاک سازد همچنان کسانیکه خشم بریشان مستولی شده باشد
چنین میکنند فَلْيَنظُرْ پس باید که در نکرد بنظر تأمل که با وجود این کلفتها هَلْ يُذْهِبَنَّ
آیا می برد كَيْدُهُ این فعل حیله آمیز او که نهایت آنچیزیست که بران قادر است مَا يَغِيظُ
انچه خشم آورد او را از کار پیغمبر که مظنه وامید او آنست که آنحضرت منصور نشود ومظفر
نکردد بر دشمنان ویا از عدم وسعت روزی خود وَكَذَٰلِكَ وهمچنانکه این آیات مذکوره را
فرستادیم أَنزَلْنَاهُ انزال میکنیم همه قرآن را آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ درحالتی که آیتهای روشن اند در
در احکام واخبار ومواعظ برای انکه آن بر شما واضح کردد وَأَنَّ اللَّهَ وبرای انکه خدای تعالی
يَهْدِي راه نماید بآن آیتها یا بر هدایت ثابت دارد مَن يُرِيدُ هر کرا خواهد هدایت او را یعنی آنرا
که داند لطف وتوفیق او را نفع خواهد بود وانها کسانی اند که طالب حق اند وتفکر در آیات ومعجزات
میکنند نه جماعتی که بجهت جحود وعناد نظر در دلایل واضحه نکنند واستماع آیات هادیه ننمایند

ان الذين

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه کرویده اند بخدا ورسول وَالَّذِينَ هَادُوا وآنانکه یهود شدند
وَالصَّابِئِينَ وستاره پرستان ویا کفاری که از دینی بدینی دیگر نقل کنند وَالنَّصَارَىٰ وترسایان
وَالْمَجُوسَ وکبران وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وآنانکه شرک آوردند یعنی بت پرستان مثل مشرکان
قریش وسایر توابع وقبایل وعشایر ایشان إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ بتحقیق که خدای تعالی جدایی کند
میان ایشان يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز بحکم محکم خود تا محق از مبطل متمیز کردد محق را بعلامت
سفید رویی ومبطل را بنشانه سیه رویی ویا بنوع جزا ومکافات آنها ممتاز کرداند یعنی هر کدام را
بروجهی که لایق او باشد مجازات نماید ودر موضعی که مهیاست وفراخور اوست فرود آورد إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ بر همه چیزها کواهست واز حال همه آکاه پس همه را
بروفق اعتقاد جزا خواهد داد در روز معاد مقاتل کفته که اهل مکه بر پنج قسمند یکی از انها که اهل
ایمانند تابع رحمن اند وناجی ورستکار در دنیا وعقبی وباقی فرق شیطان که هالکند هلاکت ابدی
أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی خطاب با حضرت است ومراد امت اند یعنی ای اهل تکلیف نمیدانید أَنَّ اللَّهَ آنرا
که خدای يَسْجُدُ لَهُ سجده میکنند مر او را یعنی کمال خضوع وخواری برای او بجای می آورد مَن فِي
السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانهاست از انواع ملایکه بطوع ورغبت وَمَن فِي الْأَرْضِ وهر که در
زمین است از مؤمنان جن وانس از روی طاعت وعبادت وخاضع وخاشع واستکانت وَالشَّمْسُ
وسجده میکند او را آفتاب بطلوع وغروب که متضمن خضوع ومذلت اوست در انقیاد که آن مدلول
علیه سجود است وبدین قیاس است قوله وَالْقَمَرُ وسجده میکند مر او را ماه ببر آمدن وفرو رفتن
بروجه فرمان برداری وَالنُّجُومُ وستارکان برفتن وفرود آمدن بروفق مأمور وَالْجِبَالُ وکوهها
بجاری شدن چشمهای آب از ان وپرورش معادن بروجه انقیاد وَالشَّجَرُ ودرختان بسایه
که موجب پستی ومذلتست وَالدَّوَابُّ وچهارپایان بعجایب ترکیب وبخواری وافتادکی حاصل
که ذوی العقول سجده حضرت احدیت میکنند از روی طوع ورغبت وطاعت وعبادت
وغیر ذوی العقول بر سبیل مسخر شدن وعدم امتناع از تدبیر ملک قدیر یا از روی دلالت کردن
آنها بذل وخضوع خود بر عظمت مدبر خود ووجود صانع خود که مستجمع جمیع صفات کمالست
که بجهت آن مستحق عبادت وسجود است وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وسجده میدهد او را
سجدهٔ طاعت بسیاری از مردمان وَكَثِيرٌ وبسیاری از ایشان که ابا کرده اند از سجود
حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ سزاوار شده است بریشان عذاب یعنی بجهت امتناع از سجود وانقیاد
واصرار بر کفر ومعصیت حکم شده است بر آنها بعقوبت در دنیا وآخرت واز مجاهد نقلست که
هر که او سجده نکند خدای را سایهٔ او سجده قیام نماید کقوله تعالی وظلالهم بالغدو والاصال

دراحقاف آورده که بحسب حقیقت نهادن پیشانی بر زمین چه اگر کسی از روی استهزا پیش کسی پیشانی
بر زمین نهد آنرا از حساب سجده نمیشمارند بلکه سجده نشان خضوع دل و نهایت تواضع و تضرع
و غایت تعظیم و تکریمست و همه ذرات عالم مر خدایرا خاشع و خاضعند بدلایل چنانکه اوضح و
اظهراست از دلالت مقال و صاحب کشاف آورده که مراد بسجود مطاوعت مخلوقاتست مر او را در انچه
احداث نموده در آنها از افعال و در اینجا اجرای افعال نموده در آنها از تدبیر و تسخیر خود مر آنها را و بدانکه
این سجدهٔ ششم است از سجدهٔ قرآنی باتفاق علما و در فتوحات این سجده را سجدهٔ مشاهده و اعتبار
فرموده که از همه اشیا غیر از آدمیان را تبعیض نکرد پس بنده باید که مبادرت کند بسجده تا از کثیر اول
باشد که اهل سجده و اقتراب‌اند نه از کثیر ثانی که مستحق عذاب و عقاب‌اند **وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ** و هر کرا
خوار کرداند خدای یعنی او را بجهة کفر یا عصیان و فسق بشقاوت آخرت که عذاب دوزخ است
کرفتار کرداند **فَمَا لَهُ** پس نیست مر او را **مِنْ مُكْرِمٍ** هیچ کرامی کننده و نوازنده بسعادت و
مثوبت و در آوردن او بجنت که دار کرامتست چه مالک مثوبت و عقوبت نیست مگر او سبحانه
إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بدرستی که خدا میکند **مَا يَشَاءُ** انچه خواهد از اهانت و اکرام بر وفق مقتضای
عمل عاملان و اعتقاد معتقدان و هیچ کس او را از ان منع نتواند کرد چه او قادر مطلق است
و ماسوای او در نهایت عجز و افتقار و مذلت و احتیاج از ابن عباس مرویست که اهل کتاب
با زمرهٔ اصحاب در مقام مخاصمه درآمده کفتند پیغمبر شما را با جمیع پیغمبران پیشین تصدیق میکنیم
و بکتاب خود و بکتاب شما و سایر کتابهای آسمانی ایمان داریم و شما با آنکه پیغمبر و کتاب ما را می
شناسید از روی حسد و حقد بوی نمیکروید پس حق در طرف ما باشد نه در جانب شما حق تعالی
آیه فرستاد که **هَٰذَانِ خَصْمَانِ** این دو کروه دشمن یکدیگرند **اخْتَصَمُوا** جنک و جدال
نمودند **فِي رَبِّهِمْ** در دین پروردکار خود و بخاری در صحیح خود آورده که از ابوذر غفاری رحمه الله
منقولست که کفت سوکند میخورم بخدای که این آیه در حق شش کس است از مؤمن و کافر که در روز
بدر سبقت کردند بر یکدیکر بمبارزت از جانب کفار عتبه بود و شیبه و ولید بن عتبه و از طرف
مؤمن حمزه و علی و عبیده بن حارث بن عبد المطلب حمزه مبادرت کرده عتبه را بکشت و امیر المؤمنین
علیه السلام ولید را بقتل آورد و عبیده شیبه را و تفصیل این قصه در آیات بدر مذکور است
و در تبیان نیز از امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل کرده که آنحضرت فرمود این آیه در مبارزان ما
که کفار بودند نازل شد در روز بدر و در وسیط آورده فرق خمسهٔ مذکوره یعنی یهود و صابیان
و نصاری و مجوس و مشرکان یک کروهند ازین هر دو خصم و مؤمنان علیحده یک کروه و این
هر دو خصم پیوسته در ذات و صفات خدای تعالی جنک میکنند **فَالَّذِينَ كَفَرُوا** پس

آنانکه نکرویدند **قُطِّعَتْ لَهُمْ** بریده شود برای ایشان بمقدار جثهٔ ایشان **ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ**
جامها از آتش که همه جسد ایشان را فرو کیرد مانند جامه که احاطهٔ جمیع بدن کند و باوجود این شدت عذاب
يُصَبُّ ریخته شود **مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ** بر زبر سرهای ایشان یعنی بریزند بر سر ایشان **الْحَمِيمُ**
آب جوشان که از غایت حرارت **يُصْهَرُ بِهِ** کداخته شود بآن **مَا فِي بُطُونِهِمْ** انچه در شکمهای
ایشان باشد از آلات و احشای اندرونی **وَالْجُلُودُ** و کداخته شود پوستهای ایشان یعنی اثر حرارت عشر
بظاهر و باطن ایشان برسد **وَلَهُمْ** و مر تعذیب ایشان راست **مَقَامِعُ** کرزها در دست زبانیه **مِنْ**
حَدِيدٍ از آهن که بعنف بر ایشان کوبند **كُلَّمَا أَرَادُوا** هرکاه خواهند کفار **أَنْ يَخْرُجُوا**
مِنْهَا آنکه بیرون آیند از آتش **مِنْ غَمٍّ** از جهة کثرت غم و الم و بیطاقتی **أُعِيدُوا** باز کردانیده
شوند بان کرزها **فِيهَا** در ان آتش یعنی چون بکناره دوزخ رسیده نزدیک بخروج شوند زبانیه
کرزهایی که در دست داشته باشند بر سر ایشان و باز کردانند ایشانرا بدرکات دوزخ و از حسن مرویست
که زبانهٔ آتش بر ایشان خورد و ایشانرا بر بالای دوزخ اندازد و زبانیه بمقامع ایشانرا بته دوزخ اندازند
و بعد از هفتاد خریف بته دوزخ رسند و باز زبانهٔ آتش ایشانرا ببالا اندازد و زبانیه ایشانرا بمقامع بقعر
دوزخ افکنند و بر همین منوال معذب باشند و کویند بایشان که **وَذُوقُوا** و بچشید **عَذَابَ**
الْحَرِيقِ عذاب آتش سوزان را و در حدیث آمده که اکر کرزی از ان کرزها بر زمین دنیا نهند و همهٔ آدمیان
و پریان بر ان جمع شوند و خواهند که آنرا بردارند نتوانند و راوی این حدیث ابو سعید خدریست
و عذاب موصوف از برای یکی از ان خصم باشد که کافرند پس در حق خصم دیکر که اهل ایمانند میفرماید که
إِنَّ اللَّهَ بتحقیق که خدای **يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا** در آورد آنانرا که کرویده‌اند بخدا و رسول او **وَ**
عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته **جَنَّاتٍ تَجْرِي** در بوستانهایی که میرود
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار یا مساکن آن جویهای آب **يُحَلَّوْنَ فِيهَا** آراسته کردانیده
و زیور و پیرایه بسته در ان بهشتها **مِنْ أَسَاوِرَ** از دستوانها **مِنْ ذَهَبٍ** که از جنس طلا باشد
وَلُؤْلُؤًا و زیور بسته شوند از مروارید یا از دستوانهای طلا که مروارید در ان نشانده باشند و عاصم
بنصب لؤلؤا میخواند یعنی داده شوند مروارید تابان و خود را از تن کرداند **وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا**
و جامه که پوشند ایشان در بهشت **حَرِيرٌ** ابریشم خالص است و در حدیث آمده که هر که در دنیا حریر پوشد
در آخرت نپوشد مراد مردانند که لباس حریر بر ایشان حرام است و طلا هم مثل اینست **وَهُدُوا** و راه
نموده شوند مؤمنان **إِلَى الطَّيِّبِ** بچیزی پاکیزه **مِنَ الْقَوْلِ** از کفتار یعنی حق تعالی در آخرت آنها را
بکلمهٔ طیبه راه نماید و آنچنان باشد که چون نظر ایشان بر بهشت افتد کویند **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا**
لِهَٰذَا و چون به بهشت روند کویند **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ** و چون در منازل خود قرار

کیرند کویند الحمد لله الذی صدقنا وعده و ماقول پاکیزه آن باشد که در بهشت لغو و فحش و باطل نکویند که لا یسمعون فیها لغوا و لا تاثیما یا مراد تحیت ایشان باشد بایکدیکر که و تحیتهم فیها سلام و اکثر مفسران بر آنند که مراد بقول طیب کلمهٔ شهادتست در دنیا کقوله تعالی یصعد الکلم الطیب و ابن زید تکبیر را با کلمهٔ شهادت ضم میکند و میکوید قول طیب لا اله الا الله و الله اکبر است و نزد سدی قول طیب قرآنست و نزد بعضی دیکر مطلق ذکر الهی و یا استغفار است و یا هر قول که مطیب نفوس مردمان باشد و سلمی آورده که ذکر الله است و یا نصیحت و موعظهٔ مسلمانان یا دعای مؤمنان یا امر بمعروف و نهی از منکر و صاحب کشف الاسرار کفته که کلام پاکیزه است که از دعوی و ریا و عجب دور باشد و بنیاز نزدیک و سهل تستری فرموده که درین کلام نظر کردم هیچ راه بحق نزدیکتر از نیاز ندیدم و هیچ حجاب صعبتر از دعوی نیافتم و هدوا و راه یافته شوند اهل ایمان الی صراط الحمید براه خداوند ستوده که مستحق حمد است مراد طریق بهشتست یا بصراط مستقیم که دین اسلام است بعد از ان از صفات ذمیمهٔ کفار خبر میدهد که ان الذین کفروا بدرستیکه آنانکه نکرویدند بخدا و رسول و یصدون و باز میدارند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای که ایمانست و طاعت و المسجد الحرام و از طواف مسجد حرام بقول اشهر مراد روز حدیبیه است که پیغمبر و اصحاب او را از طواف خانه و مسجد باز داشتند الذی جعلناه آن مسجدی که ساختیم آنرا للناس برای مردمان مخصوص نیست بعضی دون بعضی سواء العاکف فیه یکسانست مقیم درو و الباد و آینده از بادیه یعنی شهری و غریب در ادای مناسک حج و اداء لوازم تعظیم خانهٔ کعبه مساویند و کویند مراد آنست که قبله کسانی که مقیم اند دران و جماعتی که از اطراف و جوانب عالم اند کعبه است و همه درین حکم مساوی اند و یا همه مساوی اند در ایمن بودن از قتل و غارت دران و من یرد فیه بالحاد بظلم و هر که اراده کند در حرم کاری را که مقارن باشد بمیلی کردیدن و کردیدن را از راه حق و پیوسته بستمکاری که آن شرکست و کسب معصیت یا هر که خواهد در زمین حرم کردیدن از راه راست بسبب ظلم و تعدی از منهج صواب نذقه بچشانیم او را من عذاب الیم از عذاب دردناک در دنیا و در آخرت از ابن عباس و ضحاک و مجاهد و ابن زید مرویست که مراد بالحاد و ظلم احتکار طعام است و کویند مراد هر چیزیست که منهیست حتی دشنام دادن بخادم چه ذنوب آنجا عظیمتر است نسبت بمواضع دیکر و عقاب آن مضاعف و اکثر علما بر آنند که اراده کناه در حرم موجب استحقاق عذابست و هر که قصد کناهی کند در غیر حرم اکر بفعل آرد بر او بنویسند و اکر نه ننویسند مکر در حرم که اکر اندیشهٔ کناهی کند پیش از آنکه کند بر وی بنویسند و عبد الله مسعود فرموده که اکر کسی قصد قتل کسی کند بمکه یعنی قصد کند که کسی را بمکه بکشد او را عذاب الیم بچشانند علم الهدی رحمة الله علیه

فرموده

فرموده که چون مکهٔ محترمه مخصوص است بتضاعف حسنات چه نمازی دران با چندین نماز در غیر آن برابر است پس جزای سیئات نیز دران مضاعف باشد از سایر مواضع و نزد جمعی دیکر الحاد و ظلم قصد کشتن کسیست که وی قصد کشتن او نکند و ظلم کند بر کسی که وی قصد ظلم او نکند و حکمت استدلال کردن باین آیه بر آنکه هر که در حرم احداث امری کند که موجب حد یا تعزیر باشد عقوبت او را زیاده کردانند بجهت آنکه فرموده نذقه من عذاب الیم و اذ بوانا و یاد کن ای محمد صلی الله علیه وسلم که چون تعیین مرجع کردیم لابراهیم برای ابرهیم علیه السلام مکان البیت جای خانهٔ کعبه را در وقت ساختن یعنی آن مکانرا مرجع وی کردانیدیم تا رجوع بآن نموده دران خانه بنا کند و عبادت نماید و در روایت آمده که حق تعالی رفع خانهٔ کعبه کرد باسمان در زمان طوفان نوح علیه السلام و آن از یاقوت سرخ بود پس حق تعالی بابرهیم علیه السلام امر کرد تا در موضع آن خانه بسازد باین وجه که ابری بفرستاد تا سایه افکند بران مقدار که زمین خانه بود و ابرهیم علیه السلام بران خانه بنا کرد و کویند باد بر انکیخت تا بدان اندازه زمین را برفت و یا جبرئیل بیامد و کرد اکرد آن خطی بکشید و ابرهیم علیه السلام بر اساس قدیم بنا فرمود و کفتیم او را ان لا تشرک که شرک میاور و انباز مکیر بی شیئا بمن چیزی را که من از شرک منزهم پس مرا بوحدانیت پرستش کن و طهر بیتی و پاک کن خانهٔ مرا از بتان و از جمیع چیزهای ناشایسته مانند نجاستها للطائفین برای طواف کنندکان کرداکرد آن و القائمین و برای ایستادکان در نماز و الرکع السجود و رکوع کنندکان که سجده نمایند که اند مراد بقائمین و راکعین و ساجدین نماز کذارندکانند و اکثر مفسران بر آنند که مراد بطائفین اهل آفاقند که بطواف خانه توجه نموده باشند و بقائمین کسانی که مقیم آن بلده اند و متوطن دران و راکعین و ساجدین نماز کذارندکانند و لهذا مسافر را در آنجا طواف کردن افضل است از نماز کردن و مقیم را نماز کردن افضل از طواف کردن حاصل که میفرماید ای ابرهیم خانهٔ کعبه را از اصنام و انجاس پاک کردان تا آنرا طواف کنند و دران نماز کذارند و این قول بزبان اهل عالمست اما بزبان اشارت میفرماید که دل خود را که دار الملک کبریای منست از همه چیزها پاک کن و غیر را بدان راه مده که آن پیمانهٔ محبت ماست در خبر است که وحی آمد بداود علیه السلام که ای داود برای من خانه پاک بساز که نظر عظمت من بآن فرود آید داود علیه السلام کفت کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید فرمود که آن دل بندهٔ مؤمن است داود علیه السلام کفت او را چکونه پاک دارم خطاب آمد که آتش محبت ما دران زن تا هر چه غیر ماست همه را بسوزد و آورده اند که چون ابرهیم خلیل خانهٔ کعبه را تمام کرد وحی آمد بوی که همه مردمانرا بزیارت خانه آواز ده ابرهیم علیه السلام فرمود که آواز من بکجا رسد خطاب آمد که از تو ندا کردن و از من رسانیدن پس خلیل با مرملک جلیل در مقام و بروایت اشهر در کوه بوقبیس برخاست و هر دو انکشت بر کوش نهاد و باواز بلند ندا کرد که

یا ایها الناس حجوا بیت ربکم ای مردمان حق تعالی حج خانهٔ خود را بر شما نوشته و شما را بدان میخواند اجابت کنید حق تعالی آواز او را بجمیع مردمان اهل عالم و هر که در اصلاب مردان و رحمهای زنان بودند از مشرق تا مغرب رسانید و هر که در علم الله بود که حج گذارد بجواب لبیک اللهم لبیک زبان بگشاد و حق تعالی این قصه را باین وجه بحبیب برگزیدهٔ خود صلوات الله علیه و آله اخبار میفرماید که واذن فی الناس و ندا در ده ای ابرهیم علیه السلم در میان مردمان بالحج بدعوت حج و امر آن یعنی بخوان ایشانرا بطواف خانهٔ خدا و باداء مناسک آن یاتوک تا بیایند بسوی تو رجالا در حالتی که پیادگان وعلی کل ضامر و در حالتی که سواران باشند بر هر شتر لاغر شده از گشتن بجهة بعد میفرماید که بجهة تمام یاتین آیند آن شتران من کل فج عمیق از هر راه فراخ که دور باشد مراد آنست که مردمانرا بر وجوب حج دعوت کن سوار و پیاده بحج خواهند آمد مرویست از سعید بن جبیر که عبد الله عباس پسران خود را گفت که ای پسران من حج کنید پیاده در حالت آمدن و بازگشتن که من از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود هر کسی که سواره بحج آمده باشد بهر گامی که راحلهٔ او بردارد هفتاد حسنات و هر کس را که پیاده آمده باشد و حج گذارده هفتصد حسنه است از حسنات حرم گفتند یا رسول الله حسنات حرم چه چیز است فرمود هر حسنهٔ آن مقابل صد هزار حسنه است در غیر آن در کشف الغمه از علی ابن زید بن جدعان نقل کرده که حضرت امام حسن بن علی علیهما السلام پانزده حج مقبول گذارده بود پیاده و ملازمان او اسبان راهوار خوش رفتار با او میکشیدند تا بمکهٔ معظمه و هرچند مسافت دورتر باشد ثواب آن بیشتر خواهد بود انس از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که شنیدم از آنحضرت که فرمود حق تعالی با فرشتگان مباهات میفرماید باهل عرفات و میگوید ای فرشتگان من نظر کنید به بندگان من که همه ژولیده موی و گرد آلود توجه نموده اند بجانب من از راه دور و دراز پس گواه میگیرم شما را که بتحقیق من اجابت دعای ایشان کردم و اذن شفاعت ایشان دادم در هر که راغب باشند و بخشیدم بدکاران ایشانرا به نیکوکاران ایشان و عطا فرمودم نیکوکاران ایشانرا جمیع آنچه از من طلبیده اند غیر از حقوقی که در میان ایشان باشد یعنی غیر از چیزی که در ذمهٔ یکدیگر داشته باشند و بطریق امانت نزد یکدیگر گذاشته پس چون حاجیان از عرفات بمشعر روانه شوند و وقوف کنند و عود کنند در مطالب و مقاصد خود یعنی آنها را حق تعالی رفع نموده طلب انجاح آن کنند حق تعالی بملائکه گوید ای فرشتگان من بندگان من وقوف نموده اند در مشعر و در مطلوب خود عود کرده از من طلب آن میکنند پس گواه میگیرم شما را که اجابت نمودم دعای ایشانرا و زمام شفاعت بدست ایشان دادم تا در حق هر که رغبت داشته باشند شفاعت نمایند و بدکاران ایشانرا به نیکوکاران ایشان بخشیدم و جمیع آنچه طلب کرده اند با ایشان ارزانی داشتم و ضامن شدم جمیع حقوقی را که در ذمت یکدیگر دارند و آنرا در کف کفایت خود نهادم

و فردای قیامت خصمان ایشانرا از ایشان خشنود گردانم بر وجهی که هیچکس دعوی بر ایشان نداشته باشد و نزد بعضی خطاب متوجه حضرت رسالتست و مصدق این قولست آنچه از امام جعفر صادق علیه السلام مأثور است که پیغمبر صلی الله علیه و آله قبل از حجة الوداع ده سال در مدینه اقامت فرمود و در این مدت بحج نرفت و چون این آیه نازل شد منادی خود را امر فرمود که ندا در دهد در میان مردمان از جهة حج رفتن پس در مدینه خلایق بسیار از اعراب و غیر ایشان جمع شدند و اکثر از اهل مدینه بودند و آنحضرت در بیست و ششم ذی القعده از مدینهٔ مبارکه بیرون رفت و چون بمسجد شجره رسید وقت زوال بود همانجا غسل کرده نیت حج قران فرمود و بعد از آنکه ظهرین را ادا فرموده بود و متوجه مکه شده مناسک حجة الوداع را بجا آورد پس میفرماید ای محمد صلی الله علیه و آله ندا کن مردمانرا بطواف خانهٔ خدا تا پیاده و سوار بیایند نزد تو لیشهدوا بجهة آنکه حاضر شوند منافع لهم نزدیک منفعتهایی که مر ایشانراست بمنافع دینی یا دنیوی خود برسند که آن ارباح تجارتست در دنیا یا رسیدن بجنات اعلا در عقبا اول قول ابن عباس و ابن جبیر است و دویم قول سعید بن مسیب و عطیه و مأثور از ابوجعفر و ابو عبد الله صلوات الله علیهما و نزد مجاهد هم تجارتست در دنیا و هم ثواب در آخرت و صاحب کنز العرفان و کشاف نیز گفته که مراد منافع دینیه و دنیویه است که مختص است باین عبادت و در غیر آن از انواع عبادت چون نماز و روزه و زکوة یافت نمیشود و این منافی قولین مذکورین نیست ویذکروا اسم الله و بجهة آنکه یاد کنند نام خدا را از لبیک و تکبیر فی ایام معلومات در روزهای دانسته شده نزد مردمان و معلوم و معهود در میان ایشان که آن دههٔ اول ذی الحجه است و مراد بمعدودات در آیهٔ واذکروا الله فی ایام معدودات ایام تشریق است که روز عید قربان است و سه روز بعد از آن و نزد ابن عباس ایام معلومات ایام تشریق است و معدودات ایام عشر این قول از ابوجعفر صلوات الله علیه منقولست و مقوی قول ثانیست اینکه میفرماید بعد از این که علی ما رزقهم یعنی ذکر خدا کنند بر ذبح آنچه روزی داده شده است ایشانرا من بهیمة الانعام از بسته‌زبانان چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند مراد آنست که در حین ذبح و نحر نام خدا برند و باسم او بکشند نه باسم بتان چنانکه شعار کفار است و از امام جعفر صادق علیه السلم مرویست که مراد تکبیر است در منی عقیب پانزده نماز که اول آن ظهر عید است و این نیز مؤید قول ثانیست و صورت تکبیر اینست که الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد الله اکبر علی ما هدینا و له الحمد علی ما اولینا والله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام آورده اند که کفار باسم بتان خود قربان میکردند و از گوشت قربانی نمیخوردند حق تعالی رسوم باطلهٔ ایشانرا در هم شکسته باهل ایمان امر میکند که بنام من قربان کنید فکلوا منها پس بخورید

از گوشت آن وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ و بخورانید از آن قربانی درماندهٔ محنت کشیدهٔ محتاج
تنگدست را و باید دانست که اگر مذبوح هدی است امر باکل و اطعام از برای وجوبست و اگر قربانیست از برای
ندب و اگر ذبح از برای کفارتی باشد یا نذر کرده باشد صاحب مذبوح را جایز نیست خوردن آن
چنانچه در احادیث صحیحهٔ اهل البیت علیهم السلام ثابت گشته و بایس کسیست که اثر شدت و محنت
فقر بر وی ظاهر شده باشد از جوع و برهنگی و یا آنست که دست خود برای سؤال دراز کند و کف دست
برای طلب بگشاید و یا کسیست که مردمان عار داشته باشند از مجالست و صحبت او نهایت پریشانی
و خواری و فقر او بآن مرتبه است و لهذا حق تعالی تقدیم اسم او نموده بر فقیر ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ و بعد ازان
بگذارید مناسک حج را از سر تراشیدن و ناخن چیدن و رمی جمار ثلثه کردن و غیر آن از اعمال حج که
بعد از ذکر است وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ و باید که وفا کنند نذرهای خود یعنی آنچه نذر کرده باشند
از حج و غیر آن از طاعات که درین ایام در مکه بجای می آورند وَلْيَطَّوَّفُوا و باید طواف کنند طواف
زیارت و طواف نسا و طواف عمره بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ بخانهٔ آزاد از غرق روز طوفان و یا از تملک
مردمان و تسلط جباران از سعید بن جبیر مرویست که تبع متوجه مکه شد بقصد خراب کردن خانهٔ
کعبه چون بغدیر رسید مفلوج شد و هر چند اطبا در معالجهٔ آن کوشیدند فایده نداد بعضی از اهل
اسلام نزد او آمدند و گفتند ای ملک این خانه را خدایی هست که هر که قصد آن کند ویرا بلایی مبتلا
سازد و او را از آن باز دارد اگر خواهی که بکه روی عزم را جزم کن که تعرض بآن خانه نرسانی تا خدای آن خانه
ترا شفا دهد ملک برین عزم متوجه مکه شد حق تعالی او را از آن مرض شفا داد وی بمکه آمده بفرمود
تا خانهٔ کعبه را کسوتی فاخر بپوشانیدند و اول کسی که خانهٔ کعبه را کسوت پوشانید وی بود و هزار شتر قربان
کرد و اهل حرم را بصله و عطا نوازش نمود و در آن موضع که فرود آمده بودند آنرا مطابخ نام کردند زیرا
که طبخ بسیار آنجا کردند و بمردمان مکه اطعام نمودند و اینکه حجاج تخریب رکنی از مکه نمود و حق تعالی او را
هلاک نگردانید و بنزول عذاب بران بجهت آن بود که مقصود آن گرفتن عبد الله زبیر بود که بخانهٔ
کعبه پناه برده بود نه قصد تخریب خانه و لهذا بعد از آنکه ابن زبیر را از آنجا بیرون آورد تعمیر آن نمود
و بر طرز اول بنا نمود و یا بجهت برکت و میمنت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم بود چه همهٔ امتان محفوظ
از عذاب استیصال در دنیا و این وجه اوجه است چه اقدام او برین فعل قبیح مخالف آیهٔ کریمهٔ وَمَنْ
دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا بود و نزد بعضی عتیق آنست بمعنی قدیمست زیرا که بانی خانهٔ کعبه آدم علیه السلام بود
کقوله تعالی إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ بِبَكَّةَ مُبَارَكًا و بعد از طوفان ابراهیم علیه السلام تجدید
آن نمود و بعد از آن عمالقه و در بعضی روایت آمده که بنای آن خانه قبل از آدم علیه السلام بوده بدو هزار
سال و آنرا ضراح میگفتند ذَٰلِكَ امر حج و مناسک آن اینست که مذکور شد وَمَنْ يُعَظِّمْ

حُرُمَاتِ اللَّهِ و هر که بزرگ دارد حرمتهای خدا را یعنی حرمت احکام حج را انکه داند و هتک
آن نکند و حرمت آن بجای آورد فَهُوَ پس آن تعظیم که حفظ احکام او سبحانه است و امتثال
آن نمودن خَيْرٌ لَهُ بهتر است مر او را عِنْدَ رَبِّهِ نزد پروردگار او از پاداش و جزا وَأُحِلَّتْ
لَكُمُ و حلال کرده شده مر شما را در حال احرام الْأَنْعَامُ همه چهارپایان و حکم آنها حکم صید
بر نیست که بر محرم حرام است إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ مگر آنچه خوانده شود بر شما تحریم آن
که آن میتات است و آنچه بغیر نام خدا کشته باشند کقوله تعالی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ تا آخر و چون
حق تعالی ترغیب بندگان نمود بر تعظیم حرمات خود در عقب امر کرد باجتناب اوثان و قول زور چه توحید
خدا و نفی شرک از او و صدق قول از اعظم حرماتست و فرمود فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ پس دور شوید
از پلیدی مِنَ الْأَوْثَانِ که آن بتانند یعنی بتان را شریک خدا نگردانید بلکه بر طریق توحید خدا را پرستید
وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ و اجتناب کنید از گفتار دروغ که دعوی شرکت بتانست بخدا و غیر آن عشر
و یا مراد مطلق کذب است و بهتان حاصل که میفرماید از عبادت اوثان و قول زور دور شوید حُنَفَاءَ
لِلَّهِ در حالتی که میل کننده باشید از همه ادیان باطله بدین اسلام از برای خدا یعنی خاص و خالص از برای
او غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ نه شریک آرندگان مراد آنست که ادای مناسک حج کنید در حینی که مخلص باشید
برای خدای بر خلاف عادت کفار و در تلبیه حج غیر را شریک او سبحانه مگردانید و یا آنکه مراد اخلاص است
در همه عبادت یعنی جمیع طاعات را خاص و خالص گردانید از برای او وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک
آرد بخدا فَكَأَنَّمَا خَرَّ پس گویا در افتاده مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بر روی زمین و هلاک شده چه او
از اوج عزت ایمان بحضیض ذلت کفر و طغیان افتاده فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ پس در میربایند
او را مرغان مردارخوار از روی زمین و اجزای او را متفرق میسازند و میدرند أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ
یا گویا می افکند او را بادها از موضع بلند فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ در جایی دور از دستگیری و فریاد
رسی چه شیطان او را در چاه عمیق ضلالت افکند مراد آنست که هر که شرک آرد بخدا پس بتحقیق
که نفس را هلاک کشته مانند هلاکت کسی که از آسمان بر زمین افتاده یا باد او را از جایی بلند
بزیر افکنده و هلاک ساخته چه هر که از اوج عزت ایمان بحضیض کفر افتد هواهای نفس
نفس او را پریشان و پایمال سازند یا با دوسوسهٔ شیطان او را در وادی ضلالت افکند و
نابود شود ذَٰلِكَ حقیقت امر اینست که مذکور شد پس ابتدا بکلام دیگر کرده میفرماید که
وَمَنْ يُعَظِّمْ و هر که تعظیم کند شَعَائِرَ اللَّهِ نشانهای خدا را که مناسک حج است و اعتقاد حقیت
آن نماید و بر وجه اخلاص آنرا بجای آورد فَإِنَّهَا پس بدرستی که بزرگ داشتن آن شعایر مِنْ تَقْوَى
الْقُلُوبِ از پرهیزکاری دلهاست یعنی تعظیم شعایر خدا از افعال کسانیست که قلوب ایشان

ترسکاراست از موجبات غضب الهی یا پاکیزه تراست از شایبهٔ اعتقاد فاسد ومصفی است از زنك
خلل لکم فیها مر شما راست درمناسك حج منافع منفعتها که آن کسب تجارتست دوطرق آن
یا رسیدن بثواب عظیم آخرت ونزد بعضی مراد بشعایر شتراند که اشعار یا تقلید کرده باشند
یا معنی آنست که مر شما راست درشتران منفعتها از شیر وپشم وموی وسواری وحمل توشه وسایر
اسباب وانتقال بران الی اجل مسمی تا وقتی که زمان کشتن آنست یا تا قیامت این اخذ منافع شما
جایز است تا ازان منتفع شوید یا هنگام مردن آنها ثم محلها پس جای مناسك حج یا موضع کشتن
شتران منتهی است الی البیت العتیق بخانهٔ آزاد از غرق یا از تسلط جباران یا خانهٔ از قدیم
مراد خانهٔ کعبه است بدانکه فقهای ما متفق اند بر جواز اخذ منافع مذکوره از شتران واکرچه بعد از
اشعار وتقلید باشد وقتی که ضرری بآن وولد آن نرسد واین را از امام محمد باقر صلوات الله
علیه نقل کرده اند ومحل کشتن شتران در مکه است بحزوره اکر هدی برای عمره باشد ودر منی اکر
از برای حج باشد ولکل امة ومر هر کروهی را از اهل ادیان که پیش از شما بودند جعلنا منسکا
کردانیدیم محل عبادتی که ذبح کنند دران از برای تقرب جستن لیذکروا اسم الله تا
یاد کنند نام خدای را علی ما رزقهم بر ذبح انچه دادیم ایشان را من بهیمة الانعام از بسته
زبانان چهارپایان یا مر کروه را متدین کردانیده بودیم بنوع طاعتی تا یاد میکنند وحمد وشکر ما را
بجای می آرند بر انچه روزی ایشان کرده بودیم از چهارپایان ومعنی اول اصح واشهر است
فالهکم پس خدای شما ای آدمیان اله واحد یك خداست فله اسلموا پس
مر او را کردن نهید وتقرب وذکر را خالص کردانید وقربانرا از شرك وکفر مخلوط مسازید یعنی با اوثان
وبشر المخبتین وبشارت ده ای محمد صلی الله علیه وآله فروتنان ومتواضعان را در درکاه که بذکر ما
آرمیده ومطمئن اند وکویند مخبتین کسانی اند که ظلم نکنند واکر بر ایشان ظلم کنند انتقام نکشند
ومطمئن باشند تا در روز رستخیز پس در صفات حمیدهٔ ایشان میفرماید بقوله الذین اذا ذکر الله
آنانکه چون یاد کرده شود خدای نزدیك ایشان وجلت قلوبهم بترسد دلهای ایشان از
هیبت جلال ربانی وطلوع انوار عظمت سبحانی ویا هرکاه تخویف کرده شوند بعذاب وعقاب
الهی دلهای ایشان خایف وهراسان شود والصابرین ودیکر مردان صبر کنندکان را علی
ما اصابهم بر انچه رسیده بایشان ومیرسد از تکالیف ومحنتها والمقیمی الصلوة وبپای
دارندکان نماز را وادا کنندکان در اوقات خود همچنانکه مامور ومأجورند بآن ومما
رزقناهم ینفقون واز انچه روزی داده ایم ایشان را نفقه میکنند در وجوه خیرات از مصارف
واجبه ومندوبه وباز هر رشتهٔ عنان را بذکر ذبایح کشیده میفرماید که والبدن وشتران تناور

بزرك را جعلناها لکم من شعائر الله کردانیده ایم یعنی مقرر ساخته ایم برای شما که
نشانهای دین خدا باشند واز علامات مناسك حج خانهٔ وی که آن اشعار وتقلید واطعام آنهاست
لکم فیها خیر مر شما را در آنها نیکوییهای بسیار است از منافع دنیویه ودینیه که آن موجب جل
وثواب جزیلست فاذکروا اسم الله پس یاد کنید نام خدا را علیها بر کشتن آن
یعنی در حین کشتن آن تکبیر کوئید که آن الله اکبر است یا مطلق ذکر صواف در حالتی
که صف زدکان باشند یعنی بر پای ایستاده وچهار دست وپا را بترتیب نهاده واین بر طریق
استحبابست وکیفیت آن چنانست که هر دو دست آنرا از خف تا برکبه بر یکدیکر بندند وتیغ بر کوشنه
او برند واین طریق از ابو عبد الله صلوات الله علیه وآله مرویست ومعمول همه فقهای ماست ودر کاو
چهار دست وپای آنرا ببندند ودنب آنرا کشند ودر کوسفند دو دست ویك پای را بهم بندند
فاذا وجبت پس چون بیفتد بر زمین جنوبها پهلوهای شتران وروح ازان مفارقت
کند فکلوا منها پس بخورید ازان یعنی از کوشتهای آن واطعموا القانع وبخورانید درویش
قناعت کننده ناخواهنده را والمعتر وسؤال کننده خواهنده را وبدانکه ظاهر روایات اهل البیت
وفتوی مجتهدان امامیه بر قسمت هدی است بسه قسم وخلاف در وجوب وندب تثلیث است واصح
واشهر وجوب بتصدق ثلث آنست واهدای ثلث دیکر واکل آن از ثلث دیکر اما همه ثلث آن واجب
نیست بلکه مسمی کافیست وواجبست که هدی واجب تمام خلقت باشد ولاغر نباشد کذلك
همچنانکه یاد کرده شد یعنی مثل انچه وصف کردیم از امر کشتن شتران که ایستاده باشند آنجا سخرناها
رام کردانیدیم آنها را با وجود قوت وعظم جثه لکم برای شما تا کی بی تعب ومشقت آنها میکیرید و
میبندید ومیکشید لعلکم تشکرون تا شاید شما سپاس داری کنید مر خدای را بر نعمتها
او بتقرب واخلاص آورده اند که اهل جاهلیت خون قربانهای خود را بر دیوار کعبه میمالیدند وآنرا
سبب تقرب میجستند در اول زمان اسلام مؤمنان نیز بهمان قاعده داعیهٔ آلودکی دیوار محترم
کعبهٔ معظمه داشتند حق تعالی ازان نفی کرده فرموده که لن ینال الله هرکز نرسد بخدای تعالی
یعنی بمحل رضا وقبول او لحومها کوشتهای قربانی که تصدق میدهید ولا دماؤها
وخونهای ایشان که بوقت قربانی میریزند ولکن یناله ولیکن میرسد بمحل قبول ورضای او
التقوی انچه پرهیزکاریست منکم از جانب شما یعنی از تقوی قلوب شما که داعی شماست
بتعظیم امر خدا وتقرب واخلاص او بقربانی کردن کذلك همچنانکه مذکور شد سخرها
لکم رام کرد ومسخر فرمان کردانید انعام را برای شما از روی انقیاد لتکبروا الله تا بزرکی یاد کنید
خدای را وبشناسید عظمت واقتدار او را بر چیزی که غیر او بر و قادر نیست ودر کبریا وجبروت

ویرا متوحد دانید علی ما هدیکم برانچه راه نمود شما را بطریق تنحیر و نحر قربانها و کیفیات تقرب
بدان و گویند مراد تکبیر است در حالت ذبح وبشر المحسنین و مژده ده ای محمد صلی الله علیه و آله
نیکوکاران مخلص را ببهشت یا بقبول طاعت یا بوعده نصرت همچنانکه میفرماید که ان الله یدافع
بدرستی که خدای دفع کند و باز دارد فتنه مشرکان را عن الذین آمنوا از آنانکه گرویده اند و مؤمنانرا
بر ایشان نصرت دهد ان الله لا یحب بدرستی که خدای دوست نمیدارد کل خوان هر
خیانت کننده را که امانت دین خاین است بجهت شرك آوردن کفور ناسپاس بر نعمت او
که بمحض انعام بر ایشان میفرستد و ایشان بنام بتان قربان میکنند یعنی حق تعالی راضی بفعل ایشان
نیست پس هرگز نصرت ایشان ندهد و همه را مغلوب گرداند آورده اند که کفار مکه بدست و زبان
در آزار مؤمنان میکوشیدند و هر ساعت از اصحاب بعضی سر شکسته و جمعی دست بسته بنزد حضرت نبوة
آمده شکایت مینمودند و حضرت میفرمود که صبر کنید که من بقتال ایشان مأمور نیستم و چون هجرت
بمدینه واقع شد اذن قتال در رسید و اول آیتی که در باب جهاد نازل شد این بود که اذن دستوری
داده شد کارزار کردن للذین یقاتلون مر آنانرا که خواهند کارزار کنند با جماعت کفار بانهم
ظلموا بسبب آنکه ستم رسیده شده اند و جفاهای بیشمار از دشمنان کشیده و حفص بفتح تا میخواند
یعنی آنانرا که کافران با ایشان مقاتله میکنند دستوری دادیم که قتال کنند وان الله و بدرستی که خدای
علی نصرهم بر یاری دادن مظلومان که مؤمنانند لقدیر هر آینه تواناست پس رخصت شدند در قتال
الذین اخرجوا آنانکه بیرون کرده شدند من دیارهم از سراهای خود که در مکه داشتند
بغیر حق بناحق و ناروا و اصلا مستوجب اخراج نبودند و چیزی از ایشان صادر نشده بود که
سبب بیرون کردن ایشان بود الا ان یقولوا مگر آنکه میگفتند ربنا الله پروردگار ما
خدای یگانه است و از ابو جعفر صلوات الله علیه مرویست که این آیه نازل شده در شان مهاجرین و
جاری گشته در آل محمد صلی الله علیه و آله که از دیار خود شان بیرون کردند و جفا و ستم و جور و تشکی
بر ایشان روا داشتند ولولا دفع الله الناس و اگر نه دفع کردن خدا بودی مردمانرا
بعضهم ببعض برخی ایشانرا ببعضی بتسلط مؤمنان بر مشرکان لهدمت هر آینه ویران
کرده شدی باستیلای کافران مشرك بر اهل ملل مختلفه صوامع صومعهای راهبانان در زمان
عیسی علیه السلم وبیع و کلیسای ترسایان در آن زمان در صحراها و بر کوهها از اطراف وصلوات
و کنشتهای یهودان در زمان موسی علیه السلم ومساجد و مسجدهای مسلمانان در زمان پیغمبر
آخر الزمان صلوات الرحمن علیه یذکر فیها که همیشه یاد کرده میشدی در این مساجد با جمیع
بقاع مذکوره اسم الله کثیرا نام خدا بسیار ولینصرن الله و یاری دهد هر آینه خدای

من ینصره کسی را که دین او را یاری دهد و مردمانرا بر طاعت و ترغیب نماید ان الله لقوی
عشر بدرستی که خدای تواناست بر نصرت مؤمنان عزیز غالبست بر همه کس و بر همه چیز و هر کرا خواهد غلبه
دهد در این آیه وعده داد مظلومانرا بنصرت و وفا نمود بوعده آنچه تسلیط مهاجر و انصار نمود
بر صنادید قریش و اکابر اکاسره عجم و قیاصره ایشان و زمین و دیار ایشانرا بمسلمانان تفویض نمود
پس آیه اخبار است از غیب چه این نصرت بعد از آن بظهور رسید دیگر در صفت مأذونان بقتال
میفرماید که الذین ان مکناهم یعنی آنجماعت مأذونان آنانند که اگر جای دهیم ایشانرا
و تمکین و قدرة و اقتدار بخشیم آنها را فی الارض در زمین و زمام حکومت بکف کفایت
ایشان دهیم اقاموا الصلوة بپای دارند نماز را جهت تعظیم ما وآتوا الزکوة و بدهند
زکوة را جهت یاری دادن بندگان ما وامروا بالمعروف و بفرمایند بنیکویی یعنی آنچه در
شرع و عقل نیکو باشد ونهوا عن المنکر و باز دارند مردمانرا از زشتی یعنی آنچه شرع
و عقل قبیح شمرند ولله عاقبة الامور و مر خدای راست سر انجام همه کارها و همه چیزها باید
قدرت اوست و این تأکید وعده نصرتست از عکرمه نقلست که این ممکنان همه امت مرحومه اند
و ابو جعفر صلوات الله علیه فرموده که نحن هم آنها ماییم چه منصب امامت و حکومت و عصمت
لازم ماست و رتبه علم و فضل و طهارت و تقوی و سایر صفات کمال لازم احوال ما بعد از آن بجهت
تسلیه خاطر عاطر سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم که پیوسته تکذیب میکردند و انکار مینمودند میفرماید که
وان یکذبوك و اگر تکذیب میکنند ترا مشرکان قریش و غم و اندوه بخود راه مده که آن تکذیب
مخصوص بتو نیست فقد کذبت پس بتحقیق که تکذیب کردند قبلهم پیش از صنادید مکه
که تکذیب تو میکنند قوم نوح گروه نوح مر نوح را وعاد و گروه عاد هود را وثمود و گروه
ثمود صالح را وقوم ابرهیم و گروه ابرهیم مر ابرهیم را علیه السلم وقوم لوط و گروه لوط او را
واصحاب مدین و اهل مدین شعیب را وکذب موسی و تکذیب کرده شد موسی علیه السلم
یعنی فرعونیان او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فاملیت پس مهلت دادم للکافرین
مر آن ناگرویدگان را تا وقتی که آجال مقدره ایشان در آمد ثم اخذتهم پس بگرفتم ایشانرا بعذاب طوفان
و ریح صرصر و صیحه و لشکر پشه و خسف و حجاره و عذاب یوم الظلة و غرق شدن فکیف کان
پس چگونه بود نکیر ناپسندیدن من ایشانرا چه نعمت را بر ایشان بمحنت بدل ساختیم و حیوة را باهلاك
و عمارت را بویرانی و خرابی فکاین من قریة پس بسا از دیه و شهر که ما اهلکناها
هلاك کردیم آنرا با هلاك اهل آن وهی و حال آنکه آن دیه یعنی مردمان آن ظالمة ستمکار بودند
بر خود یعنی مشرك فهی پس آن دیه خاویة علی عروشها افتاده است بر سقفهای خود یعنی اول

سقفهای آن بناها بیفتاد بعد از ان دیوارهای آن بر بالای آن فرود آمد وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وبسا
از چاه معمور پر آب در بادیه که باز کذاشته و دست باز داشته شده است که اهل آن آب هلاك شده اند
وکسی نیست که از ان آب بر کشد وَقَصْرٍ مَشِيدٍ و بسا کوشك بلند افراشته یا کچ کاری کرده شد
و محکم که از ساکنان خالیست بجهة استیصال ایشان در اکثر تفاسیر آمده که این چاه بر پایان کوه
بحضرموت وقصر مشید بر قلعهٔ آن کوه و در لباب کفته که بنا کنندهٔ آن قصر عاد ثانی بود که آنرا منذر
کویند و در اشهر روایات واقع شده که چون قوم ثمود هلاك شدند صالح علیه السلم با چهار هزار کس
بدیار یمن آمد و در بعضی از منازل آن ولایت موت بر وی حاضر شد و آن منزل را حضرموت نام نهادند
یعنی جایی که در آنجا موت بر صالح حاضر شد و در آنجا متوفی شد و آنجا بلدهٔ ساختند و حضورا
نام نهادند و اصحاب او خلاس بن سوید و بروایتی جلهس بن خلاس را بر خود امیر ساختند و وزارت
او را بجادیب بن سواده دادند و بر سر این چاه که بئر معطله اشارتست قرار کرفتند و قصر مشید
ساختند و اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز کرده از دین پدران بر کشتند و حنظلة
بن صفوان که مردی شتربان بود به پیغمبری بدیشان آمده در بازار بکشتند بخواری و زاری
تمام و حق تعالی بجهة این ایشانرا مستاصل ساخت و چاه ایشان معطل و کوشك ایشان خالی
ماند و یك کس از ایشان نماند که از ان آب بر کشد و در قصر بنشیند و در تیسیر آورده که پادشاهی
کافر بر وزیری مسلمان غضب کرده خواست که او را بکشد وزیر بکریخت با چهار هزار کس از اهل
ایمان و در کوه حضرموت که هوای خوش داشت منزل ساخت و هر چند چاه میکندند آب
تلخ بیرون می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان رسیده موضع چاه نشان کرد و چون
بکندند آبی در غایت لطافت و شیرینی بیرون آمد ایشان آن چاه را کشاده ساختند و از
پایین تا بالا بخشتهای زر و نقره بر آوردند و بپرستش پروردکار خود مشغول شدند بعد از مدتی
شیطان بصورت زنی بیرون آمده زنان را دلالت کرد بر آنکه در وقت غایب شدن شوهران بسحق
مشغول شوند و دیکر باره بشکل مردی پیری بر آمده بر ایشان ظاهر کشته مردان را بوقت دوری از زنان بوطی
بهایم داشت و چون این عمل قبیح در میان ایشان بدید آمد حق تعالی حنظلة بن صفوان یا قحافة بن
صفوان را بدیشان به پیغمبری فرستاد بدو بکرویدند آب چاه ایشان بزمین فرو رفت و بعد از وعدهٔ
ایمان آن پیغمبر دعا فرمود آب باز آمد دیکر باره آغاز نافرمانی کردند و تکذیب او نمودند حق تعالی بآن
پیغمبر خبر داد که بعد از هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت عذاب بر ایشان خواهم فرستاد
ایشان قصر مشید را بنا کردند بخشتهای زر و نقره و یاقوت و جواهر مرصع کردانیدند و بعد از انقضای
زمان مهلت رجوع بدان قصر کرده درها ببستند جبرئیل علیه السلم فرود آمده ایشانرا با قصر بزمین فرو برد

اکنون

اکنون چاه ایشان ایستاده است و دود سیاه متعفن از آنجا بر می آید و در ان نواحی ناله هلاك
شدکان میشنوند أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا نرفتند کفار مکه و سیر نکردند فِي الْأَرْضِ در زمین یمن
و شام یعنی بآن موضع میرسند در وقت تجارت و مشاهده میکنند پس چرا از ان عبرت نمیکیرند تا از ان
کفر و شرك باز ایستند و بعذاب کرفتار نشوند همچنانکه ایشان چنانکه میفرماید فَتَكُونَ لَهُمْ
پس باشد ایشانرا قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا دلهای که تعقل کنند بچیزی که سبب عبرت
ایشان شود أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا یا باشد ایشانرا کوشها که بشنوند بآن آنچه واجبست
شنیدن آن از وحی که آن خبر دادن حق تعالی است از استیصال جماعت مذکوره فَإِنَّهَا پس قصه
و شان اینست که لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ کور و نابینا نیست دیدهای ظاهر ایشان چه همه چیزها را می
بینند وَلَٰكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ولیکن نابیناست از مشاهدهٔ اعتبار آن
دلهای که هست در سینهای ایشان یعنی چشم و دل ایشان پوشیده است از مشاهدهٔ احوال کذشتکان
و بی بصیرتست از دیدن وقایع ایشان که نزول عقوباتست بر ایشان و بجهت این بدان عبرت نمیکیرند
و ذکر صدور جهة مبالغه و تاکیداست مرویست که چون آیه وَمَنْ كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي
الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ نازل شد ابن مکتوم مغموم شده نزد حضرت رسالة صلی الله علیه و آله آمد و کفت
یا رسول الله من در دنیا اعمی ام پس در آخرت نیز اعمی خواهم بود حق تعالی این آیه را نازل کردانید
و چون ابن مکتوم این آیه بشنید شادمان کشت آورده اند که کفار قریش چون نضر بن حارث
و امثال او پیوسته تعجیل عذاب میکردند و با پیغمبر صلی الله علیه و آله میکفتند که اکر در دعوی نبوة
و انزال عذاب صادقی از خدای خود درخواه تا بر ما عذاب نازل سازد آیه آمد که وَيَسْتَعْجِلُونَكَ
و بشتاب میخواهند از تو کافران مکه که نضر بن حارث و اصحاب ویند و تعجیل مینمایند بِالْعَذَابِ
بنزول عذاب موعود وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ و هرکز خلاف نکند خدای وعدهٔ خود را
که در انزال عذاب ایشان فرموده و اکرچه بعد از زمنه متطاوله باشد لیکن او سبحانه صبورست
و حکمت او مقتضای آن نیست که بعقوبت تعجیل فرماید وَإِنَّ يَوْمًا و بدرستی که روزی
از روزهای شما عِنْدَ رَبِّكَ نزد پروردکار تو كَأَلْفِ سَنَةٍ مانند هزار سالست مِمَّا
تَعُدُّونَ از آنچه میشمرید و این بیان نهایت صبر او سبحانه است بمرتبهٔ که زمانهای دور
و دراز را کوتاه میشمرد و آنرا حقیر و صغیر میداند و چون یکروزه و هزار ساله هر دو علی السویه اند
نزد او سبحانه و قلت و کثرت نزد او یکسان پس هرکاه خواهد عذاب فرستد و بر استعجال زمان
عقوبت هیچ اثری بر و مترتب نکردد و کویند معنی آنست که کفار استعجال عذاب میکنند و حال
آنکه روزی از روزهای عذاب ایشان در آخرت همچون هزار سالست و نزد حیایی معنی آنست

کیکرونر عذاب او سبحانه در حکم هزار سال عذاب غیر است بجهت شدت و سختی عذابها و **وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ**
وچندین از دیهها که من بمحض رحمت و حمایت خود **أَمْلَيْتُ لَهَا** مهلت دادم و اهل آنرا بتاخیر عذاب
وَهِيَ ظَالِمَةٌ و حال آنکه مردمان آن دیه ستمکار بودند بر خود بجهت شرک و معصیت و مستوجب
عقوبت و مهلت من بجهت آن بود که توبه کنند و بحق باز کردند **ثُمَّ أَخَذْتُهَا** پس کرفتم ایشانرا چون
توبه نکردند بعذابی سخت در دنیا **وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ** و بسوی منست بازکشت همه در آخرت و آنجا نیز بجزای خود
خواهند رسید و حال شما ای کفار قریش چنین خواهد بود و نیز بجهت تخویف بندکان میفرماید که **قُلْ**
بکوای محمد صلی الله علیه و آله باهل روزکار خود که **يَا أَيُّهَا النَّاسُ** ای مردمان **إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ** بدرستی که
من شمارا **نَذِيرٌ مُبِينٌ** بیم کننده‌ام هویدا یعنی روشن کننده آنچه شمارا بدان انذار مینمایم پس بجهت زیادتی
خشم کافران و حال مؤمنان بیان میفرماید که **فَالَّذِينَ آمَنُوا** پس آنانکه کرویدند بخدا و رسول **وَ**
عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته از انواع طاعات **لَهُمْ مَغْفِرَةٌ** مر ایشانراست
آمرزش از کناهان کذشته **وَرِزْقٌ كَرِيمٌ** و روزی بزرکوار و نیکو که نعیم بهشتست و نزد
بعضی مراد برزق کریم روزیست که بی تعب و رنج و منت باشد خواه در دنیا و خواه در عقبی **وَالَّذِينَ**
سَعَوْا و آنانکه شتافتند از روی مجادله **فِي آيَاتِنَا** در آیتهای ما برد و ابطال یعنی سعی نمودند که
آیات قرآنیرا باطل کردانند و بجهت آن زبان طعن کشوده نسبت شعر و سحر و اساطیر الاولین بآن
دادن **مُعَاجِزِينَ** در حالتی که پیشی کیرندکانند یا عاجز کردانیدن ما یعنی عم ایشان آنست که
از ما پیشی کیرند و بر ما غالب شوند در عاجز کردانیدن و بجهت این عذاب ما از ایشان فوت شود **أُولَٰئِكَ**
آن کروه **أَصْحَابُ الْجَحِيمِ** ملازمان درکه جحیم اند که از درکات اسفل دوزخ است و آتش آن افروخته تر
خلاصه معنی آنست که کفار در مجادله با خدا و سعی در باب ابطال آیات قرآن مانند کسانی اند که معارضه
کنند با شخصی تا ویرا عاجز کردانند و بر وی غالب شوند از ابن عباس نقل کرده اند که چون سوره والنجم
نازل کشت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم آنرا در مسجد الحرام بر مجمع قریش میخواند و در میان آیتها توقف
میفرمود تا مردم یاد کیرند پس بطریق عادت بعد از تلاوت آیه افرأیتم اللات والعزی ومناة الثالثة
الاخری توقف نمود و شیطان در آن میان مجال یافته بکوش مشرکان رسانید که تلک الغرانیق العلی
وان شفاعتهن لترتجی یعنی این بتان بزرکان قومند و با حسن و طراوتند و امید بشفاعت ایشان
میتوان داشت کفار باستماع این کفتار خوش دل شده پنداشتند که اینرا حضرت رسالت خواند و بتان
ایشانرا ستایش کرد لاجرم در آخر سوره که آن حضرت با مؤمنان سجده کردند اکثر اهل شرک اتفاق نمودند
در سجده و جبرئیل علیه السلم فرود آمده صورت حال بعرض آنحضرت رسانید دل مبارک حضرت از آن بسیار
اندوهناک شد حق تعالی بجهت تسلیه خاطر سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم این آیه فرستاد که **وَمَا أَرْسَلْنَا**

ونفرستادیم

ونفرستادیم ما **مِنْ قَبْلِكَ** پیش از فرستادن تو **مِنْ رَسُولٍ** هیچ رسولی **وَلَا نَبِيٍّ** و هیچ نبی
فرق میان رسول و نبی آنست که رسول صاحب شریعتست و نبی تابع او در آن شریعت چون لوط که بشریعت
ابرهیم علیه السلم دعوت میکرد و یوشع و شمعون که بشریعت موسی و عیسی علیهم السلم دعوت مردمان میکردند
یا رسول آنست که جامع معجزه و کتابی باشد که برو نازل شود و نبی آنکه صاحب کتاب نباشد و بمجرد معجزه
دعوت کند و یا رسول اعم از ملایکه و بشر است و نبی مخصوص بشر یا رسول آنست که فرشته وحی بوی
فرود آورد و نبی آنکه آوازی شنود یا ملهم کردد یا خواب بیند ابو ذر غفاری از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله
پرسید که انبیا چند کس بودند فرمود مائة الف واربعة وعشرون صد و بیست و چهار هزار کفت رسولان
چند بودند فرمود ثلثمائة وثلثة عشر سیصد و سیزده حاصل که حق تعالی میفرماید که هیچ رسولی و نبی
نفرستادیم **إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ** مکر چون تلاوت کرد **أَلْقَى الشَّيْطَانُ** بیفکند شیطان **فِي أُمْنِيَّتِهِ**
در نزد تلاوت او آنچه خواست چنانچه بوقت تلاوت تو شیطانی که او را ابیض کویند بنجار آواز تو این
کلمات برخواند و مشرکان کمان بردند که آن تلاوت تست و بجهت آن خوشحال شده بسجده افتادند و تمنی
بمعنی تلاوت در کلام عرب شایعست و کویند تمنی بمعنی ظاهر خود شاتست که آن آرزوست یعنی ما نفرستادیم
هیچ رسولی و نبی را مکر چون دل او آرزوی امری از امور جاین میکرد شیطان وسوسه او میداد در آن
بباطل و او را بر خلاف حق میخواند **فَيَنْسَخُ اللَّهُ** پس باطل و زایل میکردانید خدای **مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ**
آنچه در میافکند شیطان یا از کلمات کفر یا از وساوس **ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ** پس ثابت میکرد خدای **آيَاتِهِ**
آیتهای خود را که پیغمبر میخواند یا علامات امر حق را ثابت میکردانید در دلها و امر باطل را رفع میکرد **وَاللَّهُ**
عَلِيمٌ و خدای تعالی داناست باحوال بندکان **حَكِيمٌ** محکم کار در آنچه کند یعنی هر فعل
که کند بر وجه حکمت و مصلحت باشد و بعضی از اهل خلاف قصه القای شیطان در تلاوت پیغمبر
بر وجهی ایراد کرده اند که مرضی اهل حق نیست و از آن جمله کفته اند که چون رسول دید که مردمان از وی
متنفرند و هر چند بیشتر ایشانرا دعوت میکند از وی دورتر میشوند تمنا کرد در نفس خود که چه بودی اکر
خدای آیاتی فرستادی که موافق خاطر ایشان بودی و ملایم طبیعت ایشان تا با یمان نزدیک شدندی و بعد از
آنکه پیغمبر افرأیتم اللات والعزی تا آخر تلاوت نمود شیطان بجهت آنکه محبت کفار را در نفس پیغمبر متمکن
یافت بر زبان او القا کرد که تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی و کافران آنرا از پیغمبر شنیده
و خوش دل شده همه سجده کردند در آخر آن سوره مکر ولید بن مغیره که بجهت کبر سن و ضعف نتوانست
سجده کند و آخر سنکی چند بر بالای یکدیکر نهاده و بر آن سجده کرد جبرئیل آمد و از روی عتاب به پیغمبر
خطاب کرد که این چه سخنی بود که کفتی و چیزی که ما بر تو نخوانده بودیم بمشرکان خواندی رسول از این
حال دلتنک شد حق تعالی برای خوشحالی او این آیه فرستاد علم الهدی رحمة الله علیه در تنزیه الانبیا نقل این

قول کرده و بعد از ان گفته که این غثیست باطل و منافی عصمت انبیا و از کلمات مزخرفه حشویه است
و ظاهر آیه اصلا دلالتی ندارد بران چه ظاهر آن یکی از دو امر بیش نیست یکی آنکه تمنا بمعنی تلاوت باشد و
معنی آنکه هیچ پیغمبری را پیش از تو نفرستادیم مگر که چون میخواند بقوم خود آنچه بآن مامور می بود ایشان
بوسوسه شیطان و القاء کلام خود بر زبان ایشان تحریف و تغییر آن میکردند و بر مراد خود چیزی ادراج
می افزودند یا کم میکردند همچنانکه یهود که چیزی که پیغمبر ایشان نگفته بود بوی نسبت میکردند و بعد از ان حق تعالی
ابطال آن میکرد بظهور صحیح بینه و رفع آن شبهه میفرمود بآیات واضحه دویم آنکه بمعنی آرزو باشد و معنی
اینکه ما ارسال هیچ رسولی و نبیی نکردیم مگر که چون در خاطر خود امری تمنا میکرد شیطان او را وسوسه میداد
بباطل پس حق تعالی نسخ آن مینمود و ارشاد او میفرمود بمخالفت شیطان و دیگر اقاویل این قصه در این آیه
حواله بمنهج الصادقین است حاصل که حق سبحانه تمکین شیطان داد و القای کلام باطل برین طریق که گذشت
لِيَجْعَلَ تا گرداند او سبحانه **مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ** آن چیزی را که القا میکند شیطان **فِتْنَةً**
آزمایشی و ابتلایی **لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ** مر آنان را که سخت است دلهای ایشان یعنی که کافران
مراد آنست که تا منافقان معاند و مشرکان جاحد که امید ایمان از ایشان مسلوبست از القای شیطان
ثبات و تردد ایشان بیشتر گردد و در کفر خود بیفزایند بجهة عدم تفکر در فرق میان حق و باطل از غایت عناد و جحد
وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستی که ستمکاران یعنی این دو گروه **لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ** هر آینه در خلاف
و نزاع دور و دراز اند و در ستیزه و عناد بجهة کثرت عناد و جحود دور افتاده اند از طریق صواب که متابعت
سید انام است صلی الله علیه و آله **وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ** و دیگر حکمت در تمکین شیطان از القا آنست
که تا بدانند آنانکه **أُوتُوا الْعِلْمَ** داده شده اند دانش و بینش یعنی اهل ایمان که عالمند بطریق صواب
و منهج حق بدانند **أَنَّهُ الْحَقُّ** آنکه قرآن حق است **مِنْ رَبِّكَ** نازل از پروردگار تو و شیطان را در تغییر
آن مجال تصرف نیست **فَيُؤْمِنُوا بِهِ** پس بگروند بقرآن یا بخدا یعنی ثابت و راسخ شوند در ایمان
فَتُخْبِتَ لَهُ پس نرم شود و بیارامد بر قرآن یا خدا **قُلُوبُهُمْ** دلهای ایشان بانقیاد و خشیة
بجهت قوت ایمان و احکام آنرا قبول کند و گویند معنی آنست که تا آنانکه عالمند بحکمت و مصلحة
حضرت عزت بدانند که تمکین شیطان از القا محض حکمتست از نزد خدا برای امتیاز میان اهل
کفر و نفاق و اهل ایمان **وَإِنَّ اللَّهَ** و بتحقیق که خدای **لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا** هر آینه راه نماینده است
آنانرا که گرویده اند **إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** بسوی راه راست یعنی هر چه بر مؤمنان مشکل و متشابه
گردد در دین حق تعالی ایشانرا راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم بتاویلات صحیحه که از مقتضای قوانین حق است
تا بمنهج صواب رسند و حیرت و شبهات ایشان زایل گردد و یا هدایت کند خدا ایشانرا در قیامت براه راست
بهشت **وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا** و همیشه باشند آنانکه نگرویده اند **فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ** در شک از قرآن یا از رسول

وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ

حتی

حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ تا وقتی که بیاید بدیشان قیامت یا مرگ که قیامت صغری است **بَغْتَةً**
ناگهان **أَوْ يَأْتِيَهُمْ** یا بیاید بدیشان **عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ** عذاب روزی نازاینده یعنی
روزی که نسل ایشان بر افتد مراد روز بدر است که همه کشته شدند و بجهت آن کسی از ایشان نماند
تا فرزندی از ایشان بوجود آید یا در روزی که بریده شوند از خیر و هیچ نفعی بایشان نرسد بلکه همه بشرّ
عذاب که قتل بود هلاک شوند و شبهه نیست که این آیه خاص است بکفاری که علم الهی تعلق گرفته بود
بآنکه بر صفت کفر بمیرند و بدانکه بنا بر قول کسانی که مراد بالقای شیطان حدیث نفسانیست که شیطان
بقلوب انبیا القا کند معنی لیجعل تا آخر آنست که ما تمکین میدهیم وسوسه شیطان را در قلوب انبیا تا
کسانی که منافق و کافرند بعد از استماع آن آنرا امور دانسته تجویز خطا و عصیان نمایند در حق ایشان
و بجهت آن شرک و کفر را زیاده کرده اند و جمعی که صادق آن بمانند اعتقاد آن نمایند که حق تعالی
عاصم و حافظ پیغمبران خود است از ان و نمیگذارد که بجهت وسوسه از اهتدا منحرف شوند و خفایی
نیست در اینکه ظاهر آیه با معنی اولست که آن تمکین شیطانست از القای کلام در میان تلاوة والله
اعلم بحقایق الامور و بعد از ان در بیان احوال قیامت میفرماید که **الْمُلْكُ** پادشاهی و فرمان دهی
يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ در ان روز مر خدایراست یعنی پادشاهی در روز قیامت که شک کفار و اهل نفاق
در ان زایل گردد مر خدایراست بی مدعی و منازعی مراد آنست که درین روز ملوک و سلاطین را
دعوی سلطنت و مملکت داری هست در ان روز که نفیر از میان متکبران بگشایند و تاج تکبر
از سر خسروان بربایند و دعویها منقطع و داعیها مرتفع گردد و ما لک ملک رخت تخیلات و تصور
ملوک را دفتر دریای عدم افکند و رسوم توهمات و تفکرات سلاطین را بصدمه لمن الملک
در هم شکند همه را اجزا اظهار عبودیت و اقرار بعجز و بیچارگی چاره نباشد و ملکیت و مالکیت
مخصوص گردد باو سبحانه **يَحْكُمُ** حکم کند بمجازات بدون شرکت کسی **بَيْنَهُمْ** میان بندگان از
مؤمن و کافر **فَالَّذِينَ آمَنُوا** پس آنانکه گرویدند **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** و کردند کردارهای
ستوده و افعالهای شایسته **فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ** در بوستانهای پر نعمت بی رنج و تعب **وَالَّذِينَ**
كَفَرُوا و آنکسان که نگرویده اند **وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا** و تکذیب کردند مر آیتهای ما را **فَأُولَٰئِكَ**
پس آن گروه **لَهُمْ** مر ایشانراست **عَذَابٌ مُهِينٌ** عذابی خوار کننده و رسوا سازنده و در بعضی روایات
آمده که این آیه در شأن جماعتی از کفار آمد که رسول صلی الله علیه و آله ایشانرا گرفت و بزشترین نوعی عقوبت
کرد بجهت جزای آنکه در روز احد بعضی مسلمانانرا مثله کرده بودند بزاری **وَالَّذِينَ هَاجَرُوا** و آنانکه
هجرت کردند از مکه بمدینه و از دیار خود بریدند **فِي سَبِيلِ اللَّهِ** در راه خدا بعوض طاعت او
و برای طلب رضای وی پس کشته شدند در جهاد با دشمنان دین **أَوْ مَاتُوا** یا مردند بی آنکه شربت

ثُمَّ قُتِلُوا

شهادت چشند لَيَرْزُقَنَّهُمُ ٱللَّهُ هر آینه روزی دهد خدای ایشان را رِزْقًا حَسَنًا
روزی نیکو که نعیم بهشتست نه تعبی رسد ایشان را در تحصیل آن و نه علتی طاری شود در تناول آن
و نه دغدغه انقطاع باشد دران بعضی از اصحاب سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم بعرض رسانیدند
که یا رسول الله ما با جمعی از برادران دینی بجهاد میرویم ایشان شهید میشوند و بعطیات الهی اختصاص
می یابند اگر ما در راه جهاد بمیریم و شهید نشویم حال ما چون باشد این آیه فرود آمد که چون همه در نیت
جهاد متفق اند همه ایشان رزق حسن که جنت نعیم است عطا خواهم فرمود و گویند رزق حسن
آنست که چون آنرا مشاهده کنند از غایت التذاذ نفس نخواهند که چشم ازان بردارند و بچیزی دیگر نگرند
و این مقدور غیر خدا نیست و لهذا فرموده که وَإِنَّ ٱللَّهَ و بدرستیکه خدای لَهُوَ خَيْرُ ٱلرَّٰزِقِينَ
هر آینه اوست بهترین روزی دهندگان چه بحساب و بحصر و عدد روزی میدهد از سلامان
بن عامر روایتست که روزی دو جنازه از معرکه جهاد بیاوردند یکی کشته و دیگری مرده مردمان تشییع
جنازه کشته بیشتر کردند و در عقب جنازه مرده چندانی رغبت نکردند فضل بن دوس گفت ای قوم
میل و رغبت شما را در تشییع جنازه کشته بیشتر می بینم بخدا سوگند که من باک ندارم در یکی رجحان
نهم کشته را بر مرده و هر دو را علی السویه می دانم زیرا که حق تعالی فرموده وَٱلَّذِينَ هَاجَرُوا۟ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ
قُتِلُوٓا۟ أَوْ مَاتُوا۟ لَيَرْزُقَنَّهُمُ ٱللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ ٱلرَّٰزِقِينَ لَيُدْخِلَنَّهُم هر آینه
در آرد همه ایشان را از کشته و مرده به بهشت مُّدْخَلًا يَرْضَوْنَهُۥ در آوردنی که بپسندند آنرا چه ملائکه
باستقبال ایشان فرستد و بتعظیم هر چه تمامتر بهشت در آورند در موضعی که هیچ چشم آنرا ندیده باشد
و هیچ گوشی نشنیده و در رود بخاطر هیچ کس خطور نکرده وَإِنَّ ٱللَّهَ لَعَلِيمٌ و بدرستیکه خدای تعالی داناست
باحوال ایشان و اعادهٔ ایشان حَلِيمٌ بردبار است در عقوبت اعدا تعجیل نکند چه شتاب کسی کند
که از فوت ترسد و هیچ کس نتواند که از قبضهٔ قدرت او بجهد ذَٰلِكَ امر خدا اینست که مذکور شد
در باب مؤمن و کافر در بیان آورده که قومی از مشرکان در دهه سب آخر از ماه محرم خواستند که با
مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام از قتال در ماه حرام اجتناب نموده گفتند صبر کنید تا شهر محرم
بگذرد و کافران باین راضی نشدند و در مقام محاربه در آمدند و مسلمانان بالضروره کارزار میکردند
و مظفر و منصور گشتند و حق تعالی این آیه فرستاده ازین صورت خبر داد وَمَنْ عَاقَبَ و هر که
عقوبت کند بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِۦ بمانند آنکه باو عقوبت کرده شود یعنی هر که از اهل اسلام با
مشرکان مقاتله کند بمثل آنکه مشرکان باو مقاتله کرده اند بدون زیادتی قصاص ثُمَّ بُغِىَ عَلَيْهِ
پس ستم کرده شود برو یعنی مشرکان باز معادات نمایند با عقوبت عقوبت کننده و انتقام کشندهٔ
ایشان بود لَيَنصُرَنَّهُ ٱللَّهُ هر آینه نصرت دهد خدای او را إِنَّ ٱللَّهَ بدرستیکه خدای لَعَفُوٌّ

عشر هر آینه عفو کننده است غَفُورٌ آمرزنده منتقم را که در حرم مقاتله نموده چه غرض او از مقاتله
مقابل مقاتله اهل شرکست در قصاص نه زیاده بران و این جایز است در شرع در موضح آورده که آیه در
بیان حکم جراحاتست یعنی هر که شخصی را مجروح سازد و وی در مقابل جراحت کنندهٔ خود را مجروح
گرداند و دیگر باره آن شخص بر مجروح اول اعادهٔ جراحت کند خدای تعالی شخص ثانی را نصرت دهد بر اول
ذَٰلِكَ این نصرت و یاری خدای مظلوم را بِأَنَّ ٱللَّهَ بسبب آنست که خدای تعالی قادر مطلقست
بر آنکه بعضی امور را بر بعضی غالب گرداند و عادت او جاریست بر آنکه اشیای متعانده و متضاده را متبدل
سازد و از انجمله اینست که يُولِجُ ٱلَّيْلَ در می آورد شب را فِى ٱلنَّهَارِ در روز باینوجه که ساعات از اجزای
در روز یا ظلمت شب را بجای روشنی روز می نهد وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ و در می آورد روز را فِى ٱلَّيْلِ
در شب یعنی ساعتهای آنرا زیاده میسازد در شب و ضوء روز را بجای ظلمت شب می آرد بمحض قدرت
کامله از شب کم میکند و میکاهد و در روز می افزاید و از روز میکاهد و در شب می افزاید وَأَنَّ ٱللَّهَ
و بسبب آنست که خدای سَمِيعٌ شنواست قول عقوبت کننده را در دعا کردن بنصرت و او را بر اعادی
مظفر ساختن بَصِيرٌ بیناست باحوال انتقام کشنده پس دعای او را اجابت کند ذَٰلِكَ این وصف
حق تعالی بکمال قدرت و علم در خلق لیل و نهار و احاطهٔ او باحوال و اقوال و افعال آفریدگان بِأَنَّ ٱللَّهَ
بسبب آنست که خدای تعالی هُوَ ٱلْحَقُّ اوست ثابت در ذات خود نه غیر او و وجوب وجود لذاته
مقتضای آنست که مبدأ وجود ما سوای خود باشد و عالم بالذات بما عدای خود با آنکه اوست ثابت در
الهیت نه غیر او پس البته قادر و عالم باشد بر جمیع مکونات وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ و بسبب آنست
که آنچه شما می پرستید ای مشرکان و محض با میخوانند یعنی آنچه میخوانند و میپرستند مشرکان مِن دُونِهِۦ
بجز از خدای از اصنام هُوَ ٱلْبَٰطِلُ آن باطل و معدومست در حد ذات خود یا باطل در الوهیت
وَأَنَّ ٱللَّهَ و بسبب آنکه خدای تعالی هُوَ ٱلْعَلِىُّ اوست برتر همه اشیا و معانی از اشباه و انداد و
اضداد ٱلْكَبِيرُ بزرگوار از آنکه او را شریکی باشد چه شأن او اعلی است از ما سوی و اکبر از ما عدا
و جمیع ممکنات در جنب عظمت و جلالت او در نهایت حقارت و صغارت اند و در غایت افتقار و مذلت
أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ندانستی یعنی البته دانسته أَنَّ ٱللَّهَ آنرا که خدای أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ
فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان مَآءً آبی را فَتُصْبِحُ ٱلْأَرْضُ پس گشته زمین مُخْضَرَّةً ط
سبز و خرم گشته بعد از پژمردگی و افسردگی و خشکی إِنَّ ٱللَّهَ بدرستیکه خدای لَطِيفٌ
لطف کننده است یعنی رسیده است لطف و فضل او بجمیع آفریدگان که از جملهٔ آن رویانیدن گیاهست
تا ایشان را ازان روزی دهد خَبِيرٌ داناست بحال رزق مرزوق یا رسیده است علم او بدقایق
همه اشیا که بر غیر او متعذر است علم بآن و آگاهست بمصالح و منافع همه بندگان یا لطیف است بارزاق

همه بندکان که روزی را بر وجهی بایشان میرساند که ازان خبر ندارند وخبیر است بانچه در قلوب
ایشانست له ما في السموات مر او راست انچه در آسمانهاست وما في الارض وانچه
در زمینهاست یعنی خالق ومالک همه علویات وسفلیاتست وان الله وبدرستی که خدای لهو
الغني هر آینه اوست بی نیاز در ذات خود از ماسوی الحميد ستوده شده یعنی مستوجب
ستایش بصفات وافعال خود وسزاوار انکه همه کس او را بستایند الم تر آیا ندانستی یعنی هر اینه
دانسته ان الله انکه خدای سخر لكم مسخر کردانید ورام ساخت برای شما ما في الارض
انچه در زمین است از حیوانات وغیر آن یعنی هرچه بآن منتفع شوید والفلك ورام کردانید
مر شما را کشتیها وکویند مراد بما في الارض مراکب بر است بقرینه مقابله یعنی مسخر شما کردانید چهارپایان
برای سواری وکشتیها را که مرکب بحر است تا بران نشینند تجري في البحر میروند در دریاها
بامره بفرمان او ويمسك السماء ونداشته که خدای نکه میدارد ان تقع ازانکه بیفتد
على الارض بر زمین یعنی بر صورتی آفریده که بر زمین نیفتد الا باذنه مکر بمشیت وخواست
او که دران زمان آلات حفظ آن ازان نزع نماید وبر زمین افتد واین در روز قیامت باشد واصح
آنست که آسمان بالذات نکه دارنده خود نیست بقرینه الا باذنه ولیکن حق تعالی بمحض قدرت کامله خود
آنرا نکه داشته از سقوط وروز قیامت که اراده افتادن داشته باشد البته بیفتد ان الله بالناس
بدرستی که حق تعالی بر مردمان لرؤف رحيم هر آینه مهربانست وبخشاینده که اسباب استدلال بر
وحدانیت وقدرت باهره خود بدیشان مینماید وابواب منافع بر روی مقاصد ایشان میکشاید
وانواع مضار از ایشان رفع میفرماید وهو الذي واوست انکه احياكم زنده کرد شما را پس ازانکه
نطفه بودید که از قسم جمادات است ثم يميتكم پس بمیراند شما را چون اجل در رسد وعمر باتمام
رسد ثم يحييكم پس زنده کرداند شما را در روز قیامت برای جزای کردار ان الانسان
لكفور بدرستی که آدمی ناسپاس است که با وجود چندین نعمت که او سبحانه بدیشان عطا فرموده
پرستش غیر او میکنند ومنعم حقیقی خود را فرو میکذارند ومنکر نعمت میشوند لكل امة مر
هر کروهی را از اهل ملت ماضیه وحاضره جعلنا منسكا معین ومقرر کردانیدیم دینی وشرعی
که بامر ما هم ناسكوه ایشان پذیرنده آنند وعمل نمایند کان بآن بر وجه الفت ورغبت واصل
منسك جاییست که مردم الفت کرفته باشند بآن برای عبادت یا بامری از امور خیر یا شر ونزد بعضی مراد بمنسك
عبادات یعنی از برای هر امتی تعیین کرده ام که نکه دارنده آنند وبجای آرندکان مراسم آن فلا
ينازعنك پس باید که نزاع نکنند ارباب ادیان با تو في الامر در کار دین یعنی التفات مکن
بقول ایشان وایشان را تمکین مده ازانکه با تو مناظره کنند که مؤدی بمنازعت شود چه مناظره نفع نمیدهد

مکر بطالب حق وایشان اهل عناد ولجاج مراد کفار خزاعه بودند که جهال آن قوم بودند وبهیچ وجه
طریق حق را نمیدانستند وجز از کیش خود نیز نداشتند ودر نهایت عناد وجحود بودند وادع وبخوان
مردمان را الى ربك بتوحید وعبادت آفریدکار خود انك بدرستی که تو لعلى هدى مستقيم
هر آینه راه راستی که موصلست بحق یعنی چون شریعت تو ناسخ جمیع شرایع است پس همه را بشریعت خود
دعوت کن که منهج مستقیم است وهادی مردمان بجنت نعیم وثواب عظیم وان جادلوك
واکر جدال کنند با تو وخصومت ورزند از روی لجاج وعناد واز نزاع ممتنع نشوند با انکه حق ظاهر
شده وحجت بر ایشان لازم وجازم کشته فقل الله اعلم پس بکوی که خدای داناتر است
بما تعملون بانچه میکنید از عناد وجدال باطل وبران شما را جزا خواهد داد وبعضی اهل تفسیر
آورده که این آیه بآیة السيف منسوخ است الله يحكم خدای حکم کند بينكم میان
شما ای مؤمنان وکافران يوم القيامة در روز رستخیز فيما كنتم فيه در انچه هستید که
دران تختلفون اختلاف میکنید امروز از امر دین وحکم حق تعالی دران روز برینوجه
باشد که مؤمن را بدرجات ثواب براره وکافر را در درکات عقاب افکند همچنانکه در دنیا حکم کرده
میان حق وباطل وامتیاز آنها نموده از یکدیکر بدلایل واضحه حق تعالی درین آیه طریق ادب با اهل ایمان
آموخته که اکر کسی از منکران با ایشان جدال کند واستماع حجج بینه نکند جهت عناد ولجاج ایشان
با او منازعت ننموده حواله او را با حکم خدا کنند وبا او کویند که در قیامت ظاهر کردد که محق ومبطل
از ما وشما کیست وبجهت تسلیه خاطر سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید الم تعلم آیا ندانسته
یعنی البته دانسته ان الله يعلم آنرا که خدای تعالی میداند ما في السماء انچه در آسمانهاست
از عجایب علویه والارض وانچه در زمین است از غرایب سفلیه وهیچ چیز بر او پوشیده نیست
ان ذلك بدرستی که آنچه در آسمان وزمین است نوشته شده است في كتاب
در لوح محفوظ که نزد ماست قبل ازانکه حادث شود وهر کاه ما عالم باشیم بهمه اشیا وحافظ آنکه
از جمله مجادله ومنازعه کفار قریش است پس غمکین مباش واندوهناک مشو از قول وفعل ایشان
کما عالمیم بآن وحفظ آن نموده بآن جزا خواهیم داد ان ذلك بدرستی که علم بهمه اشیا
على الله يسير بر خدای تعالی آسانست چه علم او که از مقتضای ذات اوست متعلق است بهمه
معلومات على السوية یا بدرستی که حکم کردن میان مؤمنان وکافران در روز قیامت بر خدای تعالی
آسانست ويعبدون من دون الله ومیپرستند کفار مکه بجز از خدای ما لم
ينزل به آنچیزی را که نفرستاده حق تعالی بر پرستش آنرا سلطانا حجتی وبرهانی که دلالت کند
بر جواز عبادت آن وما ليس لهم وآنچیز که مر ایشانرا نیست به علم بآنچیز دانشی یعنی

نه علم ضروری دانند و نه علم استدلالی عقلی و نقلی بر پرستیدن آنچیز بلکه از محض جهل و تقلید می پرستند
آنرا وما للظالمين و نیست مر ستمکاران را که در گذشته اند از طریق حق و مرتکب ظلم عظیم شده اند که شرکست
من نصير هیچ یاری که مذهب ایشانرا بصواب آورد یا دفع عذاب کند از ایشان بعد از ان از شدت عناد آنها
خبر میدهد که وإذا تتلى عليهم و چون خوانده میشود بر ایشان آياتنا آیتهای ما که قرآنست بينات
درحالتیکه آن آیتها روشن اند و هویدا یعنی دلالت واضحه دارند بر عقاید حقه و احکام الهیه بی تناقض
و اختلاف و اختلال تعرف میشناسی ای محمد صلی الله علیه و آله في وجوه الذين كفروا در
رویهای آنانکه نگرویده اند المنكر انکار و ناشناخت یعنی چون قرآن بر کافران خوانی اثر کراهت و نفرت
در روی ایشان ببینی از غایت خشم و عناد و لجاج که با حق دارند يكادون يسطون نزدیک
باشند که از فرط غضب و غیظ بر جهند و بگیرند بشدت هر چه تمامتر بالذين يتلون عليهم
آنانرا که میخوانند بر ایشان آياتنا آیتهای ما را و بزنند و هر نوع اذیت و بدی که توانند بدیشان رسانند
قل بگو ای محمد صلی الله علیه و آله با ایشان که أفأنبئكم آیا خبر دهم شما را بشر من ذلكم
بدتر از آنکه میخواهید بخوانندگان قرآن النار آن آتش دوزخ است که بدتر و مکروه تر است از غیظ
و اخذ شما وعدها الله وعده داده است آن آتش را خدای الذين كفروا آنانرا که نگرویدند
وبئس المصير و بد موضع بازگشتیست آتش خلاصه معنی آنست که ای کافران شما بجهت آنکه مومنان
آیات قرآنی بر شما میخوانند بمرتبه خشمناک و غضبناک میشوید که میخواهید دست بر ایشان بگشایید
و انواع ضرر و آزار بر ایشان رسانید پس حال شما در شدت غضب و غیظ چگونه باشد در وقتی که آتش
دوزخ را ببینید که بمراتب بدتر و سخت تر است از ان بعد از ان خطاب با ایشان کرده میفرماید که يا أيها
الناس ای مردمان ضرب مثل زده شده است مثلی برای عبادت شما مر بتانرا فاستمعوا
پس بشنوید و گوش فرا دارید له مر ان مثل را بگوش هوش و دران تامل نمایید و مراد بضرب مثل اینجا
بیان قصه عجیبست و آن اینست که إن الذين تدعون بدرستیکه آنانرا که میخوانید از بتان و آن
سیصد و شصت بودند بر حوالی خانه کعبه نهاده یعنی همه این بتان که می پرستید من دون الله
بجز از خدای لن يخلقوا هرگز نیافرینند یعنی قادر نباشند که بیافرینند ذبابا مگسی را با وجود
خوردی ولو اجتمعوا له و اگرچه اجتماع کنند و اتفاق نمایند برای آفریدن آن وإن
يسلبهم الذباب و اگر برباید مگسی از ایشان شيئا چیزیرا از طیب و عسل و غیر آن که
بدانها آلوده باشند لا يستنقذوه نتوانند رهانید آنرا یعنی باز نتوانند ستدن آنچیزرا منه
از مگس رسم مشرکان آن بود که بتانرا بعسل و بوی خوش می اندودند و درهای بتخانه بر ایشان می بستند
مگسان از روزن در آمده آنها را میخوردند و بعد از چند روز که اثر طیب و عسل بران بتان نبودی شادی

شادی میکردند که خدایان ما آنها را خورده اند حق تعالی از ضعف و عجز بتان خبر داد که آنها نه بر آفریدن
مگس قادرند و نه بر دفع ایشان از خود و حکم بجهالت ایشان کرد که شریک ساختند بخدایی که قادر است
بر جمیع مخلوقات و متفرد در ایجاد همه موجودات چیزهایی را که عاجزترین همه اشیا اند و بجهت غایت عجز
قادر نیستند بر خلق کمترین آفریدگان و خوارترین ایشان و اگرچه همه مجتمع شوند بران بلکه قدرت ندارند
بر دفع ایشان از خود و خود را از آنها نمیتوانند که برهانند ضعف الطالب سست و عاجز است
جوینده یعنی مگس که رباینده طیب و عسل است از بتان والمطلوب و ضعیفست طلب کرده شده یعنی
بت در کمال عجز و یاست و عاجز است پرستنده و پرستیده شده که مشرکست و بت و بحقیقت معبود
مشرک بمراتب ضعیفتر از وست و از مگس چه بتان از قسم جمادند و مشرک و مگس از نوع حیوان ما
قدروا الله تعظیم نکردند کافران خدایرا حق قدره آنچه سزای تعظیم اوست یا او را نشناختند
چنانچه حق شناختن او باشد یا وصف نکردند او را بانچه لایق او باشد چه اگر او را شناختندی و مرتبه
عظمت و بزرگواری او را دانستندی با او شریک نساختندی چیزیرا که در نهایت زبونی و عجز است و مرویست
که مالک بن ضیف و کعب بن اشرف با جمعی از یهود گفتند که خدای تعالی عالم را بشش روز آفرید پس روز
شنبه برای آسایش بر پشت تکیه کرد حق تعالی این آیه فرستاد که یهود تعظیم نکردند خدایرا چنانچه حق تعظیم اوست
که رنج و تعب را باو نسبت دادند محققان گفته اند که همچنانکه اهل شرک و کفر بحق معرفت او نرسیده اند و او را
چنانچه سزاوار باشد ندانسته و بجهت این بد و شرک آوردند و نسبت عجز و ضعف و تعب باو راه دادند
اهل علم نیز بحقیقت پی بمعرفت او نبرده اند زیرا که حاجب درگاه ولا يحيطون به علما کبریا در حوالی بارگاه
کبریا راه نمیگذارد و بسر هویت و حقیقت خود هیچ راه نما را راه نمیدهد و واسطی گفته که لا يعرف حق قدره
الا هو حق قدر او را جز او نداند و بسر معرفت و جز او پی نبرد میان او و ماسوای او هیچ نوع
نسبتی نیست تا در طریق معرفتش شروع توانند کرد و معرفت بی مناسبت از قبیل محالاتست بیت ما
للتراب ورب الارباب چه نسبت خاک را با حضرت پاک و نکته تفکروا في آلاء الله ولا تتفكروا
في ذات الله دلالتی واضح است برین بیت عقلها عاجزند از اوصافش فکر بیهوده میزند لافش جلت
عظمته وعظم شانه إن الله بدرستیکه خدای لقوي هر آینه تواناست بر خلق همه اشیا عزيز
غالبست بر همه چیزها که هیچ چیز برو غالب نتواند شد و خدایان شما ای مشرکان عاجزند و ذلیلترین
همه ممکنات و مغلوب و مقهور از همه کاینات پس بچه وجه ایشانرا بحق تعالی نسبت میدهید و نام خدای
بر ایشان مینهید الله يصطفي خدا برمیگزیند من الملائكة رسلا از فرشتگان فرستادگانرا
که واسطه باشند میان وحی و پیغمبران وحی برسانند و بیچون جبرئیل و میکائیل ومن الناس و از
آدمیان که پیغمبرانند تا خلق را بوی دعوت کنند إن الله سميع بدرستیکه خدا شنواست گفتار پیغمبرانرا

در وقت تبلیغ رسالت بصیر بینا بحال امّت او در ردّ و قبول دعوت این آیه ردّ انکار مشرکانست
که میگفتند رسول خدا از جنس بشر نشاید و بیان آنکه رسولان خدا بر دو نوع اند ملایکه و بشر و در
بعضی تفاسیر مذکور است که مشرکان بر سبیل انکار میگفتند که آیا خدا محمد صلی الله علیه و آله را از میان ما
برگزید که یتیم ابو طالبست و کتاب را برو انزال نمود حق تعالی ردّ انکار ایشان فرمود که این چه انکار و تعجّبست
حق تعالی برمیگزیند از فرشتگان آنرا که خواهد چون جبرئیل و میکائیل و غیر ایشان یعلم ما بین ایدیهم
میداند آنچه در پیش آمده است از عملهایی که کرده اند وما خلفهم و آنچه از پس ایشانست از کارهایی
که خواهند کرد والی الله و بسوی خدا ترجع الامور باز گردانیده میشود همه کارها و کسی که بآن
صفات متصف باشد هیچ کس را نرسد که در حکمتها و مصلحتهاء او و تدابیر و اختیار رسولان از آدمیان و فرشتگان
اعتراض کند و بعد از اثبات وحدانیّت خود و نفی شرکت از خود بندگان را بعبادت خود میفرماید که یا ایها
الذین امنوا ای کسانی که گرویده اید ارکعوا واسجدوا رکوع و سجود کنید در نماز که از ارکان افعال
آنست مرویست که در اول اسلام در نماز همین نشستن و برخاستن بود بدین سبب این آیه شد رکوع و سجود داخل
و از جملهٔ مواضعی که قاری را سنت است سجده کردن نزد تلاوت این آیه است و باتفاق ما این سجده واجب نیست
در حین تلاوت این چه مراد امر است برکوع و سجود در نماز نه مطلقا واعبدوا ربکم و بپرستید
آفریدگار خود را در جمیع آنچه بآن متعبّدید از نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد وافعلوا الخیر
و بکنید نیکویی را یعنی عملی را که در شرع پسندیده باشد و مزیتی و رجحانی داشته باشد بر افعال مباح چون
نوافل طاعات و صلهٔ ارحام و مکارم اخلاق و امثال آن حق تعالی اول مومنانرا بصلوة دعوت کرده که ذکر
خالصاتست و اعظم عبادات و بعد از آن بمطلق عبادت امر فرموده و اگر چه امر بعبادت شامل این نیز هست
اما بجهة شرافت و مزیت فضیلهٔ نماز را ذکر کرده و مقدم داشته و بعد از آن بر سبیل عموم ترغیب بندگان
کرده بر سایر خیرات و انگه بجهة آنکه بندگان متضمّن تکیه بر عمل خود نکنند و بکثرت طاعات مغرور نشوند
میفرماید که لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید و آیهٔ مذکوره اگرچه متضمن امر
بجهاد نیز بود اما چونکه جهاد موجب هدم بنیان کفر و شرکست و سبب اعلای کلمهٔ اسلام که توحید است
و باعث اظهار شعایر ایمان از بجهة آنرا بذکر ممتاز کرده از آن همچنانکه نماز را فرموده که وجاهدوا
و جهاد کنید با دشمنان خدا و اگرچه پدران و پسران شما باشند فی الله در راه خدا و محض فرمان برداری
او حق جهاده چنانچه سزاوار جهاد او باشد یعنی نیّت جهاد را خالص سازید از برای رضای خدا
و امتثال امر او و اصلا آنرا بغرضی دیگر آلوده مسازید و بکمال جدّ و جهد در آن مرعی دارید و اکثر مفسّران
حمل جهاد کرده اند درین مقام بر جمیع اعمال طاعت و حق جهاد بمعنی نیّت خالص و صادق در جمیع
عبادات و جدّ و جهد نمودن و مبادرت کردن بر اقسام طاعت تفسیر کرده اند و از عبد الله مبارک

مرویست که آن جهاد است با نفس امّاره که دشمن باطنست همچنانکه کفّار که از دشمنان ظاهرند چنانچه
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از رجوع از جنگ تبوک فرمود که رجعنا من الجهاد الاصغر
الی الجهاد الاکبر یعنی رجوع کردیم از جهاد اصغر که محاربه است با کفّار بجهاد اکبر که مجاهده است
با نفس که بزرگترین دشمن این کسانست همچنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود که اعدا عدوّک
ما بین جنبیک یعنی دشمن ترین دشمن تو آنچیزیست که میان دو پهلوهای تست که آن نفس
قشیری گفته که حق جهاد آنست که یک چشم زدن از مجاهدهٔ نفس باز نایستد زیرا که از و هیچ وجه
ایمن نتوان بود در هیچ وقت هو اجتباکم او سبحانه برگزید شما را برای نصرت دین خود پس بر جهاد
اصغر و اکبر ثابت قدم و راسخ دم باشد وما جعل علیکم و نساخت و مقرر نکرد بر شما فی الدین
من حرج در دین هیچ تنگی یعنی احکام دین را بر شما تنگ فرا نگرفت و تکلیف ما لا یطاق نفرمود شما را
در آن بلکه بوقت ضرورت رخصتها فرمود چون رفع تکلیف جهاد در حالت مرض و رخصت افطار
روزه و قصر نماز در سفر و جواز تیمّم در وقت نیافتن آب و خوردن میته در حالت خوف تلف نفس
و نیافتن طعام حلال و غیر آن و مثل اینست آیهٔ یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر از ابن عباس
معنی این آیه پرسیدند فرمود مراد آنست که خدای تعالی دین اسلام را برامت مرحومه سهل و آسان گردانید
و ایشانرا از گناه خلاصی داد بکفارت بخلاف بنی اسرائیل که کفارت ایشان رفع گناهان ایشان نمیکرد
و شداید تکالیف ایشان بمراتب زیاده از این امّت بود پس حق تعالی در دین اسلام تنگ گیری نکرد همچنانکه
برامت موسی علیه السلام بلکه توسیع آن فرمود که ملة ابیکم ابرهیم مانند واسع گردانیدن کیش پدر شما
که ابرهیم است و تنگ نکردن در آن چنانکه با بنی اسرائیل و یا معنی آنست که پیروی کنید و لازم خود
گردانید ملّت پدر خود را که ابرهیم است و چون عرب از ذریّت اسمعیل که پسر ابرهیم است از بجهة ابرهیم را
پدر ایشان خواند و با آنکه وی پدر پیغمبر ماست و آنحضرت در حکم پدر امّت و پدر پدر حکم پدر دارد و ابوّة
پیغمبر ما نسبت بامّت باعتبار آنست که وی سبب حیوة ابدی ایشانست و منشا وجود ایشان بروجه
متعدّیه در آخرة و مراد از ملّهٔ ابرهیم احکام شریعت اوست که موافق شریعت پیغمبر ماست چه رسول الشرع
هیچ پیغمبری متعبّد نیست و نبوده و ذکر ملّت وی بجهة آن فرمود که تا همه مردمان باین شریعت رغبت
کنند چه طبیعت بموافقت آثار آبا و اجداد مایلند هو سمیکم المسلمین خدای نام نهاد شما را
مسلمانان من قبل پیش از قرآن در کتب منزله وفی هذا و در قرآن نیز و یا ابرهیم علیه السلام شما را مسلمان
نام نهاد و در زمان خود و درین زمان نیز چه در قرآن مذکور است که ابرهیم علیه السلام گفته که و من
ذریتنا امة مسلمة لک و اول اوضح است و بر هر تقدیر شما تسمیه یافته اید بمسلمین لیکون
الرسول تا باشد پیغمبر یعنی محمد صلی الله علیه و آله روز قیامت شهیدا علیکم گواه بر شما بقبول دعوت

ومتابعت ملّة ابرهیم علیه السّلم یعنی تا بعد از تبلیغ کواهی دهد بر شما بر انکه کدام از شما طاعت نموده بدین
اسلام وکدام عصیان ورزیده وقبول آن نکرده، وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وتا باشید شما
کواهان بر مردمان برسانیدن انبیا دعوت حق را بایشان یعنی چون پیغمبر بایمان واطاعت شما کواهی داد
وتعدیل نموده پس کواهی خواهید داد بر وجه عدالت بر امم ماضیه بانکه رسولان تبلیغ دعوت کردند
واداء رسالت پروردکار خود نمودند بایشان وایشان که قبول آن نکرده اند مستوجب دوزخ اند وعذاب
جحیم وجماعتی که بآن ایمان آوردند مستحق جنّت نعیم اند واین اشرف مراتب شماست وچون حق تعالی
شما را بدین کرامت خاص کردانید واین مرتبه ومنزلت کرامت فرمود فَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ پس بپای
دارید نماز را جهة تعظیم امر او وسپاس داری بر انچه بشما کرامت فرموده وارزانی داشته وَآتُوا الزَّكَوٰةَ
وبدهید زکوة را برای شفقت بر خلق خدای یعنی بانواع طاعت بدنی ومالی متقرب بخدا شوید بجهة
خاص کردانیدن خدای تعالی شما را باین فضل وکرامت وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ وچنک درزنید
بفضل خدای یعنی در همه امور خود اعتماد برو کنید ویا بدین او اعتصام نموده بران استقامت ورزید
هُوَ مَوْلَاكُمْ اوست یار بندکان ومتولی کار درماندکان ومآل امر جمیع آفریدکان وطاعت
کنندکان وبیروی نمایندکان فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ پس نیکو یاریست وخداوندیست او وَنِعْمَ
النَّصِيرُ ونیکو مددکاری ویاوری بیاوری عیبها بپوشد ومددکاری کناهان بیخشد وبولایت
روزی ابرقرار خود به بندکان مستمر دارد واکرچه درحق وعصیان ورزند وبضرت محتاجان
دستکیری کند پس یاری از وخواه که از یاری درنماند ومددکاری از وجوی که از مددکاری عاجز
نشود چه در ولایت وحکومت بی نظیرست ودر نصرت بی مثل بیت از یار بی علق بکذر ای مرد خدای
یاری طلب انچنان که از روی وفا کار تو تواند که بسازد همه وقت دست تو تواند که بکیرد همه جا
سُورَةِ الْمُؤْمِنُونَ وَهِيَ مِائَةٌ وَثَمَانِ عَشَرَ آيَةً مَكِّيَّةٌ
ابی بن کعب از سیّد عالم صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که هر که سورة المؤمنون قرائت کند ملائکه
در روز قیامت ویرا بشارت دهند بروح وریحان ودر وقت آمدن ملک الموت بقبض روح او ویرا
مژده دهند بچیزی که چشم او بدان روشن کردد ودل او بآن شادمان وخرّم شود وبنشاط تمام روح از وی
مفارقت نماید وواصل شود بدار السّلم واز ابوعبد الله علیه السّلم روایتست که هر که سورة المؤمنون بخواند
حق تعالی ختم کار او را بسعادت خود مقرون دارد وهر که در هر جمعه بقرائت آن مداومت نماید منزل او
با پیغمبران مرسل در فردوس اعلی باشد واز حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مرویست که ده آیه بر من نازل
شده که هر که قراءة کند ببهشت رود وبعد از ان از اول این سوره تلاوة فرمود تا ده آیه را تمام کرد ونیز از آنحضرت
منقولست که فرمود اول این سوره وآخر آن از کنجهای بهشتست هر که عمل کند بسه آیه از اول این وپند کیرد
بچهار آیه

بچهار آیه از آخر آن ناجی ورستکار کردد وچون حق تعالی ختم سورة الحج نمود بامر مکلفان بعبادة وافعال
خیر بر طریق اجمال افتتاح این سوره کرد بتفصیل آن مجمل وتبیین آن افعال نمود وفرمود که
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ بدرستی که رستکار شدند وبمقاصد دنیوی واخروی خود رسیدند کروندکان
بخدا ورسول الَّذِينَ هُمْ آنانند که ایشان فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ در نماز خود ترسکاران
از خدای ومتذلل ومتخاشع در ان وچشم بر موضع سجده نهادکان وبدل بر درکاه مناجات حاضر شدکان
آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه وآله در وقت اداء نماز بجانب آسمان نظر میفرمود چون این آیه نازل شد
نظر بر موضع سجود کماشت وبهیچ جهة دیکر نظر نینداخت ودر لباب کفته که در حالت قیام دیده بر سجده کاه
باید نهاد مکر بمکهٔ معظمه که در خانهٔ مکرّم باید نکریست چه نظر دران عبادتست وکفته اند که خشوع آنست
که مصلی نداند که بر راست وچپ او کیست ودر بحر الحقایق مذکورست که خشوع در ظاهر آنست که
سر به پیش افکند ودیده از التفات بچپ وراست منع کند وقراءت او از روی حضور قلب بود ودر باطن
انکه خواطر وهواجس را منع کند از ماسوی وبالکلیه توجه نماید بمولی ودر بحر شهود مستغرق کشته از شعله
انوار ظهور انوار جلال بکذرد ومحقّقی کفته که در نماز اول از خود بیخبر باید شد پس طالب وصول بقرب
یار باید کشت چنانچه در اخبار صحیحه متواتره آمده که پیکان مخالفین در بدن اطهر امیر المؤمنین صلوات الله
علیه نشست واز غایة وجع نتوانستند که آن را بیرون آورند صورت حال معروض حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله داشتند فرمود که وقتی که او در نماز باشد پیکان از بدن او بیرون کشید چه دران حال
توجه او بحضرت عزّت بر وجهیست که خود را فراموش میکند پس دران حال که بنماز مشغول شد جرّاح را
آوردند وپیکان از بدن اطهر آن سرور بیرون آوردند وخون بسیار بر سجادهٔ آنحضرت ریخته شد چون
از نماز فارغ شد وآن خون را مشاهده فرمود پرسید که این چیست کفتند در حینی که پیکان از بدن
شما بیرون آوردیم خون از جراحت بیرون آمد فرمود بخدایی که جان علی در قبضهٔ اقتدار اوست
که در نیافتم وواقف نشدم که در چه وقت بدن مرا شکافتند وپیکان را بیرون آوردید از رسول خدای
صلی الله علیه وآله روایتست که چون بنده در نماز بایستد خدای تعالی بنظر رحمت بوی نکرد وچون
بجای دیکر نکرد حق تعالی کوید ای بندهٔ من من بتو مینکرم تو بکه مینکری روی بمن کن که از من بهتری
نیست عطا کوید خضوع در نماز آن باشد که در نماز بجوارح خود بازی نکند وخود را باز نکند ودهن
دره نکند وانکشتان باز پس نشکند در خبر آمده که رسول خدای مردی را دید که نماز میکذارد ودست
بمحاسن خود فرود می آورد فرمود اکر دل این مرد خاشع بودی اعضای وی نیز با خشوع بودی ابوذر
غفاری رحمه الله علیه از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله روایت کرد که چون یکی از شما روی بنماز آرد رحمت خدا

الفصل وصل الفعل
دروقت نماز خود باید کشت چون بنده از ترسکار باید کشتن
اول از خویشتن بیخبر باید شد پس طالب قرب یار باید کشتن

نوی بوی آورد پس باید که بسنگ ریزهٔ مسجد و غیره بازی نکند حسن بصری مردی را دید که بسنگ
ریزهٔ مسجد بازی میکرد و در تعقیب نماز میگفت بارخدایا حور العین را جفت من گردان حسن
گفت بدخواستگاریست که میکنی از خدای طلب حور العین میکنی و بدست بازی میکنی و اصل
گفته که خشوع در نماز خاص و خالص گردانیدن نماز است برای خدا نه بقصد طمع ثواب و خوف
عقاب چنانکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله فرموده که پرستش ترا نه بجهت ترس از آتش دوزخ و طمع
ثواب میکنم بلکه ترا از اهل عبادت و پرستش یافتم و بجهت این پرستش تو کردم و نیز در صفت اهل ایمان میفرماید
که **وَالَّذِينَ هُمْ** و مؤمنان آنانند که ایشان **عَنِ اللَّغْوِ** از آنچه بیهوده و بی فایده است از گفتار
و کردار و اعمال و افعال **مُعْرِضُونَ** اعراض کنندگانند از ابن عباس مرویست که تفسیر لغو را باطل
کرده و شیخ حسن بصری مراد بلغو جمیع معاصیست و این در تحت قول ابن عباس داخلست و از ابو عبد الله
علیه السلم نقلست که اعراض از لغو آنست که شخصی از روی بهتان امر باطل را بتو نسبت دهد و چیزی
که در تو نباشد بر تو بندد و تو خالصا لله و قربة الی الله بجواب او التفات نکنی و از و اعراض نمایی و قمی
گفته که هر چه برای خدا نیست شهوات و آنچه از خدای باز دارد سهوات و آنچه بنده را در آن حظی باشد
لهواتست و آنچه از خدای نبود لغوات و حقیقت آنست که لغو هر چیزیست که بهیچ کاری نیاید و فایده
بران مترتب نشود از اقوال و افعال چنانچه در اول مذکور شد **وَالَّذِينَ هُمْ** و آنانند که ایشان
لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ مر زکوة دهندگان اند زکوة مفروضه را **وَالَّذِينَ هُمْ** و آنانند که ایشان
لِفُرُوجِهِمْ مر فرجهای خود را **حَافِظُونَ** نگاه دارندگانند یعنی ضبط نمایندگان و منع کنندگان
آن از مباشرت و مجامعت و مواقعت **إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ** مگر بر زنان منکوحهٔ خود **أَوْ مَا مَلَكَتْ**
أَيْمَانُهُمْ یا بر آنکه مالک شده است ایشانرا دستهای ایشان یعنی کنیزان **فَإِنَّهُمْ** پس بدرستی که ایشان
که اقدام نمایند کانند بر زوجات و کنیزان خود **غَيْرُ مَلُومِينَ** ملامت کرده نشده اند مگر بجهة
امر مرعی که آن حیض است و نفاس و روزه و احرام و اعتکاف و غیر آن از عروض موانع شرعیه **فَمَنِ**
ابْتَغَىٰ پس هر که جوید برای مباشرت **وَرَاءَ ذَٰلِكَ** غیر زنان و کنیزان خود **فَأُولَٰئِكَ** پس
آن گروه جویندگان **هُمُ الْعَادُونَ** ایشان درگذرندگانند از حلال بحرام و استمنا بید و اتیان
بهایم نیز از این گروه اند و از حد شرع بیرون رفتگان **وَالَّذِينَ هُمْ** و آنانکه ایشان **لِأَمَانَاتِهِمْ**
مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشانرا بران امین ساخته باشند از امانات و ودایع و شهادات خلق یا آنچه
امانات خدایست چون نماز و روزه و غسل جنابت و امثال آن **وَعَهْدِهِمْ** و مر عهدهای خود را
که با خلق یا با حق بندند از نذر و عقود **رَاعُونَ** رعایت کنندگانند یعنی نگهداشت آن میکنند
و شبهه نیست در وجوب وفا نمودن بجمیع ضروب امانات و عهود **وَالَّذِينَ هُمْ** و آنانکه ایشان

عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ بر نمازهای خود **يُحَافِظُونَ** محافظت میکنند یعنی بدان مداومت نموده
بشرایط و آداب و ارکان آن در اوقات ادا میکنند و محافظت غیر خشوعست پس موجب تکرار نباشد
أُولَٰئِكَ آن گروه مؤمنان که جامع این شش صفتند و ذکر ایشان کرده شد **هُمُ الْوَارِثُونَ** ایشانند عشر
میراث برندگان یعنی سزاوار اینکه اسم وارث بر ایشان اطلاق کنند نه غیر ایشان پس در بیان آنچه آنرا بمیراث برند
میفرماید که **الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ** آنانکه از روی استحقاق میراث برند فردوس را که بلندترین
جایهای بهشتست همچو استحقاق وارث بمیراث بجهت نسب و گویند مراد آنست که ایشان منازل اهل دوزخ را در جنت
میراث گیرند چنانکه در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله آمده که هیچ کس از شما نباشد مگر که او را دو منزل باشد یکی
در بهشت و یکی در دوزخ پس اگر بمیرد و در دوزخ در آید بجهت عصیان اهل بهشت منزل او را بمیراث
گیرند و در روضة الجنان و در زاد المسیر آورده که بهشت را در نظر کفار در آرند و مقامهای ایشانرا که اگر
ایمان آورندی نام زد ایشان شدی بایشان نمایند و در مشاهدهٔ ایشان آنرا باهل بهشت دهند تا حسرت
ایشان زیاده گردد **هُمْ** ایشان که وارثان فردوس اند **فِيهَا خَالِدُونَ** در آن منازل فردوس
جاوید ماندگانند که هرگز از آن موضع باکرامت بیرون نیایند و در روایة آمده که حق تعالی فردوس را
بنا کرد از خشت طلا و خشت نقره و خلال آن خشتها بجای گل مشک اذفر نهاد و فواکه لذیذه و ریاحین
طیبه را در آنجا عرض فرمود و چون بیان نعمت جنت نمود برای اهل ایمان تنبیه ایشان نمود بر نعمت
دنیویه بر ایشان و فرمود که **وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ** و بدرستی که آفریدیم ما آدم را **مِنْ سُلَالَةٍ**
از خلاصه و نقاوه بیرون کشیده شده **مِنْ طِينٍ** از گل مراد آدم است که ابو البشر است و یا مراد
اسم جنس است زیرا که همهٔ آدمیان مخلوق شده اند از سلالتی که نطفه شده اند چه نطفه از نباتات
حاصل شده اند بی واسطه چون حنطه و یا بواسطه چون لحوم حیوانات و گویند مراد بطین آدم است
زیرا که وی از آن مخلوق گشته و سلاله نطفه او یعنی بیافریدیم آدمیان را از منی که بیرون آمده از گل که
آدم است **ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً** پس گردانیدیم نسل آدم را از نطفه یعنی آفریدیم ذریه او را از
آب منی و یا گردانیدیم سلاله را نطفه بنا بر تفسیر ثانی **فِي قَرَارٍ مَكِينٍ** نطفه قرار گرفته در قرارگاه
استوار یعنی رحم که محفوظست از ضعف ماسکه حامل که میفرماید ما نطفه را در رحم جای دادیم و تا
چهل روز در آنجا نگاه داشتیم **ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ** پس گردانیدیم آن نطفهٔ سفید را **عَلَقَةً**
پارهٔ خون سرخ بسته تا مدة چهل روز **فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ** پس گردانیدیم آن خون بسته را
مُضْغَةً آن مقدار گوشتی که بیکبار بخوانید چهل روز دیگر **فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ** پس ساختیم
آن گوشت را **عِظَامًا** استخوان تا آنکه محکم گردانیدیم آنرا بعد از سه اربعین **فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ**
پس پوشانیدیم آن استخوانرا **لَحْمًا** گوشتی یعنی گوشتی بران استخوان برویانیدیم بعد از هستن عروق

واعصاب بران **ثُمَّ اَنْشَأْنَاهُ** پس بیافریدیم او را **خَلْقًا اٰخَرَ** آفریدن دیگر در شکم مادر یعنی
روح در وی دمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه جماد بود یا صورت انسانی بران قابض کردانیدیم و یا بعد از
خروج از شکم او را دندان و موی دادیم و از مقام شیرخوارگی بتدریج تربیت فرمودیم بغذاهای گوناگون
و بمراتب جوانی و دو موی و پیری رسانیدیم و تشریح ایجاد آدمی از ابتداء نطفه تا تحمل و ولوج روح و تفصیل
آن حواله بمنهج الصادقین است و بدانکه مخلوقات بر سه قسم اند یا همه روحانی محض اند و یا جسمانی محض و یا مرکب
از جسمانی و روحانی آنها که روحانی محض اند ملایکه اند که محض نورند و مبرا از صفات شهوت و غضب
و غیر آن از صفاتی که لازم جسمیّت است و آنها که جسمانی محض اند مانند نباتات و معادن و قسم
سیم که مرکب از جسمانی و روحانیست اگر روحانیت غالبست بر جسمیّت جنیانند و بعکس آن دمیان
حاصل که حق تعالی آدمی را از هفت مرتبه بحد انسانیّت رسانیده اوّل سلاله دوم نطفه سیم علقه
چهارم مضغه پنجم عظام ششم لحوم و این شش تعلّق بجسد دارد و مرتبه هفتم ایلاج روح است
دران کما قال ثُمَّ اَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا اٰخَرَ **فَتَبَارَكَ اللّٰهُ** پس بزرکست و بلند شان و عظمت و قدرت
و حکمت خدایی که **اَحْسَنُ الْخَالِقِينَ** نیکوترین تقدیر کنندکانست و اندازه نمایندکان چه انسان را
از سلاله بحد انسانی رسانیدن و ترکیب دادن میان روح و تن از عجیب‌ترین امور عجیبه و غریب‌ترین اشیاء
غریبه است و مقررست که روح نورانی و علویست و جسم ظلمانی و سفلی و روح لطیفست و جسم
کثیف پس ترکیب میان این دو ضد قریب بمحالاتست پس این ترکیب دلیل ظاهرست بر کمال قدرت
و جلال عظمت صانع و لهذا حق تعالی بعد از بیان خلق عرش و کرسی و لوح و قلم و ملایکه و نجوم
و سموات و ارضین ذات قدس خود را این نوع ثنای ستایش نفرموده که بعد از آفرینش انسان ذکر
کرده و ازین کلام تفضیل و تکریم ایشان بر غیر استشمام میتوان کرد آورده اند که عبد الله ابی السرح
کاتب وحی بود چون این آیه آمد حضرت او را کفت بنویس چون اَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا اٰخَرَ بنوشت
از روی تعجّب بر زبانش جاری شد که فَتَبَارَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِينَ حضرت فرمود اینرا نیز
بنویس که جبرئیل آنرا از نزد ملک جلیل انزال نمود عبد الله با خود کفت اکر محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر است
و قرآن بروی وحی میکند من نیز پیغمبرم که در دل من آیات قرآنی القا میکند پس مرتد شد و از مدینه
بمکه رفت و بکفار ملحق شد و این آیه درباره او فرود آمد وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا اَوْ قَالَ
اُوْحِيَ اِلَيَّ وَلَمْ يُوْحَ اِلَيْهِ شَيْءٌ و بنابر صحت روایت این قدر از کلام معجزه نیست و ممتنع نیست که موافق
کفتار یکی از ما باشد لیکن این امر عبد الله مشتبه شد و بایحمت فرط نفاق آنرا بر خود مشتبه
ساخت و مرویست که وی در روز فتح باسلام رجوع کرد و از اهل ایمان شد و آیه مذکوره را از آیات
احکام کرفته اند چنانچه در کنز العرفان تصریح بان شده و بیان تفصیل آن حواله بمنهج الصادقین است

کرتو خواهی

کر تو خواهی کزین بری بویی، رو تماشای آن کلستان کن، از حضرت رسالت صلّی الله علیه و آله منقولست
که چون نطفه در رحم در آید حق تعالی آنرا تا چهل روز بحالت نطفه میکذارد و بعد از ان علقه میکرداند
تا چهل روز بران وضع میباشد و پس از ان آنرا مضغه میسازد تا چهل روز و بعد از ان فرشته میفرستد
تا نفخ روح میکند دران پس فرا امر میفرماید تا مینویسد روزی او را و مدت عمر او را و کردار او را
و شقاوت یا سعادت او را و این حدیث مشعرست بر آنکه کمال اعضا و تمامیّت آن و رویده شدن دران
و ولوج روح دران بعد از مضی سه اربعین است **ثُمَّ اِنَّكُمْ** پس بدرستی که شما **بَعْدَ ذٰلِكَ** بعد از
آفرینش اعضا و زنده شدن بولوج روح **لَمَيِّتُوْنَ** هر آینه میرندکانید تر دانقضای اجل بر البته مال
حال شما برات خواهد کشید و بلا شبهه ساغر فنا از دست ساقی اجل خواهد چشید **ثُمَّ اِنَّكُمْ** پس بدرستی که
شما **يَوْمَ الْقِيٰمَةِ** در روز رستخیز **تُبْعَثُوْنَ** برانکیخته خواهید شد برای محاسبه و مجازات
و نیز بجهت بیان تعداد نعمتهای خود بر بندکان میفرماید که **وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ** و بتحقیق
که آفریدیم زبر سر شما **سَبْعَ طَرَآئِقَ** هفت آسمان که بر طبق و طریقه یکدیکرند طبقه بالای طبقه
و جیابی کفته که سموات را طرایق کفته زیرا که راههای فرشتکانست و آمد و شد ایشان و یا آنکه
طریق کواکب است و سیر آن یا باعتبار آنکه غلظ هر یک از آنها و ما بین آنها راههای دورست و مسافه
دراز چه در خبر است که ما بین آسمانی تا آسمانی پانصد ساله راهست و غلظ هر یک از آنها نیز همچنین
وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ و نیستیم ما ازین مخلوق که آسمانست **غَافِلِيْنَ** بیخبر که آنرا
مهمل بکذاریم بلکه آنرا از خلل و زوال نکه میداریم و تدبیر امر آن میکنیم تا بوقتی که حکمت ما تعلق
کیرد بزوال آن و یا معنی آنست که ما از همه بندکان خود ذاهل و غافل نیستیم و بر خیر و شر و کفر و شرک
و کفران و طغیان و عصیان و انکار و جحود و عناد ایشان غافل نیستیم **وَاَنْزَلْنَا** و فرو فرستادیم
مِنَ السَّمَآءِ مَآءً از آسمان آبی یعنی آب باران **بِقَدَرٍ** باندازه که صلاح بندکان دران دانستیم
فَاَسْكَنّٰهُ پس ساکن کردانیدیم آن آب را یعنی ساکن و مستقر ساختیم آنرا **فِى الْاَرْضِ**
در زمین یا بتدریج از چشمه و کاریز بیرون آید و ازینجا معلوم میشود که جمیع آبهاء زمین از عیون
و انهار و قنات از آسمانست و در تبیان از ابن عباس نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که
حق سبحانه پنج جوی آب از یک چشمه از چشمهای بهشت بر بال جبرئیل علیه السلام نهاده از آسمان فرو فرستاد یکی
یکی سیحون که نهر هندست دوم جیحون که نهر بلخ است سیم فرات چهارم دجله و این هر دو نهر عراقند
پنجم نیل که نهر مصرست و آنها را بودیعه بکوهها داده و بقدر مصلحت خلق جاری میکرداند و از نعمتهاست
که میفرماید آب در زمین ثابت و ساکن ساختیم **وَاِنَّا عَلٰى ذَهَابٍ بِهٖ** و بدرستی که ما بردن آن آب
و زایل ساختن آن بالا بردن و یا در زمین فرو بردن بروجهی که متعذر باشد استنباط آن **لَقَادِرُوْنَ**

توانائیم چنانچه خبر انزال آن قادر بودیم پس بر بقای آن شکر گذاری کنید تا آنرا بر حالت خود بگذاریم در اخبار
آمده که بعد از خروج یاجوج وماجوج جبرئیل بزمین آید وقرآن وحجر الاسود ومقام ابرهیم وتابوت سکینه
وپنج نهر که مذکور شد بآسمان برد وبعد از ان بر روی زمین اثر هیچ خیری وبرکتی نماند بقوله فانشانا
پس بیافریدیم ما لکم به برای شما بسبب این آب جنات بوستانها من نخیل از خرمابنان واعناب
واز تاک بنان وچون نخل وعنب در زمین حجاز از همه بیشترست از جهت تخصیص باین هر دو نمود وبعد از
بر سبیل عموم فرمود لکم فیها شما را درین بوستانها فواکه کثیرة میوهای بسیار هست
غیر از تمر وعنب ومنها وازان بوستانها یعنی از اثمار وزروع آن تأکلون میخورید روزیهای خود را
وشجرة تخرج ودیگر بیافریدیم برای شما درختی یعنی درخت زیتون که بیرون می آید آن درخت
من طور سیناء از کوه سینا که کوه موسی است میان مصر وایله وبران مناجات میفرمود وگویند
این کوه در فلسطین است وآنرا طور سینین نیز گویند واصح آنست که سینا اسم مکانیست که این کوه
دران واقع شده وتخصیص این کوه بزیتون جهت آنست که اول کوهی بود که زیتون دران روییده بود
ونیز اول درختی که بر زمین برست بعد از طوفان درخت زیتون بود تنبت میروید این درخت
بالدهن در حالتی که بآن روغنست وصبغ ونان خورش للآکلین مر خورندگانرا یعنی
میروید در حینی که جامع دهنیة وصبغیة است که هم بدان روغن چراغ توان افروخت وهم ازان
نانخورش توان ساخت از پیغمبر صلی الله علیه وآله مرویست که روغن زیت درختی با برکتست بآن نانخورش
سازید وبخود مالید وحق تعالی در وصف برکت آن فرموده که توقد من شجرة مبارکة زیتونة پس در بیان
نعمت دیگر میفرماید که وان لکم وبدرستی که مر شما راست فی الانعام در چهارپایان از شتر
وگاو وگوسفند لعبرة چیزی که بدان اعتبار گیرید وبآن بر قدرت حضرت عزت استدلال کنید
وان جمله اینست که نسقیکم می آشامانیم شما را مما فی بطونها از انچه در شکم آنهاست یعنی شیر
خالص ولکم فیها ومر شما راست در ایشان منافع کثیرة منفعتهای بسیار که آن
سوار شدن شماست بر آنها وبار نهادن بر آنها واولاد از آنها گرفتن وبپشم وموی وکرک آنها منتفع
شدن وغیر آن ومنها تأکلون واز ایشان یعنی از گوشت وچربی آنها میخورید وآنرا سبب معیشت
خود میسازید وعلیها وبر آنها یعنی بر بعضی از آنها که شتر وگاوست در خشکی واکثر برانند که مراد
شترانست یعنی بر شتران وعلی الفلک وبر کشتیها در تری تحملون بر داشته میشوید یعنی
شتر وکشتی شما را برمیدارند واز موضعی بموضعی میبرند پس برین نعمتها شکر منعم بجای آورید تا آن
بر شما علی الدوام بماند وموجب مزید آن گردد وبپرستش غیر او مشغول مشوید که سبب زوال نعمت
گردد وباعث عذاب استیصال چنانکه بر امم ماضیه واقع شد کما قال الله تعالی ولقد ارسلنا

وبتحقیق که فرستادیم قبل ازین نوحا الی قومه نوح را بسوی گروه خود فقال پس گفت از روی
دعوت یا قوم اعبدوا الله ای گروه من پرستش کنید خدایرا از روی بندگی ما لکم من اله
نیست مر شما را معبودی که مستحق عبادة باشد غیره بجز از وی که معبود بر حقست افلا تتقون
آیا نمیترسید از عذاب وی که خالق ورازق نعمتست بر شما یعنی البته از وی بترسید تا بجهت کفر وکفران
شما نعمت را از شما زایل نگرداند وبعذاب مستاصل نسازد وبیم نکند فقال الملؤا الذین کفروا
پس گفتند گروهی که از اشراف بزرگان که بد ونگرویدند من قومه از قوم وی یعنی چون اکابر قوم
اما غیررا بدین ودعوت نوح علیه السلم مایل دیدند گفتند از روی عناد ما هذا نیست اینکه میخواند
بتوحید خدا یعنی نوح علیه السلم الا بشر مثلکم مگر آدمی مانند شما در خوردن وآشامیدن
وراه رفتن وغیر آن مثل بازار رفتن وخوآن یرید ان یتفضل میخواهد که افزونی جوید علیکم
بر شما ومهتر گردد وشما را محکوم خود سازد وبجهت این دعوی چنین میکند واگر پیغمبر خدا چگونه
از جنس بشر باشد ولو شاء الله واگر خدای خواستی که رسول فرستد به بنی آدم لانزل ملائکة
هر آینه فرو فرستادی فرشتگانرا ما سمعنا بهذا نشنیدیم این که آدمی رسول خدا تواند بود بخلقان
وپیغام آوردن از جانب پروردگار خود فی آبائنا الاولین در میان پدران ما که نخست بوده اند
وما از آبای خود نشنیده ایم که نوح علیه السلم پیغمبر خداست وبا میان ادریس ومیان ایشان مدتی مدید
گذشته بود ونشنوده بودند که از اولاد آدم پیغمبری بوده ویا عبادت خدای باید کرد نه غیر او ان هو
نیست نوح الا رجل به جنة مگر مردی که با او انواع دیوانگی هست چه اگر جنون نداشتی دانستی
که بشر قابلیت رسالت ندارد ویا آنکه این کلمات که نفی آلهه است از وصادر نشدی فتربصوا به پس حتی
انتظار برید وچشم دارید باو حین تا هنگامی از زمان یعنی صبر کنید که اندک وقتی بمیرد واز وی
برهیم یا از جنون بهوش باز آید وترک این عنان کند وپی کار خود گیرد وچون نوح علیه السلم از ایمان ایشان ناامید
شد بطریق مناجات قال رب گفت ای پروردگار من انصرنی یاری ده مرا وانتقام مرا از ایشان
بکش یا هلاک کن ایشانرا بما کذبون بسبب انچه مرا تکذیب کردند فاوحینا الیه پس وحی
کردیم بسوی نوح علیه السلم ان اصنع الفلک که بساز کشتیرا باعیننا بنگاهداشت ما یعنی ما
محافظت تو کنیم تا خطا نکنی در ساختن آن یا مفسدی آنرا بر تو تباه نسازد مانند کسانی که بچشمهای خود
حفظ چیزی نمایند ووحینا وبامر ما وتعلیم ما یعنی ترا الهام نمائیم که چگونه بسازی فاذا جاء
پس چون بیاید امرنا فرمان ما بسوار شدن یا نزول عذاب ما بر ایشان وفار التنور وبجوشد تنور
یعنی وقتی که زن تو نان پزد از میان آتش آب برآید ومرویست که وحی بنوح آمد که کشتی را بطریق سینه مرغ
باز وچون بآن وجه تمام کرد خطاب رسید که چون آب از تنور برجوشد در کشتی نشین وکسان خود را

دران درار نوح علیه السلم بمقتضای این وعده انتظار میکشید تا انکه روزی زن او نان می پخت و تنور
بر آتش بود فی الفور آب ازان بر جوشید وی بیامد و شوهر را این خبر داد نوح علیه السلم اتباع خود را جمع کرده همه در کشتی
نشستند و موضع تنور در مسجد کوفه بود از جانب راست نزدیک باب کنده و نوح کشتی را در وسط مسجد ساخته بود
و یا در عین ورده که از ولایت شام است و یا در هند و بر هر تقدیر میفرماید که چون آب از تنور بر جوشد فاسلك
فيها پس در آور در کشتی من كل زوجين از هر دو صنف از حیوانات که جفت یکدیگر اند اثنين
دو تا یعنی نری و ماده و در روایة امده که نوح بکشتی در نیاورد مگر آنها را که می زایند و بیضه مینهند
واهلك و دیگر در کشتی داخل ساز کسان خود را از اهل بیت و مومنان الا من سبق مگر آنانرا
که پیشی گرفته است عليه القول منهم بر وی گفتار عذاب از ما از کسان تو بجهت کفر و عناد او و آن
زن نوح بود که با وجود انکه مشاهده معجزات ظاهره میکرد از نوح علیه السلم و بوی نمیگروید ولا تخاطبني
و خطاب مکن با من بدعا کردن في الذين ظلموا در باب نجات آنها که ستم کردند بر خود بشرك
و کفر انهم مغرقون بدرستی که ایشان غرقه شدگانند بلا شك و شبهه بجهت شرك و طغیان و
عصیان فاذا استويت انت پس چون وقت ظهور عذاب راست شده باشد و بر وجه استوا
نشسته باشی تو ومن معك و هر که با تست على الفلك بر بالای کشتی فقل الحمد لله
پس بگوی که همه ستایش و سپاس مر خدای راست جل جلاله و عم نواله و عظم شانه ولا اله غیره الذي
نجانا که نجات داد ما را من القوم الظالمين از جفای گروه ستمکاران مشرکان و ناگرویدگان
وقل و بگوی ای نوح علیه السلم در وقت کشتی نشستن رب انزلني ای پروردگار من فرود آر مرا
منزلا مباركا بمنزلی با برکت در کشتی یا در زمین پس از بیرون آمدن از کشتی که سبب سلامت
و نجات مؤمنان باشد و کلبی گفته که فرود آر مرا بمنزلی که گیاه و اشجار با برکت باشد و مقاتل بر آنست که معنی
برکت در کثرت ذریت است یعنی فرزندان بسیار از ایشان بوجود آور و حفص منزلا بضم میم و فتح زا خوانده
یعنی فرود آر مرا فرود آوردنی وانت خير المنزلين و تو بهترین فرود آرندگانی در منازل
مبارکه چه هیچ کس قادر نیست که غیر خود را از آفات و بلیات و حوادث و عاهات منزلگاه نگاه دارد
و کفایت جمیع ما یحتاج مگر تو که دافع جمیع بلیاتی و مرا از نقص و عجز سالم داری و اشهر آنست که نوح
در وقت دخول و خروج این دعا فرمود سلمی از ابن عطا نقل میکند که منزل مبارك منزلیست که در آن
از هواجس نفسانی و وساوس شیطانی ایمن باشند و آثار قرب از محال قدس بدان نازل باشد چه
هر کجا پرتو انوار جمال بیشتر باشد برکت آن منزل از همه منازل افزونتر بود از حسن بصری مرویست که
در سفینه با نوح بیش از هفت کس از اهل ایمان نبودند نزد بعضی دیگر هشتاد تن بودند و باقی در امواج
طوفان غوطه خورده باتش دوزخ بپیوستند ان في ذلك بدرستی که در قصه نوح وانچه با قوم

اورفت

او رفت لآيات هر آینه نشانهاست مر اهل عبرت را که تا بیاد بآن تامل و تفکر کشتی نجات را از امواج
ضلالت بساحل هدایت رسانند وان كنا و بدرستی که بودیم ما لمبتلين هر آینه رسانندگان ن عشر
بلاء عظیم و عقاب الیم بقوم نوح علیه السلم یا امتحان کنندگانیم همه بندگان را بدین آیات تا حال مصدقان
و مکذبان بر اهل عالم ظاهر کرده و یا امتحان کنندگان قوم بودیم بارسال نوح و وعظ و تذکیر او تا معلوم
شود که کدام میشود و کدام بیروی او نمینماید ثم انشانا پس بیافریدیم بقول من بعدهم از پس قوم
نوح علیه السلم قرنا اخرين گروه دیگر یعنی قوم عاد یا ثمود فارسلنا فيهم پس فرستادیم در میان
ایشان رسولا منهم پیغمبری از نوع ایشان که هود بود یا صالح و گفتیم مر آن قوم را بزبان آن رسول و
فرستاده که ان اعبدوا الله انکه بپرستید خدای را ما لكم من اله غيره نیست مر شما را هیچ خدای
که استحقاق پرستش داشته باشد مگر او یعنی سزاوار پرستش اوست ای دوست که خالق زمین و آسمان اوست
افلا تتقون آیا نمیترسید از عذاب او که غیر او را می پرستید یعنی از عقوبت او بپرهیزید و عبادت
غیر او مکنید وقال الملا و گفتند گروه اشراف من قومه از گروه آن رسول الذين كفروا
آنانکه نگرویدند وكذبوا بلقاء الاخرة و دروغ شمردند رسیدن بقیامت یعنی بعث
و حشر و ثواب اعمال و عقاب و ایمان نیاوردند واترفناهم و نعمت بسیار داده بودیم آنها را في
الحيوة الدنيا در زندگانی دنیا بکثرت اموال و اولاد یعنی گفتند کافران نازپرورده که در فراخی
عیش و ناز و نعمت بودند بعضی دیگر این قول باطل را که ما هذا نیست این رسول خدا که شما را دعوت
میکند و منع آلهه دیگر مینماید الا بشر مثلكم مگر آدمی باشد مانند شما در صفات و احوال بشریت
ياكل مما تاكلون منه میخورد از آنچه میخورید شما از آن ويشرب و می آشامد مما تشربون
از آنچه می آشامید یعنی بغذا محتاج است همچو شما اگر پیغمبر بودی بایستی که صفات ملایکه داشتی
نخوردی و نیاشامیدی ولئن اطعتم بشرا مثلكم و اگر فرمان برید آدمی را که مانند شماست
انكم اذا بدرستی که آن هنگام که شما تابع او شوید و منقاد او گردید در آنچه میگوید و شما را بران میدارد
لخاسرون هر آینه زیانکاران باشید چه خود را ذلیل و خوار ساخته مامور مثل خود شوید پس
از روی انکار بایشان گفتند ايعدكم آیا وعده میدهد شما را انكم اذا متم انکه چون شما
بمیرید و پوسیده و ریزیده شوید وكنتم ترابا و باشید شما خاك وعظاما و استخوان چند
مجرد از گوشت و پوست و رگ و پی انكم مخرجون بدرستی که شما بیرون آورده شدگانید
از گورها یعنی دیگربار زنده خواهید شد هيهات هيهات دور است دور لما توعدون
مر آنچیزی را که وعده داده میشوید از بعث و نشور یعنی هرگز این صورت نبندد و بفعل در نیاید
ان هي الا حياتنا الدنيا نیست زندگی مگر زندگی ما در دنیا یعنی هیچ زندگی نیست مگر همین

زندگی دنیا که بدان زندگانی میکنیم **نموت ونحیا** می‌میریم و زنده میشویم یعنی یکی از ما می‌میرد
ویکی میزاید **وما نحن** ونیستیم ما **بمبعوثین** برانگیخته شدگان یعنی زنده شدگان بعد از
مرگ **ان هو الا رجل افتری** نیست هود یا صالح مگر مردی که افتری کرد **علی الله کذبا**
بر خدا دروغ را درین قول که خدا مرا بشما فرستاده و بعد از مرگ زنده خواهد ساخت **وما نحن له**
ونیستیم ما مر این مرد را **بمؤمنین** گروندگان یا آنچه خبر میدهد و دعوی میکند و مردم را تحریص
مینماید **قال** گفت هود یا صالح بعد از شنودن این قول و نا امیدی او از ایمان قوم **رب انصرنی**
ای پروردگار من یاری ده مرا بغالب شدن و ایشان را بعذاب و عقاب مغلوب گردان **بما کذبون**
بسبب آنچه تکذیب کردند مرا و بدروغ پنداشتند مرا **قال** گفت خدای **عما قلیل** از پس
اندک زمانی **لیصبحن** هر آینه گردند و مکذبان **نادمین** پشیمان از تکذیب قول خود هنگامی
که عذاب را معاینه ببینند **فاخذتهم الصیحة** پس فرا گرفت ایشان را فریاد عظیم جبرئیل که دلها
ایشان بسبب آن بشکافت و بمردند و یا مراد بصیحه هر عذابیست که سبب استیصال باشد و بر هر تقدیر
فرو گرفت ایشان را عقوبت سخت و عذاب شدید **بالحق** بوجهی ثابت که هیچ دافعی نبود مر آنها را
از جانب خدا **فجعلناهم غثاء** پس گردانیدیم ایشان را چون خاشاک آب آورده یعنی دمار
از ایشان بر آوردیم و همه را هلاک و نابود ساختیم چون خس و خاشاک و غیر آن که سیل آن را باطراف
افکند و سیاه و پوسیده و دریده و کهنه گرداند **فبعدا** پس دوریست از رحمت خدای **للقوم الظالمین**
مر گروه ستمکار را **ثم انشانا** پس آفریدیم و پیدا کردیم **من بعدهم** پس از ایشان **قرونا آخرین** قومهای
دیگر را چون قوم لوط و شعیب و غیر ایشان از اهل عصیان و طغیان **ما تسبق** پیشی نتوانست گرفت
من امة هیچ گروهی **اجلها** بر وقتی که عذاب ایشان را مقرر کرده بودیم **وما یستاخرون** و باز
پس نماندند از آن اجل یعنی در وقتی که هلاکت ایشان در آن مقرر و معین شده بود بهیچ وجه سمت تقدم
و تاخر نپذیرفت و هیچ کس پیش از آن وقت یا بعد از آن هلاک نشد بلکه در همان وقت معذب گشتند
و گویند مراد ازین اجل وقتیست که مرگ هر کس در آن مقرر شده یعنی هیچ کس از امم قبل از اجل معین خود
و بعد از آن نمیرد بلکه در همان وقت مقرر سمت فوت و موت پذیرد **ثم ارسلنا** پس فرستادیم **رسلنا**
فرستادگان خود را **تترا** در حالتی که متواتر بودند و پی در پی یعنی بعد از دیگری **کلما جاء امة** هر گاه
آمد بگروهی **رسولها** پیغمبر آن گروه **کذبوه** تکذیب کردند او را و آنچه گفت از توحید و نبوت و بعث
و حشر و نشر بدروغ پنداشتند و تقلید پدران خود کرده از دولت و سعادت تصدیق محروم ماندند
و خاسر گشتند **فاتبعنا** پس از پی در آوردیم **بعضهم بعضا** بعضی ایشان را ببعضی در هلاک
کردن یعنی هیچ کدام را مهلت ندادیم و آخرین را مانند اولین معذب ساختیم و مستاصل گردانیدیم

وجعلنا

وجعلناهم و ساختیم ایشان را **احادیث** یعنی سخنان ایشان را عبرت خلق گردانیدیم که داستان
عذاب ایشان را یاد کنند و بدان اعتبار گیرند یا از ایشان غیر حکایتی و افسانه که گویند باقی نماند
فبعدا پس دوری باد از رحمت حق **لقوم لا یؤمنون** مر گروهی را که منکر وند بانبیا و تصدیق
ایشان نمیکنند و بوحدانیت حق توقر از ندادند **ثم ارسلنا موسی واخاه هرون** پس فرستادیم
موسی را و برادر او هرون را علی نبینا و علیهم السلام **بایاتنا** بنشانهاء قدرت خود را یعنی بمعجزات
نه گانه **وسلطان مبین** و بحجتی هویدا و برهانی آشکارا که الزام کننده خصم بود یعنی عصا
تخصیص آن بذکر بجهت آنست که آن اول معجزات موسی بود و چند معجزه دیگر در ضمن آن مندرج
بود چون فرو بردن جادوها و شکافتن دریا و روان شدن آب از سنگ و پاسبانی موسی و افروختن
آن مانند شمع و درخت سبز شدن و میوه آوردن و دلو و رسمان شدن پس بجهت این او را از سایر
ممتاز گردانید حاصل که میفرماید که ما موسی و هرون را با معجزات روشن فرستادیم **الی فرعون**
وملائه بسوی فرعون و بزرگان قوم او و ایشان پیغام ما را بآنها رسانیدند **فاستکبروا**
پس سرکشی کردند از قبول ایمان و متابعت موسی و هرون نکردند و طریق عناد و جحود و انکار پیش
گرفتند **وکانوا قوما عالین** و بودند گروه متکبر و گردن کش و بجهت این خود را از آن بزرگتر
میدانستند که تابع موسی و هرون شوند و بخدای ایشان بگروند **فقالوا** پس گفتند از روی انکار
و استکبار **انؤمن** آیا ایمان آوریم یعنی تصدیق نکنیم و نگرویم **لبشرین مثلنا** مر دو آدمی را
که مانند ما اند در صفات بشریت **وقومهما** و حال آنکه گروه ایشان که بنی اسرائیلند **لنا عابدون**
ما را پرستندگانند از روی تذلل و خواری یعنی خدمتکاران و فرمانبرداران ما اند مانند بندگان
که ذلیل و خوارند خواجگان را و در بعضی تفاسیر آمده که بنی اسرائیل فرعون را می پرستیدند و او بتی می پرستید
یا گوساله القصه قبطیان بجهت فرط تکبر و تفوق تحقیر موسی و هرون کردند **فکذبوهما** پس تکذیب
کردند ایشان را در دعوت نبوت **فکانوا** پس گشتند بسبب این تکذیب **من المهلکین** از هلاک
شدگان یعنی غرق شدند در بحر **ولقد آتینا** و بدرستی که دادیم **موسی الکتاب** موسی علیه السلام را
کتاب توریه بعد از هلاکت فرعون و قوم او **لعلهم** شاید که بنی اسرائیل ببرکت آن **یهتدون**
راه یابند باحکام شریعت و طریق عبادت و موعظه **وجعلنا ابن مریم** و گردانیدیم ما
قصه پسر مریم یعنی عیسی علیه السلام **وامه** و مادر او مریم را که صدیقه بود **آیة** حجتی و برهانی
بر قدرت کامله خود که آن ولادت مریم بود عیسی بدون مس بشری اما عیسی علیه السلام بجهت آنکه بی پدر مخلوق
شده و اما مریم بجهت آنکه بی فحل آبستن گشته و یا عیسی را آیتی ساختیم بآنکه در مهد سخن گفت و
معجزات دیگر از و ظاهر شد و مادر او را آیتی گردانیدیم بآنکه بدون مس فرزند آورد **وآویناهما**

وجاودادیم مادر و پسر را وقتی که فرار نمودند اِلی رَبْوَةٍ بیلندی از زمین بیت المقدس که بلندترین همهٔ
اماکن است یا دمشق یا رمله یا فلسطین یا مصر و مرویست این مواضع ارفع اماکنند و در روایت آمده که
بیت المقدس از همهٔ زمینها به بیست و هشت میل باسمان نزدیکتر است پس در صفت آن میفرماید که
ذَاتِ قَرَارٍ خداوند قرار یعنی مستقری که برو آرام توان کرد بجهت انبساط و استوای آن و گویند
ذات قرار بمعنی ذات زروع و ثمارات است چه ساکنان آن بجهت کثرت زراعت و میوه در ان قرار گرفته‌اند
وَمَعِينٍ و خداوند آبی ظاهر که بر روی زمین میگذشت نه در تحت آن و از ابو جعفر و ابو عبد الله ٤
صلوات الله علیهما مرویست که مراد بربوه سواد کوفه است و قرار مسجد کوفه و معین آب فرات آورده اند
که مریم با پسر خود و یوسف بن ماثان دوازده سال درین موضع بسر بردند و طعام عیسی علیه السلم از بهاء
ریسمان بوده که مادرش میرشت و میفروخت یَا أَیُّهَا الرُّسُلُ خطاب با جمیع پیغمبرانست نه در
یک دفعه چه ایشان در ازمنهٔ مختلفه بوده اند بلکه باین معنی که هر یک از ایشان در زمان خود مخاطب
بوده اند باین خطاب یعنی ای پیغمبران و فرستاده شدگان به بندگان کُلُوا مِنَ الطَّیِّبَاتِ
بخورید از طعامهای پاکیزه و حلال وَاعْمَلُوا صَالِحًا و بکنید کارهای ستوده چه غرض از
آفرینش شما عبادتست و عمل صالح نه غیر آن چه آنچه نفع خواهد داد بشما در روز معاد همین خواهد بود
و در موضح آورده که خطاب بحضرت خاتم الانبیاست صلی الله علیه و آله و سلم و معنی اینکه ای صاحب
رسالت و نبوة عالی همت امت خود را بگوی که حلال بخورید و عمل صالح کنید و بنا برین او را بنام همهٔ
پیغمبران خوانده زیرا که سید همه است و ذات معلای او جامع جمیع فضایل و کمالاتست که با همه بوده
آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری و مراد از طیبات آنچیزیست که طبع از ان لذت گیرد و شرع آنرا
نیکو شمرد و صحیح آنست که طیبات شامل جمیع مباحاتست و در قوت القلوب آورده که اکل طیب را بر عمل
صالح مقدم داشت زیرا که ثانی نتیجهٔ اولست و بعضی عرفا گفته اند که لقمه تخم است و عمل بر هر چند
تخم پاکتر برش البته بهتر و در مناهج آورده که هر که حلال داشته حلم عدالت و استقامت که میزان شرعست
درو سرایت کرده پس هر آنرا تناول نماید اثر عدالت و استقامت شرع در نفس و اعضای او پدید آید و بجهت
این در ادای عبادت نرم و منقاد شوند چه شرع آنرا حرام کرده یا وجه حلیت آن مشتبه و پوشیده است
حکم انحراف و مخالفت شرع بآن غذا مرامست و اگر چه یک لقمه باشد و این هنگام اثر آن غذا بنفس و اعضا
سرایت کند و آثار طغیان و عصیان و ارتکاب مناهی و اخلاق رذیله بظهور رسد حاصل که حق تعالی
میفرماید که غذای حلال خورید و عمل شایسته کنید إِنِّی بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ بدرستی که من بآنچه
شما میکنید دانایم و بران جزا خواهم داد و این کلام داعیست بصلاح عمل چه عاقل هر گاه عملی کند
برای کسی که عمل او را میداند و بر حسب آنچه میکند جزا میدهد و بقدر استحقاق او مزد کرامت میکند

البتّه

البتّه در اصلاح عمل خود میکوشد و آنرا بر وفق مراد او بجای آورد وَإِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ بدرستی که این
ملة شماست ای رسل یا ای محمد صلی الله علیه و آله أُمَّةً وَاحِدَةً در حالتی که ملت یگانه است در عقاید
دینیه و اصول شرایع یا جماعت شما جماعتی متحدند و متفق بر ایمان و توحید وَأَنَا رَبُّكُمْ و من آفریدگار
شما ام پس فَاتَّقُونِ پس بترسید از من در مخالفت کلمهٔ توحید و عصیان فَتَقَطَّعُوا پس
منقطع ساختند اهل ملل أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ کار دین خود را در میان یکدیگر زُبُرًا در حالتی که
پاره پاره و فرقه فرقه بودند یعنی آنرا دینهای مختلف گردانیدند و هر فرقه در کیش خود مخالف فرقهٔ
دیگر شدند در کیش و مذهب و یا مراد بزبر کتب است یعنی هر گروهی در امر دین خود اختیار کتابی کردند
و کتاب غیر خود را بگذاشتند چون یهود که متمسک بتوریة شدند و بانجیل کافر شدند و نصاری
تمسک بانجیل کردند و توریة را فرو گذاشتند و هر دو بقرآن نگرویدند و آنرا قطع نظر کردند كُلُّ
حِزْبٍ هر گروهی ازین گروههای مختلفهٔ متفرقه بِمَا لَدَيْهِمْ بآنچه نزدیک ایشانست از دین باطل و شبهه
فَرِحُونَ شادان و نازانند و معتقد اینکه دین ایشان بر حق است نه دین غیر ایشان و چون همهٔ ایشان
بجهت تقلید و عناد و عصبیه و جاهلیت تابع دین خودند و جاحد و منکر غیر دین خود بی حجتی
و بینتی و برهانی فَذَرْهُمْ پس بگذار ای محمد صلی الله علیه و آله این کافران مقلد معاند را فِي غَمْرَتِهِمْ
در گرداب و غرقاب جهالت و ضلالت خودشان حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگامی که کشته شوند در معرکه
جدال و قتال یا بمیرند أَيَحْسَبُونَ آیا می پندارند کافران که أَنَّمَا نُمِدُّهُم بدرستی که ما آنچه
عطا میدهیم و مدد میکنیم بدیشان بآنچه مِن مَّالٍ وَبَنِينَ از مال و پسران نُسَارِعُ لَهُمْ میشتابیم
برای ایشان بآن چیز فِي الْخَيْرَاتِ در نیکوییها یعنی گمان میبرند که اینکه ما مدد ایشان میکنیم
در مال و فرزندان مسارعتست از جانب ما برای ایشان در نیکویی اعمال و ایشان را استحقاق آن
هست که ما بپاداش آن در نیکویی با ایشان مسارعت کنیم بمال و فرزندان بَلْ نه چنانست که می
پندارند بلکه لَا يَشْعُرُونَ نمیدانند و در نمی‌یابند که این امدادست نه مسارعت در خیر مانند
بهایم که هیچ شعوری ندارند تا تامل کنند در اینکه بآب و علف ایشان را پرورش میدهد برای کشتن
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که حق تعالی میفرماید که بندهٔ مؤمن غمگین میشود هر گاه
چیزی ازو منع کنیم از مال دنیا و حال آنکه او نزدیکتر میگردد بمن بجهت این و خوشحال میشود گاهی که
دنیا را برو فراخ میسازیم و حال آنکه او دورتر میگردد بعد از ان این آیه تلاوت فرمود تا قوله بَل لَّا يَشْعُرُونَ
و بعد از اهمال کفار و فجار بیان حال ابرار و اخیار میکند إِنَّ الَّذِينَ هُم بدرستی که آنانکه ایشان
مِّنْ خَشْيَةِ رَبِّهِم از خوف عذاب پروردگار خود مُّشْفِقُونَ حذر کنندگانند و یا از عذاب
پروردگار خود ترسانند وَالَّذِينَ هُم و آنانکه ایشان بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار خود که قرآنست

یا دلایل قدرة که معجزات و مانند آن از آثار قدرت کامله او **یؤمنون** میکروند و بمضمون آن عمل
میکنند **والذین هم** و آنانکه ایشان **بربهم** بآفریدکار خود **لا یشرکون** شرك نمی آرند شرك جلی که
مراد غیر اوست و نه شرك خفی که ریاست و سمعات **والذین یؤتون** و آنانکه میدهند **ما آتوا**
انچه میدهند از صدقات و زکوة و کفارات و غیر آن از انواع خیرات و مبرات در راه خدای **وقلوبهم**
وجلة و در حالتی که دلهای ایشان ترسانست **انهم الی ربهم راجعون** بانکه ایشان به پروردکار
خود باز کردندکانند یعنی از عاقبت امر آخرت ترسانند که مبادا انچه میدهند مقبول درکاه نشود و بزجه
لایق نباشد و بآن مواخذ کردند همچنانکه امیر المؤمنین علی علیه السلم و فاطمه و امام حسن و امام حسین
صلوات الله علیهم سه شبانروز روزه داشتند و طعام بمستحق دادند و بآب افطار کردند و میفرمودند
انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا شکورا انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا
اولئك آنکروه که باین صفات موصوفند **یسارعون** میشتابند **فی الخیرات** در نیکویها
یعنی برغبت تمام اقدام مینمایند و در طاعات و مبادرت در عبادات و مبرات **وهم لها** و ایشان
بجهة خیرات و طاعات **سابقون** پیشی کیرندکانند یعنی سرعت نمایند بجد تمام یا پیشی کیرندکان
بر مردمان بوجوه خیرات و مبرات یا رسیدکانند بپاداش خیرات قبل از آخرت یعنی هم در دنیا رسیدکانند
بپاداش کردار که **فآتاهم الله ثواب الدنیا وحسن ثواب الآخرة ولا نکلف نفسا** و تکلیف
نمیکنیم هیچ نفسی را **الا وسعها** مکر بکنجایش او یعنی بقدر طاقت طاعت برایشان امر نمودیم چه تکلیف
ما لا یطاق مذموم و قبیحاست و ما از فعل قبیح مبرائیم **ولدینا کتاب** و نزدیك ماکتابیست
یعنی لوح محفوظ **ینطق بالحق** سخن کوید براستی مخالف واقع دران نوشته نیست یعنی هر چند
بندکانرا بآن تکلیف کرده ایم و انچه کرده اند دران ثبتست پس زیاده و نقصان یا نزد ماست نامه اعمال
هر کس و کواهی دهد بر کردار او بصدق **وهم** و ایشان که عاملانند **لا یظلمون** ستم دیده نخواهند
شد بزیادتی عقاب و نقص صواب **بل** نچنانست که کفار کمال اعتقاد دارند بر خلاف انچه مذکور شد
بلکه **قلوبهم فی غمرة** دلهای ایشان در غفلتی و حیرتیست که آنرا فرو کرفته اند در بها غفلت و ضلالت
و جهالت **من هذا** ازین سخن کفته شد از وعد و وعید یا از کتاب حفظه یا از قرآن یا از صفاتی
که سابقا بآن موصوفند **ولهم اعمال** و مر ایشانراست عملهای ناپاك و پلید **من دون ذلك**
بجز این خطایی عظیم یعنی شرك مراد آنست که غیر از شرك کناهان دیکر دارند **هم لها** ایشان مران را
عاملون کنندکانند و معتاد آن و بهیچ وجه از ان باز نمی استند **حتی اذا اخذنا** تا وقتی که
بکیریم **مترفیهم** متنعمان ایشانرا **بالعذاب** بعذاب یعنی قتل روز بدر یا جوع در حینی که پیغمبر صلی الله علیه
بر ایشان دعا کرد که بارخدایا عقوبت بکیر قبیله مضر را و ایشانرا بما نند سالهای قحط زمان نوح مبتلا سازن

پس قحط بر ایشان واقع شد تا آنکه کوشت سك و مردار و استخوان سوخته را میخوردند **اذا هم**
یجأرون آنکاه ایشان بفریاد آیند و بآواز بلند استغاثه کنند پس ملایك از جانب خدا بایشان
کویند **لا تجأروا الیوم** فریاد مکنید امروز و طمع فریادرسی مدارید **انکم** بدرستی که شما از ما
منا لا تنصرون یاری کرده نخواهید شد یعنی از طرف ما نصرت و معونت بشما نخواهد
رسید یا از ما ممنوع نخواهید کشت **قد کانت آیاتی** بدرستی که بود آیتهای من یعنی قرآن
که در هر وقت **تتلی علیکم** خوانده میشد بر شما **فکنتم علی اعقابکم** پس بودید بر پاشنهای خود
تنکصون باز میکشتید بطریق قهقری مراد آنست که اعراض میکردید از سماع قرآن و از تصدیق
و عمل بآن و از حق بباطل رجوع میکردید **مستکبرین** در حالتی که طلب رفعت کننده بودید
بر مردمان فخر میکردید بر ایشان **به** بحرم مکه یعنی میکفتید که ما اهل مکه ایم و هیچکس بر ما غلبه نتواند
کرد و بجهت آن بر همه مردمان تعظیم مینمودید و عدم ذکر حرم قبل از این که مرجع ضمیر است بجهت شهرت
مکیانست یا استکبار و افتخار به بیت الحرام یا بحرم و انحصار مفخره ایشان در اینکه اولیای حرم اند
و قیام نمایندکان بآن و مقیمان دران و تواند بود که ضمیر راجع بقرآن باشد باعتبار آیات که مذکور شده
یعنی استکبار نمایندکان بودند بقرآن **سامرا** در حالتی که بذکر قرآن و بطعن دران حدیث کنندکان
بودند در شب و در روایت آمده که ایشان در شب حوالی خانه می نشستند و زبان بافسانه میکشودند
و از کثرت افسانه ایشان ذکر قرآن بود و طعن دران و آنرا کاهی سحر و زمانی شعر میکفتند و وقتی اساطیر
الاولین و پیغمبر صلی الله علیه و آله سب میکردند **تهجرون** اعراض میکردید از قرآن و یا از پیغمبر میبریدید و یا
هذیان میکفتند در شان قرآن و محمد صلی الله علیه و آله یعنی اسناد شعر و سحر و افسانه پیشینیان بقرآن
میکردند و پیغمبر را ساحر و شاعر و کاهن میکفتند و پیوسته او را دشنام میدادند پس از خطاب
بغیبت التفات کرده میفرماید که **افلم یدبروا القول** آیا پس تفکر نکردند در قرآن یا با عجاز لفظ
و وضوح معنی بدانند که این کلام کلام حقست **ام جاءهم** یا آیا آمد بدیشان از رسول و کتاب
ما لم یأت انچه نیامده بود **آباءهم الاولین** بپدران پیشتر ایشان تا عذر کویند که ما از پیغمبر
و کتاب خبر نداریم یعنی همچنانکه ما نوح و ابرهیم علیهما السلام به پدران ایشان فرستادیم همچنین محمد صلی الله
علیه و آله را نیز از برای ایشان مبعوث کردیم تا عذر نیارند یا آنکه همچنانکه آبای سالفه ایشانرا از عذاب
ترسانیده بودیم و ایشان بجهة آن ایمان آورده بودند همچنین ایشانرا از ان وعید نمودیم و با وجود این
نکرویدند پس عذر ایشان در انکار و عدم ایمان نه اینست که بوعید و بیم عذاب خبر داده نشده اند
ام لم یعرفوا آیا نشناختند **رسولهم** پیغمبر خود را بحسب نسب یا بامانت و راستی و حلم و وفا
و کرم و مروت و حسن اخلاق و کمال عقل و علم با عدم تعلم و غیر آن از صفات انبیا **فهم له**

پس تا ایشان مر او را مُنْکِرُونَ ۝ انکار کنندکان باشند در دعوی نبوت بجهت عدم معرفة
باو یا باحوال او یعنی که حضرت پیغمبر را باین عنوان شناخته بودند تا انکار او کنند و کویند
ما حقیقت ذات او را نمیدانیم واحوال او را نمیشناسیم أَمْ يَقُولُونَ یا ابا میکنند که بِهِ جِنَّةٌ
باو رسیده دیوانکی یعنی مجنونست سخن او اعتباری ندارد با آنکه میدانستند که در عقل ازهمه اتم و اتقن است
بَلْ نه چنانست که ایشان میکفتند بلکه جَاءَهُمْ آمد بسوی ایشان بِالْحَقِّ بدین درست یعنی اسلام
یا سخن راست که قرآنست وَأَكْثَرُهُمْ و بیشتر ایشان لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ۝ مر امر حق را ناخواهندکانند
چه آن مخالف طبع و آرزوی ایشانست وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ و اکر تابع اشدی حق أَهْوَاءَهُمْ
آرزوهای ایشانرا باینکه آلهه متعدده واقع بودند و بحسب فرض در نفس الامر خدایان وجود داشتندی
چنانکه زعم مشرکانست لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ مر آینه تباه شدی و ناچیز کشتی آسمان
و زمین وَمَنْ فِيهِنَّ و هرکه در آسمان و زمین است از ملایکه و جن و انس و غیر آن چنانکه در آیه کریمه
لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا کذشت و کفته اند مراد بحق دین اسلام است و معنی اینکه اکر
اسلام متابعت کردی آرزوهای اهل شرک را یعنی بشرک منقلب شدی حق تعالی بجهت فرط غضب و غیظ
قیامت ظاهر ساختی و هم آسمان و زمین و اهالی آنرا هلاک کردی و نزد قتاده مراد بحق حق سبحانه است
یعنی اکر پیروی کردی حق تعالی آرزوهای کافرانرا باینوجه که فرمودی بانچه موافق اهواء کفار است
از شرک و معاصی از الوهیت خارج بودی یعنی خدای نبودی بلکه شیطان بودی پس قادر نبودی بر
آسمانها و زمینها و همه تباه شدی پس چنانست که حق تعالی هوای ایشان کردد بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بلکه دادیم
بدیشان بِذِكْرِهِمْ کتابی که وعظ و پند ایشانست و یاد بدهد عزت و صیت شرف ایشان
در انست یا ذکری که تمنا کرده بود بقول خود که لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ
فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ پس ایشان از موعظه خود یا از انچه سبب بزرکی دنیا و آخرت ایشانست
یا از ذکری که در خواسته بودند مُعْرِضُونَ ۝ روی کردندکانند أَمْ تَسْأَلُهُمْ یا آیا تو
میخواهی از ایشان برای رسالت خَرْجًا مزدی تا بسبب طمع تو در مال ایشان ترا متهم دارند برسالت
و بجهت مزد دادن بر ایشان شاق و کران آید و قبول این معنی نکنند فَخَرَاجُ رَبِّكَ پس مزد پروردکار
تو که روزی دنیا یا ثواب عقبی است خَيْرٌ بهتر است ترا از مزد ایشان بجهت سعت و دوام آن و عدم
لحوق بران وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ۝ و خدای بهترین روزی دهندکانست وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ
و بدرستی که تو میخوانی ایشانرا پیغمبری إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝ براهی راست یعنی دین اسلام که عقول
سلیمه شاهدند بر استقامت آن که اصلا شایبه در ان نیست تا موجب تهمت شود حاصل که حق سبحانه
و تعالی درین آیات حجت فرموده بر کافران و قطع عذر ایشان نموده در عدم قبول ایمان و نموده که

مردی

مردی که برسالت مبعوث شده و همه میدانند که وی جامع جمیع اخلاق حسنات و مبرا از همه
صفات سیئه و بجهت این ممتاز است در میان ایشان و شایسته آن هست که رتبه نبوت و منصب
رسالت یابد و بیرا احتیاجی نیست بحطام دنیویه تا بر وجه بطلان بچنین دعوی عظیم اقدام
نماید و آنرا بوسیله طمع در اموال ایشان کرده معیشت خود را بفراخی و بر وجه دلخواه کذرانده و مع
ذلک بر وفق دعوی خود معجزات روشن ظاهر میکند و همه ایشان اینرا میبینند اما بجهت عناد و
استکبار از طاعت او سر میپیچند و چون چنین است پس ایشان سزاوار عذاب الیم و عقاب جحیم اند
چنانکه میفرماید که وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ بدرستی که آنانکه نمیکروند بسرای دیکر
یعنی بقیامت و متعلقات آن از صراط و میزان و حساب و بهشت و دوزخ عَنِ الصِّرَاطِ
از آن راه راست که دین اسلام است که متضمن اعتقاد باین امور مذکوره است لَنَاكِبُونَ عدول
کنندکان و میل نمایندکان ببیابان ضلالت و کمراهی خود و یا کروندکانند در آخرت از طریق جنت
بطرف شمال که دوزخ وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ و اکر ببخشاییم بر ایشان وَكَشَفْنَا و برداریم مَا بِهِمْ
انچه بدیشان واقع است مِنْ ضُرٍّ از سختی یعنی قحطی که بدیشان رسیده و همه را خوار و ذلیل کردانیده
و بهلاکت رسانیده لَلَجُّوا مر آینه لجاج نمایند یعنی ثابت و راسخ شوند فِي طُغْيَانِهِمْ در سرکشی
و افراط نمودند در کفر و استکبار از طریق حق و عداوت رسول و سایر ایمان يَعْمَهُونَ ۝ در حالتی که
حیران و سرکردان باشند و تردد نمایند در امر حق و طریق هدی یعنی اکر بلای قحط از ایشان دفع کنیم
همچنان بر ستیزه و عناد خود ثابت خواهند بود و یا اکر در آخرت عذاب را از ایشان برداریم و ایشانرا
بدنیا فرستیم همچنان بر طریق اول در عناد و طغیان و عصیان لجاج ورزند و منقاد نشوند و قول
اول اشهر است آورده اند که چون ضرر قحط بنهایت رسید و اهل مکه بخوردن مرده و مردار مبتلا
شدند ابو سفیان بمدینه آمد و با حضرت رسالت کفت نه تو دعوی میکنی که من رحمة عالمیانم فرمود
کفت بلی کفت پس این چیست که اهل مکه را هدف تیر دعا کردی و ایشانرا بقحط و بلا مبتلا ساختی
و پدران ایشانرا بشمشیر بکشتی و فرزندانرا باتش کرسنکی سوختی آیه آمد که وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ
و بدرستی که فرو کرفتیم اهل مکه را بِالْعَذَابِ بعذاب قتل و غارت در روز بدر فَمَا اسْتَكَانُوا
پس فروتنی نکردند لِرَبِّهِمْ مر پروردکار خود را وَمَا يَتَضَرَّعُونَ ۝ و تضرع و زاری نمینمودند بلکه
همچنان بر سرکشی و نافرمانی خود بایستادند و از ابی عبد الله صلوات الله علیه مرویست که استکانت
دعاست و دست داشتن در نماز یعنی ایشان خدای خود را نخواندند و در نماز رفع یدنکردند بدرکاه
او بلکه بر طریق کفر خود ثابت بودند و اصلا قدم در طریق تنزل و تضرع و عبودیت پروردکار خود
ننهادند حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا تا چون بکشادیم عَلَيْهِمْ بَابًا بر ایشان دری ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ

کهخداوند عذاب سخت بود یعنی جوع کشتن او از قتل و اسیر بیشتر است و زیاده تر اذا هم
انکاه ایشان فیه مبلسون ۰ در عذاب نا امیدان بودند از همچیز و یار کردانان و فرو ماند کان
و اندوه ناکان تا حدی که غیان ایشان از تو طلب عاطفت و مرحمت مینمایند و از جبایی مرویست
که مراد بعذاب اول قتل یا قحطاست و بدویم عذاب جهنم و ابو جعفر صلوات الله علیه فرموده که
عذاب شدید در روز رجعت و بعد از ان تذکیر نعمت خود میکند بریشان از روی توبیخ و بر وجه خطاب
میفرماید که وهو الذی انشا و اوست انکه بیافرید و پیدا کرد لکم السمع برای شما کوشها تا
بشنوید بان ایات ویرا و الابصار و دیدها را تا ببینید بان معجزاتش را و الافئدة ط و
دلها را تا تفکر کنید بان در آیات واضحه و معجزات بینه و استدلال ان کنید بر وجه صانع
حکیم و وحدت و قدرت وی از منافع دینیه و دنیویه قلیلا ما تشکرون ۰ اندکی
شکر میکنید چه عمده در شکر کذاری انست که استعمال کنید این حواس را در انچه مسوی بشناخت
خالق آن باشد و شما این نمیکنید وهو الذی ذراکم و اوست انکه بیافرید شما را و منتشر
ساخت فی الارض در زمین به بیاری فرزندان و الیه تحشرون ۰ و بسوی او جمع
کرده خواهید شد روز قیامت بعد از انکه ذره ذره و ریزه ریزه شده باشد در زمین وهو
الذی یحیی و اوست انکه زنده میکرداند در رحمهای مادران و یمیت و میراند نزد انقضای
آجال در حالتی که مدت عمر ایشان باشد و له اختلاف الیل و النهار ط و مر او راست
یعنی با مر اوست آمد و شد روز و شب و تعاقب آن و با مخالفت شب و روز و هیچ کس دیکر را
قدرت بر اختلاف آن نیست افلا تعقلون ۰ ایا پس تعقل نمیکنید بنظر تامل که همه مکونات
از ما صادر شد و قدرت ما شامل جمیع ممکناتست و از جمله آن بعث و نشور است پس چرا انکار
آن میکنید کفار مکه تعقل درین معنی نکردند بل قالوا بلکه کفتند بدون تفکر و تامل مثل ما
قال الاولون ۰ مانند انچه کفته بودند پیشینیان از کفار از روی انکار در باب حشر و نشر
و صراط و میزان که قالوا ءاذا متنا کفتند ایا چون بمیریم ما و کنا ترابا و باشیم خاک
و عظاما و استخوان خالی از کوشت و پوست و پی ءانا لمبعوثون ۰ ایا ما بر انکیخته شدکانیم
مراد انکار آنهاست یعنی چون خاک کردیم مرکز بعث و حشر بما راه نیابد لقد وعدنا ما را وعده
داده شدیم ما و اباؤنا و پدران ما هذا این عن را من قبل پیش از آمدن محمد صلی الله علیه و آله
یعنی پدران سابق ما را نیز وعده داده بودند بانچه ما را بان وعده داده اند از وقوع حشر و نشر
ان هذا نیست این کفتار الا اساطیر الاولین ۰ مکر افسانهای پیشینیان و اکاذیب ایشان
که در کتابها نوشته اند و کذاشته و هیچ حقیقتی ندارد بعد از ان بر منکران بعث در باب وقوع حشر

ع

نحن

بسکوید

میکوید قل بکو ای محمد صلی الله علیه و آله منکران را که میکویند لمن الارض مر کراست زمین
و من فیها و انکه در ویست از مخلوقات یعنی جواب دهید که خالق و مالک زمین و زمان کیست
ان کنتم تعلمون ۰ اکر هستید که میدانید یعنی اکر از اهل علمید بنا بر اصحاب جهل پس از ان خبر دهید
این اهانت را و تقریر فرط جهل ایشان بر وجهی که امر جلی و واضح را نمیدانند و الزام ایشان بانچه متمکن
نیست که هر که قولی از علم داشته باشد انکار آن کند و لهذا قبل از انکه جواب ایشان اخبار فرموده که کفتنی
سیقولون لله ط زود باشد که بکویند در جواب تو که زمین و انچه در وست مر خدا راست بادنی
نظری اقرار کرده است بانکه حق تعالی خالق و مدبر آنهاست پس چون ترا چنین جواب دهند قل بکو
ایشانرا که افلا تذکرون ۰ ایا یاد نمیکیرید و در نمی یابید که کسی که اول قادر باشد بر آفریدن زمین
و اهل او ثانیا نیز از ایجاد و اعادهٔ آن عاجز نخواهد بود چه ابتداء آفریدن آسانتر نیست از اعادهٔ
آن بلکه امر بعکس است بعد از ان بجهت زیادتی حجت میفرماید که قل بکو با ایشان بار دیکر من رب
السموات السبع کیست آفریدکار آسمانها هفتکانه با عظمت و رفعت و شکل عجیب و هیات غریب آن
و رب العرش العظیم ۰ و کیست پروردکار عرش بزرک که اعظم مخلوقاتست سیقولون
لله ط زود باشد که کویند آسمانهای رفیع و عرش عظیم وسیع مر خدا راست و رب همه اوست نه غیر او
و چون این جواب دهند قل افلا تتقون ۰ بکو پس آیا پرهیز نمیکنید از عقاب او بر جحود توحید
و قدرت او و شرک آوردن در عبادت او و انکار قدرت او در بعث که تنزیه است از آفریدن آسمانها
و عرش عظیم و نیز بجهت زیادتی حجت بریشان میکوید که قل من بیده بکو کیست انکه بدست او
یعنی بقبضهٔ اقتدار اوست ملکوت کل شیء پادشاهی همه چیزی که در حیز امکانست و در مجمع
از مجاهد نقل کرده که مراد بملکوت خزائن است یعنی خزینهای آخرت در دست قدرت اوست و در موضع
کفته که معنی آنست که جمیع منافع و مضار در کف قدرت اوست وهو یجیر و او زنهار دهد
و بفریاد رسد و ایمن کرداند از عذاب و عقاب خود هر کرا خواهد و لا یجار علیه و زنهار داده
نشود برو یعنی هیچ کس نتواند که کسی را از عذاب او ایمن کرداند و در پناه خود کیرد و زنهار دهد
یعنی با کفار بکو که کیست که متصف باین صفات مذکوره است ان کنتم تعلمون ۰ اکر هستید
که بدانید و دریابید چیزی را یعنی اکر عقل دارید جواب دهید از روی تفکر سیقولون زود باشد که
کویند این صفات لله ط مر خدا راست قل فانی تسحرون ۰ بکو پس از کجا فریب داده میشوید و چکونه
از صواب بر میکردید یعنی با وجود ظهور و تظاهر ادله بر وحدت طریق حق را کذاشته کجا میروید و بچه
وجه از شیطان و هوای فریب میخورید و کفار با وجود این دلایل واضحه نکرویدند بوحدت و
قدرت او سبحانه و تصدیق ننمودند ببعثت بل اتیناهم بالحق بلکه آوردیم بدیشان

امور ست و راست را از توحید و وعدهٔ حشر و نشر وانهم لکاذبون و بدرستی که ایشان
دروغ گویانند در انکه تکذیب این قول میکنند یا در انکه نسبت ایجاد ولد و شریک باو میدهند
ما اتخذ الله من ولد فرا نگرفت خدای هیچ فرزندی بجهة تقدس ذات او از مثل و مانند و زن
و فرزند منزه و مبراست وما کان معه من اله و نیست با او هیچ خدایی که در الوهیت شریک
او بود چه اگر او را شریک بود در خدایی و خدای باید که آفریننده بود پس هر اینه شریک او را مخلوق چند
بودی اذا آنهنگام لذهب کل اله بما خلق ببردی هر خدای آن چیز را که آفریده بود و در آن
مستقل شدی و ملک این ممتاز گشتی بجهة عدم رضای ایشان بعدم امتیاز پس هر اینه تنازع در میان ایشان
واقع شدی چنانچه از حال ملوک دنیا مشاهده میشود ولعلا و هر اینه برتری جستندی و غلبه خوا
بعضهم علی بعض برخی الهه بر برخی و بدیهی است نزد عقل که این هنگام موجب فساد نظام
عالم شدی و چون نظام عالم بحال خودست پس تعدد الهه نباشد و او را شریک نبود سبحان الله پا
خدای عما یصفون از انچه وصف میکنند او را بدان از اتحاد شریک و ولد بدلیل مذکور و نیز
باجماع جمیع مکلفان و استقرا معلوم است که حق تعالی مالک جمیع ممکنات و مقدورات پس
خالق دیگر با او نباشد و منزه و پاکست از انباز در آفریدن عالم الغیب والشهادة اوست دانای پوشیده
و آشکارا یعنی پاکست خدای که دانای نهان و آشکاراست فتعالی پس بزرگوار و برتراست عما
یشرکون از انچه شریک میگردانند برای او و بعد ازان تعلیم دعا میکند در محفوظ بودن از عذاب
اگر بر کفار واقع شود باین نهج که قل رب بگو ای محمد صلی الله علیه و آله که ای پروردگار من اما تريني
اگر بنمایی مرا ما یوعدون انچه وعده داده میشوند کافران یعنی اگر البته عذاب کفار بمن
خواهی نمود در دنیا یا در آخرت رب فلا تجعلني ای پروردگار من پس مگردان مرا في القوم الظالمين
در گروه ستمکاران یعنی مرا قرین ایشان مگردان در عذاب این یا بجهة تواضع و شکست نفس است
و یا محض تعبد یا تنبیه بر انکه شر ظلم گاه هست که به بیگناه میرسد کقوله تعالی لا تصيبن الذين
ظلموا منکم خاصة از حسن بصری مرویست که حق تعالی رسول صلی الله علیه و آله را خبر داده بود
که عذاب بر کفار قریش نازل خواهد شد و او را خبر نداده بود که در حال حیوة او باشد یا در حال ممات
پس بجهت این رسول را امر فرمود باین دعا که اگر در حال حیوة او باشد وی در میان ایشان نباشد وانا
و بدرستی که ما که خداوندیم علی ان نریک بر انکه بنماییم بتو ما نعدهم انچه وعده میدهیم
ایشان را از عذاب و عقوبت لقادرون هر اینه توانائیم اما تاخیری که میرود بسبب آنست که
بعضی از ایشان یا از عقاب ایشان ایمان خواهند آورد و یا بجهة انکه مادامی که تو در میان ایشان باشی
عذاب بر ایشان نازل نخواهد شد چه تو رحمت عالمیانی بعد ازان پیغمبر خود را از مکارم اخلاق

انچه

انچه اشرفست امر میفرماید که ادفع بالتي دفع کن بخصلتی که در جمیع حالات هي احسن
آن نیکوتراست السيئة خصلت بد را مراد عفو است از گناه و احسان در مقابله آن
کاری که موجب ضعف دین شود پس بعفو و مرحمت از سر گناه مجرمان در گذر یا دور کن جهل سفیهان از ایشان
بحلم خود یا باز دار مردم را از معاصی بامر فرمودن بطاعت یا دفع کن شرک را بکلمه توحید یا بمحو سازی منکر را بامر معروف
و یا چون بجهال مرور کنی بر ایشان سلام کن و شر جهل ایشان را بآن دفع نما بعد ازین در تخویف کفار میفرماید که
نحن اعلم ما داناتریم بما یصفون بانچه وصف میکنند ترا از شعر و سحر یا ما را از اتحاد اولاد و
شرکا پس آنها را بما واگذار که ما جزای ایشان خواهیم داد وقل و بگو ای محمد صلی الله علیه و آله بر وجه تضرع که
رب اعوذ بک من همزات الشیاطین ای پروردگار من پناه آورده‌ام بتو از وساوس دیوان
سرکش که مردمان را از مکارم اخلاق گردانیده باخلاق رذیله میخوانند و بمناهی تحریص میکنند واعوذ
بک رب و پناه میگیرم بتو ای پروردگار من ان یحضرون از انکه حاضر شوند دیوان در حوالی
من و مرا از عبادت و طاعت تو و خلق حسن منع کنند و یا در وقت نماز و یا در زمان تلاوت مرا وسوسه
یا در حین حضور موت اغوا کنند چه شیاطین درین سه وقت دست بیشتر می یابند و حمل آیه بر عموم اولی است
حتی اذا جاء احدهم الموت این غایت یصفونست وانچه واقع شده جمله معترضه یعنی مر او را
پیوسته ببدی وصف میکنند و بما ر او ناسزا صفت می نمایند تا وقتی که بیاید یکی از ایشان را مرگ و تردد موت
آثار عذاب مشاهده کنند و بکرامی خود عارف شوند قال گوید از روی حسرت بر انچه تقصیر نموده
از ایمان و طاعت رب ارجعون ای پروردگار من باز گردان مرا بدنیا تا تلافی تقصیری که
کرده‌ام بکنم ثعلبی با جمعی از مفسران بر آنند که کفار خطاب کنند با حضرت عزت و بعد ازان رجوع بملک
نمایند که ملک الموتست و اعوان او یعنی اول بکلمه رب استغاثه کنند و بعد ازان بکلمه ارجعون رجوع
نمایند بملایکه که باز گردانید ما را لعلی اعمل صالحا شاید بکنیم عمل شایسته فیما ترکت
در آنچیزی که ترک کرده‌ایم از ایمان و عمل صالح یعنی ایمان آوریم و در طاعت و عبادت اقدام نماییم
یا انچه واگذاشته‌ایم از مال خود در راه خدا صرف نماییم کلا حاشا که باز گردد انها بدرستی که کلمه
رب ارجعون تا آخر کلمة سخنیست که بواسطهٔ فرط حسرت و ندامت هو قائلها او گوینده آنست
یعنی بجهت غلبه حسرت و ندامت قایل این کلمه شده و ازان ساکت نمیشود و مجرد حرف و صوتست و آن را فایده
نباشد و اثر اجابت بران مترتب نشود ومن ورائهم و از پیش آن مشرکان برزخ مانعی است میان
ایشان و باز گشتن بدنیا الی یوم یبعثون تا روزی که برانگیخته شوند ابن عباس و مجاهد گفته‌اند
که مراد حجابیست میان ایشان و رجوع بدنیا در ان حجاب باشند تا روز قیامت و یا انکه مراد قبر باشد که در ان
باشند تا بروز قیامت پس مراد واگذاشتن ایشانست در قبر تا روز قیامت و هر چیزی که میان دو چیز فاصله

باشد آنرا برزخ خوانند و بر هر تقدیر درین کلام نومید ساختن کفار است از رجوع بدنیا برای
تلافی مافات **فاذا نفخ فی الصور** پس هر گاه دمیده شود در صور مراد نفخهٔ ایست که در ان
زنده شوند و قیامت بآن قایم شود **فلا انساب بینهم** پس نسبها نباشد میان ایشان **یومئذ**
دران روز یعنی علاقهٔ نسبت نفع ندهد یعنی هیچ خویشی بخویش خود رحم نکند بجهت آنکه هر یک بخود مشغول باشند
و بکار خود در مانده که یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه تا آخر و یا هیچ نسبتی میان اهل بهشت و اهل دوزخ
نباشد اهل بهشت مثاب باشند و اهل دوزخ معاتب **ولا یتساءلون** و نپرسند یکدیگر را از حال
خود بجهت مشغول بودن هر یک بخود و این پیش از محاسبه است و اما بعد از محاسبه از حال یکدیگر سوال کنند
کقوله تعالی واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون **فمن ثقلت** پس هر که گران باشد **موازینه** ترازوهای
کردار او بایمان و اعمال صالحه **فاولئک** پس آنگروه **هم المفلحون** ایشانند رستگاران از
درکات دوزخ و رسندگان بدرجات بهشت و یا معنی آنست که کسانیرا که عقاید و اعمال صالحه باشد
آنرا نزد خدای قدری و وزنی باشد پس ایشان فایزانند و رستگاران و رسندگان بروضهٔ رضوان
ومن خفت و هر که سبک باشد **موازینه** ترازوهای کردار او بجهت آنکه عمل صالح نکرده
باشند چون مشرکان و منافقان و یا او را عقیده و عمل خوب نباشد که او را وزنی بود و بحیز قبول
رسد نزد خدای **فاولئک الذین خسروا انفسهم** پس آنگروه آنانند که زیان کردند در نفسهای
خود یعنی سرمایهٔ عمر بباد غفلت بردادند و تابع آرزوهای نفس شدند **فی جهنم خالدون**
در دوزخ جاوید ماندگان **تلفح وجوههم** سوزاند رویهای ایشانرا آتش دوزخ **النار وهم**
فیها و ایشان در ان آتش **کالحون** زشت رویان باشند از شدت سوختن و کلوح بهم جستن
لبهاست از دندانها چنانکه منقولست از عبد الله مسعود که آتش دوزخ لبهای ایشانرا از دندانهای ایشان
جدا گرداند و آنرا بهم جماند بحیثیتی که دندانها نمایان شود مانند سر گوسفند بریان کرده از مالک بن دینار
رضی الله عنه مرویست که عتبهٔ غلام از فساق و فجار بود روزی در بازار میگذشت دید که سر گوسفندی را
از تنور بیرون آورده‌اند که لبهای آن از هم جدا شده بود و دندانهای وی ظاهر گشته در فکر رویهای اهل
دوزخ افتاد که باین مشابه باشد نعره زد و سه شبانه روز بیهوش بیفتاد و بعد از آنکه باهوش آمد توبه
کرد و از زهاد و عباد مشهور و معروف گشت و غلام لقب اوست و ابو سعید خدری نیز از حضرت
نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر این آیه میگوید که آتش دوزخ بریان سازد و زشت گرداند روی
کافر از پس بر جهد لب زیرین او تا بمیان سرش و فرو آمد لب زیر او تا برسد بناف و در موضع آورده
که مسافت میان دو لب او چهل گز باشد بعد از ان حق سبحانه و تعالی بزبان فرشتگان بایشان گویند که
الم تکن آیاتی آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن که در دنیا **تتلی علیکم** خوانده میشد بر شما

فکنتم بها پس بودید که بدان **تکذبون** تکذیب میکردید بجهت این مستحق عقوبت شدید
قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما **غلبت علینا شقوتنا** غالب شد بر ما بدبختی ما یعنی گناهان بر ما
غالب شد و بسیار گشت و موجب بدبختی ابدی ما شد **وکنا قوما** و بودیم ما گروهی **ضالین**
گمراهان از طریق حق شقاوت مضر نیست که در عاقبت باین کس رسد و سعادت منفعتی که در آخر
لاحق شود پس از روی تضرع و زاری و نیاز گویند **ربنا اخرجنا** ای آفریدگار ما بیرون آور ما را
منها از آتش دوزخ و با دنیا رجوع کن تا تدارک حال خود کنیم **فان عدنا** پس اگر باز گردیم ما بکفر
و تکذیب در دنیا **فانا ظالمون** پس بدرستی که ما ستمکاران باشیم بر نفس خود این آخر کلام دوزخیان
باشد و بعد از ان ایشانرا بسخن کردن تمکین ندهند بلکه **قال** گوید خدای تعالی بایشان بروجه
اهانت و خواری **اخسئوا فیها** خاموش باشید و فرو روید در دوزخ اینجا مقام سوال نیست و این
ماخوذ است از اخساء الکلب یعنی مانند سگان که مردمان ایشانرا از نزد خود میرانند از من دور شوید
ولا تکلمون و سخن مگویید با من در هیچ باب در باب رفع عذاب و خروج از آتش که شما را ام که ازین
عذاب بیرون بیارم پس از ایشان بغیر از شهیق و زفیر و آوازها ظاهر نشود از ابن عباس نقلست
که کفار شش نوبت دعا کنند و استغاثه نمایند اول وقتی که در دوزخ در آیند هزار سال قایل این قول
باشند که ربنا ابصرنا وسمعنا فارجعنا پس جواب داده شوند باین که حق القول منی بعد از ان هزار سال
دیگر باین قول تکلم کنند که ربنا امتنا اثنتین پس در جواب ایشان گویند که ذلکم بانه اذا دعی الله بعد از ان
هزار سال دیگر باین قول تکلم نمایند یا مالک لیقض علینا ربک پس جواب داده شوند که انکم ماکثون بعد از ان
هزار سال دیگر گویند ربنا اخرنا پس جواب داده شوند که اولم تکونوا الایه پس از ان هزار سال این سخن را
بگویند که رب ارجعون پس جواب داده شوند که اخسئوا فیها ولا تکلمون **انه کان فریق**
بدرستی که قصه اینست که بودند گروهی **من عبادی یقولون ربنا** از بندگان من یعنی انبیا و سایر مومنان
و با همه صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و با اهل صفه چون عمار و بلال و امثال ایشان که پیوسته میگفتند
ای آفریدگار ما **آمنا** گرویده‌ایم بتو **فاغفر لنا** پس بیامرز ما را **وارحمنا** و ببخش **وانت**
خیر الراحمین و تو بهترین بخشایندگانی **فاتخذتموهم** پس فرو گرفتید مومنان را **سخریا**
بسخرگی و با ایشان استهزا میکردند و سخریت مینمودند **حتی انسوکم ذکری** تا وقتی که از
یاد بردند شما را از یاد کردن من یعنی چندان مشغول شدید بسخریه و استهزای ایشان که یاد مرا فراموش
گردانید **وکنتم منهم تضحکون** و بودید که پیوسته از ایشان خنده زنان و سخریه گویان و عیب
جویان بودید **انی جزیتهم الیوم** بدرستی که من جزا میدهم ایشانرا امروز **بما صبروا** بانچه صبر
کردند بر ایذا و آزار و سخریت شما **انهم هم الفائزون** آنکه ایشانند رستگاران یعنی امروز پادا

میدهم آنها را فوز و رستکاری را پس بر سبیل توبیخ خطاب بآنها کرد که قال گوید با زشتکاران امر او سبحانه و تعالی
کافران را کم لبثتم چند درنگ کردید فی الارض در زمین زندگان یا مردگان در قبور مرویست که کافران
از روی غفلت و طول امل میگفتند زنده خواهیم بود در دنیا و فانی نخواهیم شد حق سبحانه از روی عتاب
پرسید که چند درنگ کردید عدد سنین از روی شمار سالها در دنیا قالوا لبثنا گویند درنگ کردیم
در دنیا یوما او بعض یوم یک روز یا پاره از یک روز یعنی لبث دنیا را کوتاه شمرند نسبت بخلود در دوزخ
یا از هول آتش مدت لبث خود را در دنیا فراموش کردانیده باشند و اگر مراد لبث در قبور باشد پس چونکه در حالت
علم نداشته باشند بکثرت لبث از این جهت گویند که یوما او بعض یوم فاسئل العادین پس بپرس ای
پرسنده زمان لبث ما از شمارندگان یعنی از ملائکه که حفظ اعمار و انفاس ما بوده یا از آنکه متمکن باشند
بر عدد ایام اگر میخواهی که تحقیق آن کنی چه ما بجهت اشتغال بعذاب از یاد آن بیخبریم پس حق تعالی بجهت
توبیخ بر غفلت ایشان تصدیق ایشان نماید در اندک شمردن لبث ایشان قال گوید ان لبثتم درنگ
نکردید در دنیا الا قلیلا مگر اندکی لو انکم اگر آنکه شما کنتم تعلمون هستید که بدانید که تمام دنیا
در جنب آخرت حقیر است و یا ایام زندگانی که بسر برکند در قصر مینماید افحسبتم آیا می پندارید شما
از نهایت غفلت آنکه شما را آفریده ایم انما خلقناکم عبثا از روی بازی و یا از برای بازی نه از برای
غرضی و حکمتی و گمان بردید آنکه شما و انکم الینا لا ترجعون بسوی ما باز گردیده نشوید برای جزای
کردار نه چنانست که گمان شماست بلکه شما را برای عبادت آفریده ایم و مکافات کردار نه بجهت عبث در لطایف
تیسیری آورده که عبث مشغولی باشد بچیزی که از نحو باز دارد و خدای ما را برای آن نیافریده و بدان امر نکرده
واسطی روزی این آیه میخواند گفت نه نه خلق را بعبث نیافریده اند بلکه سبب آفریدن ایشان آنست
که هستی وی آشکارا شود از مصنوعات وی بصفات کمالیه او راه برند و گفته اند که شما را برای بازی
نیافریده ایم بلکه برای ظهور نور محمدی صلی الله علیه و آله آفریده ایم چه در ان مقرر شده بود که آن گوهر
تابان از صدف تن بیرون آید پس او اصل است و شما فرع و گویند ملایکه را آفرید تا مظهر قدرت باشند و
آدمیان را خلق کرد تا مخزن جوهر محبت شود و در بعضی کتب سماوی مذکور است که ای فرزند آدم
همه اشیا را برای شما آفریدم و شما را برای خود و سر کنت کنزا مخفیا اینجا ظهور تمام دارد و اوزاعی نقل کرده
که خدا را فرشته ایست که هر روز میگوید کاش خلقان را نیافریدی چون آفریده شدندی کاش دانستندی
که برای چه کار آفریده شده اند تا اندیشه کنند که چه کنند و در چه چیز عمر خود را صرف نمایند و از امام
جعفر صادق علیه السلام پرسیدند که حق تعالی خلقان را برای چه آفریده فرمود تا نعمتها که در لم یزل معلوم وی بود
او بود بر خلقان عرض نماید و اقامت احسان خود کند بر ایشان و بعد از ان گفت غرض خدای نه رنج مکلفانست
بلکه غرض وی آنست که از این عبادت بمنزلتی عظیم رسند که حکمت مقتضای آنست که دون آن ایشان

بآن

بآن منزلت نرسند پس ایشان را تکلیف کرد بتحمل مشقت عبادت تا بجهت آن مستحق نعمت دایمی جنت شوند
و این غایت کرم او سبحانه است فتعالی الله پس بزرگست و بزرگتر از آنکه بعبث آفریند یا از آنکه ولد و شریک
گیرد الملک الحق پادشاهی که سزاوار هست که ملک مطلق باشد و ما عدای او مملوک بالذات و مالک
بالعرض یعنی پادشاهی بحقیقت و سزاوارست نه غیر او لا اله الا هو نیست هیچ معبودی مستحق پرستش
مگر او چه ماعدای او عبید رب العرش الکریم آفریدگار عرش بزرگ که محیط است بجمیع کاینات
و نازل است از ان قضایای او و احکام و خیرات و برکات علی الوجه التمام و لهذا وصف آن کرده بکریم و گویند
کریم هرگاه صفت جماد باشد بمعنی حسن است یعنی عرش چه آن نیکو کثیر الخیرات است و من یدع و هر که
بخواند یعنی بپرستد مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیگر را که لا برهان له هیچ حجتی نیست
مر پرستنده را بدو پرستش آن آنچه ماسوای او سبحانه آلهه باطله اند و مستلزم عدم جواز پرستش
آن فانما حسابه جز این نیست که حساب عمل آنکس و مکافات کردار او عند ربه نزد پروردگار اوست
یعنی معرفت مقدار عذابی که وی مستحق آنست نزد او سبحانه است پس او را بر ان عمل شنیع پاداش خواهد داد
و بجزا و سزا خواهد رسانید انه بدرستی که شان و قصه اینست که لا یفلح الکافرون رستگار
نشوند ناگرویدگان افتتاح این سوره بتقریر فلاح مؤمنانست و ختم آن بنفی فلاح از کافران پس رسول
خود را میفرماید باستغفار و استرحام برین وجه که و قل و بگوای محمد صلی الله علیه و آله رب اغفر
ای پروردگار من بیامرز مرا در ترک مندوب یا امت مرا در ارتکاب معصیت و ضلالت وارحم
و ببخشای بر من یا بر بندگان مؤمن برحمت واسعه خود و انت خیر الراحمین و تو بهترین رحم
کنندگانی آورده اند که عبدالله مسعود روزی بدرد مبتلا شد و آیه افحسبتم تا آخر سوره در گوش او
خواند فی الحال از ان بلا و مرض نجات و شفا یافت و بصحت و سلامت از جای خود برپا خواست این
خبر برسول الله صلی الله علیه و آله رسید عبدالله را طلبید و گفت چه در گوش او خواندی گفت این آیتها را
رسول صلی الله علیه و آله فرمود بخدایی که جان من بامر اوست که اگر بنده از سر یقین این آیه بر کوه خواند آن

سورة النور وهی ستون کوه از جای برود و اربع آیات مدنیة

ابی بن کعب از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که سورة النور بخواند حق تعالی بعدد هر
مؤمنی که بوده و خواهد بود تا بقیامت ده حسنه برای او بنویسد و نیز ابو عبدالله در صحیح خود باسناد خود
از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که آنحضرت گفت زنان را بر غرفها منشانید و ایشان را خط نوشتن میاموزید
بلکه چرخ رشتن و سورة النور تعلیم ایشان کنید و عبدالله مکان از ابو عبدالله صلوات الله علیه روایت
کرده که مالها و زنان را بحصن حصین خود در آورید بقراءت این سوره پس بتحقیق که هر که این سوره در هر روز
یا در هر شب بخواند هرگز از اهل او زنا صادر نشود تا از این دنیا فوت شود و چون بمیرد هفتاد هزار فرشته

تشییع جنازهٔ او کنند و از برای او دعا و استغفار نمایند تا بقبر درآید و در روز قیامت مغفور محشور
شود و بدانکه چون حق تعالی ختم سورهٔ المؤمنین نمود باینکه بندکان برای عبث بیافریده بلکه بجهت
امر و نهی خلق فرموده افتتاح این سوره کرد بذکر امر و نهی و بیان شرایع و فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم

سُورَةٌ این سوره ایست که از علم بالا و بقول عالم بالا اَنْزَلْنَاهَا فرو فرستادیم آنرا بواسطهٔ جبرئیل
وَفَرَضْنَاهَا و فرض کردیم آنرا یعنی آنچیزیرا که در وست از احکام وَاَنْزَلْنَا فِيهَا و فرو فرستادیم در و
آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن و واضح الدلالة بر مقصود که آن حدود احکام است و بیان حلال و حرام
لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید شما پند پذیرید و از محارم بپرهیزید و اجتناب نمایید و از جملهٔ
آن احکام اینست که اَلزَّانِيَةُ زن زناکننده وَالزَّانِي و مرد زناکار چون غیر محصن باشند
فَاجْلِدُوا این زنید ای حکام شرع كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مر یکی از ان هردو مِائَةَ جَلْدَةٍ صد
تازیانه باین حکم و این حکم مخصوص است بآنکه محصن نباشند چه حد محصن رجم است باجماع فقها
و جلد عبارتست از ضرب جلد نه لباس بروجهی که الم آن بلحم تعدی نکند و مراد بمحصن مردیست که او را
فرجی باشد بعقد دایمی یا بملک یمین که صبح و شام باو مباشرت تواند کرد بدون مانعی و محصنه زنیست
که او را زوجی باشد بعقد دایمی که صبح و شام بر او اتیان نماید و زنا که موجب حدست عبارتست از وطی
مرد عاقل و بالغ در قبل یا دبر بدون عقد و ملک الیمین و شبهه با علم بتحریم و اختیار و حکم زنا ثابت میشود
باقرار کردن چهار بار در مجلس و یا بشهادت چهار مرد عادل یا سه مرد با دو زن بر معاینهٔ ولوج ذکر در فرج
یا دبر زن کالمیل فی المکحلة و اگر زیرین گواهی دهند مرتکب را هشتاد تازیانه باید زد و شهادت نسا بدون
رجال ثابت نمیشود و اگرچه زیاده از هشت زن باشند و نه و نه بشهادت مردی و شش زن و شرطست
توارد شهادت شهود بر فعل واحد و زمان واحد و مکان واحد و باقی احکام و متفرعات آن در باب حد
زنا در کتب فقهیه مسطورات و اکثر آن در منهج الصادقین مذکور آورده اند که در یک روز پنج کس را
نزد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه آوردند و بر زنا بر ایشان گواهی دادند فرمود تا یکیرا رجم کردند
و دیگری را حد زدند و شخصی دیگر را نصف حد زدند و کسی دیگر را تعزیر کردند و شخصی دیگر را رها کردند گفتند
یا امیر المؤمنین قضیه یکیست و تو پنج حکم مختلف کردی جواب داد که اگرچه قضیه یکیست اما احوال مختلفاست
آنرا که رجم امر نمودم مرد محصن بوده و بر محصن رجم است باجماع و سنت و آنرا که حد زدم غیر محصن بود
و بر غیر محصن حد است و آنرا که نصف حد زدم بنده بود و بر بنده نیمهٔ حد آزاد است و آنرا که تعزیر فرمودم
کودک بود و بر وی حد نیست بلکه ادب کردنست تا دیگر مرتکب این امر نشود و آنرا که رها کردم دیوانه است و
بر دیوانه تکلیف نیست بعد از ان حق تعالی بجهت مبالغه در اقامت حد بر زانیه و زانی میفرماید که

وَلَا تَأْخُذْكُمْ و باید که فرا نگیرد شما را ای ائمه و حکام شرع بِهِمَا بر دو زن زناکار رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ
مهربانی و شفقت در حفظ دین خدا و یا در طاعت او و یا در حکم او که آن اقامت حد است بر وجه مأمور
یعنی بجهت رأفت و مرحمت شما بر زانیه و زانی تعطیل حدود الهی میکنید و در ضرب حد مساهله و مسامحه
منمایید اِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ اگر هستید که گرویده اید بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و روز قیامت
چه ایمان بخدا و روز جزا مقتضی جدست در طاعت خدا و اجتهاد در اقامت احکام و حدود او و ازینجا
معلوم شد که حفظ دین خدا و اقامت احکام و حدود آن از لوازم ایمانست و این مبالغه بجهت حفظ نسبست
در دین و مرویست از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله که فرمود ای گروه مردمان از زنا بپرهیزید که در و
شش خصلت بداست سه در دنیا و سه در آخرت اما آن سه که در دنیاست آنست که آبروی ببرد و درویشی
آرد و عمر را کم کند و آن سه که در آخرتست آنست که موجب خشم خدا شود و مستلزم بدی حساب
و جاوید بودن در آتش دوزخ با انواع عذاب و از آنحضرت نیز مرویست که روز قیامت حاکمی را بیاورند
که یکتازیانه را از حد کم کرده باشد او را گویند که حد الهی را چرا ناقص کردانیدی گوید بجهت شفقت
بندکان تو پس گویند او را که تو رحیم تر بودی بر ایشان از من انگه او را بدوزخ امر نماید و والی دیگر را
که یکتازیانه را زیاده از حد مقرر زده باشد باو عتاب کنند گوید بجهت آنکه تا بندکان یا [illegible]
تو پس او را امر کنند بدوزخ بعد از ان بجهت زیادتی رسوا ساختن زانیان امر میکند که وَلْيَشْهَدْ و باید
که حاضر شوند عَذَابَهُمَا در وقت عذاب زانیه و زانی یعنی در زمان اقامت حد بر ایشان طَائِفَةٌ
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ گروهی از مؤمنان تا تشهیر یابند باین عمل شنیع و دیگر مرتکب این عمل فضیح نشوند و تمهید
مؤمنین بجهت آنست که تا اقامت حد مانع کفار نشوند از اسلام آوردن و فقها را در عدد طایفه خلافست
از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که اَقَلُّهَا وَاحِدٌ کمترین طایفه یکیست و مجاهد و ابراهیم نیز اینست و در
مجمع آورده که ابن عباس نیز برین قولست و نزد عکرمه اقل آن دو است و بمذهب زهری سه و نزد حسن
بصری ده و روایتی دیگر از ابن عباس کمتر از چهار کس جایز نیست که حد زنا بآن ثابت میشود و قول امام محمد
صلوات الله علیه اقوی است بجهت صحت اسناد آن و مؤید اینست که فرقه جمع است و اقل آن سه است و طایفه
بعضی از فرقه است پس یکی کافی باشد آورده اند که ام مهزول که یکی از صواحب رایات بود و در خرابات نشستی
تقبل میکرد که مرکه او را بخواهد مؤنت انکس را بتمام کفایت کند مؤمنی خواست که بدین طمع نان خود را تمام
سازد قصد نکاح وی کرد حضرت عزت بجهت انکه مسلمانی بدنام نکردد آیه فرستاد که اَلزَّانِي مرد زناکننده لَا
يَنْكِحُ اِلَّا زَانِيَةً نکاح نمیکند مگر زن زناکننده را اَوْ مُشْرِكَةً یا زن شرک آرنده را وَالزَّانِيَةُ
و زن زناکار لَا يَنْكِحُهَا بنکاح نیارد او را اِلَّا زَانٍ مگر مرد زناکننده اَوْ مُشْرِكٌ یا شرک آرنده و غالب
آنست که مایل بزنا رغبت ندارد در نکاح زن صالحه و صالح رغبت نمیکند در فاحشه چه جنسیت الفت

دانسته است و مخالفت در صفت موجب نفرت و در تبیان آورده که زنان زانیه از یهود یا مشرک در خانه
خرابات نشسته هر یک بر در خانهٔ خود رایتی نصب کردندی و مردم را بخود دعوت نموده اجرت گرفتندی
ضعفای مهاجرین که مسکن و عشیرهٔ نداشتند و از تنگدستی اوقات بپریشانی میگذرانیدند داعیه
کردند که ایشانرا بنکاح در آورده و کرایهٔ نفس از ایشان گرفته بر عادت جاهلیت معاش کنند حق تعالی
باین آیه منع ایشان فرمود **وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ** و حرام کرده شد تزوج بزناکار خواه مرد و خواه زن
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گرویدگان بجهت تشبه بفساق و تعرض تهمت و طعن در نسب و تسبب بدی گفتار
مردمان در حق ایشان و غیر آن از مفاسد و واضح آنست که این نهی نیز نهی است تنزیهی پس نکاح زانیه و زانی
مکروه باشد نه حرام مگر کاهی که مراد تزوج زانی باشد بزانیه که در حین زنا متزوجه بوده باشد و یا آنکه حکم
این آیه منسوخ باشد و گویند معنی آنست که بر مؤمن واجبست که نفس خود را نگاه دارد از آنکه عادت او این
باشد که میل بنکاح زنان زانیه رغبت نکند و بنکاح زنان صالحه اقدام نماید و بعد از ذکر حد زنا بیان حد قذف
میفرماید که **وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ** و آنانکه رمی میکنند زنان محصنه را بزنا و مرد محصن نیز درین
حکم داخل است و مراد باحصان اینجا بلوغ است و حریت و کمال عقل و اسلام و عفت و در قاذف تکلیف
شرطست پس معنی آنست که هر مکلف مردی یا زنی را که این پنج صفت داشته باشد بزنا دشنام دهد **ثُمَّ لَمْ**
يَأْتُوا پس نیاورد در محکام شرع **بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ** بچهار گواه عادل بر اثبات آنچه رمی کرده اند بدان
فَاجْلِدُوهُمْ پس بزنید ای حکام ایشانرا **ثَمَانِينَ جَلْدَةً** هشتاد تازیانه و در قذف که غیر زنا باشد
چون فاسق یا قذف بزنا نسبت بغیر محصن باشد تعزیر است بر خدا **وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ** و قبول مکنید
مر ایشانرا که قذف کردند و گواه نیاوردند و بجهت آن هشتاد تازیانه خوردند **شَهَادَةً أَبَدًا** گواهی را
هرگز در هیچ باب مگر که تایب شوند از آن و عدالت ملکهٔ خود سازند **وَأُولَٰئِكَ** و آن گروه قاذفان
هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند فاسقان و در شهادت عدالت شرطست و فسق منافی آنست و بدانکه
قاذف را هشتاد تازیانه می باید زد خواه حر باشد یا عبد و خواه مرد یا زن و تنصیف در عبد جایز نیست
مگر در زنا پس بر قاذفان هشتاد تازیانه باید زد و شهادت ایشان قبول نباید کرد **إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا**
مگر آنانکه توبه کنند **مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ** از پس این قذف که دیگر قذف نکنند خواه حد خورده باشند یا نه
وَأَصْلَحُوا و بصلاح آرند نیت خود را در ترک قذف و عزم نمایند بر استمرار آن تا اسم فسق از ایشان خیزد
و مقبول الشهاده شوند **فَإِنَّ اللَّهَ** پس بدرستی که خدای **غَفُورٌ** آمرزنده است گناه بندگانرا **رَحِيمٌ**
مهربان بر گروه توبه کنندگان و باقی احکام قذف و مسایل متفرعه بر آن در کتب فقهیه مذکورات و بعضی
از آن در منهج الصادقین مذکور عکرمه از ابن عباس روایت کرده که چون حق تعالی این آیه فرستاد عاصم
بن عدی رضی الله عنه گفت یا رسول الله فدای تو گردم مردی از ما که بیگانه را با زن خود بیند اگر بطلب گواه

مشغول

مشغول گردد تا جمع گواهان کند آنکس از حاجت خود فارغ شده است و رفته و اگر بیگواه عزم میکند هشتاد
تازیانه میخورد و فاسق و مردود الشهاده میشود این حال چگونه باشد حضرت فرمود ای عاصم حق تعالی
اینچنین حکم فرستاده عاصم گفت صدق الله و صدق رسول الله و از مجلس حضرت بیرون آمد و گفت
بار خدایا درین باب حکمی فرو فرست عزیمه که ابن عم او بود و بروایة ضحاک هلال بن امیه بدو رسید و گفت
ای عاصم شریک بن سحما را بر شکم زن خود خوله دیدم عاصم گفت واویلاه با آنچه میترسیدم بآن رسیدم
پس بازگشته صورت حال را بعرض سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم رسانید حضرت خوله را طلبید و از وی پرسید
انکار کرد و گفت ابن سحما بخانهٔ ما می آید و تعلیم قرآن میگیرد و بسیار بوده که عزیمه زوج من او را در خانه
میگذاشته و بهیچ معرفت نمیدانم که غیرت او را برین داشته و یا میخواهد که مرا بطعام بخیلی کند عزیمه
گفت بخدا سوگند که من شریک را بر شکم خوله دیدم حق تعالی آیه لعان فرستاد و بنقلی دیگر از ابن عباس
مرویست که سعد عباده بعد از نزول آیه قذف گفت یا رسول الله اگر من در خانهٔ خود روم و مردی را بر شکم
زن خود خفته یابم و یا بین الفخذین او نشسته باشد او را بگذارم و پی چهار گواه بروم این امری عجیبست
چه اگر باز آیم وی فارغ شده باشد و رفته و اگر آنچه دیده باشم و بگویم هشتاد تازیانه بخورم حضرت فرمود
ای معشر انصار میشنوید که مهتر شما چه میگوید گفتند یا رسول الله او را ملامت مفرمای که مرد غیوریست
و هرگز نکاح نکرده مگر یک زن را اگر طلاق بدهد او را هیچ یک از ما جرات ندارد که مطلقهٔ وی را نکاح کند
سعد گفت تن و جان من فدای تو باد میدانم که این حکم حقست و از نزد حق تعالی نازل گشته و لیکن
مرا ازین عجب می آید حضرت فرمود حکم خدا اینست و چنین فرموده سعد گفت صدق الله و صدق رسوله
ازین قضیه بسی نگذشت که پسر عم وی هلال بن امیه از خرماستانی که او را بود بازگشت و در خانه رفت
مردی را دید که با زن وی خفته و زنا میکند هیچ نگفت و نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و آنحضرت
با اصحاب نشسته بود گفت یا رسول الله چنین حالتی واقع شده و من اینرا بچشم خویش دیدم رسول از این
حال متغیر شد و اثر کراهت بر جبین مبین او ظاهر گشت هلال گفت یا رسول الله من میدانم که ترا این
صورت خوش نیامد اما خدا میداند که من درین قول صادقم و بحق میگویم و امید وارم که حق تعالی ازین فرجی
دهد آنحضرت قصد کرد که وی را حد زند انصار جمع شدند و گفتند آنچه سعد گفت بآن رسیدیم و مبتلا
شدیم اگر هلال را حد بزنند گواهی او مقبول نشود و موجب بدنامی ما گردد این محنتی عظیم است حضرت
درین بود که اثر وحی بر وی ظاهر شد چون از غشی وحی فارغ شد فرمود حق تعالی هلال را فرجی داد و ثمار ازین
حادثه خلاصی ارزانی فرمود پس این آیه تلاوت فرمود که **وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ** و آنانکه
رمی میکنند بزنا و فاحشه زنان خود را **وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاءُ** و نباشد ایشانرا گواهی **إِلَّا أَنفُسُهُمْ**
مگر نفسهای ایشان **فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ** پس واجبست گواهی دادن یکی از ایشان یا بر ایشانست گواهی

دادن مرد از ایشان اربع شهادات بالله چهار کواهی بخدا با سوکند که انه بدرستی که او یعنی شوهر
لمن الصادقین از راست کویانست در نسبت دادن زنا بزن خود یعنی چهار کواهی دهد برینکه او از صادقانست
در قذف زن بزنا و هر کواهی ازین که مؤکد بسوکندست بجای یکی از کواهانست والخامسة و کواهی پنجم
ان لعنة الله علیه آنست که لعنت خدای برو ان کان من الکاذبین اکر باشد از دروغ کویان
در آنچه رمی کرده زن را بدان یعنی نوبت پنجم بر خود لعن کند برین وجه که کوید لعنت خدای بر من اکر دروغ کویم
در آنچه رمی کردم مرین زن را و هر نوبت اشارت بازن کند و این لعان مردست و فایدهٔ آن سقوط حد قذفست
ازو و حصول مفارقه بینهما بر تأبید یعنی حرام ابدی شوند و نفی ولد ازو شود و اکر قذف از برای نفی ولد بوده باشد
و ثبوت حد زنا بر زن اکر از لعان امتناع کند چه میفرماید که و یدرؤا و دفع کند و باز دارد عنها العذاب
از آن زن حد را ان تشهد آنکه کواهی دهد اربع شهادات بالله چهار کواهی بخدا انه لمن الکاذبین
بدرستی که او از دروغ کویانست والخامسة و کواهی پنجم ان غضب الله علیها آنکه غضب خدای بر آن
زن ان کان اکر باشد مرد من الصادقین از راست کویان در رمی ملخص معنی هر دو آیه آنست که لعان مرد
اینست که چهار بار کواهی میدهم بخدا که من از راست کویانم در آنچه رمی کردم بزن خود و در بار پنجم بکوید که لعنت
خدای بر من اکر از دروغ کویان باشم و لعان زن اینکه چهار نوبت کوید کواهی میدهم بخدا که مرد از دروغ کویانست
در آنچه مرا بدان رمی کرده و نوبت پنجم کوید خشم خدای بر من اکر راست کوی باشد این مرد در رمی و هر بار اشارت
بمرد کند و بغیر ازین صیغه جایز نیست جهت عمل بنص پس واجبست ایقاع لعان باین الفاظ مذکوره بدون تغییر
و تبدیل با رعایت اعراب و ترتیب و موالات پس اکر تغییر کلمه نماید یا حرفی از آن لعان او صحیح نباشد و واجبست
که بصیغهٔ عربی باشد و تردد حاکم کوید و تعیین زن نماید باشارت یا نام او صریحا بردن و باقی احکام لعان
حوالهٔ منهج الصادقین است آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نزول آیهٔ لعان عویمر یا عویمر
و بروایت اشهر هلال و زن او را طلبید و فرمود ملاعنه کنید مرد قاذف کفت یا رسول الله بفرمای که بچه طریق
صیغهٔ لعان بکویم حضرت هر دو را نزد خود بداشت و روی ایشان را بقبله کرد و مرد را کفت چهار بار بکوی
اشهد بالله انی لمن الصادقین فیما رمیتها به چهار بار این را تکرار کرد پس حضرت روی بوی کرد و کفت از خدای
بترس که عذاب دنیا یعنی حد از عذاب آخرت سهلتر است و عقوبت وی از عقوبت مخلوق معتبر اکر درین باب
یقین نیستی توبه کن که نوبت پنجم موجب عذاب و لعنت خواهد بود بر دروغ کوی مرد قاذف کفت و الله که من راست
میکویم و خدای مرا برین عذاب نکند پس حضرت فرمود که اشارت بنفس خود کن و بکوی لعنت الله علی ان
کنت من الکاذبین فیما رمیتها به آن مرد این کلمه را بکفت بعد از آن رسول متوجه زن شد و فرمود صیغهٔ
لعان میکویی یا تصدیق شوهر میکنی کفت لعان میکویم رسول فرمود چهار بار بکوی اشهد بالله انه لمن الکاذبین
فیما رمانی پس رسول بعد ازین موعظه فرمود و تخویف نمود او را و کفت ای زن از خدای بترس که رسوایی دنیا

آسانتراست

آسانتر است از رسوایی آخرت و عذاب خدا اصعب از عذاب دیکران و بار پنجم موجب غضب و خشم خداست
زن ساعتی تأمل کرد پس سر برآورد و کفت شوهر من دروغ میکوید رسول کفت بکوی غضب الله علی ان کان
من الصادقین فیما رمانی به و بعد از کفتن رسول میان ایشان تفریق کرد و حکم کرد که فرزند اکر متولد شود
بشوهرش بسته ندهند و زن را نیز برین سرزنش نکنند و در اکثر روایت آمده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود اکر
زن فرزندی بیاورد که سرخ باشد و بسیاهی مایل و میان او بزرک بود پس آن از شریکست و اکر خاکستر رنک
بود و جعد موی و بزرک ساق پس از غیر کیست که باو رمی واقع شده ابن عباس کفت که چون فرزند متولد شد
مشابهت تمام داشت بشریک پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود اکر این سوکندها نبودی من این زن را او انمیکذاشتم و او را
بلیغ ترو جهی سیاست میکردم و لولا فضل الله علیکم و اکر نه فضل خدای بودی بر شما بنهی از زنا
و فواحش و اقامت حدود و رحمته و بخشایش او بر شما بوضع احکام و ان الله و آنکه خدای
عشر تواب قبول کنندهٔ توبه است حکیم حدود و احکام مر آینه شما را فضیحت کردی و دروغ
کوی را بعذاب الیم مبتلا ساختی و کویند اکر نه فضل خدای بودی بتأخیر عذاب و عقوبت شما هلاک
میشدید و یا اکر نه خدای بخشیدی بر شما بقبول توبه در بادیهٔ ناامیدی سرکردان میشدید پس شما را
بمدد توفیق توبه بسر منزل رجا رسانید بعد ازین آیات بیان طهارت و پاکدامنی زوجهٔ پیغمبر است
از تهمت و افک جمعی منافقان برو و میفرماید که ان الذین جاؤا بالافک بدرستی که آنانکه آورند
دروغ بزرک را در شان زوجهٔ نبی صلی الله علیه و آله عصبة منکم کروهی اند از شما ای اهل اسلام و
آنها عبد الله ابی بود و زید بن رفاعه و حسان بن ثابت و مسطح بن اثاثه و حمیه بنت جحش لا تحسبوه
مپندارید آن دروغ را شرا لکم بدی برای شما مخاطب حضرت رسالتست و زوجهٔ او و صفوان و هر که ازین
مغموم بود مراد آنست که دروغ را بخود بد مپندارید بل هو خیر لکم بلکه آن بهتر است مر شما را بجهت آنکه
ثواب عظیم یافتید و در برائهٔ این هجده آیه نازل شد که متضمن فواید دینیه و احکام شرعیه است و کرامت
و تعظیم شما بر همه کس ظاهر کشت و وعید و تخویف بسیار در باب دروغ کویان و وقوع یافت چنانکه فرمود
که لکل امرئ منهم مر هر کروهی را ازین اهل بهتان ما اکتسب جزای آنچیزیست که کسب کرده
من الاثم از کناه بقدر آنکه شروع کرده در آن چه بعضی سخنان فحش کفته بودند و برخی بدتر از آن
و جمعی خندیده و کروهی خاموش شده و هیچ منع نکرده و الذی تولی و آنکس که فرا کرفت کبره
معظم آن و شنیع تر از آن منهم از آن جماعت مراد عبد الله ابی سلولست که سر منافقانست له عذاب
عظیم مر او راست عذابی بزرک در آخرت یا در دنیا که حد قذف خورد و مشهور کشت بنفاق و کویند
حسان بود که در آخر عمر نابینا یا مسطح که دستهای او شل کشت و مرویست که چون صفوان این آیه
بشنید تیغ برکشید و بر سر حسان آمده و برا جراحت کرد مردمان جمع شدند و حسان را از دست او برهانیدند

حسان بنزد پیغمبر آمد وطلب دیت کرد آنحضرت غلامی رومی وخرماستانی از صفوان بستد وبوی داد و حسان
آن خرماستان از ابو سفیان فروخت در زمان حکومت او بمالی عظیم وبعد از اخذ دیت در حق زوجهٔ و پاک دامنی او
چند بیت کفت وحق تعالی فرمود که لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ چرا آنگاه که شنودید این سخن باطل وغیر واقع را
ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ کمان بردندی یعنی چرا در وقت شنیدن این افک کمان نبردند مردان کرونده وَالْمُؤْمِنَاتُ
وزنان ایمان آرنده بِأَنْفُسِهِمْ بنفسهای خود یعنی بهم دینان خویش خَيْرًا نیکوئی را چنانچه بنفسهای خود برند
یعنی بایستی که مؤمنان بعد از استماع این دروغ کمان نیک بردندی بصفوان وَقَالُوا وکفتندی که هَٰذَا
إِفْكٌ مُبِينٌ این دروغی روشنست همچنانکه مرد متیقن که بر حالی مطلع باشد آنرا کوید چه حق تعالی
ازواج پیغمبر را نکاه داشته از مثل این حالها بجهت تعظیم ایشان ونیز کفتندی که لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ
چرا نیاوردند برین سخن بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ چهار کواه را که کواهی دهند بر آنچه قذف میکنند ایشان
بران فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ پس اکنون که نیاوردند کواهان چهار کانه را فَأُولَٰئِكَ عِنْدَ اللَّهِ
پس آنکروه نزد خدا یعنی در حکم او هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشانند دروغ کویان در ظاهر و باطن چه اکر
کواه آوردندی در ظاهر در حکم کاذب نبودندی اما در باطن کاذب بودندی زیرا که این صورت بر
ازواج انبیا محالست وچون کواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذب اند ودر باطن وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ
عَلَيْكُمْ واکر نه فضل وکرم خدای بودی بر شما وَرَحْمَتُهُ ومهربانی ورحمت او فِي الدُّنْيَا در دنیا
بتوفیق توبه وَالْآخِرَةِ ودر آخرت بعفو ومغفرت لَمَسَّكُمْ هر آینه رسیدی شما را فِيمَا أَفَضْتُمْ
فِيهِ در آن چیزی که خوض کردید در آن از دروغ عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ که قذف وملامت
مردم در عقب آن حقیر بودی پس شما را از آن عذاب رسیدی إِذْ تَلَقَّوْنَهُ وقتی فرا کرفتند آن سخن را
بِأَلْسِنَتِكُمْ بزبانهای خود که بعضی از بعضی میرسید یعنی لخذ آن میکردند از یکدیگر برسیدن از آن
وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ ومیکفتند بدهنهای خود مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ آنچیز را که بدان علم نداشتید
یعنی آن سخن را از روی جهل میکفتید واصلا علم بآن نداشتید وَتَحْسَبُونَهُ ومی پنداشتید آنچیز را
که میکفتید هَيِّنًا سهل وآسان که هیچ عقوبتی بران مترتب نشود وَهُوَ وحال آنکه آن سخن عِنْدَ اللَّهِ
نزد خدای عَظِيمٌ بزرکست وعقوبت بسیار بران مترتب چه این سخن موجب عیب وعار واستخفاف
بمنصب نبوت حاصل آیه آنست که شما مرتکب سه اثم شده اید که موجب عذاب عظیم است اول افک بالسنه
دویم تکلم بآن بدون تحقیق سیم استصغار چیزی که حکم الهی تعلق کرفته بعظم آن در بعضی تفاسیر مذکورست
که مادر ایوب که زوجهٔ ابو ایوب انصاری بود با او کفت که سخنی که مردمان در حق زوجهٔ پیغمبر میکویند شنیدی
کفت آری اما افترا ودروغ وبهتان عظیمست توفیت بمن این تجویز میکنی ام ایوب کفت لا والله ابو ایوب
کفت والله که زوجهٔ پیغمبر بهتر از تست پس نسبت به پیغمبر این عمل چکونه روا دارد بلکه این محض افک و بهتانست

وحق تعالی

وحق تعالی فرموده که وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ وچرا آنگاه که شنودید این سخن باطل وغیر
واضح را از روی افترا وافک وغیبت کفتید مَا يَكُونُ لَنَا نباشد یعنی نسزد ما را ونرسد أَنْ
نَتَكَلَّمَ بِهَٰذَا آنکه سخن کوییم باین کفتار سُبْحَانَكَ پاکی تو ای خداوند از آنکه در حرم محترم پیغمبر تو
قدح توان کرد هَٰذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ این کلام افترائیست بزرک بهتانیست عظیم دروغیست
بی نهایت يَعِظُكُمُ اللَّهُ پند میدهد شما را خدای أَنْ تَعُودُوا در آنکه باز کردید لِمِثْلِهِ أَبَدًا
مثل این سخن را هرکز یعنی مادام که زنده باشید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اکر هستید کرویدکان چه ایمان
مانع است از طعن در بارهٔ مسلمانان خصوصا امهات مؤمنان وَيُبَيِّنُ اللَّهُ وبیان میکند خدای
لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتهایی که دلالت دارند بر احکام شریعت ومحاسن آداب تا پند کیرید واز
طریقهٔ ادب منحرف نشوید وَاللَّهُ عَلِيمٌ وخدای داناست بجمیع احوال که از جملهٔ آن علم اوست حَكِيمٌ
حکم کننده در تدبیر بندکان پس تجویز کلچه نکند در حق انبیا واذیال ازواج ایشانرا از لوث فجور نکاه
دارد بعد از این تهدید قاذفان میکند که إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ آنانکه دوست دارند أَنْ تَشِيعَ
الْفَاحِشَةُ آنکه فاش کردد خصلت ناشایست که آن زناست وانواع قبایح فِي الَّذِينَ آمَنُوا
در شان آنانکه ایمان آورده اند وآنرا بر زبان کیرند تا فاش کردد لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مر ایشانراست عذابی
دردناک فِي الدُّنْيَا در دنیا بحد قذف وبدنامی وَالْآخِرَةِ ودر آن سرای باتش دوزخ وَاللَّهُ
يَعْلَمُ وخدای میداند ضمیرها مر را وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وشما نمیدانید آنرا پس شما را عقوبت
نمایند بر آنچه بحسب ظاهر بر شما واضح کردد از قذف وحق تعالی عقوبت خواهد کرد بر آنچه در دلهاست
از دوستی فاش شدن قبایح وفواحش وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ واکر نه فضل خدای بودی به
بردباری بر شما وَرَحْمَتُهُ وبخشایش او بمهلت دادن برای توبه وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ وآنکه خدای
مهربانست که براءت ذمت وپاک دامنی مقذوف کند وظاهر کرداند وروشن سازد رَحِيمٌ بخشاینده است
بتوبه وخیانت قاذف در کذرانید یعنی اکر نه فضل ورحمت ورافت خدا بودی هر آینه عذاب بر شما نازل
شدی بعد از آن نهی مکلفان میکند از پیروی شیطان که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ
الشَّيْطَانِ ای آنانکه کرویده اید پیروی مکنید کامهای شیطان را که طریق معاصی است مثل ماوس او
در قذف زوجهٔ پیغمبر وسایر اهل ایمان وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وهر که پیروی کند
کامهای شیطان را یعنی متابعت او نماید وپیرو راه او شود فَإِنَّهُ يَأْمُرُ پس بدرستی که میفرماید ابلیس او را
بِالْفَحْشَاءِ بکاری زشت در عرف عقل وَالْمُنْكَرِ وعمل ناپسند در حکم شرع وکویند فحشا زناست
ومنکر سایر قبایح دیکر واکثر بر آنند که فحشا هر چیزیست که قبح آن در نهایت افراط باشد ومنکر آنچه نفوس منکر
آن باشند ومتنفر از آن وغیر راضی بوقوع آن وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ واکر نه فضل خدای بودی

عشر

وکرم الهی بر شما بتوفیق توبه یا تعیین حد که کفارت کناه است وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بنظر شما بتوبه یا حد
مَا زَكَىٰ مِنكُم پاک نکشتی از شما مِّنْ أَحَدٍ هیچ یکی أَبَدًا هرکز یعنی تا آخر از لوث افک و سایر ذنوب وَلَٰكِنَّ اللَّهَ
يُزَكِّي ولیکن خدای پاک میسازد مَن يَشَاءُ هر کرا میخواهد یعنی هر کرا توفیق توبه دهد و او با خلاص توبه
کند توبه اش نیکو وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست بکفتار مردمان عَلِيمٌ دانا بنیات و ضمایر و اخلاص
ایشان ابو دردا از سید انبیا صلی الله علیه و آله نقل کرده که هیچ کس نباشد که او دست کسی قوی دارد و در خصومتی
و منازعتی که او را بدان علم نبود مکر که در زیر خشم خدا باشد تا از ان زمان که وی باز ایستد از ان
خصومت و هیچ کس نباشد که او بشفاعت برخیزد و حدی از حدود خدا را ضایع کرداند مکر که با خدای
خصومت کرده باشد و لعنت خدای برو پیاپی کردد تا بقیامت و هیچ کس نبود که کلمهٔ بر مردی مسلمان فاش
کرداند و او را بآن در میان مردمان اشکارا کرداند الا که واجب باشد بر خدای که او را در آتش دوزخ بکدازد
بعد از ان فرموده که اصل این کلام در کتاب خدایست که فرموده إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ
تا آخر و در بعضی تفاسیر مذکور است که فقرا با مهاجرین بجهت کم معاشی بینوایی میکذرانیدند و آنهایی که
اصحاب افک بودند و صحابه با ایشان نیکویی نمیکردند حق تعالی آیه فرستاد که وَلَا يَأْتَلِ و باید که سوکند
نخورند أُولُو الْفَضْلِ مِنكُمْ خداوندان افزونی در حسب و نسب از شما وَالسَّعَةِ و خداوندان
دستکاه و فراخی در مال و غنا و توانکری أَن يُؤْتُوا بر آنکه ندهند نفقه را أُولِي الْقُرْبَىٰ خویشان را
وَالْمَسَاكِينَ و درویشان و محتاجان را وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و مهاجران در راه
خدای وَلْيَعْفُوا و باید که عفو کنند جریمه را که از کناه کاران صادر شده وَلْيَصْفَحُوا و روی
بکردانند از انتقام و از ان درکذرند پس از غیبت بخطاب التفات فرموده بر سبیل ترغیب بر غفران
میفرماید که أَلَا تُحِبُّونَ آیا دوست نمیدارید أَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ آنرا که بیامرزد خدای مر شما را
پس شما نیز از کناهان دیکران بکذرید و عفو نمائید وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است با وجود
کمال قدرت بر انتقام رَّحِيمٌ مهربان بر اصحاب جرایم او تمام پس شما نیز باخلاق متخلق شوید مرویست از
ابن عباس و غیره که آیه در شان جمعی از صحابه نازل شد که سوکند خورده بودند که تصدیق نکنند بر هیچ مردی
از اصحاب افک از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله منقولست که هر که بیامرزد یعنی از کناه کسی درکذرد خدای تعالی
وی را بیامرزد و هر که عفو کند از کسی خدا از و عفو کند و نیز بجهت تهدید بندکان از افک و قذف میفرماید
که إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ بدرستی که آنانکه رمی میکنند زنان عفیفه را الْغَافِلَاتِ
که بیخبرند از آنچه قذف میکنند ایشان را بدان الْمُؤْمِنَاتِ کرویدکان بخدا و رسول از ابو حمزه ثمالی
مرویست که این آیه در شان زنان مهاجرات است که چون با پیغمبر هجرت کردند بمدینه مشرکان مکه کفتند که
ایشان بفجور رفتند و قول اصح آنست که بر سبیل عموم است نسبت بهمهٔ زنان مؤمنه و بر همه تقدیر میفرماید

که آنانکه قذف چنین جماعتی از زنان میکنند لُعِنُوا دور کرده شده اند فِي الدُّنْيَا در دنیا از نام
نیک وَالْآخِرَةِ و در آخرت از رحمت یعنی در دنیا مطرود و مردود بندکان اند و در عقبی ملعون و مبغوض
حق یا درین سرای بعقوبت حد و جلد و رد شهادت مبتلا اند و در آن سرای بانواع عقوبت معذب وَلَهُمْ عَذَابٌ
عَظِيمٌ و مر ایشانراست عذابی بزرک بجهت عظم ذنب ایشان و مستقر است این عذاب عظیم مر ایشانرا
يَوْمَ تَشْهَدُ در روزی که کواهی دهد عَلَيْهِمْ بر ایشان أَلْسِنَتُهُمْ زبانهای ایشان بافک و بهتان
یعنی بزبانهای خود اعتراف کنند وَأَيْدِيهِمْ و کواهی دهند ایشان در حق ایشان وَأَرْجُلُهُمْ
و پایهای ایشان بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بانچه بودند که عمل میکردند از جرایم و ماثم قذف و افک
و غیر آن يَوْمَئِذٍ آن روز يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ تمام بدهد خدای تعالی ایشانرا دِينَهُمُ الْحَقَّ جزای
ایشانرا که سزاوار و در خور ایشان باشد وَيَعْلَمُونَ و بدانند در ان روز بمعاینه أَنَّ اللَّهَ آنکه
خدای هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ اوست ثابت بذات خود و پیدا بالوهیت و ظاهر بقدرت بر عقوبت و مثوبت
بر وجهی که هیچ کس در صفات شریک او نیست بدانکه آیات مذکوره اغلظ آیات قرآنیست در ترسانیدن
ارباب افک و بهتان و تخویف اهل عصیان و اکر کسی جمیع کلمات قرآن و آیات مواعید را تتبع کند و تفتیش نماید
هیچ آیتی بتغلیظ آیات مذکوره نخواهد یافت که در باب افک وارد شده حتی که مثل اینها در وعید مشرکان
و عبدهٔ اوثان ذکر نکرده و این بجهت مبالغه و تعظیم امر افک است از ان بر وجه ابلغ چه غرض از فرط مبالغه
درین باب اظهار علو مرتبهٔ حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و بیان رفعت منزلت سید ولد آدم و بعد از ان
در ذم اهل افک و فسق و مدح اهل صلاح و تقوی میفرماید که الْخَبِيثَاتُ سخنان ناشایسته و پلید
لِلْخَبِيثِينَ مر ناپاکانراست از رجال یعنی کلمات خبیثه از اهل خبث ظاهر میکردد نه غیر ایشان و یا سخنان
پلید کفته میشود مر ناپاکانرا یعنی مردمان سخن بد را در حق پلیدان میکویند نه پاکان وَالْخَبِيثُونَ
لِلْخَبِيثَاتِ و پلیدان شایسته اند مر سخن پلید را چه طباع ایشان بدان مایل است یا خبیثان
متعرض اند مر ناپاکیها را وَالطَّيِّبَاتُ و کلمات پاکیزه آماده است یا کفته میشود لِلطَّيِّبِينَ
برای مردمان پاک یعنی از ایشان سرایت کند وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ و پاکیزکان نیز شایسته اند
مر سخنان پاک را و طیبین متعرض مر کلمات طیبه را و جایی کفته که مراد آنست که زنان ناپاک برای
مردان ناپاک اند و مردان ناپاک راغب بدیشان و زنان پاک برای مردان پاک اند و مردان پاک مایل بدیشان
و این قول از ابو جعفر و ابو عبد الله صلوات الله علیهما و علی آبائهما نیز ماثور است حاصل آیه آنست
که خبیثیت سبب لعنت و محبتست و چون سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم پاکترین موجوداتست پس
ازواج او نیز البته پاک و پاکیزه اند از شایبهٔ بدکاری أُولَٰئِكَ آن کروه یعنی حضرت رسالت و زوجات
و سایر طیبین مُبَرَّءُونَ بیزار کرده شده کانند یعنی منزه و معرا اند مِمَّا يَقُولُونَ از انچه میکویند

ابا باقلت چه منصب رسالت ازان عالیتر است که ذیل عصمت زوجات طاهراتش بلوث چنین شبهتی آلوده کردد
وصفوان مردی پاکیزه است واز اولیای صحابه او نیز ازین تهمت بریست وهمچنین جمیع طیّبین لَهُمْ مَغْفِرَةٌ
مر ایشانراست آمرزش از خدای وَرِزْقٌ كَرِيمٌ وروزی نیکو یعنی بی رنج وبسیار وپایدار مراد نعمت بهشت
پس خطاب باهل ایمان میکند که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید بخدا ورسول لَا
تَدْخُلُوا بُيُوتًا در میایید بخانهایی که غَيْرَ بُيُوتِكُمْ غیر خانهایی که شما دران ساکنید یعنی هیچ خانهٔ بیگانه
داخل مشوید حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا تا وقتی که استعلام کنید ودستوری طلبید وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا
وسلام کنید بر اهل آن خانه ثعلبی در تفسیر خود آورده که زن انصاریه بجانب جناب نبوّت مآب آمده بوقف
عرض رسانید که در خانهای خود بر صفتی می باشیم که نمیخواهیم هیچ کس ما را بران حالت به بیند وناگاه یکی از کسان
ما بخانه در می آید ومارا نه بوجهی که شاید می بیند حق تعالی آیه فرستاد که بخانه کسان بی اذن ایشان درمیاید
ذَلِكُمْ این استیذان واستعلام خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را ازانکه بی اجازت درائید ودر حدیث
آمده که کسی که بر خانه عیال خود در می آید باید که بکلمه یا باواز پایی یا بتنحنحی اعلام کند تا اهل آن خانه بستر عورت
ودفع مکروهات اقدام نمایند واین حکم بر شما انزال کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما پند کیرید
مرویست که مردی پیغمبر را کفت یا رسول الله دستوری خواهم برانکه داخل شوم در خانهٔ که مادر من آنجا باشد فرمود
نعم کفت مادر را غیر از من خادمی نیست در هر وقت که برو درآیم دستوری طلبم فرمود آیا دوست میداری
که مادر خود را برهنه به بینی کفت نه فرمود پس طلب اذن کن ودر روایت آمده که عادت جاهلیت آن بود که چون
کسی خواستی که بخانه دیگری درآید کفتی حُيِّيتُمْ صَبَاحًا وحُيِّيتُمْ مَسَاءً وبی اجازت درآمدی وبسا بودی که مرد
با زن خود مباشرت کردی وی بر ایشان درآمدی حق تعالی امت پیغمبر را امر کرد که اذن بطلبند در وقت
دخول وبجای تحیت که داب جاهلیت بود سلام کنند که این شما را بهتر است از عادت جاهلیت ونیکوتر
وجایز نیست که در سرای نگاه کنند تا بدانند که کسی در سرای هست تا دستوری خواهند واکرنه تکلیف
استیذان بگشتند زیرا که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرموده که هر که در سرای نگرد بی دستوری ایشان
اگر چیزی بر چشمش زنند وهر دو چشمش کور کنند بر ایشان قصاص نباشد سهل بن سعد روایت کند
که مردی خواست که در بعضی از حجرهای رسول نگرد حضرت بدر آمد ودر دست او چوبی بود که بآن حک
راس فرمودی کفت اگر دانستمی که تو در حجره نگریستی این را در هر دو چشم تو زدمی پس حجری نیست که طلب
اذن از جهت نظر کردن است وبدانکه باتفاق علمای ما اذن واجبست وسلام کردن سنت ودر خانها [illegible]
کوفتن وصاحب خانه را باواز بلند خواندن مکروه بود فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا پس اکر نیابید فِيهَا در خانهای
یکدیگر أَحَدًا یکی را که دستوری خواهید ازو فَلَا تَدْخُلُوهَا پس در میائید دران حَتَّى يُؤْذَنَ
لَكُمْ تا وقتی که دستوری دهند شما را یعنی صاحب خانه پیدا شود وشما را اجازت دهد چه دخول

درخانهٔ خالی

درخانهٔ خالی بی اذن صاحبش جایز نیست ونیز تصرف در ملک غیر بدون اذن حرام است وَإِنْ قِيلَ
لَكُمُ ارْجِعُوا وهرگاه کویند مر شما را بعد از اذن طلبیدن که باز کردید فَارْجِعُوا پس باز کردید بی
توقف ودران باب الحاح مکنید هُوَ آن باز کردیدن أَزْكَى لَكُمْ پاکیزه وپسندیده تر است مر شما را
از مبالغه کردن وبر در خانه ایستادن باکراهیت صاحب وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ وخدای بآنچه میکنید
از استیذان وعدم آن عَلِيمٌ داناست وبران مکافات خواهد داد آورده اند که چون این آیه نازل شد
بعضی از اصحاب بعرض سید کاینات صلی الله علیه وآله رسانیدند که یا رسول الله در راه شام وعراق اهل تجارت را
اتفاق می افتد که در خان ورباط بساط اقامت بگسترانند وچون کسی دران مقام مقیم نیست از که دستوری
طلبند آیه آمد که لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما کناهی أَنْ تَدْخُلُوا ازانکه درآئید بی استیذان
بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ در خانها که درو کسی ساکن نباشد چون خانات وحمامات وخرابات معطله
وشترخان وامثال آن فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ دران خانها برخورداری ونفع است مر شما را که از سرما وکرما دران
پناه میکیرید وبخوف وامتعه وانعام شما دران محفوظ میماند وَاللَّهُ يَعْلَمُ وخدای میداند مَا تُبْدُونَ
آنچه آشکارا میکند از استیذان وغیر آن وَمَا تَكْتُمُونَ وآنچه می پوشید از زینت خود در خانها وغیر آن
وکویند این وعید است مر کسی را که بجهت فساد یا اطلاع بر عورات در خانهٔ غیر درآید یا دران نگرد بعد ازان
بیان حلال وحرام میفرماید بقوله قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ بکوای محمد صلی الله علیه وآله مر کروه کروندکان را که يَغُضُّوا
تا فرو خوابانند وبپوشند مِنْ أَبْصَارِهِمْ دیدهای خود را از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است وباعث کناه
در ذخیرة الملوک آورده که تیزروترین یکی مر شیطان را در وجود انسان چشم است زیرا که حواس دیکر در مکان
خود ساکن اند وتا چیزی بایشان نمیرسد باستدراک آن مشغول نمیتوانند شد اما دیده حاسه ایست که از
دور ونزدیک آثام را صید میکند ونعم ما قیل نظم این همه آفت که بتن میرسد از نظر توبه شکن میرسد دیده
فرو پوش چو دُر در صدف تا نشوی تیر بلا را هدف هر که بجز جفت حلالت بود رخ مکشا کر همه خالت بود
وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ونکه دارید فرجهای خود را از حرام وکویند مراد از حفظ فروج اینجا ستر آنست
از ابصار نامحرم واین قول منقول است وبعد از حفظ بستر فرموده که جایز نیست برادر را که نظر در فرج برادر
خود کند ونه زن را که نظر در عورت خواهر خود کند وجمیع مواضع قرآن که دران ذکر حفظ فروج شد
بمعنی زناست مکر درین موضع که بمعنی ستر آنست ذَلِكَ آن پوشیدن چشم وحفظ ستر أَزْكَى لَهُمْ
پاکیزه تر است وسودمندتر مر ایشان را بجهت دوری آن از ریبت در دنیا وعقوبت در عقبا إِنَّ اللَّهَ عشر
بدرستی که خدای خَبِيرٌ داناست بِمَا يَصْنَعُونَ بآنچه میکنید از نظر بحلال وحرام واستعمال الجوارح
در طاعات وآثام عبادة بن صامت از رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که فرمود شما شش چیز را از من
ضمان کنید تا من برای شما بهشت را ضمان کنم اول چون سخن کنید راست بکوئید دویم چون وعده دهید

بآن وفا کنید ہیم چون امانتی بشما دهند ادا نمایید و خیانت مکنید چهارم فرجهای خود را نگاه دارید پنجم چشم
خود را از حرام محفوظ دارید ششم دست خود را از لقمه حرام کشیده دارید تا من بهشت را برای شما ضمان کنم و
امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که نظر کردن در محاسن زنان تیریست زهر آلوده از تیرهای ابلیس هر که
چشم خود را نگاه دارد از ایشان بجهة امتثال امر الهی حق تعالی او را توفیق دهد در عبادتی که بثواب مسرور و شادان
کردد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که چون مردی در میان بود و زنی نزد وی بگذرد و او چشم از پی
آن زن دارد خوف آن دارد که نور باصره او برود و اعمی کردد وَقُل لِلْمُؤْمِنَاتِ و بگو مر زنان کرونده را
که از روی عفت يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بپوشند دیدهای خود را و ننگرند بمردان نامحرم
وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ و نگاه دارند فرجهای خود را از زنا یا بپوشند آنرا از نظر نامحرم از ام سلمه روایتست
که کفت بعد از نزول آیه حجاب من و میمونه نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله بودیم عبد الله مکتوم در آمد پیغمبر ما
کفت که پنهان شوید کفتیم یا رسول الله عبد الله مکتوم اعمیست و چیزی نمی بیند فرمود آیا شما نیز اعمی اید
و در بعضی تفاسیر آمده که روزی رسول صلی الله علیه و آله در حجره فاطمه بود عبد الله مکتوم در نزد رسول
صلی الله علیه و آله کفت در آی وی در آمد فاطمه برخاست و پنهان شد چون ابن مکتوم از نزد حضرت بیرون
آمد فاطمه نزد پدر بزرکوار خود آمد حضرت بر سبیل امتحان کفت ای فاطمه چرا از ابن مکتوم پنهان شدی
وی چشم ندارد کفت اکر او چشم ندارد من چشم دارم پس اکر او مرا نبیند من ویرا خواهم دید و حق تعالی
فرموده قُل لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ حضرت فرمود شکر مر خدایرا که با من بود در اهل
بیت من انچه مرا بآن شادمان کردانید حاصل که همچنانکه حق تعالی مردانرا امر فرموده که چشم خود را نگه دارند
از دیدن زنان نامحرم زنانرا نیز فرموده که حفظ چشم خود کنید از دیدن مردان نامحرم وَلَا يُبْدِينَ
زِينَتَهُنَّ و ظاهر نسازند آرایش خود را از پیرایها و جامهای رنکین و غیره چه جای انکه مواضع آنرا بنمایند
إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا مکر انچه ظاهر شده از ان زینت بوقت قیام نمودن بحوایج چون اطراف جامه چه اخفای
آن موجب حرج است و در مجمع البیان آورده که ظاهر نکنند مواضع زینت را برای غیر محرم و هر که در حکم آنست
چون اطفال غیر ممیز و غیر آن و مراد نفس زینت نیست زیرا که دیدن زینت حلالست و صاحب کنز العرفان
نیز فرموده که مراد مواضع زینتست زیرا که نظر در حلی و ثیاب جایز است و اظهر نزد من آنست که مراد نفس زینتست
و نظر در ان حرام است زیرا که نظر در ان وسیله نظرات بمواضع آن و اما انچه ظاهر باشد حرام نیست بجهة لزوم
حرج که منفیست در دین و مراد بظاهر ثیابست فقط و این اصح است نزد من بجهة اتفاق فقها بر انکه همه بدن او
عورتست مکر بر زوج و محارم پس بنابرین مراد بباطن خلخالست و دست و رنجن و جمیع انچه ملاصق بدنست
که نظر بآن مستلزم نظر باشد ببدن اما باقی اقوال در زینت ظاهره که آن وجه است و کفین یا کحل یا خضاب
یا خاتم ضعیفست و بعد تحقیق نرسیده وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ و باید که فرو کذارند زنان مقنعهای خود را

عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ بر کریبانهای خود یعنی کردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی و بناکوش و کردن و سینه
ایشان پوشیده بماند وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ و آشکار نکنند زینت باطنه خود را و یا مواضع زینت خود را
چون سر و ساعد و ساق که موضع تاج و دستوانه و کردن بند و خلخال است إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ مکر برای
شوهران خویش که تزیین برای ایشانست و مر ایشانراست که نظر در جمیع بدن زوجات خود کنند حتی فرج بر کراهت
أَوْ آبَائِهِنَّ یا اظهار زینت خود نمایند بر پدران خود و پدر پدر هر چند بالا رود حکم پدر دارد أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ
یا پدران شوهران خویش که ایشان حکم آبا دارند أَوْ أَبْنَائِهِنَّ یا پسران خویش و پسر پسر هر چند که پایین رود
حکم پسر دارد أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پسران شوهران خود چه ایشان در حکم پسر اند مر زنانرا أَوْ إِخْوَانِهِنَّ
یا برادران خویش را أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ یا پسران برادران خود را که حکم برادر دارند أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ
یا پسران خواهران خود را و اینها جمعی اند که نکاح با ایشان روا نیست و در محارم رضاعی نیز همین حکم ثابتست
أَوْ نِسَائِهِنَّ یا بر زنان اهل دین خود یعنی زنان مؤمنه نه کافره از وثنیه و یهودیه و نصرانیه و مجوسیه و در
تبیان آورده که مطلق زنان در حکم مردان بیکانه اند و جایز نیست که زنان مؤمنه نزد ایشان برهنه شوند و
مواضع زینت خفیه بر ایشان نمایند زیرا که حکم این میان اهل اسلام و کفر رسم آشنایی بر انداخته و نزد بعضی
مراد مطلق زنانند یعنی از هیچکدام پرهیز نباید کرد و صواب آنست که زنان مؤمنه نزد هیچ کافره برهنه
نشوند مکر کاهی که کافره کنیز باشد زیرا که حق تعالی میفرماید که أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ یا انچه مالک
شده است آنرا دستهای ایشان یعنی زنان نپرهیزند از کنیزان خواه مؤمنه و خواه کافره و نزد علمای ما میجایز
نیست زنانرا اظهار زینت بر غلامان خود پس غلام زن حکم مرد اجنبی دارد و جایز نیست نظر او بروی و وی
و نه بعضوی از مواضع زینت وی أَوِ التَّابِعِينَ یا پیروندکان غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ که نه خداوندان
حاجتند بزنان و بکر بنصب غیر خوانده یعنی در حالتی که غیر ارباب حاجت باشند بزنان مِنَ الرِّجَالِ از مردان
یعنی آنها که متابعت مردمان کنند برای طمع طعام و خوردنی بخانها آیند و بزنان هیچ حاجتی ندارند بسبب انکه
ایشانرا دغدغه شهوت نیست و ایشان پیران سالخورده اند یا ابلهان که مطلقا از مباشرت خبر ندارند و هم
ایشان معصورانند بر طعام قول اول از امام موسی کاظم علیه السلام و ثانی از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست
نانکه مراد عنین و خصی و مجبوب باشند که قادر بر جماع نیستند چه اینها در حرمت نظر حکم اجانب دارند چه
ایشانرا از روی مباشرت هست لیکن بران قدرت ندارند أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ یا اطفالی که لَمْ يَظْهَرُوا
عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ مطلع نیستند بر عورتهای زنان یعنی بحد تمیز نرسیده اند و از حال مباشرت با ایشان
بیخبرند و ندانند که عورت چه باشد وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ و باید که نزنند زنان پایهای خود را
بر زمین بوقت رفتن لِيُعْلَمَ تا دانسته شود مَا يُخْفِينَ انچه پنهان میدارند مِن زِينَتِهِنَّ از پیرایه
خود که خلخالست یعنی باید که آواز پیرایه و خلخال خود را بکوش مردان اجنبی نرسانند چنانچه عادت اهل جاهلیت

تا موجب میل مردان بدیشان نشود این ابلغ است از نهی اظهار زینت و رفع صوت وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ و باز گردید بخدای تعالی جَمِيعًا همه شما أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ ای گروه گروندگان لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید بتوبه و بسعادت دارین برسید مراد امر او سبحانه است جمیع بندگان را از ذکور و اناث بتوبه و انابت چه هیچکس از جریمه و تقصیر طاعت خالی نیست خواه مردان و خواه زنان قشیری گفته که محتاج تر بتوبه کسی است که خود را محتاج توبه نداند در کشف الاسرار آورده که حق تعالی همه را از مطیع و عاصی بتوبه امر نموده تا عاصی خجل زده نشود چه اگر فرمودی ای گنهکاران توبه کنید موجب رسوایی ایشان شدی و چون در دنیا ایشان را رسوا نخواهد امید هست که در عقبی نیز ایشان را رسوا نکند و بعد از نهی از زنا و اسباب باعثه بر آن ترغیب بندگان میکند بمناکحه و میفرماید که وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ و بنکاح در آرید ای اولیاء عقد زنان بی شوهر را و مردان بی زن مِنكُمْ از شما یعنی مردی را که زن ندارد کدخدا سازید و زنی که بی شوهر است او را بعقد کسی در آرید و او را شوهر دهید وَالصَّالِحِينَ و بنکاح در آرید نیکان و شایستگان را مِنْ عِبَادِكُمْ از بندگان خود وَإِمَائِكُمْ و کنیزان خود تخصیص صالحان بجهة اهتمام است یا بجهة تزوج بر صلاحیت و عفت خود نمایند صاحب کنز العرفان گفته که بلکه ذکر صلاحیت بجهة ترغیب است در صلاح زیرا که هرگاه بنده و کنیز این را بدانند در صلاح رغبت کنند و یا بجهة آنکه فاسق چون متزوج شد مستغنی شد بحلال از حرام و بعد صلاح رسید و مآل او بصلاحیت کشید و چون توهم میشود که عدم قدرة بر حقوق نکاح مانند نفقه دادن زن او و اولاد و مسکن و جای دادن و غیر آن مانع نکاح باشد از بجهة حق تعالی رد این توهم کرده میفرماید که إِن يَكُونُوا اگر باشند ایامی و صلحا از عبید و اماء فُقَرَاءَ درویشان و تنگدستان يُغْنِهِمُ اللَّهُ غنی گرداند خدا ایشان را بعد از نکاح مِن فَضْلِهِ از فضل و کرم خود بقناعت یا باجتماع دو روزی در یک منزل و یا بتوسعه رزق بر ایشان مراد آنست که باید که منع نکنند فقر خطبه کننده و زن خطبه کرده شده از مناکحه زیرا که فضل خدا مغنی است از کثرت مال چه او سبحانه صبح و شام روزی واجبی را ببندهٔ خود میرساند کما قال وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا و در حدیث آمده که طلب رزق کنید در نکاح و مرویست که مردی از فقر و حاجت شکایت کرد بآنحضرت فرمود نکاح کن وَاللَّهُ وَاسِعٌ و خدای فراخ بخشایش است پس معیشت را بر او فراخ گرداند عَلِيمٌ داناست باستحقاق فقیران پس بسط بساط روزی او کند بر مقتضای حکمت و احادیث بسیار در ترغیب نکاح از پیغمبر و اهل البیت علیهم السلام ماثور است از آنجمله حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که نکاح سنت و طریقهٔ منست هر که از سنت من رغبت بگرداند از من نیست و نیز فرمود که هر که دوست دارد ملت مرا باید که سنت مرا نگه دارد که آن نکاح است و دیگر فرموده که بدترین شما عزبانند و بروایت دیگر بدترین مردگان شما عزبانند و نیز فرموده که هر که یک زن کرد یکنیمه دین خود را نگاه داشت از وسواس شیطان پس بروست که حفظ نصف دیگر کند و دیگر از رسول منقولست که چون

یکی

یکی از شما زن کند شیطان از وی بفریاد آید و گوید وای بر من فرزند آدم چهار دانگ دین خود را از من نگاه داشت و ابو امامه از آن حضرت روایت کرده که حق تعالی چهار کس را لعنت کرده از بالای عرش و فرشتگان آمین گفتند یکی آنکه زن نکند یا کنیز نخرد تا او را فرزند نباشد دویم مردی که خود را بزنان مانند کند و حال آنکه خدا او را مرد آفریده باشد سیم زنی که خود را بمردان مانند کند و خدا او را زن آفریده باشد چهارم آنکه در وثاق زنان را فرو گذارد و حقوق ایشان را ادا نکند و با وجود این با ایشان استهزا کند عکافه روایت کند که نزد رسول رفتم فرمود زن داری گفتم نه گفت کنیز داری گفتم نه فرمود تن درستی و توانگر گفتم آری بحمد الله فرمود پس این هنگام تو از برادران شیاطینی یا رهبان نصاری باش و یا آن کن که مسلمانان میکنند چه سنت ما نکاح است و بدترین شما عزبانند و بدترین مردگان شما آنانکه عزب میرند بعد از آن فرمود که شیطان را هیچ سلاحی نیست بلیغ تر از زنان الا آنکه زن دارند پاکانند از ناشایست و یحک یا عکافه زنان مصاحبان داود و مصاحبان ایوب و مصاحبان یوسف و صواحب کرسف گفتم کرسف کیست فرمود مرد بود که خدا را می پرستید بر کنار دریا سی سال در روز روزه داشتی و در شب عبادت کردی انبیای پس بسبب زنی نامحرم که او را دوست داشت دست از عبادت بداشت حق تعالی برکت عبادت روزگار گذشته او را دریافت و از شر آن زن او را نگاه داشت ای عکافه زن کن که از جمله گناهکارانی گفتم یا رسول الله از این مجلس برنخیزم تا از برای من زنی تعیین فرمایی حضرت کریمه بنت کلثوم حمیری را بتزویج او در آورد و نیز حضرت رسالت فرموده که ای گروه جوانان هر که از شما قوة جماع داشته باشد باید که متزوج شود که متزوج بهترین چیزیست که چشم را از نامحرم بپوشد و فرج را احصان نماید و هر که توانایی نکاح نداشته باشد پس بروست که روزه بدارد چه روزه کسر شهوت میکند از ابو هریره روایت کرده اند که گفت اگر یک روز مانده باشد از عمر من و من عزب بوده باشم البته زن کنم زیرا که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود بدترین شما عزبانند و نیز فرموده که نکاح کنید تا بسیار شوید که من در روز قیامت بر شما فخر خواهم کرد و اگر چه بچه از شکم افتاده باشد و نیز فرموده که چه منع میکند مرد را که فرا گیرد زنی را شاید که حق تعالی فرزندی روزی او کند که روی زمین را بگفتن لا اله الا الله پر گرداند و نیز گفته که هیچ بنایی در اسلام بهتر و دوست تر از تزویج نیست نزد حق تعالی و امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که دو رکعت نماز که متزوج بگذارد بهتر است از هفتاد رکعت که عزب بگذارد و دو رکعت نماز متزوج بهتر است از آنکه مرد عزب در روزه باشد و در شب ایستاده نماز گذارد و نیز فرموده که هر که بجهة ترس درویشی زن نکند پس بخدا بدگمان شده باشد زیرا که فرموده إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ و باید دانست که مراد از این آیه که غالب آنست که هرگاه که شما فقرا باشید حق تعالی شما را بسبب تزوج غنی گرداند بر وفق مشیة و حکمت و مصلحة نه آنکه این حکم دایمی باشد زیرا که گاه هست که حکمت و مصلحت بر خلاف این می باشد و لهذا در عقب این میفرماید که وَلْيَسْتَعْفِفِ و باید که جد و جهد نمایند در عفت و از حرام باز ایستند الَّذِينَ

آنانکه لَا یَجِدُونَ نِکَاحاً نمی‌یابند اسباب نکاح را از مهر و نفقه حَتّیٰ یُغْنِیَهُمُ اللّٰهُ تا وقتی که
توانکر کرداند خدای ایشانرا مِنْ فَضْلِهِ از افزونی و کرم خود و بیابند آنچه بآن کدخدا توانند شد و در کنز
العرفان کفته که معنی آنست که اکر شخصی فقیر باشد و خوف زیاده از فقر داشته باشد بنکاح پس باید که اجتهاد نماید
در عفت بریاضت برای تسکین شهوت مانند روزه داشتن که قامع شهوتست چنانکه در حدیث سابق مذکور
بعد از ان کفته که آیهٔ اولی وارد وارد شده برای نهی مؤمن از عدم قبول تزوج بجهت فقر و ترک تزویج زن بواسطهٔ
بواسطهٔ فقر و ثانیه وارد شده برای امر فقیر بصبر بر ترک نکاح بجهت حذر از تعب در حالت نکاح و خوف زیادتی
فقر پس میان ایشان تناقض نباشد بعد از ان حق تعالی بیان آنچیزی فرموده که موجب سهولت سبیل نکاح است بقوله
وَالَّذِینَ یَبْتَغُونَ الْکِتَابَ و آنانکه طلب میکنند مکاتبه را مِمَّا مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ از آنچه
مالک است آن دستهای شما یعنی از بندکان شما که در تحت قدرت شما اند خواه مردان و خواه کنیزان
فَکَاتِبُوهُمْ پس مکاتب سازید ایشانرا و مکاتبه آنست که مولی مملوک خود را کوید که مکاتب ساختم
ترا برین مقدار مال و مدة و دفعه پس چون مملوک آن مال را ادا کند آزاد شود و امر بکتابت برای ندبست
نزد جمیع علمای امامیه و مرویست که صبیح غلام حویطب بن عبد العزی ازو طلب مکاتبه کرد حویطب
ازین ابا نمود این آیه آمد که اکر غلام یا کنیز شما مکاتبه طلبند ایشانرا مکاتب سازید إِنْ عَلِمْتُمْ اکر
دانسته اید فِیهِمْ خَیْراً در ایشان نیکی از صلاحیت و امانت و یا قوة اکتساب و قدرت بر ادای مال
تا که مال کتابت را از مردم سؤال نکند چه آن مکروهست که بنده بکدایی مال کتابت باز دهد در
خبر است که سلمان فارسی را رحمه الله علیه بنده بود و ازو مکاتبه طلبید سلمان فرمود مال داری کفت
نه کفت ترا قوة کسبی هست کفت نه کفت پس میخواهی که مرا از اوساخ مردمان بچشانی من هرکز ترا مکاتب
نسازم و ابو بردا از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل کرده که سه کس اند که بر خدای واجبست که یاری
ایشان دهد مردی که فی سبیل الله از منزل خود بیرون آید یعنی هجرت کند از آن یا متوجه جهاد شود
یا حج رود و مردی که زن کند بقصد آنکه خدای تعالی او را مستغنی سازد و غلامی که خود مکاتبه خواهد
و قصد ادای مال کتابت داشته باشد و چون اغلب عبید و اما از ادای مال کتابت عاجز اند از جهت
بندکان منعم خود امر میفرماید که وَآتُوهُمْ و بدهید بندکان مکاتب را مِنْ مَالِ اللّٰهِ
بعضی از مال خدا الَّذِی آتَاکُمْ که داده است بشما مرویست که حویطب صبیح را بر صد دینار مکاتب
ساخته بود و بعد از نزول این آیه بیست دینار باو بخشید و سهل بن حنیف از رسول الله صلی الله
علیه و آله روایت کرده که هر که او مکاتبی را یاری دهد در فک رقبه او یا غازی را در عسرت او یا مجاهدی را
در جهاد او حق تعالی در زیر عرش خود او را جای دهد در روزی که هیچ سایه نباشد مکر سایهٔ او سبحانه و امر
در آیه برای ندبست بجهة اصالة عدم وجوب و باقی احکام کتابت و مسایل متفرعه بر ان در کتب

فقهیه مسطورات و اکثر آن در منهج الصادقین مذکور آورده اند که عبد الله بن ابی منافق شش کنیز داشت
و ایشانرا بر زنا اکراه میکرد و بر سبیل مقاطعه چیزی میکرفت و آنها معاذه و مسیکه و امیمه و عمره و اروی و قتیله
بودند روزی معاذه و مسیکه بایکدیکر کفتند این کار که ما میکنیم اکر خیر است خود بسیار است و اکر شر است
وقت آمد که ترک کنیم پس بجانب جناب نبوة مآب آمدند و صورت حال معروض داشتند آیه آمد وَلَا تُکْرِهُوا
و اکراه و اجبار مکنید فَتَیَاتِکُمْ کنیزان خود را عَلَی الْبِغَاءِ بر زنا و پلید کاری إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً
اکر خواهند تعفف و پرهیزکاری و اکر نخواهند و ذکر ارادهٔ تحصن بمقتضای حال است و اکراه بهمه حال
ممنوع و اوجه آنست که اکراه چون متصور نیست مکر نزد تحصن پس از جهت تحصن شرط اکراه واقع شده
پس میفرماید که شما اکراه مکنید فتیات خود را بر بغا لِتَبْتَغُوا تا طلب کنید عَرَضَ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا مال
زندکانی دنیا را از کسب فرج ایشان و فروختن اولاد ایشان وَمَنْ یُکْرِهْهُنَّ و هر که اکراه کند کنیزان
خود را بر زنا فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستی که خدای مِنْ بَعْدِ إِکْرَاهِهِنَّ از پس اکراه کردن خواجکان مر آنها را
غَفُورٌ آمرزنده است کناهان کنیزان مکرهه را رَحِیمٌ مهربان بر ایشان و وزر و وبال نیست مکر بر کردن
اکراه کنندکان وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا و بتحقیق که فرستادیم إِلَیْکُمْ بسوی شما آیَاتٍ مُبَیِّنَاتٍ آیتهای
روشن یعنی احکام و حدودی که توضیح یافته درین سوره و حفظ یکبار نخواند یعنی روشن کنندهٔ حلال
و حرام و حدود و احکام وَمَثَلاً و مثلی را مِنَ الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِکُمْ از امثال آنانکه کذشته اند
پیش از شما وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِینَ و پندی را برای پرهیزکاران یعنی آنچیزی را که بآن متعظ شوند
متقیان و پند کیرند از آیات مذکوره و تخصیص متقیان بجهة انتفاع ایشانست بمواعظ و نصایح
اللّٰهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدای نور آسمانها و زمینهاست مفسران را در تفسیر این چند
قولست یکی آنکه نور بمعنی هادیست یعنی خدای راه نمایندهٔ اهل آسمانها و زمینهاست بانچه در ان مصلحت
دارین ایشان باشد بتوفیق و لطف و معونت مانند نور که بآن بمقصد راه میبرند یعنی همچنانکه روندهٔ
در تاریکی شب بروشنایی ماه راه برد مکلفان نیز بالطف و توفیق او سبحانه بطریق نجات راه یابند و
این قول ابن عباس است دویم آنکه خدای روشن سازندهٔ سموات و ارض است بآفتاب و ماه و ستارکان
و این قول حسن بصری و ابی عالیه و ضحاکست سیم آنکه بمعنی مزین است یعنی منورات بمعنی یعنی خدای
زینت دهندهٔ آسمانهاست بفرشتکان و مزین سازندهٔ زمین به پیغمبران و عالمان و این قول ابی بن
کعبست و از امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه مرویست که معنی اینست که حق تعالی نشر حق
کرد در آسمان و زمین تا آنکه هر زمین و آسمان و ما بینهما بنور حق روشن کشتند و یا اهل آسمان و زمین
بنور حق منور ساخت تا بحق عارف شدند و این قول مؤید قول اولست و در انوار آورده که نور السموات
در تقدیر ذو النور السموات یعنی خداوند نور آسمان و زمین یا نور اهل آن چه هر چه از اجزای عالم

در مناظره بلندی و معاو پستی نوری دارد ذاتی و عرضی همه از عطیهٔ فضل اوست و این بمعنی ویم است
که مذکور شد و یا خدای روشنی بخش آینهٔ دلهای ساکنان سما و ارض است بانوار معرفت و توحید کفته ای
الله خالق السموات والارض یعنی خدای آرایندهٔ آسمان و زمین است و صاحب تبیان کفته که الله مدبر
السموات والارض یعنی خلق آسمان و زمین دال اند بر وجوب وجود و صفات کمال او چه هر دلیلی از دلایل
قدرت و بدایع حکمت که در دایرهٔ سپهر برین و مرکز زمین واقع است دلالتی واضح دارد بر وجود قدرت و علم و حکمة او
وجود جمله اشیا دلیل قدرة اوست مثل نوره صفت نوری که منسوب بدوست کمشکوة مانند روزنه ایست
در دیواری که نهایت آن بخارج راه ندارد مانند طاقچه نه بسته فیها مصباح که در ان چراغی افروخته است
بغایت روشن و کویند که مشکوة انبوبه ایست که در وسط قندیل باشد و بنا برین مصباح فتیله شعله باشد در
انبوبه ابی بن کعب و سعید بن جبیر برانند که معنی آنست که صفت نور خدای یعنی محمد صلی الله علیه و آله که بآن
مومنان را راه نموده و نزد ابن عباس و حسن بصری و زید بن اسلم معنی آنست که مثل نور خدای که قرآنست در
قلب مومن و بنا برانکه مراد نور محمدیست اضافه آن بذات احدیت جهة تعظیم آنحضرتست یعنی مثل محمد چون مشکوة است
که در ان مصباح مشتعل است المصباح آن چراغ افروخته فی زجاجة در قندیلیست از آبکینه که مصباح
در ان نورانی تراست و صافی تر و باد مانع آن نمیشود الزجاجة آن آبکینه از غایت صفا و لطافت
کانها کوکب کویا ستاره ایست بزرک دری درخشنده مانند زهره و مشتری که دفع ظلام می کند
از خود یوقد آن چراغ که در آبکینه است افروخته شده در ابتدا من شجرة مبارکة از روغن درخت
با برکت بسیار نفع زیتونة که آن زیتونست که در زمین مقدسه رسته است و هفتاد پیغمبر بدان دعای
برکت خوانده اند و از جمله ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام و آن شجرهٔ زیتونهٔ مبارکه لا شرقیة نه در جانب
شرقیست از معموره چون دریای چین و ختا ولا غربیة و نه در طرف غرب از معموره چون طرسوس
و قیروان بلکه در وسط معموره است که آن اراضی و جبال ولایت شام است که زیتون آن اجود زیتونست
و یا انکه نه در شرق و غربست که آفتاب بران در بعضی از اوقات روز باشد که آن وقت شروق و غروب بلکه
در همهٔ طول نهار شعاع آفتاب بران می تابد مانند زیتونی که بر قلهٔ کوه یا در صحرای واسع و هامانست و بجهة
آن ثمرهٔ آن پخته تر است و روغن آن صافی تر و یا نه دایم در آفتابست که محترق کردد و نه مدام در سایه تا میوهٔ
آن خام نماید بلکه هم از رعایت تاب آفتاب بهره مندست و هم از حمایت سایه محظوظ و از شیخ حسن
مرویست که اصل این شجره را از بهشت بدنیا آورده پس از اشجار این عالم نیست که وصف شرقی و غربی
بران اطلاق توان کرد پس وصف زیت مینماید بکثرت صفا و درخشندکی و میفرماید که یکاد زیتها
نزدیکست که روغن آن درخت یضیء روشنی دهد بنفس خود ولو لم تمسسه نار ط و اکر چه نرسیده
باشد بآن آتشی یعنی از غایت صفا و درخشندکی بمثابه ایست که بی آتش روشنایی بخشد نور علی نور ط

روشنی افزوده بر روشنی یعنی ضیای زیت با نور چراغ و لطافت زجاجه افزوده کشته در مشکوة که ضابطه
اشعه و جامع انوار است و بجهة آن نور چراغ بمرتبهٔ اعلا رسیده در اسرار التنزیل و کشف الاسرار مذکور است
که مراد باین نور ایمان و هدایتست که او سبحانه تشبیه کرده سینهٔ مومن را بمشکوة و دل او را در سینه
بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمان و هدایت را بچراغی افروخته در قندیل و قندیل را بکوکبی درخشنده
و کلمهٔ اخلاص را بشجرهٔ مبارکه که از تابش آفتاب خوف و ظلال زوال رجا بهره دارد و نزدیکست که فیض این
کلمه پیش از انکه بر زبان مومن کذرد عالم را منور کند چون اقرار بر زبان بران جاری شد و تصدیق بجنان بآن
بازکشت نمود از نور علی نور بظهور رسید و نیز در اسرار آورده که نور ایمان را بچراغ تشبیه کرد بجهة
انکه در هر خانه که چراغ بود دزد پیرامن آن نکردد همچنین در هر دل که ایمان باشد شیطان را بدان راه نبود
و دیکر انکه چون بچراغ اندرون خانه روشن میشود از ضوء آن بر روزنهای خانه میرسد همچنین چون
داخل دل بنور ایمان روشن میکردد شعاع آن بر روزنهای حواس می افتد و انوار طاعات بر اعضا و جوارح
پدید می آید پس سیمای مومن از دل او خبر میدهد که سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و در مجمع
البیان از محمد بن کعب نقل کرده که این مثلیست که حق تعالی زده است برای مومن مشکوة نفس اوست
و زجاجه صدر او و مصباح نور ایمان و قرآن در قلب او و متوقد و افروخته است از شجرهٔ مبارکه که کلمهٔ طیبهٔ
اخلاص است و این شجره همیشه در قلب مومن سبز است و با نضارت و طراوت و محفوظ از آفات و حوادث
شیطان و وساوس او همچنانکه شجرهٔ زیتون که در وسط ارض واقع است نه از تاب آفتاب محترقست و نه
از سورت برودت پژمرده و مومن بجهة این نور جامع چهار خصلتست اکر نعمت یابد شکر کند و اکر بلیه بدو رسد
صبر کند و اکر حکم کند بعدل فرماید و اکر کوید راست کو باشد و نور علی نور باین معنی است که کلام او نور است و عمل
او نور و مدخل او نور و مخرج او نور و مصیر او در قیامت بنور و از حسن و ابن زید نقلست که این نور مثل
نور قرآنست در قلب مومن پس مصباح قرآنست و زجاجه قلب مومن و مشکوة فم او و شجرهٔ مبارکه شجرهٔ وحی
یکاد زیتها یضیء یعنی نزدیکست که حجج قرآن متضح شود و اکر چه خوانده نشود نور علی نور یعنی قرآن نوریست
با سایر ادله که قبل از وست پس مومن کسب نور قرآن کرده باشد بر انوار کتب سابقه که آن اعتقاد اصول دینست
و تصدیق بجمیع کتب و رسل و یا نور نور معرفت الهیست یعنی چراغ معرفت در زجاجهٔ دل عارف و مشکوة سینهٔ
او افروخته است از برکت زیت تلقین شجرهٔ وجود مبارک محمدی صلی الله علیه و آله که نه شرقیست و نه غربی
بلکه مکیست و مکه ناف عالمست و از فرا کرفتن عارف اسرار الهی را از تعلیم سید ابرار نور علی نور معلوم توان کرد و جمعی دیکر
از مفسران برانند که این مثلیست از برای نور محمدی صلی الله علیه و آله پس مشکوة صدر آنحضرتست و زجاجه قلب او و مصباح
او نبوتست که نه شرقیست یعنی یهودی بجهة مشرق قبلهٔ ایشانست و نه غربی یعنی نصرانی چه مغرب قبلهٔ ایشانست
و متوقد است این مصباح از شجرهٔ مبارکه یعنی شجرهٔ نبوة که آن ابرهیم خلیلست که جد آنحضرتست نزدیکست

که نور محمدی مبین شود از برای مردمان واگرچه بآن تکلم ننماید همچنانکه زیت که نزدیکست که روشن شود واگرچه
آتش بآن نرسد ویا مشکوة ابرهیم است و زجاجه اسمعیل و مصباح محمد صلی الله علیه و آله همچنانکه در موضعی
دیگر او را سراج خوانده که سراجا منیرا و شجره مبارکه اشارت بابرهیم است چه اکثر انبیا از صلب و بظهور آمده اند
نزدیکست که محاسن و اخلاق محمدی و محامد خصال احمدی ظاهر کردد بر مردمان قبل از آنکه وحی نبوی فرود آید
نور علی نور یعنی آنحضرت پیغمبرست از نسل پیغمبر و نزد ضحاک مشکوة عبد المطلبست و زجاجه عبد الله
و مصباح حضرت رسالت که نه شرقیست و نه غربی بلکه مکیست و مکه در وسط دنیاست و از امام رضا صلوات الله
علیه و آله منقولست که فرموده مائیم مشکوة که در و مصباح است و مصباح محمد است صلی الله علیه و آله راه مینماید خدا
بولایت ما هر که دوست دارد ماست و از امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که فرموده مراد بمشکوة نور علمست در صدر
محمد صلی الله علیه و آله و المصباح فی زجاجة صدر علیست علیه السلم که تعلیم داد او را علوم و معارف و توقد من شجرة مبارکة
نور علمست لا شرقیة و لا غربیة یا نمعنیست که نه یهودیست و نه نصرانیه و یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار
یا نمعنیست که نزدیکست که عالمی از آل محمد متکلم شود بعلم پیش از آنکه ازو سوال کنند نور علی نور یعنی امام مؤید
بنور علم و حکمت در عقب امام دیگر از آل محمد و همچنین از آدم تا که قیامت قایم شود پس اینکروه اوصیا اند که حق
سبحانه ایشانرا خلفای خود کردانیده در زمین خود و حجج خود ساخت بر خلقان خود که در هیچ عصری زمین
از ایشان خالی نیست تحقیق این جمله آنست که شجره مبارکه دوحه مکی از حد تقوی و رضوان و غیره هدی و ایمانست
اصل این نبوتست و فرع آن امامة و اغصان آن تنزیل و اوراق آن تاویل و خدم آن جبرئیل و میکائیل و باقی
در وجوه این آیه حواله بمنهج الصادقین است والله الهادی و علیه اعتمادی کما قال الله تعالی یهدی الله
راه مینماید خدای لنوره بنور ثابت خود من یشاء هر کرا میخواهد از طالبان ایمان و رشاد و یضرب الله
الامثال و بیان میکند خدا مثلها را یعنی معقولات را در صورت محسوسات بیان میکند للناس
برای مردمان تا زود دریابند و مقصود بریشان هویدا کردد والله بکل شیء و خدای بهمه چیزها از دقایق
معقولات و محسوسات و حقایق جلیات و خفیات علیم دانا است درین وعد و وعید است کسی را
که تدبر نماید در آیه مذکوره هر شخصی را که اعراض کند از آن و قوله تعالی فی بیوت متعلق است بمشکوة مذکور
یا بتوقد یعنی مثل نور خدا مانند مشکوة مذکوره است در خانها یا افروخته است چراغ در خانهایی که اذن الله
دستوری داد خدای یعنی امر کرد ان ترفع آنکه برداشته شود قدر آن بتعظیم یعنی بلند قدر و بزرگ مرتبه
دانند و از جمله تعظیم قدر آن تطهیر آنست از نجاسات و معصیت یا برداشته شود در آن آوازها بحق تعالی در حوایج
و یذکر فیها اسمه و یاد کرده شود در آن خانها نام او و مراد مساجد است که ارفع مساکن و اشرف اماکنست و در آنجا
بذکر و نماز و تلاوة اشتغال باید نمود و از غرض دنیی و مالی یعنی احتراز باید نمود و از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست
که مسجدها در زمین روشنی میدهند و میدرخشند مر اهل آسمانرا همچنانکه ستارگان که روشنی میدهند مر اهل

زمین و گویند مراد بیوت عبارتست از چهار مسجد که بامر الهی متصدی عمارت آن پیغمبران بوده اند کعبه معظمه
که بسعی خلیل و مدد اسمعیل تمام شده و بیت المقدس که رفع قواعد آن در ایام خلافت داود علیه السلم بوده و اتمام آن
بردست سلیمان علیه السلم اتفاق افتاد و مسجد مدینه و مسجد قبا که عمارت هر دو باشارة حضرت خاتم الانبیا صلی الله
علیه و آله بوده و نزد بعضی مراد بیوت انبیاست ثعلبی که از مشاهیر اهل سنتست در تفسیر خود از انس بن مالک
و بریده روایت کرده که روزی رسول الله صلی الله علیه و آله این آیه میخواند مردی گفت یا رسول الله این خانهای
معظمه و سراهای مکرم کدام است فرمود خانهای انبیا ابو بکر گفت یا رسول الله خانه امیر المؤمنین علی و فاطمه
زهرا از جملاتست فرمود نعم من افاضلها اری خانه امیر المؤمنین علی و فاطمه زهرا علیهما السلم از فاضلترین آن
خانهاست و آیه تطهیر مؤید اینست و ازین روایت واضح و مبین شد تعظیم و تکریم علی ابن ابی طالب علیه السلم
و اجلال و اکرام او نزد خدا و رسول پس چگونه کسی قیاس او بسایر اصحاب کند و او را در سلک ایشان در آورد
و ذکر اسم او سبحانه در بیوت مذکوره شامل هر چیزیست که متضمن ذکر او سبحانه باشد حتی مذاکره در علوم
دینیه و مباحثه در احکام شرعیه یسبح له تسبیح و تنزیه نموده میشود برای خدا از هر چه شایسته ذات
احدیت او نباشد و بروایت ابن عباس که فرموده هر تسبیحی که در قرآن واقع است مراد نماز است و معنی
آنست که نماز گذارده شود برای خدا فیها در آن بیوت بالغدو و الاصال ببامداد و شبانگاه
یعنی در اوقات صبح و شام و حفظ یسبح میخوانند یعنی تسبیح و تنزیه میکنند در آن بیوت رجال مردانی
که از غایت استغراق در عبادت و انقیاد اوامر او سبحانه لا تلهیهم مشغول نمیسازد و باز نمیدارد ایشانرا
تجارة بازرگانی یعنی خریدن متاعی که ازو سود توقع دارند و لا بیع و فروختن آن یعنی داد و ستد و خرید
و فروخت ایشانرا مانع نمیشود عن ذکر الله از یاد کردن خدای و اقام الصلوة و بپای
داشتن نماز واجب و مندوب و ایتاء الزکوة و از دادن زکوة مفروضه و مندوبه محققان گفته اند
که چون بیع و شری که اعظم اشتغالات دنیویست ایشانرا از ذکر مانع نمیشود باقی اشتغال بطریق اولی و از
ابو جعفر و ابو عبد الله صلوات الله علیهما مرویست که اینها کسانی اند که چون وقت نماز در رسد ترک تجارت
کنند و متوجه نماز شوند و اجر ایشان نزد خدای عظیم ترین اجر است یخافون می ترسند ایشان با وجود مبادرت
بطاعت و استغراق در عبادت یوما تتقلب روزی که بگردد فیه القلوب در آن روز دلها
از دریافتن یعنی از خوف وقوع آن متحیر و مدهوش میشوند و از دایره عقل بیرون میروند و الابصار
و بگردد دیدها از دیدن و یهن باز ماند یا از طرف میگردد تا ببیند که نامه او از کجا بدید می آید و این مردان
که موصوف شدند می ترسند لیجزیهم الله تا جزا دهد خدای ایشانرا بسبب آن ترس احسن ما
عملوا نیکوترین جزای آنچه کرده اند یعنی بهشت عدن که مشتملست بر انواع نعم مرغوبه و یزیدهم
و میفزاید ایشانرا من فضله از فضل و افزونی خود چیزهایی که وعده نداده باشد ایشانرا بر اعمال ایشان

ودر خاطر ایشان نگذشته باشد وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وخدای روزی میدهد در دین آنرا که میخواهد
بِغَيْرِ حِسَابٍ بدون حساب مراد فراخی روزیست که از روی تفضل کرامت فرماید وبدان حساب نکند
ویا زیادتی روزی کرامت فرماید در عقبی که بحیز فهم شما درنیاید وبدانکه نزد بعضی از مفسران مراد بتسبیح رجال
مذکوره در غدو وآصال صلوة یومیه است زیرا که غدو وقت نماز صبح است وآصال جامع ظهرین
وعشائین سهل ساعدی از حضرت نبوی صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که بامداد وشبانگاه بمسجد رود
بقصد اینکه بفرضی اقدام نماید یا تعلیم گیرد از کسی یا کسی را علم آموزد ثواب وثواب مجاهدانی باشد که در راه
خدای تعالی جهاد کنند واخذ غنیمت کنند وهر کس که نه برای این کار رود چنان باشد که بنظاره کاهی رفته باشد
که آنرا ببیند واز وی هیچ نصیبی برندارد پس نماز گذارند که آنرا ببیند واز ایشان نصیبی حاصل نکند واز زمره ایشان
نباشد وذاکران را ببیند ودر سلک ایشان نباشد وعالمان ومتعلمان را ببیند وداخل ایشان نباشد از حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه وآله مرویست که مسجدها را اینجاهاست یعنی آنها را ملازمانی هستند که فرشتگان همنشینان
ایشانند اگر ایشان مر نیابند بطلب ایشان شتابند اگر بیمار شوند بعیادت ایشان روند واگر حاجتی داشته باشند
ایشانرا یاری دهند وامام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام فرموده که هر که بمسجد رود برای طاعت پای بر هیچ
تر وخشکی ننهند مگر که تسبیح کند برای او تا بهفتم زمین ونیز حضرت فرموده که قرآن عزّ او باشد ومسجد خانه
او وحق تعالی از برای او خانه در بهشت بنا کند ونیز فرمود که یک نماز در مسجد الحرام مقابل صد هزار نماز است
در غیر آن ودر بیت المقدس برابر هزار نماز ودر مسجد اعظم مقابل صد نماز ودر مسجد قبیله برابر بیست وپنج نماز
ودر مسجد بازار مساوی دوازده نماز ونماز در خانه خود همان یک نماز است واما قول آنانکه مراد ببیوت
خانه رسول است واهل بیت اطهار او هیچ شبهه نیست که صفات مذکوره از سیرت ایشان بوده چنانکه در خبر
صحیح آمده که حضرت شاه ولایت پناه امیر المؤمنین وامام المتقین علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام در
شبانه روزی هزار رکعت نماز گذاردی غیر از فرایض ونوافل مرتبه وهمچنین حضرت امام زین العابدین ابن الحسین
علیهما السلام بکثرت صلوة انفاق وایتاء زکوة مشهور ومعروفست ووجه تسمیه او بزین العابدین بجهت
اینست مع ذلک خوف وخشیت ایشان بنهایت غلبه بوده چنانچه ضرار ابن ضمره لیثی روایت کرده که امیر المؤمنین را
صلوات الله علیه در بعضی از مواقف دیدم در حینی که شب پرده ظلمت فرو گذاشته بود وستارها روی بغروب
نهاده یعنی در نیمه شب آنحضرت را دیدم که در محراب ایستاده بود ومحاسن مبارک خود را بدست گرفته وبخود
می پیچید همچون مار گزیده که در خود پیچد وگریه میکرد مانند گریه مغموم ومکروب ومهموم ومحزون از جهت
ترس خدای وبا دنیا خطاب میکرد ومیگفت ای دنیا از من دور شو که ترا سه طلاق کردانیده ام ومرا بتو احتیاج
نیست وهرگز بتو رجوع ورغبت نکنم زیرا که زندگانی تو کوتاهست وآرزوی تو اندک آه آه از قلت زاد ودوری
سفر وخوف راه وبزرگی اهوال مواضع ورود وحق تعالی بیان خشیت اهل البیت علیهم السلام بر سبیل حکایت

برین وجه

برین وجه ذکر کرده که إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا وبعد از ذکر صفات حمیده اهل ایمان وبیان
حالات کفار میفرماید که وَالَّذِينَ كَفَرُوا وآنانکه بپوشیدند حق را که دین اسلام است وبدان نگرویدند
أَعْمَالُهُمْ عملهای ایشان که بظاهر نیکو نماید چون صله رحم وعتق بنده واطعام فقرا وامثال آن
كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ همچون سرابیست بزمین هموار سراب آنست که شعاع آفتاب در نیمروز بزمین مستوی
افتد لمعان آن درخشنده در نظر آید چون آب موج زننده پس گمان برده شود که آن آبیست که بر زمین جاری
میشود وقیعه وقاع بمعنی زمین مستوی وهموار است حاصل که چون صحت اعمال وترتب ثواب بران
فرع ایمانست وآن از کفار مسلوبست پس اعمال که اعتقاد ایشان برآنست که بآن ثواب خواهند یافت
مانند سرابیست يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ که پندارد آنرا تشنه مَاءً آبی صافی پس وی بوی آید
حَتَّى إِذَا جَاءَهُ تا چون برسد بموضعی که توهم آب کرده لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا نیابد آن مظنون
ومقصود خود را چیزی یعنی آب را هیچ نیابد ونه بیند وَوَجَدَ اللَّهَ ویابد خدا را عِنْدَهُ نزدیک
کردار خود حساب کننده یا یابد عذاب خدا را نزدیک عملهای خود فَوَفَّاهُ پس تمام بدهد خدای
او را حِسَابَهُ جزای کردار او را بر وجهی که حساب اقتضای آن کرده باشد یعنی جزای خدا را موافق
کردار خود بیند وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ وخدای زود حساب کند وهمه را بیک دفعه حساب کند
واو را از حساب بعضی دیگر باز ندارد تشنیه تشبیه کافر است که باو رشد تشنه امید
نزد حاجت خود یعنی همچنانکه تشنه جگر سراب را از دور ببیند پندارد که آبست وچون نزدیک آن آید واب را
نیابد ناامید شده عطش او بیفزاید کافر نیز چون از امید پاداش عمل خود مأیوس شود نومیدی وحسرت
او بیفزاید از امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند که چگونه حق تعالی در یک حال حساب کند فرمود همچنانکه
در یک حالت همه را روزی میدهد بعد از آن بیان تمثیل دیگر میکند برای کفار ومیفرماید که أَوْ كَظُلُمَاتٍ
یا کردار کفار همچو تاریکیهای متراکم است فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ در دریای عمیق بسیار آب که کناره آن دیده نشود که
دمبدم يَغْشَاهُ مَوْجٌ می پوشد آن دریا را موجی مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ از بالای آن موج موج دیگر مِنْ
فَوْقِهِ از زبر موج ثانی سَحَابٌ ابری که روشنی ستارها را بپوشد ظُلُمَاتٌ این تاریکیهاست بَعْضُهَا
فَوْقَ بَعْضٍ بعضی بربالای بعضی دیگر متراکم شده یعنی ظلمت دریا وظلمت موج وظلمت موج ثانی وظلمت
ابر إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا چون بیرون آرد کسی که در میان ظلمات مذکوره باشد دست خود را
که اقرب اعضای مرئیات بچشم نزدیک نباشد که بیند آنرا چه جای آنکه از ایشان او باشد که آنرا ببیند یعنی
دست را نه بیند ونزدیک باین نیز نباشد که بیند وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا وهر که نگرداند
خدای مر او را روشنی هدایت وایمان ونظر لطف وتوفیق از و باز گرفت بجهت عناد وجحود واستکبار او
باوجود ظهور آیات دالّه بر هدایت فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ پس نیست مر او را هیچ نوری بر خلاف کسی که توفیق یا

وهدایة وبدرجه رفیعه نورٌ علی نورٍ رسیده شده بجهت آنکه همیشه طالب حق بوده و پیوسته جویای هدایة
خلاصه معنی تمثیل ثانی آنست که ظلمات اعمال تیره کافرات و بحرٍ لجّیٍ دل و موج ابخره دل و دلای پوشنده از جهل و
شرکت و سراب مهر تخلیه و خذلان بران از ابی عبد الله مرویست که کافر متقلب است در پنج ظلمت کردارش ظلمت و گفتارش
ظلمتست و مدخل و مخرجش ظلمت و رجوع او بروز قیامة بظلمت که دوزخ است بعکس مؤمن که او را نورٌ علی نورٍ است بیت
مؤمنان از تیرگی دور آمدند لاجرم نورٌ علی نور آمدند کافر تاریک دل از مکر تست حال و کارش ظلمت اندر ظلمتست
ابن بابویه قمی روایت کند که از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدند که امت تو در روز قیامة چگونه بر صراط گذرند فرمود
امت من بر صراط بنور علی گذرند و علی بر صراط بنور من و من بنور خدای پس نور امت از امیر المؤمنین علیه السلام و نور
امیر المؤمنین علی از من و نور من از نور خدای و هر که با تو لا نکند او را این نور نباشد پس این آیه تلاوت فرمود که
وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ أَلَمْ تَرَ آیا ندیده یعنی ندانستی دانستنی که مشابه مشاهده باشد در یقین
بوحی یا باستدلال أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ آنکه خدای تسبیح میکنند مر او را و بپاکی یاد میکنند بمقال یا بدلالة حال از هر
نقص و عیبی که آن اتحاد ولد و زن و فرزند و شرکت و افعال قبیحه و اعمال شنیعه مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
هر که در آسمانها و زمینهاست از ملایکه و جن و انس بزبان مقال و غیر ایشان از مصنوعات بزبان حال وَالطَّيْرُ
صَافَّاتٍ ط و نیز تسبیح میگویند مر او را مرغان در حالتی که بالها کشاده اند در هوا وصف کشیده و تخصیص طیر
جهة تنبیه آنست که در طیور است از صنع ظاهر و دلیل باهر چه اجرام ثقیله را که بطبعهای بلند بمرکز زمین
قوة و قدرت داده در هوا و الهام بسط اجنحه ارزانی فرموده بوقت صف کشیدن با آنکه در جناح قبض و بسط
نیز هست پس در آن برهانیست روشن بر کمال قدرة صانع و لطف تدبیر او كُلٌّ هریک از اهل آسمان و زمین
قَدْ عَلِمَ بدرستی که دانسته است صَلَاتَهُ دعای خود را وَتَسْبِيحَهُ ط و تنزیه خود را که بچه طریق او را باید
خواند و تنزیه باید کرد یا خدا داناند نماز و نیاز و تسبیح هر را بالاختیار یا بالطبع وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست
بِمَا يَفْعَلُونَ ه بانچه میکنند هم از طاعات و عبادات و از مجاهد نقلست که صلوة مر انسانراست و تسبیح
مر شیء راست و دور نمی نماید که خدای تعالی طریق دعا و تسبیح خود را الهام طیور نموده باشد همچنانکه بسیاری علوم
دقیقه را در اسباب معیشت کتر دیکست که عقلا بآن مهتدی نشوند وَلِلَّهِ و مر خدا راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ ط پادشاهی آسمانها و زمینها چه خالق همه آنها او است بجانب تقدس و تعالیست وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ه
و بسوی خداست بازگشت همه در روز معاد أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ آیا نمی بینی که خدای يُزْجِي سَحَابًا میراند ابر را
و برمی انگیزد قطعه قطعه آنرا در اطراف عالم ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ پس تألیف میکند در میان آن یعنی انضمام میدهد بعضی
با بعضی ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا پس میگرداند آنرا متراکم و در هم نشسته و در هم بسته فَتَرَى الْوَدْقَ پس می بینی باران را
يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ بیرون می آید از میان وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ و فرو میفرستد از ابر که بر بلندی واقع است
مِن جِبَالٍ فِيهَا از کوهها که در وست یعنی قطعهای ابر بزرگ که مانند است بکوهها در عظمت و سختی مِن بَرَدٍ

از تگرگ

از تکرک این بیان جبالست یعنی از تکرک که در ان ابراست و گویند مراد بسما آسمانست نه ابر و در آسمان کوههاست
از تکرک چنانچه در زمین کوههاست از سنگ و حق تعالی از ان تکرک نازل میگرداند و دلیل عقلی قایم نشده بر منع
آن و اما مشهور آنست که بخار چون متصاعد شد و بطبقه بارده رسید که در جوّ هواست برودت آنرا
مجتمع ساخته ابر میگرداند و این هنگام اگر برودت اشتداد ندارد باران متقاطر میشود و بزان میگردد
و اگر بر صفت اشتداد است و قبل از اجتماع اجزای بخاریه برودت بان رسید برف میشود و اگر نه تکرک و همه
مستند است باراده حکیم تعالی جلت قدرته و عظمته فَيُصِيبُ بِهِ پس میرساند آن تکرک را بر سبیل عذاب
مَن يَشَاءُ هر که میخواهد یا زرع و ثمره انکس را هلاک کند و ضایع سازد وَيَصْرِفُهُ عَن مَّن يَشَاءُ ط و
میگرداند آنرا از هر که میخواهد یعنی آنرا از مزارع و اشجار او باز میدارد تا بسلامت میماند يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ نزدیکست
که روشنی برق آن يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ ط ببرد دیدها را از غایة روشنی و شدت درخشندگی و این قوی
ترین دلیلست بر کمال قدرت که شعله آتش از میان ابر آبدار بیرون می آورد يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ط
میگرداند خدای شب و روز را برفتن و آمدن از پی یکدیگر یا بنقصان یکی و زیادتی یکی دیگر إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستی که در آنچه مذکور شد لَعِبْرَةً هر آینه اعتباری و دلالتیست لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ه مر خداوندان
بصر و بصیرت را یعنی در ان دلالت ظاهر است بر وجود صانع قدیم و کمال قدرت او و نفاد مشیت او و تنزه
او چه حاجت هر کسی را که ببصیرت خود رجوع کند از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایتست که حق تعالی میفرماید
که فرزند بنی آدم مرا میرنجاند و روزگار را دشنام میدهد و از غایة جهل نمیداند که حوادث روزگار از منست و روز
و شب را من گردش میدهم وَاللَّهُ خَلَقَ و خدای بیافرید كُلَّ دَابَّةٍ هر جنبنده که بر زمین است مِّن مَّاءٍ از
آب که جزء ماده اوست یا از آبی مخصوص یعنی نطفه و این بر سبیل تغلیب است چه بعضی حیوانات از نطفه
مخلوق نیستند و در تبیان از ابن عیسی نقل کرده که حق تعالی در مبداء آفرینش جوهری بیافرید و بنظر هیبت
در ان نگریست بگداخت و آب شد بعضی آنرا با آتش منقلب فرمود و از ان جن بیافرید پس برخی را منقلب کرد بباد
و از ان ملایکه را مخلوق ساخت پس منقلب نمود مقداری را بخاک و از ان آدمی و سایر حیوانات خلق کرد
و اصل همه آبست فَمِنْهُم پس بعضی از ین جنبندگان مَّن يَمْشِي آنست که میرود عَلَىٰ بَطْنِهِ بر شکم خود چون
مار و ماهی و سایر هوام وَمِنْهُم و بعضی دیگر از دواب مَّن يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ هست که میرود بر دو پای چون
آدمی و مرغ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِي و برخی از یشان هست که میرود عَلَىٰ أَرْبَعٍ ط بر چهار قوایم یعنی بر دو دست
و دو پای چون وحش و نعم و سبع و مانند عنکبوت و چیزهایی که از اربع متجاوز است داخلست درین چه
اعتماد او در وقت مشی بر اربع است يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ ط می آفریند خدای آنچه میخواهد از آنچه یاد کرده
و از آنچه ذکر نفرموده از بسیط و مرکب بر اختلاف صور و اعضا و هیئات و حرکات و قوی با وجود اتحاد عنصر
بر وفق مقتضای مشیت إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ه بر همه چیزها تواناست پس هر چه خواهد

آورند واختلاف حیوانات با اتحاد واصل دلالتی تمام دارد بر انکه او سبحانه خالق وقادر است وعالم وحکیم
لَقَدْ أَنْزَلْنَا بتحقیق که فرو فرستادیم آیَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ آیتهای روشن کردانیده شده وهویدا وحقایق
اشیارا بانواع دلایل وَاللَّهُ يَهْدِي وخدای راه مینماید بروجه توفیق ولطف مَنْ يَشَاءُ مر کرا میخواهد
بسبب تفکر وتدبر در ان إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براه راست ودرست که دین اسلام است که موصل است
بحق ورسیدن بهشت آورده اند که میان بشر منافق ویهودی خصومتی افتاد یهودی کفت بیا تا محاکمه را
بحکم محمد صلی الله علیه وآله بریم منافق کفت این مرافعه را بر کعب اشرف عرض میکنیم آیه آمد که وَيَقُولُونَ
ومیکویند منافقان آمَنَّا بِاللَّهِ کرویده ایم بخدا وَبِالرَّسُولِ وبفرستادهٔ او وَأَطَعْنَا وفرمان بردار ی
کرده ایم هر دو را ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِنْهُمْ پس بر میکردند کروهی از ایشان وامتناع میکنند از قبول حکم
مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس اقرار کردن بایمان واطاعت وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ونیستند آن
کروه کرویدکان مخلص یا ثابت بر ایمان یعنی همهٔ ایشان اکرچه بلسان معترفند بایمان لیکن بقلوب نکرویده اند
وتصدیق نکرده اند از ابو جعفر صلوات الله علیه وابو القاسم بلخی مرویست که میان امیر المؤمنین علی علیه السلام
فرمود که تر در رسول رو هرچه حضرت رسالت حکم کند بدان عمل نمایم حکم بن عاص بعثمان کفت که اکر نزد رسول
روی او حکم برای علی خواهد کرد که عمزادهٔ اوست برای تو حق تعالی این آیه فرستاد وکویند این مخاصمه میان
مغیرة بن وایل وامیر المؤمنین علیه السلام بود در آب وزمین که از و خریده بود وآنحضرت چند انچه خواست
که ویرا تر در رسول برد میسر نشد ومیکفت محمد مرا دشمن دارد ومیترسم که با من درین باب ستمی کند حق تعالی
این آیه فرستاد که اقرار برسول وفرمان برداری او میکنند واز حکم خدا ورسول سر می پیچند وروی می تابند
وَإِذَا دُعُوا وچون خوانده شوند إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ بکتاب خدا وبحکم رسول او لِيَحْكُمَ تا حکم کند
پیغمبر براستی بَيْنَهُمْ میان ایشان إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ آنهنکام کروهی از ایشان که بشر است یا عثمان یا حکم
یا مغیره مُعْرِضُونَ اعراض کنند کانند از محکمهٔ علیهٔ نبویه وکراهت دارند کان ازان وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ
الْحَقُّ واکر باشد مر ایشانرا حق یعنی اکر حکم برای ایشان بوده باشد نه بر ایشان يَأْتُوا إِلَيْهِ بیایند بسوی
پیغمبر مُذْعِنِينَ درحالتی که فرمان برند کان وانقیاد کنند کانند یعنی اکر دانند که از برای ایشان حکم واقع
خواهد شد فرمان برند کانند وبرغبت تمام آیند کان بمحکمهٔ نبویه واکر معلوم کنند که بر ایشان خواهد بود سر
باز زنند وقبول آمدن نکنند پس بر سبیل توبیخ وسرزنش میفرماید که أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ آیا در دلهای
ایشان بیماریست یعنی کفر ومیل بظلم واین مثل آنست که یکی از ما بجاهلی کوید که همانا تو جاهلی وترا علمی
نیست درین کار یا انکه جزم داند که جاهل است تا جهل بر و ثابت کند پس ابن عباس بجهت تقریر کفر ایشان
فرمود که أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا یا در شک افتاده اند در باب پیغمبر صلی الله علیه وآله واز و تهمتی دیده اند
وبجهت آن اعتقاد اعتماد ووثوق قول وفعل در ایشان نمانده أَمْ يَخَافُونَ یا انکه میترسند أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ

انکحیف

١٥

انکه حیف کند خدا در نزول حکمی وجور نماید بآن عَلَيْهِمْ بر ایشان وَرَسُولُهُ ومیل کند رسول او در حکومت
از حق بباطل واز عدل بظلم بَلْ نه چنانست که پیغمبر خدا محل تهمت باشد یا خدا ورسول او ستم کنند بر کسی بلکه
أُولَٰئِكَ آن کروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران بر خصوم خود یا بر نفسهای خود یا باوامتناع
از حکم خدا ورسول إِنَّمَا كَانَ جز این نیست که هست قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ کفتار کرویدکان بخدا ورسول
إِذَا دُعُوا چون خوانده شوند إِلَى اللَّهِ بکتاب خدا وَرَسُولِهِ وپیغمبر او لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ تا حکم کند
میان ایشان بوقت مخاصمه أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا انکه کویند که شنیدیم قول ترا وَأَطَعْنَا وفرمان
برداریم امر ترا واکرچه حکم بر ما باشد نه برای ما وَأُولَٰئِكَ پس آن کروه مؤمنان حقیقی که قایل این کفتار اند
هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستکاران از درکات سخط ربانی ورسندکان بدرجات رضای سبحانی واز ابو جعفر
صلوات الله وسلامه علیه مرویست که مراد باین آیه حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله وسلامه علیه وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ
وهر که فرمان بردخدای را در فرایض واحکام وَرَسُولَهُ وفرستادهٔ او را در هرچه فرماید وَيَخْشَ اللَّهَ وبترسد
از عذاب خدای برکناهان کذشته وَيَتَّقْهِ وبپرهیزد از خشم او ومعصیت نکند در زمان آینده فَأُولَٰئِكَ
پس آن کروه هُمُ الْفَائِزُونَ ایشانند رستکاران وفوز یافتکان بنعیم مقیم در کشاف آورده که یکی از ملوک
از علمای زمان خود طلب آیتی کرد که عمل بدان کافی باشد ومحتاج بآیات دیکر نشود ایشان باین اتفاق کردند
چه حصول فوز وفلاح جز بفرمان داری وخشیت وتقوی مقدور نیست مرویست که چون پیغمبر
صلی الله علیه وآله بیان کرد بحکم والم او ایشان انکار این کرده بجهت دفع تهمت خود سوکند بغلاظ وشداد
خوردند که اکر ما را امر کنی به بیرون رفتن از منازل واموال خود ما انقیاد امر تو نموده همه دیار واموال خود را
بکذاریم وقرار بر فرار اختیار کنیم حق تعالی تکذیب ایشان نموده فرمود وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ وسوکند خوردند
منافقان بخدا جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ غایت سوکندان خود یعنی بغلاظ وشداد تمام سوکند یاد کردند که در
طریق فرمان برداری چنان ثابت قدم اند که بلاشبهه لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ اکر فرمائی ایشان را به بیرون از دیار واموال
خود وهمه آن را واکذاشتن لَيَخْرُجُنَّ هر آینه بیرون آیند ولحظه توقف نکنند قُلْ بکو ای محمد ایشان که
لَا تُقْسِمُوا قسم مخورید بدروغ طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ مطلوب از شما فرمان برداریست شناخته ودانسته
شده باخلاص وصدق نیت که اصلا آمیخته نباشد بشک وریب مانند فرمان برداری مؤمنان حقیقی مخلص
که باطن ایشان مطابق ظاهر است نه سوکند بدروغ بر اطاعت از روی نفاق که قلوب بر خلاف افواه باشد
چه این منکرست ونارو ا شرعا وعقلا إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بدرستی که خدای آکاهست ودانا بِمَا تَعْمَلُونَ
بانچه میکنید از نفاق وغیر آن پس هیچ چیز از ضمایر شما بر و پوشیده وپنهان نیست پس ایشانرا باطاعت
میفرماید که قُلْ بکو ای محمد بایشان که أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدا را باخلاص تمام وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ
وفرمان برید رسول او را بصفای دل فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اکر روی بکردانید ای بندکان از فرمان فَإِنَّمَا عَلَيْهِ

عشر

وَرَسُولَهُ

پس چیزی که بر پیغمبر است مَا حُمِّلَ آنچه حمل کرده شده است از تبلیغ احکام وَعَلَيْكُم و بر شماست
مَا حُمِّلْتُمْ آنچه بار کرده شده اید از انقیاد و امتثال پس اعراض شما از حکم او ضرری باو نمیرساند بلکه آن ضرر
راجع بنفس شماست چه آن تکلیفی که بر وست از عهدهٔ آن بیرون آمده که تبلیغ رسالتست وَإِن تُطِيعُوهُ
واکر فرمان برید رسول را در حکم او تَهْتَدُوا راه یابید بحق که آن رشد و صلاح است و رسید بنجات
وَمَا عَلَى الرَّسُولِ و نیست بر پیغمبر فرستاده شده بامت إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مکر رسانیدن آشکار
مقرون بمعجزات و یا دعوی که روشن کنندهٔ آنچیزیست که بآن مکلفند و پیغمبر من اداء آن کرده و آنچه
بر شماست باقی مانده پس اکر اداء آن کنید و بآن قیام نمائید ثواب آن مر شماراست و اکر اعراض کنید عقاب
آن بر شماست از ابی بن کعب مرویست که فقرای مهاجرین بعد از هجرت در مدینه بمنازل انصار جای کرفتند
و قریش با اکثر قبایل عرب که در مکه و یثرب بودند بر محاربهٔ ایشان اتفاق کردند شب و روز پیغامهای تهدید آمیز
میفرستادند و سخنان فتنه انکیز میکفتند مهاجر اکثر اوقات سلاح با خود داشتندی و روزکار بهول و هراس
کذرانیدندی روزی بایکدیکر کفتند آیا زمانی بر ما در آید که خود را ایمن و مطمئن بینیم و بفراغت بنشینیم آیه
آمد که وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده داد خدا آنانرا که کرویده اند مِنكُمْ از شما وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند کارهای شایسته لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ هر آینه البته ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین کفار از عرب و عجم
كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ همچنانکه خلیفه کردانیده شده اند و حفص استخلف بفعل معلوم خوانده یعنی
همچنانکه خلیفه کردانید خدای آنرا که بودند مِن قَبْلِهِمْ پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بدیشان
داد بعد از هلاکت جبابره تا تصرف کردند در آن چنانکه تصرف ملوک در ممالک خود و در اندک زمانی
حق تعالی بوعدهٔ مؤمنان وفا نموده جزایر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدیشان ارزانی فرمود و امید که جمیع
اطراف و اکناف مشارق و مغارب بحکم لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بعونه تصرف ملازمان شده شرع نبوی و
متابعان احکام مصطفوی در آید وَلَيُمَكِّنَنَّ و هر آینه متمکن و ساکن سازد و باقی کرداند لَهُمْ برای
مؤمنان صالح دِينَهُمُ دین ایشانرا الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ آن دینی که پسندیده و برکزیده است برای ایشان یعنی
دین اسلام مراد آنست که دین اسلام را بر همه ادیان غالب کرداند وَلَيُبَدِّلَنَّهُم و هر آینه بدل دهد ایشانرا
مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ از پس ترس ایشان از شر دشمنان أَمْنًا ایمنی از ایشان يَعْبُدُونَنِي در حالتی که حق تعالی
این وعدهٔ استخلاف داد اهل ایمان که بپرستید مرا لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا شریک نسازند بمن چیزیرا
یعنی خلافت و حکومت و جاه ایشانرا از عبادت و توحید باز ندارد وَمَن كَفَرَ و هر که مرتد شود یا کفران
ورزد درین نعمت بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از این وعده یعنی پس از راست شدن آن فَأُولَٰئِكَ پس آن کروه مرتد
یا کافر نعمت هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند فاسقان یعنی کاملان در فسق بجهت مرتد شدن بعد از وضوح
این آیات یا کفران ورزیدن باین نعمت عظیم بدانکه علما را اختلافست در آیهٔ مذکوره بعضی بر آنند که

بر اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و نزد جمعی دیکر عام است در جمیع امت محمد و این قول ابن عباس و
مجاهد است و از اهل البیت صلوات الله علیهم منقولست که این آیه در حق آل پیغمبر ورود یافته و عیاشی
باسناد خود از علی بن الحسین علیهما السلام آورده که این آیه تلاوت نمود و فرمود بخدا سوکند که ایشان
شیعیان ما اند که اهل بیتیم حق تعالی در حق ایشان این انعام فرماید بر دست مردی از ما که مهدی این امتست
و این کس شخصی است که حضرت رسالت پناه فرموده که اکر باقی نماند از دنیا مکر یک روز هر آینه حق تعالی
آنروز را دراز کرداند تا که ولایت و حکومت کند مردی از عترت من که اسم او اسم من باشد و کنیت او کنیت من
پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و مثل این از ابو جعفر و ابو عبدالله علیهما السلام
مرویست پس بنا برین روایت صحیحه مراد بالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ پیغمبر است و اهل بیت اطهار
علیهم الصلوة الملک الجبار جابر بن عبد الله روایت کرده که چون آیهٔ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ
أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ نازل شد کفتم یا رسول الله خدا و رسول را میشناسیم و طاعت ایشان میکنیم
اولوا الامر کدام اند که خدا طاعت ایشانرا با طاعت خود و طاعت تو مقرون ساخته فرمود ای جابر اولوا
الامر خلفای منند و ائمهٔ مسلمانان از پس من اولین ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از آن امام
حسن آنکه امام حسین و بعد از آن علی بن الحسین از عقب آن محمد بن علی که در توریة معروفست بباقر
و تو او را دریابی ای جابر چون او را ببینی سلام من بوی برسان و بعد از آن امام صادق جعفر بن محمد آنکه
موسی بن جعفر پس علی بن موسی آنکاه محمد بن علی و بعد از آن علی بن محمد و از عقب او حسن بن علی و بعد از وی
پسر امام حسن بن عسکری که هم نام منست و هم کنیت من حق تعالی مشارق و مغارب زمین را بدست وی
بکشاید و او از شیعهٔ خود غایب کردد غیبتی طویل که بسبب طول آن مردمان بر امامت او ثبوت نورزند و اعتقاد
نکنند مکر آنکس که خدای دل او را بایمان امتحان کرده باشد جابر روایت کند که من کفتم یا رسول الله در غیبت
او شیعهٔ او را باو انتفاع باشد فرمود بآن خدایی که مرا بنبوة فرستاده که ایشان بنور او مستضیء باشند و
بولایت او منتفع و اکرچه در غیبت باشد همچنانکه بآفتاب منتفع میشوند و اکرچه ابر او را پوشیده باشد
بعد از آن فرمود ای جابر این از مکنون سر خداست و از مخزون علم او پس این را بپوشان الا از اهلش جابر کفت
چون مدت مدید برین بکذشت و من منتظر این وعده بودم تا یکروز نزد امام علی زین العابدین ابن الحسین
علیهما السلام رفتم و او با من حدیث میکرد نکاه کردم محمد بن علی از حجرهٔ زنان بیرون آمد و بر سر دو کیسو
داشت چون نیک در و نکریستم پهلوهای من بلرزید و موی بر اعضای من راست شد زیرا که علاماتی که
که رسول صلی الله علیه و آله بمن کفته بود در وی مشاهده کردم کفتم یا غلام اقبل ای پسر روی بمن آر روی بمن
کرد کفتم ادبر بر کردید کفتم شمائل رسول الله و رب الکعبه بخدای کعبه که این خصایل رسول خداست
پس وی را کفتم نام تو چیست کفت محمد کفتم پدرت کفت امام زین العابدین علی بن الحسین کفتم همانا تو باقری

گفت آری یا جابر پیغام رسول خدا را بمن رسان گفتم رسول مرا بشارت داد که تو چندان در دنیا بمانی که ترا دریابم
و فرمود چون دریابی سلام من بوی رسان اکنون یا محمد بن علی رسول خدای ترا سلام میرساند گفت علی
رسول الله ما دامت السموات والارض وعلیک یا جابر بما بلغت السلام جابر گفت من بعد از آن نزد او
آمد و شد کردمی و از و مسایل حلال و حرام و شرایع و احکام پرسیدمی و آموختمی یکروز از من مسئله پرسید
گفتم والله لا دخلت فی نهی رسول الله بخدای که من داخل نشوم در آنچه رسول خدای مرا از آن نهی کرده مرا
خبر داد که اهل بیت من حلیمترین مردم باشند چون خرد باشند و عالمترین ایشان چون بزرگ باشند ایشان را میاموزید
که ایشان عالمتر از شما باشند گفت صدق جدی رسول الله بخدا که من باین مسئله از تو عالمترم در کودکی علم
و حکمت بمن داده اند و این از فضل خداوندست و رحمت او از برای ما که اهل بیتیم واقیموا الصلوة
و بگزارید ای محمد بندگان که بپای دارید نماز مفروض را وآتوا الزکوة و بدهید زکوة واجب را واطیعوا
الرسول و فرمان برید رسول را بهر چه فرماید لعلکم ترحمون شاید که شما رحمت کرده شوید
بعد از آن در بیان عجز کفار در دفع عذاب میفرماید که لا تحسبن مپندار ای محمد الذین کفروا
آنان را که نگرویدند بخدا و رسول معجزین عاجز کنندگان مر خدای را در دفع عذاب از خود فی الارض
در زمین و صحراها وماویهم النار و بازگشت ایشان آتش دوزخ است ولبئس المصیر و هر آینه
بد بازگشتیست آتش مر ایشان را از حیثیت شدة آلام از مقاتل مرویست که اسماء بنت ابی مرشد را غلامی بود
وقتی بخانه در آمد و اسما بر حالتی بود که نخواست غلام چنان او را ببیند پس از آن آمدن کراهت یافت
برسول خدا صلی الله علیه وآله معروض داشت که این غلامان و خدمتکاران ما در سرا می‌آیند در اوقاتی که
ما از آن کراهت این آیه آمد که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان از مردان و زنان
لیستاذنکم باید که دستوری طلبند از شما الذین ملکت ایمانکم آنانکه مالک ایشانست دستهای
شما یعنی بندگان ذکور فقط و یا ذکور و اناث نیز بعضی والذین لم یبلغوا الحلم و آنان نیز که
نرسیده اند بحد احتلام منکم از شما یعنی کودکان آزاد نیز باید که طلب اذن کنند از شما
برای در آمدن بجایهای شما ثلث مرات سه نوبت در هر شبانه روزی من قبل صلوة الفجر
یکبار پیش از نماز بامداد که آدمی از خواب برمیخیزد و جامه خلوت بیرون کرده میخواهد که لباس
صحبت در پوشد وحین تضعون و یکبار که می‌نهید ثیابکم جامهای خود را من الظهیرة
از وقت نیم روز برای قیلوله و استراحت ومن بعد صلوة العشاء و یکبار دیگر پس از نماز خفتن
که وقت برهنه شدنست از جامه و در آمدن در خوابگاه ثلث عورات لکم این سه وقت عورتست
مر شما را درین سه وقت که تبدیل جامه بجامه دیگر میکنند عورتهای شما در آن ظاهر میگردد لیس
علیکم نیست بر شما ولا علیهم و نه بر بندگان و کودکان نارسیده جناح گناهی در ترک اذن

طلبیدن

طلبیدن بعدهن پس از این سه وقت طوافون علیکم طواف کنندگانند بر شما بعضکم
علی بعض بعضی از شما طواف کنندگانند بر بعضی یعنی بندگان بر خواجگان پس مرخص آید در غیر این
سه وقت در ترک طلب اذن بجهة کثرت مداخله و مخالطت شما با یکدیگر و عدم مظنه کشف عورت در غیر
این سه وقت کذلک مانند این تبیین و روشن گردانیدن یبین الله لکم الآیات روشن
میسازد و بیان میکند خدای برای شما دلایل حق و احکام شرع والله علیم و خدای داناست بمصالح
بندگان حکیم محکم کننده بر غایت مراسم آداب بر وجه حکمت و بدانکه امر باستیذان درین آیه نسبت
ببالغین تکلیفست و نسبت باطفال تمرینی و در آنکه کنیزان درین امر داخل باشند یا نه خلافست نزد
بعضی داخلند و ذکر ذکور بجهة تغلیبست و نزد بعضی مأمور نیستند و این قول از امام محمد باقر و امام جعفر
صادق صلوات الله علیهما مرویست و نزد بعضی این آیه منسوخ است و نزد جمعی محکم و صحیح قول ثانیست
ابن جبیر را پرسیدند که بعضی مردم در نسخ این آیه سخن میگویند گفت بخدای سوگند که منسوخ نیست
اما مردم درین تهاون میکنند واذا بلغ الاطفال منکم و چون برسند طفلان از شما یعنی طفلان آزاد
الحلم بخواب دیدن یعنی محتلم شدن مراد آنست که بالغ گردند و احتلام روشنترین دلیلست بر بلوغ
فلیستاذنوا پس باید که طلب دستوری کنند در همه اوقات از شما کما استاذن همچنانکه دستوری
میطلبند الذین من قبلهم آنانکه بالغ شدند پیش از ایشان یعنی ایشان حکم سایر مردان بالغ دارند در دستوری
خواستن پس باید که بالغ استیذان کند در همه اوقات نه ثلثه مذکوره کذلک یبین الله همچنین مبین
و روشن گردانید خدای لکم آیاته برای شما آیتهای خود را والله علیم و خدای داناست باحوال شما حکیم
حکم کننده در تعیین اوضاع و احکام شریعت والقواعد و آنها که نشستگانند من النساء اللاتی از
زنانی که لا یرجون نکاحا امید ندارند نکاح خود را یعنی نا امید اند از آنکه کسی ایشان را بعقد نکاح در آورد
بجهة کمال پیری فلیس علیهن پس نیست بر ایشان جناح گناهی و بالی ان یضعن ثیابهن
آنکه بنهند جامهای ظاهر خود را چون چادر و سرانداز که بر بالای مقنعه می‌پوشند غیر متبرجات بزینة
در حالتی که بتکلف ظاهر کنندگان نباشند مواضع زینت را یعنی غرض از نهادن چادر اظهار زینت نباشد یا اظهار
مواضع آن از سر و گردن و گوش و موی و امثال آن بلکه مقصود ایشان از آن تخفیف باشد وان یستعففن
و آنکه طلب عفت کنند و وضع چادر نکنند بلکه خود را بآن بپوشند خیر لهن بهترست مر ایشان را بجهة
آنکه این از تهمت دورترست والله سمیع و خدای شنواست مقالات ایشان را با مردان علیم دانا بمقصود
ایشان از ابن عباس مرویست که در ایام تن درستی صحابه با اعمی و اعرج و مریض طعام نخوردندی و گفتندی
ما جید ما طعام را می‌بینیم و میخوریم و اعمی آنرا نمی‌بیند تا بخورند و لنگ را قدرت بر نشستن نیست تا بفراغت
طعام خورند و مریض قدرت تام بر اکل ندارد و از سعید بن مسیب و زهری منقولست که بعضی از صحابه چون

بسفر رفتندی کلیدهای خانه وانبار بدست صاحب علّهات و زمنی دادندی تا بوقت حاجت طعام ایشان
تناول کنند وایشان بتوهّم عدم رضای ایشان ازان پرهیز کردندی و مجاهد گفته که اگر کسی یکی ازین
جماعت را بماید که در خانهٔ پدر یا مادر یا اقارب فرمود وی ترتیب کرده بودندی دعوت کردی اجابت کردندی
حق تعالی این آیه فرستاد که لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ نیست بر نابینا تنگی و گناهی وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ
حَرَجٌ و نه بر لنگ وبالی وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ و نه بر بیمار اثمی وَلَا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ و نه بر نفسهای
شما وزری أَن تَأْكُلُوا از آنکه بخورید شما و اهل و اولاد و اعمی مِن بُيُوتِكُمْ از طعامهای خانهای خود که اهل
و عیال شما در آنند و خانهای فرزندان نیز در آن داخلست بحکم خبر صحیح انت و مالك لابيك وان
اطيب ما ياكل المرء من كسبه وان ولده من كسبه یعنی تو و آنچه داری مر پدر تراست بدرستی که پاکیزه‌ترین
آنچه مرد خورد از کسب وی است و پسر از کسب وی است و لهذا میان والد و ولد ربا مرتفع است پس بجهت این در
آیه ذکر بیوت اولاد نشده أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ یا خانهای پدران خود أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ یا خانهای
مادران خود أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ یا خانهای برادران خود أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ یا خانهای خواهران
خود أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ یا خانهای برادران آباء خود أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ یا خانهای خواهران
پدران خود أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ یا خانهای برادران امّهات خود أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ یا خانهای
خواهران مادران خود أَوْ مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُ یا خانهایی که مالک شدید شما خزاین آنرا از نقود و امتعه
این خطاب با وکیلان و اولیا و خازنانست و گویند مراد خانهٔ بندگانست واصح قول این آنست که غیر از خانهٔ
عبید رضای صاحب بیت در اکل طعام شرطست یا صریحا یا بقرینه پس رضای صاحب شرط اباحت
اکل باشد در اقسام مذکوره و درین قسم نیز که أَوْ صَدِيقِكُمْ یا خانهای دوستان خود و شبهه نیست در آنکه
صدیق تحقیقی خوشحال میگردد از آنکه مصاحب او از خانهٔ وی طعام خورد چنانکه آورده اند که فتح موصلی
بخانهٔ دوستی آمد و او حاضر نبود کیسهٔ او را از کنیز طلبید و دو درم برداشت و باقی را بکنیز داد خواجه
چون بخانه آمد وصورت واقعه از کنیز بشنید بشکرانهٔ آن خوشحالی کنیز را آزاد کرد و بنواخت در
عوارف المعارف آورده که چون کسی یار خود را گوید که از مال خود مرا عطا کن و او در جواب گوید که
چند میخواهی دوستی را نشاید یعنی باید که هرچه دارد در میان آورد و از کمیت آن نپرسد چند و چون را
بگذارد چه دوست جانی بهتر است از مال فانی آورده اند که بنی لیث بن عمرو که از قبیلهٔ کنانه بودند
تنها طعام خوردن از احرام دانستندی و از صبح تا شام خوان نهاده طلب مهمان کردندی و چون ثلثی
از شب بگذشتی و مهمان نرسیدی آنگاه چیزی خوردندی و نزد بعضی جمعی از انصار مشقت بر نفس
خود نهاده جز با مهمان طعام نخوردندی و گفته اند جماعتی از اجتماع بر طعام پرهیز نمودندی
و ابن عباس فرموده که توانگران با درویشان طعام نخوردندی این آیه آمد که لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ

نیست بر شما گناهی أَن تَأْكُلُوا آنکه بخورید طعام را جَمِيعًا در حالتی که با هم مجتمع باشید أَوْ
أَشْتَاتًا یا پراکنده پراکنده یعنی متفرق و تنها از یکدیگر فَإِذَا دَخَلْتُم پس چون در آئید بُيُوتًا بخانها
که از بیوت مذکوره باشد یا بخانهای خود یا بیوت خالیه یا مساجد واصح عموم بیوتست فَسَلِّمُوا پس
سلام کنید عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ بر نفسهای خود یعنی بر هم دینان خود که بمنزلهٔ نفسهای شمااند که المؤمنون
كنفس واحدة و یا بر اهل خود که از شمااند در دین و قرابت و ابن عباس گفته که اگر مسجد یا خانه خالی بود
بگویید السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که مراد سلام
کردن مرداست بر اهل بیت خود وقتی که در آید در خانه بعد از ان اهل خانهٔ وی رد سلام کنند بر وی پس این
سلام شماست بر نفسهای خود و بهر تقدیر سلام کنید تَحِيَّةً سلام کردنی مِّنْ عِندِ اللَّهِ از نزد خدای
یعنی ثابت بامر او و مشروع از نزد او مُبَارَكَةً بسیار خیر و با برکت و گویند وصف سلام ببرکت بجهت
آنست که آن غرس محبت میکند در قلوب و موجب حسن خلق است و مشعر است از شرّ ملاقی و با برکت آن
از حیثیت آنست که متضمن دعاست بسلامتی از آفات دنیا و آخرت طَيِّبَةً پاکیزه و خوش که نفس
مستمع بان خوشحال گردد یا متضمن اجر جزیل و ثواب عظیم از عبد الله مسعود روایتست که رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که سلام نامیست از نامهای خدای تعالی پس فاش گردانید آنرا در میان خود
که مرد مسلمان چون بقومی گذرد و بر ایشان سلام کند و ایشان جواب وی دهند بر ایشان مزیت درجه
داشته باشد و اگر ایشان جواب ندهند آنانکه از ایشان بهتر و فاضلتر و پاکیزه‌ترند یعنی فرشتگان جواب
دهند و در خبر آمده است که میان سلام کننده و جواب دهنده صد جزو ثوابست نود و نه آنرا باشد
که سلام کند و یکی آنرا که جواب دهد برای آنکه او ابتدا بسلام کرده و باعث این شده که کسی فعل خیری از وی صادر
شود و آن جواب سلام است انس بن مالک روایت کرده که من روزی آب بر دست پیغمبر صلی الله علیه و آله
میریختم مرا گفت ای انس ترا سه خصلت تعلیم کنم تا بآن نفع گیری گفتم بلی یا رسول الله فرمود که هر کرا بینی از امّت
من بر وی سلام کن تا عمرت دراز شود و چون در خانهٔ خود درآیی سلام کن بر اهل خانهٔ خود تا خیر خانه‌ات
بسیار شود و نماز ضحی کن که آن شعار صلحا و ابرار است كَذَٰلِكَ همچنانکه بیان سلام فرمود يُبَيِّنُ اللَّهُ
بیان میکند خدای لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتهای حکم خود را لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید که تعقّل
کنید در معالم دین خود و حق ثواب را دریابید و شبهه نیست در آنکه امر بسلام در آیات مذکوره بر سبیل ندبست
نه وجوب باجماع امامیه إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جز این نیست که گرویدگان الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ آنانند
که گرویدند بخدا وَرَسُولِهِ و بفرستادهٔ او از صمیم قلب وَإِذَا كَانُوا و چون باشند مَعَهُ با رسول خدای
عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ بر کاری جمع آرنده یعنی مهمی که شریعت مطهره امر بجمع شدن باشد در آن چون روزهای
جمعه و عید و در مشاورات و در نماز استسقا و غیر آن لَمْ يَذْهَبُوا نروند از نزد رسول حَتَّىٰ

یستأذنوه تا وقتی که دستوری طلبند از وی و او تشریف اذن ارزانی فرماید چون این مصدق
صحت ایمانست و ممیز مخلص در ایمان از منافق چه عادت اهل نفاق فرار است از صحبت آن خلاصه
ابرار و بجهت عظم گناه هستند از مجلس رسول الله صلی الله علیه و آله بدون اذن او کما عادة این کلام فرمود بر اسلوب
ابلغ برای تاکید و فرمود که ان الذین یستأذنونک بدرستی که آنانکه دستوری میطلبند از تو اولئک
الذین آن گروه آنانند که از روی صدق تمام یؤمنون بالله و رسوله گرویدند بخدا و رسول
او از ابو حمزهٔ ثمالی روایتست که مراد بامر جامع روز جمعه است که چون حضرت رسالت پناهی بر منبر شدی
و مرد برا مهمی پیش آمدی از تجدید وضو و قضای حوایج و مرضی از مسجد بیرون نشدی تا آنکه در برابر حضرت
آمدی و باجازة از آنحضرت دستوری خواستی و رسول او را دستوری دادی و بجهت شدّة مبالغه و تضیق
امر در اذن دادن فرمود فاذا استأذنوک پس چون طلب اذن کنند این مؤمنان مخلص از تو لبعض
شأنهم برای انجاح بعضی از کارهای خود فأذن پس دستوری ده لمن شئت منهم مر کرا خواهی
از ایشان که دانسته باشی که عذر واضح دارند نه علت مطلق واستغفر لهم الله و با وجود طلب
اجازة آمرزش طلب برای ایشان از خدای چه تقدم امور دنیوی بر مهم دین اگرچه بعذر باشد گویا خالی
از خللی نیست و در مظنة اینست که بخروج اثم باشند پس برای ایشان استغفار کن ان الله غفور رحیم
بدرستی که خدای آمرزنده است تقصیرات بندگان را مهربان بر ایشان بتخفیف تکلیف بر ایشان و گویند
نزول آیهٔ استیذان در حفر خندق بود که قومی بخفیه فرار میکردند بدون اذن پیغمبر صلی الله علیه و آله
و یا در غزوهٔ تبوک تخلف از جهاد استیذان میجستند بعد از آن جمیع بندگان را میفرماید لا تجعلوا
دعاء الرسول مگردانید خواندن رسول مر شما را بینکم در میان خودتان کدعاء بعضکم
همچون خواندن بعضی از شما بعضا بعضی را یعنی قیاس میکنید خواندن او را بر خواندن یکدیگر که اعراض
توانید کرد از آن و در وجوب مساهلت توانید نمود چه مبادرت بامر او واجب و لازم است و مراجعت بدون
اذن او حرام و ناروا و دعای او را بر شما یا برای شما چون دعای یکدیگر مدانید که آن دعا بیشک مستجابست
و مقبول حضرت رب الارباب و یا ندا کردن مر رسول را باید که چون ندا کردن بیکدیگر نباشد که بمجرد نام
خوانید چون یا محمد و یا عبد الله بلکه باید که از روی تعظیم باشد چون یا رسول الله و یا نبی الله و با قصد
تعظیم و توقیر و تواضع و فروتنی خوانیدن او از آنچه حضرت عزت همهٔ انبیا را باسم ندا کرده مانند یا ابرهیم و یا
نوح و یا یحیی و آنحضرت را بندای کرامت چون یا ایها النبی و یا ایها الرسول آورده اند که چون حضرت
خطبه خواندی منافقان بتنگ آمده با یکدیگر ملتجی شده و یکدیگر را از نظر پیغمبر پوشیده از مسجد بیرون
رفتندی آیه آمد که قد یعلم الله الذین بتحقیق که میداند خدا آنانرا که از روی کراهیت یتسللون بیرون
میروند اندک اندک منکم از میان شما لواذا در حالتی که می پوشند یکدیگر را از پیغمبر و از شما و از پس

پنهان میشوند فلیحذر الذین پس باید که بترسند آنانکه یخالفون مخالفت میکنند و اعراض
مینمایند عن امره از فرمان خدا بترک مقتضای وی و بیمتی میروند که خلاف سمت اوست حاصل که
حق تعالی تخویف اهل خلاف میکند در مخالفت از امر و میگوید که باید که بترسند آنانکه اعراض میکنند
از امر الهی ان تصیبهم از آنکه برسد بر ایشان فتنة آزمایشی که نفاق ایشان اظهار کرد اند یا محنتی
در دنیا او یصیبهم یا برسد بایشان عذاب الیم عذابی دردناک در آخرت و اصابهٔ بلیه در دنیا
یا قتل است یا فوت اموال و یا موت اولاد و از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که بلیهٔ دنیا آنست
که پادشاه ظالم بر ایشان مسلط گردد الا بدانید ای بندگان ان لله که مر خدایراست ما فی السموات
والارض آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی همه مکونات علوی و سفلی ملکی اوست و او مالک همه است
چه خالق جمیع ممکنات است قد یعلم بدرستی که میداند ما انتم علیه آنچه شما بر آنید ای مکلفان از موافقت
و مخالفت و نفاق و اخلاص و طاعت و معصیت و یوم یرجعون و میداند روزی را که باز
گردانیده شوند منافقان الیه بسوی جزای او فینبئهم پس جزا دهد ایشان را بما عملوا بآنچه کرده اند
از اعمال سیئه و عقیدهٔ فاسده و بر آن مکافات میدهد والله بکل شیء و خدای بهمه چیزها علیم
دانا است و هیچ چیز پوشیده نیست

سورة الفرقان وهی سبعون وسبع آیات مکیة

ابی بن کعب از حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی در روز
قیامت او را بر انگیزاند در حالتی که مؤمن موحد باشد و مصدق بعث و نشور و او را بحساب بهشت
برد محمد بن اسحق بن عمار از ابی الحسن علیه السلام روایت کرده که آنحضرت مرا گفت یا ابن عمار ترک
قراءت تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده مکن که هر که این سوره را بخواند حق تعالی هرگز او را عذاب
نکند و حساب او نفرماید و منزل او در فردوس اعلی باشد و بدانکه چون ختم سورة النور فرمود بقوله الا ان
لله ما فی السموات والارض والله بکل شیء علیم جهت اتصال نظیر بنظیر
افتتاح این سوره نیز بطرز ثبوت ملکیه سموات و ارض نمود برای خود و فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم

تبارک در کشف الاسرار درین لفظ سه معنی را اختیار نموده از جملهٔ معانی که مفسران در آن کلمه نقل
یکی آنکه برکت از وست و این اشارتست بکارسازی و بنده نوازی او سبحانه دوم آنکه بزرگوار و برتر است
و این بیان صفت سرمدی و نشان عزة ازلی و ابدی اوست سیم آنکه دایم ثابتست و این عبارت
از دوام ذات اوست که لم یزل و لا یزال است پس حاصل معنی اینست که با بزرگواری کثیر الخیر و برتر و بس
دوام است الذی نزل الفرقان آن خدایی که وی فرستاد قرآن را که جدا کننده است میان حق و باطل
بتقریر تمام و تمیز کننده میان محق و مبطل باعجاز تمام و یا مفروق الآیات و السور در انزال علی عبده

بر بندهٔ خود که محمد است صلی الله علیه و آله لیکون تا باشد بندهٔ او یا قرآن للعالمین مر همهٔ آدمیان را و پریان را نذیرا بیم کننده از عذاب الهی و عقاب پادشاهی الذی له ملک السموات والارض آن خدایی که مر و راست پادشاهی آسمانها و زمینها چه او منفرد است بآفریدن همه ممکنات و بتصرف در ان و او را رسد نه غیر او را ولم یتخذ ولدا و فرا نگرفت فرزندی چنانکه زعم اهل تثلیث است ولم یکن له و نبوده و نیست مر و را شریک فی الملک انبازی در پادشاهی چنانکه ثنویه میگویند یعنی او را ثابتست پادشاهی مطلق و نی فرزندی که قایم مقام او تواند بود یا شریکی که با او مقاومت تواند نمود پس بجهت تنبیه برین جمله میفرماید که وخلق کل شیء و بیافرید همه چیزها را از مواد مخصوصه بهیأت مختلفه و صور متنوعه و غیر آن از مکونات حیوانیه و نباتیه و جمادیه و آثار علویه فقدره پس اندازه کرد آنچیز را تقدیرا اندازه کردنی یعنی او را مهیا ساخت برای خصایص و افعالی که از و میخواست چون هیأت انسان از برای ادراک و فهم و نظر و استنباط صنایع متنوعه و غیر آن بعد ازان از حال کفار خبر میدهد واتخذوا و فرا گرفتند کافران من دونه از غیر خدای آفریدگار آلهة لا یخلقون شیئا خدایانی که نیافرینند چیزی را و قادر نباشند بر خلق هیچ چیزی وهم یخلقون و حال آنست که ایشان آفریده شده اند و هر مخلوقی محتاج است در وجود بخالقی و محتاج خدا را نشاید پس ایشان که عبده ایشان را می تراشند و بهر وجه که میخواهند تصویر ایشان میکنند چگونه سزای پرستش باشند ولا یملکون و با وجود مخلوقیت نمیتوانند لانفسهم ضرا برای نفسهای خود باز داشتن ضرری ولا نفعا و نه جذب نفعی نه سودی بخود نمیتوانند رسانید و نه زیانی از خود باز میتواند داشت و این ضد الوهیت چه خدای ضار و نافع است ولا یملکون و نمیتوانند آن آلههٔ باطله و قادر نیستند موتا بر میرانیدن کسی ولا حیوة و نه بر زنده کردن کسی و لا یا بر ابقای حیوة ولا نشورا و نه بر بعث و جزا و حشر او ثانیا و احیا و امانت و بعث لازم خداست پس هر که این ثبات مذکوره از و مسلوب باشد خدا را نشاید بعد ازان از تکذیب مشرکان خبر میدهد که وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه نگرویدند ان هذا یعنی نیست این قرآن که محمد صلی الله علیه و آله بما آورده الا افک افتریه مگر دروغی که بر بافته است آنرا از نزد خود واعانه و یاری داده اند او را علیه بر ساختن آن دروغ قوم آخرون گروه دیگر چون جبر غلام عامر و یسار یا فکیهه رومی یا جمعی دیگر از یهود یعنی اخبار یا تقریر میخواستند و او بعبارهٔ عربی بر ما القی میکند و تفصیل این در آیهٔ یعلمه بشر مذکور گشته فقد جاءو پس بتحقیق که مشرکان آمده اند یعنی کرده اند ظلما ستم و تعدی از آنچه کلام معجز نظام بر بافتهٔ بشر میدانند وزورا و بهتان چه نسبت افترا و بر بافتن قرآن بکسی میدهند که و عاری بریت وقالوا و دیگر گفتند که آن کلام اساطیر الاولین افسانهای پیشینیانست که در کتابها نوشته اند اکتتبها نوشته است محمد یعنی فرا گرفته است آنرا از کتب متقدمه برای خود و یا نویسانیده چه خود نمیتواند

نوشت فهی پس آن نوشتها تملی علیه املا کرده میشود برو بکرة واصیلا در بامداد و شبانگاه یعنی در روز و یا در شب و روز اینها برو میخوانند تا یاد میگیرد چه خود نمیتواند خواند و برما میخواند که وحی است قل بگو ای محمد صلی الله علیه و آله در رد عن ایشان انزله الذی فرو فرستاده است قرآن انکس را که بلاشبهه یعلم السر میداند هر پوشیده را فی السموات والارض در آسمانها و زمینها باین دلیل که کلامیست مشتمل بر اخبار و مغیبات و علم غیب خاصهٔ خدایست و دیگر همه فصحا و بلغا از آوردن مثل آن عاجزند پس اگر از نزد ملک علام نباشد چگونه اساطیر الاولین باشد انه بدرستی که او سبحانه کان غفورا هست آمرزنده که برده کرم بر جرایم بندگان می پوشد رحیما مهربان که در عقوبت عاصیان تعجیل نکند و لهذا در عقوبت شما تعجیل نمیفرماید بر آنچه میگوید با وجود قدرت او بران استحقاق شما بتر و اعذاب وقالوا و گفتند صنادید قریش چون ابوجهل و عتبه و امیه و عاص و اتباع ایشان بر سبیل تهکم مال هذا الرسول چیست این پیغمبر را و چه بوده که دعوی رسالت میکند و مانند مردمان دیگر یاکل الطعام میخورد خوردنی ویمشی و میرود چون دیگران برای طلب معیشت فی الاسواق در بازارها اگر دعوی او درست بودی حال او مخالف حال دیگران بودی ایشان بجهت عماهت و قصور نظر و وقوف در مرتبهٔ محسوسات کرده از حال آنحضرت غافل شده پنداشتند که تمیز رسل از غیر ایشان باشد بامور جسمانی و ندانستند که نبوة منافی بشریت نیست بلکه مقتضیست تناسب و تجانس را تا آنچه سبب افاده و استفاده است بحصول پیوندد و نعم ما قیل نظم

جنس باید تا در آمیزد بجنس، انس کی گیرد جن با جنس انس،

القصه مشرکان گفتند بایستی که او فرشته بودی چون فرشته نیست لولا انزل چرا فرو نفرستادند الیه ملک بسوی او فرشته فیکون معه نذیرا تا باشد با وی یار و بیم کننده در انذار و بجهة آن صدق وی در دعوی نبوة بتصدیق آن ملک معلوم شدی او یلقی الیه کنز یا افکنده شود برو گنجی از آسمان تا بدان قوی پشت شده از تردد در تحصیل معاش مستغنی شود او تکون له جنة یا باشد مر او را بوستانی یاکل منها که بخورد از میوهٔ آن و بدان معیشت وی بگذرد یعنی اگر فرشته نیست بایستی که قرین فرشته بودی و اگر این نیز نیست بایستی که صاحب گنج بودی و اگر این نیز نباشد پس لا اقل بایستی که او را باغی بودی همچنانکه دهقانان دارند تا بحاصل آن مستغنی گشتی وقال الظالمون و گفتند ظالمان یعنی نضر بن حارث و عبدالله ابی و امثال ایشان که ان تتبعون که پیروی نمیکنید شما الا رجلا مسحورا مگر مردی جادوی کرده شده را یعنی کسی که با و سحر کرده اند و بجهة آن عقلش پوشیده شده و در ماوردی مذکور گشته که مسحور بمعنی ساحرست یعنی متابعت ساحری میکنید که شما را سحر میفرماید پس حق تعالی جهت تسلیهٔ خاطر عاطر سید عالم صلی الله علیه و آله فرموده که انظر در نگر ای محمد صلی الله علیه و آله

بدیدهٔ بصیرت تا ببینی که آن معاندان جاحد کَیْفَ ضَرَبُوا چگونه زدند لَکَ الْاَمْثَالَ برای تو مثلها یعنی سخنان
ناشایست وناخوش کفتند فَضَلُّوا پس کمراه شدند از طریقی که موصلست بمعرفت خواص انبیا وتمیز ایشان از ماسوی
ودر بادیهٔ غوایت خبط نمودند بقوله فَلَا یَسْتَطِیعُونَ سَبِیلًا ه پس توانایی ندارند براهی که قدح
نبوّت تو کنند ونمی یابند طریقی بحجّت وبرهان انچه میکویند یعنی قدرت ندارند بالزام تو نمودن بحجّت وابطال
امر تو کردن ببرهان ویا راه برشد وهدی نمیبرند واز نهج تحیران وسرکشته اند وبرهیچ سخن قرار نمیکیرند
تَبَارَکَ الَّذِی بزرکوارست انکس که بمحض فضل اِنْ شَاءَ اکر خواهد جَعَلَ لَکَ بسازد
وبخشد مر ترا خَیْرًا مِنْ ذٰلِکَ بهتر از کنج وبوستان دنیا که ایشان میکویند جَنَّاتٍ بوستانهایی
که تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ ط روان باشد از زیر درختان آن جویها وَیَجْعَلْ لَکَ وبدهد
ترا در ان بوستانها قُصُورًا ه کوشکهای عالی ومسکنهای رفیع وکوشک را قصر میکویند جهة انکه علوّ
رفعت آن بحدّیست که دستها از ان قاصراست وبان نرسد از عبد الله عبّاس روایتست که چون
مشرکان رسول را طعنه زدند وبفقر وفاقه آنحضرت دلتنک شد جبرئیل آمد وکفت یا رسول الله
حق تعالی ترا سلام میرساند ومیکوید این مشرکان ترا می کویند که مَالِ هٰذَا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعَامَ
وَیَمْشِی فِی الْاَسْوَاقِ بعد ازان بجهت تسلیهٔ وی این آیه بر وی خواند وَمَا اَرْسَلْنَا قَبْلَکَ مِنَ الْمُرْسَلِینَ
اِلَّا اِنَّهُمْ لَیَاْکُلُونَ الطَّعَامَ وَیَمْشُونَ فِی الْاَسْوَاقِ آنحضرت فرمود که جبرئیل چون این آیه بر من خواند
دیدم که بیکبار بر هم جست وماننده عدس شد مقدار من کفتم یا امین الله ترا چه رسید کفت
یا رسول الله دری از درهای آسمان بر من کشادند که پیش ازین هرکز نکشوده بودند نمیدانم که برحمت
مفتوح شده یا بعذاب ومن از خوف اینکه مبادا عذاب خدا بر طعنه زنندکان تو نازل شود چنین
شده ام در اثنای این حال جبرئیل بحالت اوّل رفت وخوشحال شد وکفت یا رسول الله بشارت باد ترا
که در برای نزول رحمت تو کشاده اند وآن فرشته که فرو می آید رضوانست که خازن بهشت وآرایندهٔ
روضات جنانست ترا بشارت آورده از جانب خدای بر انکه وی از تو خشنوداست پس رضوان فرود آمد
وسلام کرد وآیهٔ تَبَارَکَ الَّذِی اِنْ شَاءَ جَعَلَ لَکَ خَیْرًا مِنْ ذٰلِکَ اِلَی آخرها بر آنحضرت خواند
ودرجی از نور تر د آنحضرت بنهاد وفرمود پروردکار تو میفرماید که مفاتیح خزاین دنیا درینجاست
آنرا بدست تصرّف تو میدهم بی انکه از کرامت ونعمتی که برونهی تو کرده ایم ونامزد حضرت تو نموده ایم
در آخرت مقدار پر پشّهٔ کم نکنیم روی بجبرئیل کرد چون کسی که باکسی مشورت کند جبرئیل اشارت بحضرت کرد
وکفت تواضع الله طریق عجز وافتقار وتواضع از برای خدا اختیار کن حضرت فرمود ای رضوان مرا بان
احتیاج نیست فقر را دوست تر دارم ومیخواهم که بندهٔ صبور وشکور باشم رضوان کفت اَصَبْتَ اَصَابَ اللّٰهِ
بِکَ الرَّشَادُ صواب کفتی که خدای ترا برشاد رساناد واز آسمان ندایی آمد که ای جبرئیل سر بردار سر بر داشت

درهای آسمان دید کشاده تا بزیر عرش وخدای وحی کرد بهشت عدن که شاخی از شاخهای خود فرود
آورد بهشت شاخی فرو کذاشت وبران خوشهٔ بود وبر خوشه غرفهٔ از زبرجد سبز که از هفتاد هزار در بود از
یاقوت سرخ جبرئیل کفت یا رسول الله چشم بردار تا ببینی حضرت چشم برداشت منازل انبیا دید ومنزل
خود را بر بالای همه منازل مشاهده فرمود منادی ندا کرد که راضی شدی ای محمّد رسول فرمود راضی شدم ای
پروردکار من انچه بمن میدادی از دنیا بعوض آن شفاعت امّت بمن کرامت فرمای حق تعالی اجابت دعای
او فرمود زمام شفاعت امّت در کف کفایت او نهاد ونشانهٔ علوّ همّت آنحضرت نه همین است که با وجود تنکدستی
واحتیاج کوشهٔ چشم التفات بر خزاین روی زمین نیفکند بلکه در شب معراج مطلقا نظر بما سوی الله نکرد
وهیچ چیز از بدایع ملکوت وغرایب عرصه جبروت التفات نفرمود وبجهت این آیهٔ کریمهٔ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا
طَغٰی نازل کشت بعد ازان حق سبحانه تبیین بدی اعتقاد اهل شرک وضلال میکند وبرای انچه معذّب
برای آن خواهند شد از قبیح اعمال بَلْ عجبا نیست که فقر واحتیاج تو مانع کفّار است از ایمان آوردن بتهلکه
کَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ تکذیب کردند بقیامت یعنی داعی ایشان بانکار نبوّت تکذیب ساعتست نه بجهت
انکه طعام میخوری ودر راه میروی پس چون نظر وفکر ایشان قاصراست بر حطام دنیویّه وغیر نافذ در
مقاصد اخرویّه ومظنّهٔ ایشان اینکه کرامت منحصراست بمال این جهان ازین جهت طعن میکنند ترا بفقر
وتکذیب مینمایند بحیح محال دانسته اند از مطاعن فاسده وَاَعْتَدْنَا وآماده کرده ایم لِمَنْ کَذَّبَ
بِالسَّاعَةِ برای کسی که تکذیب که تکذیب نموده ساعت قیامت را سَعِیرًا ه آتشی افروخته از
حسن بصری مرویست که سعیر نامیست از نامهای دوزخ اِذَا رَاَتْهُمْ چون ببیند آتش ایشانرا یعنی منکران
قیامت را یعنی مانند کسی باشد که بنظر غضب وشدّة خشم بایشان نکرد ویا ببیند زبانیهٔ دوزخ ایشانرا
مِنْ مَکَانٍ بَعِیدٍ از جایی دور که صد ساله راه باشد بقول سدّی وکلبی ودیکری پانصد ساله راه وبروایتی
منقول از ابو عبد الله علیه السّلام مِنْ مَسِیرَةِ سَنَةٍ یعنی یکساله راه سَمِعُوا لَهَا شنوند مر ان آتش را
یا مر زبانیهٔ آن آتش را تَغَیُّظًا آواز جوشیدن از فرط خشم وَزَفِیرًا ه وبانکی چنانکه درون خشمناکان
آید یعنی مانند غرّیدن وممکنست که حق تعالی در آتش زندکی خلق کند که بکیرد وخشم کند وغضب کند
وبغرّد ومؤیّد اینست که از رسول صلّی الله علیه وآله مرویست که هرکه بر من دروغ بندد کو خویشتن را در پیش
چشمهای دوزخ جای ساز کفتند یا رسول الله دوزخ را چشم باشد فرمود نمیشنوی که حق تعالی میفرماید
که اِذَا رَاَتْهُمْ مِنْ مَکَانٍ بَعِیدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَیُّظًا وَزَفِیرًا وَاِذَا اُلْقُوا وچون در انداخته شوند مشرکان
مِنْهَا از دوزخ مَکَانًا ضَیِّقًا جای تنک بجهت زیادتی عذاب چه اندوه با ضیق است وفرح با وسعت
ولهذا حق تعالی در وصف جنّت میفرماید وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا کَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ ودر حدیث
آمده که سعت موجب برکتست وضیق خانه باعث شامت ابن عبّاس فرموده که جهنّم را چنان بر کافران

تنك سازند كه آهن بن نيزه برنيزه وازحضرت رسالت صلى الله عليه وآله مرويست كه بحق آنكس كه نفس من در فرمان
اوست كه دوزخ را بر كافران مشرك چنان تنك كرده اند كه ميخ كوفته در ديوار مُقَرَّنِينَ درحالتى كه بهم بسته
شده باشند يعنى بزنجيرهاى آتشين دستهاى ايشانرا بركردنهاى ايشان بندند ويا آنكه هريك را با قرين او
از ديوى كه مضل او بوده بسلسلهٔ آتشين بيكديكر بازبندند دَعَوْا هُنَالِكَ بخوانند برخود در آنمقام
ثُبُورًا ط شور لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا نخوانيد امروز يك ثبور وَادْعُوا وبخوانيد
ثُبُورًا كَثِيرًا ه ثبور بسيار را يعنى يكبار نفرين برخود مكنيد بلكه نفرين بسيار كنيد زيراكه شما را انواع
عذاب خواهد بود هرنوع را بواسطهٔ شدة عذاب آن ثبورى واقع خواهد شد يا آنكه هرچند هلاك شوند باز
مخلوق كردند وايشان هرنوبت كه زنده شوند اعادهٔ لفظ ثبور كنند كه كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ
جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ وهلاكت ايشانرا نهايتى نباشد قُلْ بكواى محمد آنانرا كه بتقريع واقف
سرزنش توميكند أَذَٰلِكَ آيا آنچه وبوستان دنيا خَيْرٌ بهتراست أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي
يا آن بهشت جاويدان كه وُعِدَ الْمُتَّقُونَ ه وعده داده شده اند پرهيزكاران بداخل شدن دران
ودرنزد اكثر مفسران معنى آيه اينست كه بكواى محمد صلى الله عليه وآله بمشركان برسبيل تهكم وسرزنش كه آيا اين
كه وصف كرده شد از انواع عذاب دوزخ واصناف عقاب آن بهتراست يا بهشت خلد كه موعود است
براى متقيان كَانَتْ هست اين بهشت خلد در علم خداى لَهُمْ براى متقيان جَزَاءً پاداش
كردار ايشان وَمَصِيرًا ه وبازكشتى كه رجوع بدان نمايند در آخرت ودران قرار كيرند لَهُمْ فِيهَا
مرايشانراست در بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند وتمنا كنند از انواع نعمت فراخور استحقاق ايشان
چه ضعفاى مؤمنانرا بآرزوى ايشان از مرتبهٔ اهل كمال نصيبى نخواهد بود بلكه مرادى كه مناسب حال خود
جويند يابند خَالِدِينَ ط درحالتى كه جاويد باشند در بهشت كَانَ آنچه آرزو كنند هست عَلَىٰ
رَبِّكَ بر پروردكار تو وَعْدًا مَسْئُولًا ه وعدهٔ خواسته شده يعنى سزاوار آنكه از خداى درخواهند
وآرزو طلبند ويا آنكه مؤمنان آنرا از خداى درخواسته اند كه رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا يا ملايكه درميخواهند
كه رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ وياد كن اى محمد روزى را كه حشر كنيم و
حفص بيا ميخواند يعنى روزى كه حق تعالى حشر كند مشركانرا براى جزا وَمَا يَعْبُدُونَ وآنانرا نيز
كه مى پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خداى مراد معبوديست كه غير او سبحانه باشد از ملايكه وعزير ومسيح
وكواكب واصنام وترد كلبى مراد اصنام اند كه حق تعالى آنهارا بنطق درآورد ويا بزبان حال تكلم كنند همچنانكه
درنطق دست وپاى فَيَقُولُ پس كويد بايشان أَأَنْتُمْ أَضْلَلْتُمْ آيا شما كمراه كرديد عِبَادِي هَٰؤُلَاءِ
بندكان مرا كه اين كروه اند أَمْ هُمْ يا ايشان ضَلُّوا السَّبِيلَ ط كم شدند از راه بجهت ترك تطرح صحيح واعراض
ازقول مرشد نصيح اين كلام برسبيل تقريع عبدهٔ آنهاست تا مبهوت ومخذول شوند وندامت وحسرت

ایشان

ايشان بيشتر كردد وموجب خوشحالى اهل ايمان كردد وچون حق تعالى اين خطاب كند بايشان ايشان
بزبان مقالى ويا آنكه بزبان حال قَالُوا كويند از روى تعجب از آنچه كفار درحق ايشان كفته باشند كه
سُبْحَانَكَ پاكى وپاكيزكى تراسزد وشايد وما ترا بپاكى ياد ميكنيم ومنزه ميدانيم از شرك وشبه وضد
وند مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا نيست ونسزد وروا نباشد مارا أَنْ نَتَّخِذَ آنكه فراكيريم مِنْ دُونِكَ
جز از تو مِنْ أَوْلِيَاءَ دوستانرا يعنى هركز غير ترا بخدايى نميكيريم پس چكونه از ما اين سزد كه اضلال
غير كنيم وراضى باشيم بدانكه مارا پرستند وترا واكذارند وَلَٰكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وليكن برخوردار كردى
ايشانرا وَآبَاءَهُمْ وپدران ايشانرا باموال واولاد وعمر دراز وصحت بدن وساير نعمتهاى ديكر
پس ايشان مستغرق شدند در شهوات خود وبآن مغرور كشتند حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ تاآنكه فراموش كردند
يعنى غافل شدند از ياد كردن تو ويا از تدبر در آيات ومعجزات تو كه انبيا بوسيلهٔ آن ايشانرا بتو دعوت
ميكردند وَكَانُوا وبودند قَوْمًا بُورًا ه كروهى هلاك شده ياتباه كشته فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ اين
خطابست از معبودان بعبدهٔ ايشان بجهت الزام حجت برايشان يعنى پس كوييم بعبدهٔ ايشان كه بتحقيق
كه تكذيب كردند خدايان شمارا بِمَا تَقُولُونَ ط بآنچه ميكوييد كه ايشان شريك خدايند ومرا از شريك
منزه دانستند فَمَا تَسْتَطِيعُونَ پس نميتوانند معبودان شما صَرْفًا كردانيدن ودفع كردن
عذاب از شما وَلَا نَصْرًا ج ونه يارى كردن شمارا بنجات از عقاب وحفص بتا ميخواند يعنى شما كه مشركانيد
نتوانيد عذاب مرا از خود دفع كردن ويكديكررا يارى دادن واز عقوبات رهانيدن وَمَنْ يَظْلِمْ وهركه
ستم كند يعنى شرك آرد يا متوغل شود در معصيت مِنْكُمْ از شما اى مكلفان نُذِقْهُ بچشانيم او را
عَذَابًا كَبِيرًا ه عذابى بزرك كه آتش دوزخ است وبعد از ذكر احوال كفار رجوع ميفرمايد بمخاطبهٔ
سيد ابرار صلى الله عليه وآله در رد قول كفار كه وَمَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ تا آخر وميكويد كه
وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ ونفرستاديم هيچ كس پيش از تو مِنَ الْمُرْسَلِينَ از پيغمبران إِلَّا إِنَّهُمْ مكر
كه آن پيغمبران لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ هرآينه ميخوردند طعام را وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ ط وميرفتند
در بازارها بجهت مهمات خود وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ وكردانيديم برخى شمارا براى برخى
ديكر فِتْنَةً ط آزمايش واز جملهٔ اين ابتلاى فقراست باغنيا وپيغمبران بامم ايشان ومعانده واز مجاهد
نقلست كه آنان بآنها وايذاى ايشان مرآنهارا از سرزنش بفقر ودرويشى ومريض بصحيح واعمى به بصير وغير
آن خلاصهٔ سخن آنكه دنيا دار ابتلاست پس از مخالفت احوال مردمان دران چاره نباشد وما بدان مى آزماييم
ايشانرا تا اهل صبر وشكر از ارباب كفران وجزع ممتاز كردند ودرين كلام تسليهٔ حضرت رسالتست برآنچه كفار درحق او
ميكفتند وتصبير فقراى مؤمنين به مستهزئين كه ابوجهل ووليد ونضر بن حارث وامثال ايشان هركاه
بلال وعمار وصهيب وساير درويشان صحابه را ميديدند بايكديكر ميكفتند آيا اسلام آريم تا همچون ايشان

خداان شمارا

شویم حق تعالی این آیه فرستاد و روی بایشان خطاب ساخته فرمود که ما می آزماییم شریف را بوضیع و وضیع را
بشریف أتصبرون آیا صبر می نمائید بر ابتلا یا جزع میکنید یعنی تا بر عالمیان ظاهر کردد که شما صبر میکنید
یا جزع مینمائید وکان ربک و هست پروردکار تو بصیرا بینا بصبر کننده و جزع نماینده یا دانا است
بحکمت و مصلحت و آنکه بعضی را بغنی و برخی را بفقر مبتلا نماید ابو درداء از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت
کرده که وای عالم را از دست جاهل و جاهل را از دست عالم و مالک را از مملوک و مملوک را از مالک
و قوی را بضعیف و ضعیف را بقوی و سلطان را از رعیت و رعیت را از سلطان کما یانی همه بعضی فتنه
بعضی اند و بعد از ان این آیه تلاوت فرمود که وجعلنا بعضکم لبعض فتنة أتصبرون وکان ربک
بصیرا و بعضی در تفسیر این آیه کفته اند که کردانیدیم ترا ای محمد فتنه و آزمایشی بندکان زیراکه اگر ما خواستیم
کنوز و بساتین پر میوه بودی میل ایشان بتو و فرمان برداری ایشان مر ترا آمیخته دنیا میبود و اختلاط ایشان
بتو آمیخته میبود بغرض دنیوی پس ما ترا فقیر مبعوث کردانیدیم تا طاعت آنکس که اطاعت تو کند خالص
از برای خدا باشد بدون شایبه و طمع دنیوی بعد از ان از مقال کفار خبر میدهد بقوله وقال الذین
وکفتند آنانکه لا یرجون لقاءنا امید ندارند رسیدن بجزای ما یعنی منکر حشر و بعث اند و نمی ترسند
از دیدن عذاب ما مراد اهل مکه اند که میکفتند لولا أنزل علینا الملائکة چرا فرو فرستاده نمیشوند
بر ما فرشتکان برسالت یا باخبار از صدق نبوت و رسالت محمد صلی الله علیه و آله أو نری ربنا یا چرا نمی بینیم
باشکار پروردکار خود را تا با ما امر کند و بتصدیق و اتباع محمد فرماید لقد استکبروا بخدای که
سخت استکبار کردند فی أنفسهم در نفسهای خود یعنی اضمار استکبار کردند از حق که آن کفر و عناد است
در قلوب ایشان و اعتقاد آن وعتوا و در کذشتند از اندازه عتوا کبیرا درکذشتنی
بزرک باقصی مراتب چه بعد از مشاهده معجزات ظاهره از ان اعراض کردند و اقتراح رؤیت ملایکه
یا القای خدا کردند از برای نفسهای خبیثه خود که مطامح نفوس قدسیه از ان مسدود بند یوم یرون
الملائکة یاد کن ای محمد روزی را که ببینند مشرکان مر فرشتکان را و آن روز مرک باشد یا روز حشر
و نشر لا بشری یومئذ للمجرمین هیچ مژده نباشد آن روز مر کافران را که بوسته در کسب جرایم
و مآثم اند و ممنوع باشند از بشارت و نیابند آن را ویقولون و کویند ملایکه در ان روز که کردانیده است
خدای تعالی جنت را یا بشری را بر شما حجرا محجورا حرامی که باز داشته شده است از شما و وصف حجر بمحجور جهة
مبالغه است یعنی البته شما از ان روز محرومید یا معنی آنست که کافران کویند در هنکام نومیدی از برای
این کلمه را همانا استعاذه از حق تعالی و طلب این که منع کربت و عقوبت کند از ایشان همچنانکه در وقتی که شدتی
و مکروهی بایشان پیش می آمد در دنیا میکفتند حجرا محجورا یعنی می بینیم سختی و تنکی تنک و این
کلمه را بیشتر در ان وقت میکفتند که دشمن در مقابله ایشان می استاد خلاصه سخن آنکه کفار طلب

نزول

نزول ملایکه میکنند و حال آنکه تر دم مرک یا روز قیامت ملایکه را به بینند از لقای ایشان کراهت
داشته باشند و از ایشان خایف و ترسان باشند زیراکه نزد لقای عدو و شده نازله میکویند
وقدمنا و قصد کنیم ما إلی ما عملوا بسوی آنچه کردند کافران من عمل از کرداری که در صورت
نیکو نماید چون صله رحم و مهمان داری و اطعام کرسنکان و اکرام یتیمان و فریاد رسی مظلومان و امثال
آن فجعلناه پس کردانیدیم آن عمل را هباء منثورا مانند ذرهای پراکنده در هوا یا متفرق
یا خاکستر بر باد داده یعنی ثوابی بر ان مرتب سازیم زیراکه شرط در قبول اعمال ایمانست و این از ایشان
مفقود است و اعمال مؤمنان چون که مقارن شرط واقع شده که ایمانست البته بمحل عز قبول رسد کما قال
أصحاب الجنة یاران بهشت و مجاوران آن یومئذ دران روز یعنی قیامت خیر
مستقرا بهترند از روی قرارکاه یعنی مساکن ایشان در آخرت بمراتب به از منازل کافران باشد
که در دنیا داشتند وأحسن مقیلا و نیکوتر از روی مکان استراحت و آرام کرفتن یعنی
جایی که بانجا آیند برای استرواح بازواج و تمتع از ایشان و در حدیث آمده که روز قیامت نیمه
روز نرسیده باشد که اهل بهشت قیلوله کنند یعنی آرام کیرند در بهشت و اهل دوزخ در دوزخ
ویوم تشقق السماء و یاد کن روزی را که شکافته شود آسمانها بالغمام بسبب ابری سفید
که بالای هفت طبقه آسمانست و غلظت آن برابر همه سموات و او کران تر است از همه آسمان و
حق تعالی مر آنرا بقدرت کامله خود نکاه داشته چون روز قیامت رسد آن ابر آسمان افکند بهر آسمان
که رسد آن آسمان شکافته کردد ونزل الملائکة و فرو فرستاده شوند فرشتکانی که در ان غمام باشند
با صحیفهای اعمال بندکان تنزیلا فرو فرستادنی تا روی زمین بفرشتکان پر کردد از ابن عباس
مرویست که آسمان دنیا شکافته شود و اهل آن از ان نازل شوند و ایشان اکثر از اهل زمین باشند
از جن و انس و همچنین آسمان دویم و سیم تا بهفتم منشق شود و اهالی هر یک از ان که اکثر از اهل زمین
باشند نزول کنند و در موضح آورده که ملایکه آسمان هفت صف شده بکرد عالم در آیند الملک
یومئذ پادشاهی در آن روز الحق للرحمن ثابتست مر خدای بخشاینده را چه مدعیان آن
درین روز آن دعوی مالکیت در بندند و همه پادشاهی ملوک باطل کردد و بغیر از پادشاهی او
هیچ پادشاه باقی نماند و کویند ملک بر سه قسمت ملک عظمت و آن مخصوص است بحق تعالی
و ملک دیانت آن بتملیک او سبحانه است و ملک جبریه و آن بغلبیت دست میدهد و همه از و مجاز است
وکان و باشد آن روز یوما علی الکافرین روزی بر کافران نه بر مؤمنان عسیرا دشوار
از شدت اهوال اما بر اهل ایمان آسان خواهد بود و نهایت کلفتی و مشقتی که بر ایشان دران روز بمقدار
زمان ادای نماز ایشان خواهد بود در دنیا ویوم و یاد کن روزی را که از فرط حسرت و ندامت و حرامه

يَعَضُّ الظَّالِمُ بخايد ستمكار تيره روزكار عَلَىٰ يَدَيْهِ بر دستهاى خود يعنى دستهاى خود را بدندان
كزد چنانكه متحيران ميكنند از فرط حسرت از ابن عباس مرويست كه اين آيه درباره عقبة بن ابى معيط
وابى بن خلف ند كه بايكديكر دوستى كردندى وعقبه را عادت بودى كه چون از سفر باز آمدى طعامى
مهيا كردى واشراف قوم را حاضر كرده ضيافت نمودى روزى بنا بر عادت خود از سفر باز آمد ومردم را
بضيافت خود طلبيد وبسبب مجالست قديمى وقرب جوار حضرت سيد ابرار را طلبيد چون طعام
حاضر ساختند فرمود كه تا كلمه شهادت نكوئى از طعام تو نخورم عقبه كفت اشهد ان لا اله الا الله
واشهد ان محمدا رسول الله واشهد ان عليا ولى الله پس رسول طعام او را بخورد واين سخن
بابى بن خلف رسيده بنزد وى آمد وكفت مكر از دين بركشته كه سخن محمد ميشنوى وكلمه شهادت
ميكوئى كفت من از دين خود بر نكشتم اما مردى در سراى من آمد وكفت هيچ وجه طعام تو نخورم تا اين
كلمه نكوئى مرا عار آمد كه مهمان طعام من ناخورده از خانه من بيرون آيد پس براى خاطر او اين كلمه بكفتم تا
طعام بخورد وابى ملعون كفت از تو راضى نشوم تا كه او را تكذيب نكنى وآب دهن بر روى او اندازى عقبه
كفت چنين كنم پس بنزد پيغمبر آمد وآنحضرت در دار الندوه در سجده بود آب دهن حواله روى دلاراى
جهان آراى وى كرد واز ضحاك نقلست كه آب دهن او وشعله جانسوز كشت وبدان حضرت نارسيده
بروى وى باز آمد وهر دو طرف روى شوم وى بسوخت وتا در دار دنيا زنده بود آن داغها آشكارا
مى نمود حضرت او را كفت كه اى عقبه ترا نمى بينم كه از مكه بيرون روى مكر آنكه سر ترا بشمشير برداريم پس
در غزوه بدر عقبه را اسير كردند بعد از انقضاى حرب بحكم حضرت رسالت صلى الله عليه وآله وسلم بقتل او
مادر شد بر دست امير المؤمنين صلوات الله وسلامه عليه كشته كشت وبجهنم پيوست واما ابى بن خلف را
رسول صلى الله عليه وآله بدست خود بكشت در حين مصاف واين آيه در شان عقبه نازل شد مضمون آنكه
آن ظالم در روز قيامت مصرع بسيار بخايد سرانكشت ندامت ؛ در تفسير اهل البيت واقع شده كه اين آيه
درباره يكى از دشمنان اهل البيت رسول نازل شده در احقاق آورده كه چهار هزار بار اطراف اصابع خود را
تا بمرفق بخايد ودر هر بار حق تعالى دست وى را برويانند واو ديكر باره بخايد واز خاييدن آن بيخبر باشد يَقُولُ
كويد آن ظالم از روى حسرت يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ كاشكى فرا ميكرفتم مَعَ الرَّسُولِ با پيغمبر خدا سَبِيلًا
راهى كه وى فرا كرفته كه راه نجاتست وطريق حق وبهترين طريقها در حقيقت وطريقت يَا وَيْلَتَىٰ اى واى
بر من لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ كاشكى فرا نمى كرفتم فُلَانًا فلان يعنى ابى را خَلِيلًا دوست وبا او دوستى
نميكردم ونزد جماعه مراد بفلان شيطانست ويا مراد هر خليلى است كه از راه وطريق هدى اضلال و
اغوى صاحب خود نمايد لَقَدْ أَضَلَّنِي بدرستى كه كمراه كرد مرا وباز داشت عَنِ الذِّكْرِ از ياد
كردن خداى يعنى كلمه شهادت يا موعظه پيغمبر يا كتاب خدا بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي پس از آنكه آمده بود بمن وتمكن

بودم از آن كه بآن متعظ شوم وَكَانَ الشَّيْطَانُ وهست ديو يعنى دوست كمراه كننده كه
شيطان الانس است لِلْإِنْسَانِ مر آدمى را خَذُولًا فرو كذارنده در وادى ضلالت وهلاكت
يعنى دوستى ميكند با آدمى تا كه او را بحد هلاكت رساند وبعد از آن او را واكذارد وهيچ نفعى باو نرساند
ويا مراد شيطان الجن است كه ابليس است كه پيوسته وسوسه ميكند آدميان را بمخالفت خدا ورسول
وچون در دام هلاكت افتادند فرو ميكذارد ونفع نميرساند بلكه از او تبرا ميكند كقوله كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ
إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ وشبهه نيست در آنكه مصاحبت اخيار واشرار
تاثيرى تمام دارد در هدايت وضلالت چنانكه مرويست از حضرت رسالت صلى الله عليه وآله كه مثل
همنشين نيك همچو مثل عطارست كه چون با او بنشينى اكرچه عطر خود بتو ندهد اما از بوى عطر او بهره‌مند
شوى وزمانى آن بوى بتو بماند ومثل همنشين بد همچو خداوند كوره آتش است اكرچه ترا بشرار آتش
نسوزد اما كند آن دود در جامه تو بماند كما قال الشاعر شعر دركذر از كوره آهنكران ؛ كاتش نارى
دهد از سر كران ؛ رو بر عطار كه پهلوى او ؛ جامه معطر شود از بوى او ؛ بعد از آن حكايت شكايت
سيد ابرار صلى الله عليه وآله ميكند از مصاحبت قوم فجار ودار الفرار يا دار القرار وميفرمايد كه
وَقَالَ الرَّسُولُ وكفت رسول صلى الله عليه وآله در دنيا يا كويد در آخرت يَا رَبِّ اى آفريدكار
پروردكار من إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا بدرستى كه قوم من كه قريش‌اند فرا كرفتند هَٰذَا الْقُرْآنَ
عشر اين قرآن را مَهْجُورًا منسوب بهذيان يعنى سخن بيهوده وبمعنى باز فرو كذاشته شده كه بدو ايمان
نياوردند واز شنيدن آن اعراض كردند از روى عناد وجحود واستكبار انس بن مالك از رسول
صلى الله عليه وآله روايت كرده كه هر كه قرآن بياموزد ومصحف خود را در جايى بياويزد وتعهد آن نكند
ودر آن ننكرد روز قيامت بيايد ودر صاحب خود آويزد وكويد بار خدايا اين بنده مرا مهجور كرد ميان
من واو حكم كن بعد از آن بجهت تسليه حضرت رسالت صلى الله عليه وآله ميفرمايد كه وَكَذَٰلِكَ وهمچنانكه
اين كفره را دشمن تو كردانيديم باين معنى كه ترا مخصوص ساختيم بنعمت نبوت در ميان ايشان وبجهت
اين حقد وعداوت پيدا كردند بتو جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ كردانيديم مر هر پيغمبر را عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ
دشمنى از كافران باين معنى كه تكبر وتجبر مانع ايشان شد كه اقتدا به پيغمبر خود كنند ومامور ومطيع
او شوند وبجهت اين با پيغمبران خود كمر عداوت در ميان بستند مانند نمرود مر ابراهيم را وفرعون
مر موسى را وآن پيغمبران بر آن صبر كردند پس تو نيز اقتدا بايشان نموده سپر صبر بر روى خود كش
وشكيبايى ورز وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وبسنده است پروردكار تو هَادِيًا راه نماينده تو در طريق
شكيبايى وَنَصِيرًا ويارى دهنده تو بر دشمنان واز ابن عباس مرويست كه اسباب عيبه بر
عداوت كفار با انبياى خود آن بود كه حق تعالى انبيا را فرمود كه ايشان را بايمان دعوت كنند وترك

دین خود و دین آبای خود نمایند و ذم اصنام ایشان کنند و چون ایشان باین امر اقدام نمودند اظهار عداوت
کردند با ایشان و در مقام عناد و جدال ایشان در آمدند پس گویا او سبحانه باعث عداوت شد تا آنکه معنی آیه
این باشد که حق تعالی بالخلق عداوت انبیا نموده بود چه او سبحانه خالق خیر است نه شر وَقَالَ الَّذِينَ
كَفَرُوا و گفتند آنانکه نگرویدند از یهود و نصاری و با مشرکان عرب لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرو فرستاده
نمیشود عَلَيْهِ الْقُرْآنُ بر محمد صلی الله علیه و آله قرآن جُمْلَةً وَاحِدَةً جمله یکبار یعنی یکبار چنانچه
توریة و انجیل و زبور و این اعتراض از روی مکابره و عناد است و بقول ایشان از هیچ جهت قرآن متصف
بصفت اعجاز است و آن مختلف نمیشود بانکه پراکنده بیکبار نازل شود تفریق متضمن فواید بیست
که در جمله نیست همچنانکه میفرماید که كَذَٰلِكَ همچنانکه فرو فرستادیم پراکنده لِنُثَبِّتَ تا ثابت
گردانیم و قوت دهیم به بتفریق آن در اوقات متعدده فُؤَادَكَ دل ترا یعنی تا بتفریق وحی دل
ترا بر حفظ آن تمکین دهیم وَرَتَّلْنَاهُ و بر تو خواندیم آنرا بعضی از پی بعضی بر وجه تبیین و تفریق
تَرْتِيلًا خواندنی بمهلت و تأنی در مدت متباعده که بیست سال یا بیست و سه سال بود حاصل که حق تعالی در
جواب اعتراض کفار میفرماید که تفریق قرآن بجهت آنست که متضمن فوایدست یکی سهولت حفظ چه
موسی و عیسی و داود علیهم السلام که کتاب بر ایشان بیکبار فرود آمد خواننده و نویسنده بودند و این
پیغمبر با امت امی است پس اگر کتاب او بیکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بودی و دیگر ترول آن
بحسب مواقع موجب مزید بصیرت است و سبب زیادتی خوض در معنی آن و دیگر آنکه تا هر نجمی که فرود
می آید بحدی مینماید و اعجاز قرآن و عجز ایشان روز بروز ظاهر میکرد و دیگر نزول جبرئیل آنا
فانا موجب تسلی خاطر آنحضرت است و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ هست و هر آینه ناسخ متاخر از منسوخ
باید و اجتماع آنها در زمان واحد نشاید و دیگر آنکه قرآن مشتملست بر اجوبه و اسوله و جواب در
عقیب سوال باید از امیر المؤمنین صلوات الله علیه معنی ترتیل پرسیدند فرمود حفظ الوقوف واداء الحروف
و از ابن عباس معنی ترتیل پرسیدند گفت ترتیل آنست که مبین سازی حروف و کلمات قرآن را و پراکنده
نسازی کلمات و حروف را همچو پراکندگی خرمای زبون و بسیار آنرا حرکت ندهی همچو حرکت دادن
آن و نزد عجایب آن وقف کنی بجهت تامل در آن و باید که قصد یکی از شما آن نباشد که زود ختم سوره
کنید مراد آنست که قرآن بر وجه تانی بدون سرعت و بطول قرأت کن و در آن تامل نمای و در دل
خود جای ده وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ و نمی آرند مشرکان برای تو مثلی در قدح نبوت و طعن کتاب تو
که ایشان بدان دانا باشند إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ مگر می آریم برای تو جوابی راست و درست که
قول و اخبار آنها را رد کند وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا و می آریم آنچیزی که نیکوتر است از روی تبیین
یعنی کافران هیچ نیارند تا کار تو بآن باطل کنند یا قدحی در آن بدید آرند الا که ما حقی بیاریم که مثل ایشانرا

باطل گرداند و بیانی نیکوتر آریم تا اعتراض ایشانرا در هم شکند بعد از آن از مآل ایشان خبر میدهد که
الَّذِينَ يُحْشَرُونَ مشرکان آنانند که حشر کرده شوند عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ بر رویهای خود یعنی رویها
بر زمین نهاده و پای بر هوا روند إِلَىٰ جَهَنَّمَ بسوی دوزخ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا آن گروه که باین
هیئات ایشانرا بدوزخ برند بدترند از روی مکان یعنی مکان آنها بدتر است از منازل فقرای مؤمنین
که در دنیا داشتند و ایشان بران طعنه میزدند که أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا وَأَضَلُّ سَبِيلًا
و کج تر و ناصواب تر از روی راه چه راه آنها مقضی بآتش دوزخ است و در صحیح بخاری مذکور است که حضرت
نبویه را صلی الله علیه و آله پرسیدند که چگونه کافرانرا بر روی محشور سازند فرمود آن خدایی که کافر را بر هر دو
پای براه می برد قادر است بر آنکه او را بر روی براه برد و بعد از آن برای تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله حکایت سابقه انبیا میفرماید بقوله وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و بتحقیق که دادیم
موسی علیه السلام را کتاب توریة بعد از غرق فرعون و اتباع و جنود او وَجَعَلْنَا و گردانیدیم قبل از
غرق شدن فرعون مَعَهُ با موسی أَخَاهُ هَارُونَ برادر او هرون را وَزِيرًا یار و مددکار او در
حمل دعوت و اعلای کلمه فَقُلْنَا اذْهَبَا پس گفتیم هر دو که بروید إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ بسوی گروه
قبط یعنی فرعون و اتباع او که آنانند که كَذَّبُوا تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما آنکه با ایشان نمودیم
از معجزات و با دلایل عقلیه پس ایشان رفتند و آن قوم را بحق دعوت کردند ایشان انکار و استکبار
نمودند فَدَمَّرْنَاهُمْ پس هلاک کردیم و نیست گردانیدیم آنها را تَدْمِيرًا هلاک کردنی و نیست
گردانیدنی باغراق در دریا وَقَوْمَ نُوحٍ و گروه نوح را لَمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ آنهنگام که تکذیب
کردند پیغمبرانرا یعنی نوح و آنانکه قبل از وی بودند چون ادریس و شیث یا همین تکذیب نوح کردند و لیکن
تکذیب یک پیغمبر مستلزم تکذیب همه پیغمبرانست یا مطلقا بعث رسل را انکار کردند چون براهمه
أَغْرَقْنَاهُمْ غرقه ساختیم ایشانرا بطوفان وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم قصه ایشانرا لِلنَّاسِ
آيَةً برای مردمان نشانه تا از آن عبرت گیرند وَأَعْتَدْنَا و آماده و مهیا کرده ایم لِلظَّالِمِينَ
برای ستمکاران عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک ورای آنچه در دنیا بایشان رسید وَعَادًا و گردانیدیم
قصه عاد و اهلاک ایشانرا بجهت تکذیب نمودن ایشان هود را علیه السلم علامتی از برای مردمان تا از آن اعتبار
گیرند وَثَمُودَ و همچنین گروه ثمود را که تکذیب صالح علیه السلم کردند وَأَصْحَابَ الرَّسِّ و اصحاب
چاه رس را که در طغیان بحد نهایت رسیده بودند رس چاهیست در تهامه یا در آذربایجان یا در انطاکیه
که صاحب یس یعنی حبیب نجار را در وی کشتند یا چشمه بوده در نخلستانی که از بنی اسد بود یا همان اخدود است
که در سوره بروج مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و گویند قریه بوده بفلج از ولایت یمن و اصحاب آن از بقایای
ثمود بودند پیغمبری بدیشان مبعوث شد او را کشتند و در بعضی تفاسیر مذکور است که بعد از قتل گوشت او را بخوردند

عذاب بدیشان رسید و یا جمعی بت‌پرست بودند که شعیب علیه السلام بدیشان آمد و تکذیب وی نمودند
روزی بر حوالی چاهی که داشتند مجتمع شده بایذای شعیب مشغول شدند ناگاه آن چاه درهم افتاد
و همه ایشان با منازل و مواشی بزمین فرو رفتند یا قومی بودند که شجرهٔ صنوبر می‌پرستیدند پیغمبری از
نسل یهوداء بن یعقوب بدیشان مبعوث شد و او را تکذیب نموده بکشتند و در چاهی افکندند ابری
سیاه بریشان سایه افکند و از آن ابر صاعقه بیرون آمده همه را بسوخت یا اهل بئر معطله بودند که
قصهٔ ایشان گذشت و یا اصحاب حنظلة بن صفوانند و چون تکذیب نبی خود کردند حق تعالی ایشانرا
مبتلا کرد بمرغی دراز گردن که اجنحهٔ او بهمه الوان ملون بود و بجهت طول عنق او را عنقا گفتندی و بر
کوهی که او را دمخ یا فتخ گفتندی مقام داشت بیامدی و کودکان و مواشی خورد ایشانرا در ربودی و فرو
بردی و بدین جهت او را مغرب گفتندی یعنی فرو برنده و ناپدید کننده روزی دختری که نزدیک ببلوغ
رسیده بود از میان ایشان ببرد و ایشان شکایت آن مرغ پیش پیغمبر خود آورده شرط کردند که اگر شر
او کفایت کرده ایمان آرند پیغمبر دست بدعا برداشت و گفت اَللّٰهُمَّ خُذْهَا وَاقْطَعْ نَسْلَهَا بار خدایا
بگیر او را و نسلش را قطع کن دعای پیغمبر بعز اجابت رسیده آن مرغ غایب شد و دیگر از و خبر و اثر پدید
نیامد و جز نام و نشانی از و نماند و در چیزهای نایاب بدو مثل میزنند کما قیل بیت منسوخ شد مروت و
معدوم شد وفا ٭ زین هر دو ماند نام چو عنقا و کیمیا ٭ پس این قوم بعد از غیبت عنقا در عناد و تمرد
افزودند و حنظله را شهید کردند و حق تعالی آتش را بریشان نازل ساخت و همه را بسوخت و امام زین
العابدین علی بن الحسین علیهما السلام از پدر بزرگوار خود نقل کرده که آنحضرت از امیر المؤمنین صلوات الله
علیهم اجمعین روایت کرده که مردی از بزرگان بنی تمیم بنزدیک وی آمد و از وی پرسید که اصحاب رس چکسانند
و در کدام عصر بودند و پیغمبر ایشان که بود و جای ایشان کجا بود و بچه چیز هلاک شدند که من در کتاب
خدای ذکر ایشان می‌یابم و قصهٔ ایشان مذکور نیست امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود از من چیزی
پرسیدی که هیچ کس از من نپرسیده و کسی ترا از آن خبر ندهد پس از من فرا گیر یا اخا تمیم بدانکه ایشان گروهی بودند
که درخت صنوبر پرستیدندی و آن درخت را شاه درختان خواندندی و آنرا یافث بن نوح کشته بود
بر کنار چشمه که او را دوشاب گفتندی و حق تعالی آن چشمه را برای نوح گشاده بود پس از طوفان و ایشانرا
اصحاب رس برای آن خواندندی که پیغمبر خود را در زیر زمین کردند و ایشان قبل از سلیمان بن داود
بودند و دوازده درخت بر حوالی آن جوی داشتند و آن موضع از بلاد مشرق بود و در آن روزگار جوی
نبود که از آن آب شیرین‌تر باشد و هیچ شهر آبادان‌تر از آن شهر نبود و اهل آن نسبت به بلاد دیگر بیشتر بودند
و آنجا قریه‌های متعدد بود بزرگترین آن قری قریه بود که آنرا اسفندآباد گفتندی و مسکن ملک ایشان
بود و نام آن ملک ترکون بن عابور بن ناووش بن سازن بن نمرود بن کنعان بود و این چشمه و درخت

صنوبر در آن دیه بود هر یک از ایشان ازین درخت شاخها گرفته بودند و در منزل خود نشانده و درختان
بسیار از آن صنوبر پیدا شده و ایشان آب آن چشمه بر خود حرام ساخته بودند و چهارپایان نیز از آن ندادندی
و اگر کسی از آن آب بر گرفتی او را بکشتندی و گفتندی که این حیوة خدایان ماست سزاوار نباشد که از آن
کم کند و در هر عیدی که ایشانرا بودی بیامدندی و آن درخت را که نزدیک دیهٔ ایشان بودی بیاراستندی
بانواع حلل و جواهر و جامهای حریر مصور برو پوشانیدندی و گاو و گوسفند بسیار بیاوردندی
و نزد آن قربان کردندی و آتش بر افروختندی و آن ذبایح را در آن افکندندی و چون دود آن بر هوا
شدی و آسمانرا بپوشیدی آن درخت را ایشان سجده کردندی و بگریستندی و تضرع کردندی و
گفتندی ای خدای ما از ما راضی شو و شیطان بیامدی و شاخ آن درخت را بجنبانیدی و از ساق
درخت آواز دادی مانند آواز کودکی و گفتی که ای بندگان من از شما خشنود شدم ایشان ازین آواز
خوشحال گشتندی و بنشاط تمام آن روز و آن شب بخمر و سایر لهو و لعب مشغول شدندی و بر سر هم ما
بر جانب درختها که بر در دیهٔ ایشان بودی توجه نمودندی و بدین طریق عمل کردندی و چون بنزدیک
آن دیه بزرگتر رسیدندی که اصل آن شجره آنجا بود و همه اشجار دیگر از آن گرفته بودند و بر در دیهٔ خود نشانده
مردمان دیه از صغیر و کبیر باستقبال ایشان بیرون آمدندی و در آن موضع سراپرده بزدندی از دیبای
که بر آن انواع صور مصور کرده بودند و آنرا دوازده در بودی برای هر دیهی دری و از بیرون سراپرده آن
شجره را سجده کردندی و اضعاف آن قربانها بنزدیک آن درختان دیگر کردندی و تضرع بسیار نمودندی
ابلیس بیامدی و شاخهای این درختانرا سخت بجنبانیدی و باواز بلند آواز دادی و ایشانرا وعدهای
بسیار دادی و ایشان سر بر داشتندی و نشاط کردندی و بلهو و لعب مشغول شدندی و دوازده شبانه
شبانه روز بعد عیدها که در هر سال ایشانرا بودی بدین منوال گذرانیدندی و بعد از آن بخانهای خود رجوع
کردندی چون مدتی برین بگذشت حق تعالی پیغمبری بدیشان فرستاد از فرزندان یهودا بن یعقوب
و مدة مدید ایشانرا دعوت میکرد بخدای تعالی اجابت نکردند و در کفر و عناد افزودند آن پیغمبر
گفت بار خدایا تو عالمی که ایشان نافرمانی را از حد بردند و از پرستش این درخت باز نمی‌ایستند آیتی
بدیشان نمای درین درخت و آنرا خشک گردان حق تعالی آن درخت را خشک ساخت ایشان
از آن حالت پریشان شدند و گفتگوی در میان ایشان افتاد و دو فرقه شدند گروهی گفتند که این
از سحر این مرد است که پیغمبر خدای آسمانست خواست که شما را باطاعت خدای خود آرد باین سحر کرد
تا خشک شد و گروهی دیگر گفتند این بجهت آنست که خدایان شما بر شما خشم گرفته‌اند بجهت آنکه این
مرد آنها را دشنام میدهد و شما مزاحم او نمیشوید پس همه بر کشتن آن پیغمبر اتفاق کردند تا رضای
معبودان ایشان حاصل شود پس نزدیک آن چشمه چاهی بکندند و اطراف آنرا از زیر برآوردند و آن

پیغمبر را گرفته بدینجا بردند و در چاه کردند و بت مهین که از سنگ تراشیده بودند بیاوردند و بر سر آن
چاه نهادند و گفتند شاید ناله و فریاد وی را این معبود بزرگ بشنود و از ما راضی گردد و معبودان دیگر را
از ما خشنود سازد پس آن پیغمبر در آن زیر زمین مینالید و خدای تعالی را بتضرع و زاری میخواند تا
قبض روح او شد بعد از آن جبرئیل را گفت که کثرت نعمت و حلم من این بندگان کافر نعمت را مغرور کرده اند
و سالهاست که بعبادت غیر من مشغولند و مع ذلک پیغمبر مرا بکشتند اکنون از ایشان انتقام کشم
بعزت و جلال خودم که ایشان را عبرت جهانیان گردانم پس چون نوبت عید ایشان در رسید بر عادت خود
بعیدگاه خود آمدند و بسجده و قربان و لهو و لعب و نشاط مشغول شدند خداوند تعالی باد سرخ بر ایشان فرستاد
و ایشان از آن باد در یکدیگر میریختند و در پس یکدیگر میگریختند پس زمین را امر کرد تا در زیر ایشان سنگ
کبریت شد و ابری سیاه از بالای سر ایشان باستاد و آتش بر ایشان بارانید و همه آنها گداخته شدند مانند
ارزیز در آتش اینست قصه اصحاب رس که از من پرسیدی و باقی احوال درین باب بحواله منهج الصادقین است
که حق تعالی میفرماید که ما اصحاب رس را هلاک گردانیدیم وَقُرُونًا و اهل قرنهایی را که بودند بَيْنَ
ذَٰلِكَ میان این قبایل عاد و ثمود و اهل رس كَثِيرًا قرنهای بسیار که جز خدا کسی ایشان را ندانند
و گویند مراد میان نوح و اصحاب رس است و قرن هفتاد سالست و نزد بعضی چهل سال وَكُلًّا و هر یک
ازین امتان قرون ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ زدیم از برای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصهای عجیبه
پیشینیان برای ایشان و بر ایشان حجت لازم گردانیدیم وَكُلًّا و هر یک را تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا نیست کردیم
نیست کردنی یعنی بنزول عذاب بر ایشان همه را چون خاک و خاشاک خورد و مرد کردیم وَلَقَدْ
أَتَوْا و بتحقیق که آمدند یعنی گذشتند قریش در وقت تجارت بشام عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ
بر آن دیهی که بارانیده شد بر آن مَطَرَ السَّوْءِ باران بد یعنی سنگ باران مراد دیه سدوم است از
مؤتفکات و لوط پیغمبر علیه السلام آنجا نشستی و بعد از انقلاب و زیر و زبر شدن آن حق تعالی سنگ بارانید
بر اهل آن أَفَلَمْ يَكُونُوا آیا پس نبودند قریش که در وقت مرور خود بر آن يَرَوْنَهَا دیدندی آنرا بدیدهای
خود و آثار عذاب را مشاهده کردند تا از آن متعظ گردند بَلْ نه چنانست که ندیدند بلکه كَانُوا
بودند از روی کفر لَا يَرْجُونَ نُشُورًا توقع نداشتند بر انگیختن را و عاقبت جزای خود را و از
اینجهت بدیدهٔ اتعاظ در آن نگاه نکردند و مانند چهارپایان خود بر آن مرور کردند وَإِذَا رَأَوْكَ
و چون می بینند ترا ای محمد این کافران جاحد و مشرکان معاند إِنْ يَتَّخِذُونَكَ فرا نمیگیرند
ترا إِلَّا هُزُوًا مگر مثل کسی که باو استهزا و بر وجه سخریت میگویند أَهَٰذَا الَّذِي آیا این آنکس است که
بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا برانگیخت او را خدای فرستاده شده بحق إِنْ كَادَ نزدیک بود که این کس
یعنی محمد بسخن دلفریب و بسیاری جهد در دعوات و کثرت ایراد دلایل مدعای خود لَيُضِلُّنَا

گمراه گرداند ما را عَنْ آلِهَتِنَا از پرستش خدایان ما لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا اگر نه آن بودی که ما صبر
کردیم عَلَيْهَا بر عبادت آنها و ثابت قدم شدیم در پرستش ایشان ما را باز میداشت از آن بجهت
کثرت دعوت کردن او بتوحید که قایل این قولند وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ و زود باشد که بدانند حِينَ
يَرَوْنَ الْعَذَابَ آنهنگام که معاینه بینند عذاب را که مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا که کیست از اهل ایمان
و ایشان گمراه تر از طریق هدی از سعید جبیر مرویست که مشرکان سنگی یا کلوخی یا چوبی را می پرستیدند
و چون سنگی نیکوتر یا چوبی بهتر دیدندی معبود خود را گذاشته بپرستش آن پرداختندی حق تعالی فرمود که
أَرَأَيْتَ آیا دیدی مَنِ اتَّخَذَ کسی را که فرا گرفت إِلَٰهَهُ هَوَاهُ هوای خود را خدای خود یعنی کسی را
که هر چند گاه آنچه آرزو باشد بپرستد ابن عباس فرموده که معنی آنست که آیا دیدی آنرا که ترک عبادت خالق
خود کرد و تابع آرزوی باطل خود شده سنگ را پرستید و بر آن ثبات ورزید محققان گفته اند که هر که
غیر خدا چیزی را دوست دارد اگر چه خدا پرستد در حقیقت خدای خود را پرستیده زیرا که هوای او
او را بمحبت غیر خدا میدارد و سید حسینی در طرب المجالس آورده که چون آدم صفی را با حوا عقد بستند ابلیس
و دنیا را با یکدیگر پیوستند همچنانکه از امتزاج آنها آدمی وجود گرفت از وصلت اینها هوا متولد شد و در مهد
طبیعت از جوشش اخلاط اربعه تربیت یافت و جمله اوصاف ذمیمه که بازار دنیا را رواج و رونق از آنها است
از هوا مدد می یابد و رسوم عادات مردوده و مذاهب مختلفه همه از ظهور آن تاثیر می پذیرد و قوت غلبه او
تا بحدیست که الهوی اقل اله عبد فی الارض در شان او وارد شده و زبان قرآن در بیان او چنین فرموده
که أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ گویا که اصل هواست و آلهه باطله فرع اویند و از نجاست که مخالفت
سبب و صولت بر آنکس که هوای خود را خدای خود ساخته أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ آیا پس
پس تو باشی بر و وَكِيلًا نگهبانی که او را باکراه و اجبار از آن منع کنی یعنی قادر نیستی أَمْ
تَحْسَبُ بلکه گمان میبری أَنَّ أَكْثَرَهُمْ که بیشترین مشرکان يَسْمَعُونَ میشنوند
بگوش هوش أَوْ يَعْقِلُونَ یا تعقل میکنند بدان دلایل توحید را و حجج و آیات هادیه را
و بجهت این پند را اهتمام داری و طمع میکنی در ایمان ایشان نه چنین است و تخصیص اکثر بجهت
آنست که بعضی از ایشان ایمان آوردند و بعضی بمکر طریق حق را تعقل کردند و دریافتند اما بجهت
استکبار یا خوف قوت ریاست مکابره نمودند إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ نیستند ایشان مگر مانند
چهارپایان در عدم انتفاع بسماع کلام و عدم تدبر در ادله قدرت ملک علام و آیات و معجزات سید
انام صلی الله علیه و آله بَلْ هُمْ بلکه ایشان أَضَلُّ سَبِيلًا گمراه ترند از انعام از روی راه رفتن چه
ایشان انقیاد متعهد خود میکنند و آنچه بآن مأمورند منقادند و اینها از عبادت پروردگار خود ابا
مینمایند و دیگر چهارپایان مطالب چیزی اند که ایشان را سود دارد و مجتنب از آنچه ایشان را ضرر رساند

از ثواب که اعظم منافع است میگریزند و در سیئات که موجب اشد عذابست می‌آویزند و نیز انعام اگرچه اعتقاد ندارند بحق و کسب خیر نمیکنند اما معتقد باطل نیز نیستند و کسب شر نمیکنند بجهة عدم شعور بخلاف این گروه و دیگر جهالت انعام ضرر بکسی نمیرساند و جهالت کافران موجب ضلالت و فتنه است و منع مردمان از حق و دیگر متمکن نیستند بر طلب کمال پس تقصیری از جانب آنها نیست و ذم بر آنها مترتب نگردد و این جماعت مقصرند و مستحق اعظم عقاب بر تقصیر خود بعد ازین بیان دلایل قدرة خود میکند تا بندگان دران تأمل کرده راه بوحدانیت او برند و میفرماید که أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نظر نمیکنی ای بیننده إِلَىٰ رَبِّكَ بصنع پروردگار خود که از محض قدرت خود كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ چگونه کشید و گسترانید سایه را از ظهور صبح تا بر آمدن آفتاب و زمان آن ظل خوشترین ازمنهٔ روز است چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع است و انقباض نور بصر و شعاع شمس مسخن هوا و مفرق نور باصره و دران محل این هر دو منتفیست لهذا از جملهٔ نعم بهشت ظل ممدود خواهد بود وَلَوْ شَاءَ و اگر خواستی خدا لَجَعَلَهُ هر آینه گردانیدی آن سایه را سَاكِنًا ثابت و آرام یافته بر یکنوال و یا غیر متقلص خواهد بود بآنکه شمس بر وضع واحد مقیم باشد بقوله ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ پس برگردانیدیم آفتاب را عَلَيْهِ بر شناختن آن سایه دَلِيلًا راهنمایی چه سایه بآفتاب شناخته نمیشود زیرا که سایه نزد حس ظاهر نمیگردد تا آنکه آفتاب طلوع کند و ضوء آن بر بعض واقع شود و یا آنکه سایه یافت نمیشود و متفاوت نمیگردد مگر بسبب حرکت آفتاب و از ابن عباس منقولست که دلالت شمس باینمعنیست که اگر شمس نبودی سایه شناخته نشدی و اگر نور نبودی ظلمت دانسته نشدی و هر چیزی شناخته میشود باضداد آن ثُمَّ قَبَضْنَاهُ پس فرا گرفتیم سایه را إِلَيْنَا بسوی خود یعنی زایل ساختیم آنرا بارتفاع شمس در موقع آن چه هرچند آفتاب بلند میشود سایه کم میشود و کلبی گفته که چون آفتاب طالع شد حق تعالی قبض ظل میکند و فرا میگیرد آنرا قَبْضًا يَسِيرًا فرا گرفتنی آسان یعنی اندک اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع او بجای سایه آوردیم و آنرا بتدریج قبض نمودیم و زایل ساختیم چه اگر یکبار مقبوض شدی مهمات مردمان که بسایه باز بسته است معطل ماندی و وجه دیگر در معنی آیه آنست که نمی‌بینی که حق تعالی چگونه بکشید سایه را در وقتی که بنا کرد آسمانرا همچون قبه و این قبه سایهٔ خود را بر زمین افکند و اگر خدا خواستی او را ساکن گردانیدی تا هم بران حالت بماندی پس آفتاب را آفریدی و آنرا بران سایه دلیل گردانیدی که از پیش میرود و سایه از پی وی همچون کسی که از پی دلیل و رهنمای خود میرود و بعد از ان قبض کرد سایه را قبضی بتدریج تا منتهی شد بغایت نقصان و نزد بعضی مراد ظل زمین است یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضناه راجع بدلیل و معنی اینکه خدای در شب بسط زمین کرد و عالم را تاریک ساخت و آنرا دوامی نداد

بلکه

بلکه آفتاب را طالع ساخته دلیل شناخت او گردانیده که تُبَيَّنُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا و اوقات روزها را نیز دایم نساخت بلکه آن دلیل را که شمس است قبض کرد باول تا باز شب درآمد و این هر دو زمان که عبارت از شب و روز است جهة آرایش و آرامش خلق تعیین فرمود و در عین المعانی آورده که مد ظل عبارتست بزمان فترت که مردمان در ظلمت حیرت بودند و شمس نور اسلام که طلوع جمال سید انام علیه الصلوة والسلام است از افق کرام طالع گشت و اگر آن سایه دایم بودی خلق در تاریکی ظلمت مانده بروشنی کامی نرسیدندی

بیت گرنه خورشید جمال یار گشتی رهنمون ٭ از شب تاریک غفلت کی نبردی ره برون ٭

صاحب کشف الاسرار گوید که این آیه از روی ظاهر معجزهٔ مصطفی است صلی الله علیه و آله و بفهم اهل حقیقت اشارت بقرب و کرامت وی اما بیان معجزه آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در سفری بوقت قیلوله زیر درختی فرود آمد یاران بسیار همراه بودند و سایهٔ درخت اندک بود حق تعالی بقدرت کامله و اظهار معجزهٔ نبویه سایهٔ آن درخت را ممدود گردانید چنانکه لشکر اسلام دران سایه آسودند و این آیه نازل شد و نشان خصوصیت و قرب آنست که فرمود الم تر الی ربک موسی را بوقت رؤیت داغ لن ترانی بر دل نهاد و این حضرت را بی طلب فرمود که مرا می‌بینی و در من مینگری و دیگر چه میخواهی وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ و او آنکسیست که گردانید لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا برای شما شب را پوشش تا در وی آرام گیرید همچنانکه در لباس آرام میگیرید وَالنَّوْمَ سُبَاتًا و خواب را راحتی تا دران آسایش یابید بقطع شواغل و صنایع وَجَعَلَ النَّهَارَ و گردانید روز را نُشُورًا خداوند انتشار و پراکنده شدن دران برای طلب معیشت و یا آنکه مقرر کرد روز را یعنی شما را روز از خواب برانگیخت مانند برانگیختن مردگان این اشارتست بآنکه خواب و بیداری نمونهٔ موت و نشور است چه نوم مشابه موتست در قطع حیوة و نشور برانگیخته شدنست از خواب مانند بعث اموات بعد از موت و از لقمان حکیم که بان ارشاد پسر خود نموده اینست که گفت ای پسر من همچنانکه بخواب میروی پس بیدار میشوی بهمین طریق خواهی مرد و مبعوث خواهی گشت وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ و اوست آنکه فرستاد بادها را بُشْرًا بشارت دهندگان بباران بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از نزول رحمت او که بارانست چه وزیدن بادها غالبا دلالت میکند بر وقوع باران دران زمان وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا از آسمان مَاءً طَهُورًا آبی پاک کننده که مزیل حدث و خبث است چنانکه در جایی دیگر میفرماید که وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ و بیان مسایل متفرعهٔ احکام طهارت برین آیه در منهج الصادقین مذکور است حاصل که حق تعالی میفرماید بر وجه انعام و امتنان که ما فرو فرستادیم آب پاک کننده را که بارانست لِنُحْيِيَ بِهِ تا زنده کنیم بآن آب بَلْدَةً مَيْتًا شهری مرده یعنی موضعی را که در خشک سالی بوده یا مکانی را که در زمستان خشک و افسرده گشته زنده

کردانیم و تازه و تر سازیم **وَنُسْقِيَهُ** و بیاشامانیم **مِمَّا خَلَقْنَا** از انچه آفریده ایم **أَنْعَامًا** چهارپایان را
وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا و مردمان بسیار را یعنی از اهل بادیه چه ارباب قری و بلاد از انهار و منافع هست که
بدان از آشامیدن آب باران مستغنی اند **وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ** و بدرستیکه ما کردانیدیم باران را **بَيْنَهُمْ** میان
ایشان در شهرهای مختلف و اوقات متفاوت بصنعتهای مختلف یعنی بزرك قطره و ریزه و غیر آن
از قلت و کثرت بحسب حکمت و مصلحت از ابن عباس مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که
هیچ سالی نباشد که باران آن از سال دیگر بیشتر بود یا کمتر و لیکن حق تعالی تقسیم آن فرموده میان بندکان خود
بر هر تقدیر که خواهد باینوجه که بجهت معصیت باران شهر ایشان را بشهری دیگر یا ببیابانها و دریاها ریزان
سازد پس این آیه تلاوت فرمود که ولقد صرفناه بينهم و کویند معنی آیه آنست که مکرر کردیم ما سخن
ابر و باران را در قرآن یا سایر کتب **لِيَذَّكَّرُوا** بجهت آنکه تدبر کنند بندکان در ان تا بحق نعمت
ما معرفت پیدا کنند و بقدرة ما عارف شوند و شکر کذاری نمایند و عبرت کیرند بصرف آن از ایشان
یا بسوی ایشان و بجهت آن ترک معصیت نمایند یا سپاس داری آن کنند **فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ** پس
سر باز زدند بیشتر مردمان و قبول آن نکردند **إِلَّا كُفُورًا** مکر ناسپاسی و کفران نعمت را و یا جحود
ورزیدند و کفتند ما باران داده شدیم بجهت فلان و فلان ستاره و شبهه نیست که هر که عقیده اش
این باشد که باران از ستارکانست و علت آن هبوط و صعود کواکبست کافرست اما اکر معتقدش چنین
باشد چنین باشد که باران از خلق الله است و کواکب وسایط و امارات اند که حق تعالی برای نزول آن مقدر
فرموده کافر نمیشود **وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا** و اکر میخواستیم هر آینه می انکیختیم **فِي كُلِّ قَرْيَةٍ** در هر دیهی **نَذِيرًا**
پیغمبری بیم کننده اما ما بجهت تعظیم شان و علو مکانت تو و تفضیل تو بر سایر انبیا نبوة بر تو ختم کردیم و ترا
بر کافه مردمان مبعوث ساختیم تا روز قیامت پس مقابل ساز این نعمت را بثبات و اجتهاد در دعوت
و اظهار حق **فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ** پس فرمان مبر کافران را که ترا بدین آبای خود دعوت میکنند **وَجَاهِدْهُمْ** و جهاد کن با ایشان **بِهِ** بفرمان یا بترك طاعت ایشان که فلا تطع دالست بران
مراد آنست که کفار اجتهاد میکنند در ابطال حق پس تو در مقابله ایشان از ازالهٔ باطل نما و در مخالفت
ایشان اجتهاد نما و مجاهده کن **جِهَادًا كَبِيرًا** مجاهده کردنی بزرك یعنی بحث و بسیار با همه ایشان
چه تو مبعوثی بر کافهٔ عالمیان بحجج بینه در رفع و دفع شبهه باطله ایشان که اکبر جهاد تو دینست با اعدا بشمشیر
جد و جهد نمای و حدیث رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر اشارتست باین و برین دلالتست
بر آنکه مجاهده و اجتهاد در حل شبهه مبطلین و اعدای دین از اجل جهاد است و اعظم از ان میتواند بود
که مراد مقاتله باشد یعنی ای محمد با همه کفار جهاد و قتال نمای و بشمشیر آبدار و توفیق حضرت پروردکار
بعد از ان تعداد نعم دیکر میکند که دلالت تامه دارد بر قدرت کامله و میفرماید که **وَهُوَ الَّذِي** و اوست

انکه

انکس که بحکمت شامله **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ** بهم کذاشت دو دریا را یعنی مجاور و ملاحق هم ساخت پی انکه
بهم آمیزند **هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ** پس یکی آبیست شیرین و بسیار خوش مزه که از فرط عذوبت دافع تشنکیست
وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ و این دیکر آب شور و تلخ یعنی بحر فارس و روم **وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا** و ساخت میان
این دو دریا **بَرْزَخًا** حاجزی و مانعی از قدرت خود **وَحِجْرًا مَحْجُورًا** و حرامی محروم تا و اکر یکی بر
دیکری غلبه کند یعنی میان آنها تنافری بلیغ پیدا کردیم بر وجهی که کویا یکی بدیکری میکوید که حجرا محجورا
یعنی از من دور شو و بمن آمیخته مشو همچنانکه کسی آنرا بدشمن خود میکوید تا از شر او ایمن کردد و تحقیق
این کلمه در بالا معلوم شد و تحقیق این غرض درین مقام آنست که حق تعالی بقدرت کامله خود حاجزی
و مانعی در میان این هر دو دریا پیدا کرده تا بهم مختلط نشوند و باقتدار تمام خود منع بلیغ فرموده
انکه ملح اجاج افساد کند در عذب فرات آنرا از عقوبت خود ش متغیر کرداند و تر د بعضی حجرا
محجورا محدود است یعنی بین البحرین حدی معین و مقرر کردیم مانند دجله که میان دو دریا
کشیده است و نمیکذارد که هر دو بهم رسند و طعم یکدیکر را فاسد کنند و کویند مراد بحر عذب نهرست
بحر عظیمست مانند نیل و سیحون و دجله و جیحون و بحر ملح سایر دریاها و برزخ میان آنها بیابانها
و شهرها که بینهما واقع شده اند و بنابرین قدر تمدد فصل است و اختلاف صفت با انکه مقتضای
اجزای هر عنصری آنست که متلاصق و متشابه یکدیکر باشد در کیفیت **وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ**
و اوست که آفرید از محض قدرت **مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا** از آب آدم را علیه السلم یعنی آبی که طینت او بدان
تخمیر کرد و یا آنکه ابر و اجزائی از مادهٔ بشر کردانید تا مجتمع شود صفت سلامت و قبول اشکال و هیئت
بشریت کند بسهولت و یا خلق کرد جنس آدمی را از آب منی **فَجَعَلَهُ** پس کردانید **نَسَبًا وَصِهْرًا**
خداوند نژاد و نیو یعنی انسان را بر دو قسم تقسیم فرمود ذکور که نسب انسان بدیشان بود چنانکه
فلان بن فلان و اناث که مصاهرت و دامادی بایشان وجود کیرد مانند اینست قوله تعالی
فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ و از امیر المومنین علیه الصلوة و السلام مرویست که نسب
آنست که نکاح او حرام باشد و صهر آنکه مناکحه با آن حلال باشد چون دختران عم و عمه
و از ضحاك مرویست و از قتاده نقلست که نسب هفت صنفند و صهر پنج صنف که
حق تعالی ذکر ایشان فرموده در آیهٔ کریمهٔ حرمت علیکم امهاتکم تا آخر و کویند نسب پسران و
دختران اند **وَكَانَ رَبُّكَ** و هست پروردکار تو **قَدِيرًا** توانا بر آفریدن بنین و بنات و ذکور
و اناث که متقابلانند مخلوق از ماده واحده با عضای مختلفه و اطباع متباعده و کاه هست
که از نطفهٔ واحدهٔ توامان که ذکریت و انثائی ایجاد میفرماید جلت عظمته و قدرته از سدی
که یکی از مفسران و مشاهیر اهل سنتست روایتست که این آیه در شان علی شان پیغمبر صلی الله علیه و آله

وعلی ابن ابی طالب علیه السلم نزول یافته ومناسبت بر تزویج حضرت خیر النسا فاطمه زهرا علیها السلم
وشاه اولیا ودامادی آنحضرت بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله واز ابو قبیته روایتست که گفت از
محمد بن سیرین که یکی از رواة معتبرهٔ اهل سنتست شنیدم که گفت این آیه در شان عالیشان حضرت
شاه ولایت پناه امیر المؤمنین علی علیه السلم نازل گشت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله تزویج کرد فاطمه علیها السلم را
بوی پس آنحضرت جامع نسب وسبب بود اما نسب بجهت آنست که پسر عم پیغمبر خدا بود واما سبب
زیرا که شوهر دخترش بود وهیچ کس از صحابه جامع این دو صفت نبود مگر او واز حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله روایتست که حق تعالی خلق علقه کرد در صلب آدم علیه السلم وبصلب شیث علیه السلم رسانید وبعد از آن
از صلب طاهرین بارحام طاهرات نقل میکرد تا بصلب عبد المطلب رسید آنگاه آنرا دو نصف کرد
یک نصف آنرا در صلب عبد الله نهاد ونصف دیگر را در صلب ابو طالب از اول مرا آفرید که محمدم ومرا
نبوت ورسالت وکتاب کرامت فرمود واز دویم حضرت علی را خلق کرد وویرا ولایت وطهارت
وسخاوت وشجاعت ارزانی فرمود فذلک قوله تعالی وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا
وَصِهْرًا فانا وعلی خلقنا من نور واحد مرا وعلی را از یک نور ایجاد فرمود وابو احمد بن داود بن
سلیمان از امام علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا روایت کرده که آن حضرت فرمود که از آبای
کرام خود شنیدم که امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که رسول خدا روزی مرا گفت که ای علی ترا سه چیز
داده اند که مرا نداده اند یکی آنکه پدر زنی چون من ترا داده اند ودویم جفتی چون فاطمه علیها السلام
سیم فرزندانی چون امام حسن وامام حسین علیهم السلام واز امام جعفر صادق علیه السلم مرویست
که امام حسین علیه السلم فرمود که روزی با برادرم امام حسن در بعضی از کوچهای مدینه میرفتیم جابر
جابر بن عبد الله انصاری وانس بن مالک می آمدند چون جابر نزد ما رسید در دست وپای ما افتاد
وبوسه بر دست وپای ما میداد انس او را ملامت کرد که تو مردی بزرگ سالی ومکان ومرتبه که ترا است
از رسول این حال مناسب آن نیست جابر گفت ای انس ملامت من مکن وخاموش شو که من از رسول
صلی الله علیه وآله چیزی شنیدم در حق ایشان که گمان نداشتم که هیچ آدمی را آن باشد انس گفت آن چیست
گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه وآله که فرمود چون خدای خواست که مرا بیافریند نطفه بیافرید
از نور سفید ودر صلب آدم نهاد وبعد از آن از اصلاب طاهرین بارحام طاهرات منتقل میساخت
تا بصلب عبد المطلب رسانید پس آنرا دو نیمه کرد یک نیمه بعبد الله داد ویک نیمه بابی طالب از عبد الله
من بوجود آمدم واز ابی طالب امیر المؤمنین علی علیه السلم آنگه نور من بفاطمه نقل کرد پس از امیر المؤمنین علی
وفاطمه امام حسن وامام حسین علیهم السلم بوجود آمدند وایشان طاهر ومطهرند اما نطفه فاطمه علیها السلم
بامام حسن انتقال کرد ونطفه امیر المؤمنین علی علیه السلم بامام حسین علیه السلم وبعد از آن از صلب امام حسین علیه السلم

آن نطفه

آن نطفه منتقل خواهد شد بائمه هدی تا بقیامت ودر خبر است که رسول خدا صلی الله علیه وآله
فرمود که روزی فرشته نزد من آمد که قبل از آن نیامده بود ومرا خطابی کرد که پیش کسی نگفته
بود وآن این بود که السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا اَوَّلُ یَا آخِرُ یَا حَاشِرُ گفتم ای ملک این چه خطاب است
گفت تو اولی باینمعنی که اولین کسی که سر از خاک بردارد در روز قیامة تو باشی وآخری باین اعتبار
که ختم پیغمبرانی وحاشری باینوجه که حشر در روز قیامت بتو وامت تو باشد گفتم چه نام داری گفت
محمود گفتم ای محمود بچه کار نزول یافته گفت جِئْتُکَ لِتُزَوِّجَ النُّورَ مِنَ النُّورِ آمده ام بتو تا تزویج نمایی
نور را بنور گفتم این دو نور کیستند که بهم تزویج نمایم گفت فاطمه وعلی وحکم الهی چنانست که در زمین
میان ایشان عقد نکاح کنی که حق تعالی در آسمان عقد نکاح ایشان بسته من گفتم سمعا وطاعة
وچون برخواست بر میان هر دو کتف او نوشته دیدم وآن نوشته این بود که لا اله الا الله محمد
رسول الله علی ولی الله ایدته بعلی ونصرته به گفتم ای محمود چند گاهست که میان دو کتف تو
این نوشته است گفت قبل ان یخلق الله آدم باربعة وعشرین الف عام پیش از آنکه خدای تعالی
آدم را آفریند به بیست وچهار هزار سال وچون این فرشته برفت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
فاطمه را بعلی علیهما السلام تزویج فرمود وخوارزمی از ابو العلا حافظ همدانی روایت کرده واو از امام حسین
بن علی علیهم السلم واو از پدر بزرگوار خود که آنحضرت فرمود که در خانهٔ ام سلمه نشسته بودم که ناگاه
فرشته بر آنحضرت نازل شد که بیست سر داشت وبروایت کلبی بیست وسه سر داشت ودر هر سری هزار
زبان ودر هر زبانی بلغتی تسبیح وتقدیس خدا میکرد که مشابه بلغت دیگر نبود کف دستش فراخ تر
از هفت آسمان وهفت زمین بود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پنداشت که جبرئیل است فرمود ای جبرئیل
هرگز باین صورت نزد من نیامده آن فرشته گفت من جبرئیل نیستم مرا صرصائیل میگویند حق تعالی مرا
بتو فرستاد تا تزویج کنی نور را بنور گفتم کرا بکه دهم گفت ابنتک فاطمة بعلی ابن ابی طالب علیه السلم
وبیان تزویج فاطمه علیها السلام بروایت امیر المؤمنین علی علیه السلم وعبد الله عباس وعبد الله مسعود
وجابر بن عبد الله انصاری وانس بن مالک وام سلمه بطریقی که در مناقب خوارزمی وکتاب ذریة طاهره
وکشف وغیره با اختلاف الفاظ باینوجه است که چون فاطمه بحد بلوغ رسید اکابر قریش از اهل شرف
ومال بخواستگاری وی برخواستند رسول صلی الله علیه وآله هر یکی را جوابی میداد واز جمله ابو بکر خواستگاری
بود وگفت یا رسول الله مرا بخشیست که فاطمه را بمن دهی چه تو سابقه اسلام وصحبت من میدانی واینمعنی را
سه مرتبه تکرار کرد ودر مرتبه سیم حضرت فرمود کار فاطمه بمن نسبت ندارد بلکه بمشیت الهی باز گشته است
هرکرا خواهد دهد عمر نیز آمد وخواستگاری نمود چنین جواب شنید پس عمر با ابو بکر ملاقات کرد
وگفت گمان من چنانست که رسول میخواهد دختر خود را بیکی از اشراف عرب دهد که او را مال ومنال

بسیار باشد و صاحب قبایل و عشایر باشد تا با و قوتی پیدا کند درین بودند که عبد الرحمن بن عوف
برسید و گفت چه میگویید ایشان او را برین قصه مطلع ساختند عبد الرحمن گفت من بروم
و خواستگاری کنم و کان من جنانت که مرا اجابت کنم چه مرا مال و ضیاع و عقار بسیار است
و رسول درویش است و ممکن است که بمال مایل شده دختر بمن دهد پس جامهای نیکو در پوشید
و خود را ببوی خوش معطر گردانید و نزد رسول آمد و خواستگاری کرد حضرت هیچ جواب نداد عبد
الرحمن گمان برد که بجهت تعیین صداق توقف کرده گفت یا رسول الله چندین شتر و گاو و گوسفند
و زر و سیم بصداق بدهم حضرت در غضب شده دست مبارک دراز کرد و کفی سنگریزه برداشت
و در کنار عبد الرحمن ریخت همه در و مرجان گشت گفت ابن برادر تا مال تو بیشتر شود و بعد ازان فرمود
که نگفتم که کار فاطمه بارادهٔ الهی باز بسته تا بکسی که خواهد دهد والله که اگر بعد ازین کسی دیگر خطبهٔ او کند
شکایت او را بخدا کنم عبد الرحمن منفعل شده باز گشت پس روزی ابو بکر و عمر و سعد بن معاذ
مجتمع شده گفتند رسول خطبهٔ سادات سادات و اشراف قریش رد فرمود کان ما آنست که رسول
فاطمه را بعلی خواهد داد پس بطلب امیر المؤمنین برخواستند و او را در نخلستان بعضی انصار یافتند
که از آب میداد باجرت چون ایشان را بدید رطبی چند که حق وی بود حاضر ساخت تا بخوردند
و ایشان صورت حال بعرض رسانیدند ابو بکر گفت یا علی خدای تعالی مجامع فضل و شرف و سخاوت
و شجاعت در وجود تو جمع کرده و ترا بانواع کرامت مخصوص ساخته و هیچ خصلتی از خصایل پسندیده
ندانیم مگر که در تو موجود است و مکان و مرتبه و قرابت و صحبت و متابعت تو با رسول بر هیچ کس پوشیده
نیست اشراف قریش همه خواستگاری فاطمه کردند رسول اباکرد و تو خطبه نکردی امتناع تو ازین جهت
و تو میدانی که شرف دنیا و آخرت در نکاح او باز بسته است و کان ما آنست که خدا و رسول او را برای
تو باز گرفته اند حضرت از استماع این سخن آب در دیدهٔ مبارک بگردانید و فرمود مرا رغبت بسیار است
اما مانع خطبه دو چیز است درویشی و تنگدستی و دیگر حیا از حضرت رسالت که در مواجهه این سخن را
با او باز گویم ایشان گفتند ترا بهر حال خطبه باید کرد و او را برین تحریص نمودند پس امیر المؤمنین علیه السلام
بخانه آمد و تبدیل جامه نمود و بدر حجرهٔ رسول خدا آمد و رسول در حجرهٔ ام سلمه بود پس در بزد رسول
در زدن او را بشناخت پیش از آنکه گوید من علی ام فرمود ای ام سلمه در بگشا تا او در آید ام سلمه گفت نه خدا
ما را فرموده که از مردان پنهان شویم فرمود ای ام سلمه این مردیست که احمق و بیکار نیست بلکه برادر
و پسر عم منست و دوسترین خلقان بنزد من ام سلمه گفت من برفتم و در بگشادم و بجدا که در را نگه
داشت تا که من پنهان شدم و بعد ازان در آمد و گفت السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته
رسول گفت و علیک السلام و رحمة الله و برکاته و نزد رسول بنشست و سر در پیش افکند و میخواست

که سخن

کسخنی بگوید و حیا مانع او میشد رسول فرمود یا علی سخنی و حاجتی که داری بگوی وی خاموش شد حضرت
فرمود شاید که تو بخطبهٔ فاطمه آمده باشی گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود هرچه خواهی بقضی و روا ست
پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که یا رسول الله تو دانی که در زمان طفولیت مرا از پدر و مادر پذیرفته و بجای
فرزندم نگاه داشته و همیشه از پدر و مادر بر من مشفق تر بوده و آداب علوم دینیه مرا تعلیم داده
و تو دانی که ذخیرهٔ من در دنیا و آخرت چیست و حق من و قرابت سابقهٔ من از اسلام بر تو پوشیده نیست
و من شنیدم که تو گفتی هر سببی و نسبی منقطع شود مگر سبب و نسب من بعد ازان گفت یا رسول الله من
بخطبهٔ فاطمه آمده ام و طمع دارم که دست رد بر روی من نیفشانی و امید دارم که حق تعالی بالطاف
عمیم خود از و نتایج طیب و طاهر ایجاد فرماید رسول صلی الله علیه و آله ازین سخن خندان شد و فرمود
یا علی چیزی داری که آنرا بصداق فاطمه بدهی تا آنرا صرف زفاف کند گفت یا رسول الله بر تو مخفی نیست
که مرا غیر از اسبی و شتری آبکش و تیغی و زرهی نیست حضرت فرمود اسب و تیغ ترا در جهاد بکار می آید ازا
نتوان فروخت و بشتر نیز احتیاج داری تا باری که داشته باشی برو نهی برو و زره را بفروش که
چندان ضرورتی نداری چه پیکان بر دشمن غالب و مستولی شد پس امیر المؤمنین فرحناک شده از نزد
رسول الله بیرون آمد و بمصلای خود رفت و بنماز مشغول شد رسول صلی الله علیه و آله سلمان را گفت
برو و امیر المؤمنین را بخوان سلمان و گفت اجیب رسول الله اجابت کن رسول خدا را امیر المؤمنین
نزد پیغمبر آمد حضرت چون او را بدید گفت بشارت باد ترا ای علی که حق تعالی فاطمه را بتو تزویج فرمود در
آسمان پیش از آنکه من او را بتو دهم در زمین و درین حال فرشتهٔ بمن آمد که پیش ازین نیامده بود و مرا گفت
مژده باد ترا ای محمد باجتماع شمل و طهارت نسل من گفتم نام تو چیست گفت بسطائیل یکی از موکلانم بر
قایمهٔ از قوایم عرش و من از خدای درخواستم تا این بشارت از جانب او بتو رسانم و جبرئیل بر اثر
من می آید تا تفصیل احوال بسمع شریف تو رساند پس در عقب او جبرئیل نازل شد و مرا بشارت داد
و گفت یا رسول الله حضرت عزت امر فرمود بملایکهٔ مقربین تا در آسمان عقد نکاح بستند میان
فاطمه و علی علیهما السلام پس حریری از حریرهای بهشت در دست من نهاد بر آنجا چیزی نوشته گفتم
یا روح الامین این نوشته چیست گفت بر اینجا نوشته که حق تعالی نظر کرد بر زمین و ترا برگزید
برسالت و بار دیگر اطلاع فرمود بران و برای تو برادری و مصاحبی و وزیری برگزید و دختر
ترا بوی داد گفتم آن کیست گفت علی ابن ابی طالب که برادر دینی و پسر عم نسبی و وزیر و خلیفهٔ
تست و حق تعالی امر فرمود خازنان بهشت را تا بهشتها را آراستند و بغرف و منازل آن خطاب
رسید تا بانواع حلی و حلل و جواهر آراسته شد و حور العین را فرمود تا خود را بیاراستند و بقرائت
سورهٔ یس و طه و طواسین مشغول شدند و بادهای بهشت را فرمان رسید تا انواع عطر و طیب

برداشتند ودر بهشت پراکنده ساختند وفرشتکان همهٔ آسمانها را امر کرد تا در آسمان چهارم حاضر آمدند
بنزدیك بیت المعمور ومنبری از نور بنهادند واین آن منبراست که آدم بران خطبه خوانده در وقتی
که حق تعالی اورا تعلیم همهٔ اسما فرمود وبر فرشتهٔ که نام او راحیل است وافصح ملایکه خطاب آمد که بر بالای
منبر رفت وخطبهٔ فصیحانه مشتمل بر حمد خدای ادا کرد و بعد از ان کفت ای فرشتکان من کنیز خودرا
به بندهٔ خود دادم پس فرشتکان همه برین کواه باشید پس جبرئیل کفت همهٔ آسمانها از ین خرمی بحرکت
درآمدند وخدای تعالی مرا فرمود تا عقد نکاح بستم وفرشتکانرا کواه کرفتم واین نوشته کواهی فرشتکانست
برین حریر وحق تعالی فرموده تا آنرا عرض کنم بر تو ومهر از مشك بران نهم وبرضوان که خازن بهشتست
بسپارم ودرخت طوبی را فرمود تا انچه داشت از حلی وحلل نثار کرد بعد از ان ابری فرستاد تا در ویاقوت
وانواع جواهر نثار کرد وفرمود تا فرشتکان سنبل وقرنفل بر وفشاندند وحور العین برچینند وبیکدیکر
میدهند وبان فخر میکنند تا روز قیامت ومیکویند که این نثار تزویج فاطمهٔ زهراست بنزدیك
شما تا روز قیامت رسد بر صراط باستید وهرکه بر شما بکذرد که مثقال حبهٔ از محبت علی در دل او باشد ومحبت
فاطمه وفرزندانش این جواز که مضمونش بیزاریست از آتش دوزخ ورسیدن ببهشت نعیم بوی دهید واورا
ببهشت رسانید بی حساب واین حکمیست که من کردم بیش از انکه خلقانرا آفرینم پس جبرئیل کفت که روز
قیامت بر صراط بایستم واین فرشتکان با من باشند وآن طومارها در دست کرفته چون یکی از
شیعیان ودوستان علی واولاد او بکذرند این نامه را بدست راست نهند ودر عنوانش نوشته که
بَرَاءَةٌ مِنَ الْعَلِيِّ الْجَبَّارِ بِشِيعَةِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ مِنَ النَّارِ پس از برای ایشان مرکبان از نور بیاورند
بازینهای از یاقوت سرخ فرش آن از حریر ودیبای سبز شیعیان علی بران نشسته فرشتکان در پس و
پیش ایشان بتسبیح مشغول شوند ودر بهشت و
آن طومارها بیرون آرند وکویند ای مردمان بیائید وجواز خدا را برخوانید رضوان وخازنان
بهشت کویند که یا اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ اُدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِینَ پس درهای بهشت بر ایشان بکشایند
وآنرا باعلای درجات رسانند ودر اعلا علیین ایشانرا رفیق تو وعلی واولاد او کردانند بعد از ان
پیغمبر خدا فرمود که هرکه خواهد که حق تعالی اورا چنان زنده دارد که ما را وچنان میراند که ما را
ودر قیامت اورا با ما حشر کند ودر درجهٔ ما باشد باید که بما تولا کند واز دشمنان ما تبرا نماید و
دوستان ما را دوست دارد ودشمنان ما را دشمن دارد ولعنت کند ایشانرا که حق تعالی ایشانرا لعنت
کرده بزبان پیغمبران وفرشتکان وجملهٔ خلقان پس رسول فرمود جبرئیل مرا کفت که منادی ندا کرد
از عرش که ای فرشتکان من وساکنان بهشت برکت باد شما را بتزویج فاطمه وعلی که من بر ایشان برکت
کردم وراحیل کفت بار خدایا کدام برکت باشد عظیمتر از کرامت تو ایشانرا وبشارت تو ایشانرا ببهشت

وصال

وحال انکه ایشان هنوز در دنیا اند حق تعالی فرمود یا راحیل از برکت بر ایشان آنست که ایشانرا بر محبت
خود جمع کردم واز فرزندان ایشان امامان بندکان کردانیدم تا ایشانرا شرایع دین واحکام و
آداب مرضیه تعلیم کنند وبایشان حجت لازم کردانم بر خلقان تا روز قیامت پس جبرئیل کفت
مرا خدای امر کرده که ترا اعلام کنم تا فاطمه را بعلی دهی بعقد نکاح وایشانرا بشارت دهی بدو پسر زکی ونجیب
وطاهر وفاضل در دنیا وآخرت یا علی فرشته حالی از نزد من رفت ومن در حال کس فرستادم وعزم کرد
که بامر خدای امتثال نمایم در باب تزویج تو بفاطمه پس امیر المؤمنین صلوات الله علیه سجدهٔ شکر بجای
آورد وحضرت رسول ویرا کفت برخیز وبمسجد رو که من در عقب تو می آیم تا انچه ملك تعالی ما را
امر فرموده بجای آوریم در حضور مهاجر وانصار وذکر فضیلت تو کنم آن قدر که چشم تو ودوستان تو
بدان روشن کردد امیر المؤمنین علیه السلام کوید که من از نزد رسول بیرون آمدم واز خرمی نمیدانستم که
چکونه براه میروم ودر راه بعبد الرحمن عوف رسیدم واورا کفتم رسول فاطمه را بمن داد وفرمود حق تعالی
اورا بتو داد وعقد شما را در آسمان بستند ورسول در اثر من می آید تا این حدیث را بر مهاجر وانصار بیان
کند عبد الرحمن بازکشت وبا من در مسجد آمد ورسول شادان در عقب ما برسید وبلال را کفت
تا منادی کرد وهمه مهاجر وانصار را در مسجد جمع کرد پس آنحضرت بنزدیك منبر بنشست تا همه مردمان
بجای خود نشستند انکاه بر منبر رفت وخطبهٔ فصیح ادا کرد وبعد از ان کفت ای مهاجر وانصار
بدانید که جبرئیل نزد من آمد ومرا خبر داد که خدای تعالی فرشتکانرا نزد بیت المعمور جمع کرد وایشانرا کفت
که کواه باشید که من فاطمهٔ زهرا را بعلی ابن ابی طالب دادم پس بنشست وفرمود ای علی برخیز وبرای
خود خطبه کن امیر المؤمنین علیه السلام برخواست وخطبهٔ فصیح مشتمل بر حمد الهی بخواند وبعد از ان فرمود
که بدانید ای معشر مردمان که رسول خدا دختر خود را فاطمهٔ زهرا بمن داد پس از وی برسید وکواه شوید که
من راضی شدم همهٔ مردمان کفتند که راضی شدی یا رسول الله فرمود راضی شدم ونیکو دامادیست اورا
ونیکو برادریست مرا واو سید وبهترین مردمانست در دنیا وآخرت واز جملهٔ صالحانست پس امیر المؤمنین
برخواست وسر بر زمین نهاد وشکر خدا را بتقدیم رسانید پس اصحاب مبارکباد کفتند وحضرت
رسالت صلی الله علیه وآله بفرمود تا طبقی خرما بیاوردند وهمه از ان بخوردند وتبرك بخانه بردند ورسول
صلی الله علیه وآله بحجره رفت وزنانرا فرمود که بدین شادی وخرمی دف زنید دف بزدند واز هر جانب
ندای مبارکباد برآوردند انکه رسول صلی الله علیه وآله امیر المؤمنین را کفت برو وزره را بفروش
تا درین کار صرف کنی امیر المؤمنین کفت زره را ببازار بردم اعرابی بمن رسید وکفت یا علی این زره را
چند بمن میفروشی کفتم بپانصد درهم فروختم واینك درمها کفت بکه فروختی کفتم باعرابی کفت ویرا شناختی
کفتم نه فرمود آن جبرئیل بود پیش از انکه تو باز آئی او زره را بمن داد پس سلمان را بخواند ومشتی از ان زر

باو داد و گفت از برای فاطمه چیزی که ما یحتاج او باشد بخر و بلال را برفاقت او فرستاد و آن شصت و سه
درهم بود بستری که حشو آن پشم بود بچهار درهم بخریدند و مقنعه بچهار درهم و حصیری و آنچه بکار
میبایست از بالشی که از لیف خرما بود و گلیمی و مشک آبی و کوزه و سبوی چند و مطهره و جامه باریک از
پشم این جمله بخریدند و رسول در خانه ام سلمه بود آنها را نزد وی بردند ام سلمه چون در آن نگریست بگریست
و گفت بار خدایا برکت کن آل محمد را پس باقی درم را بام سلمه داد و فرمود نگاه دار تا وقت حاجت پس امیر المؤمنین
یکماه توقف کرد و شرم میداشت که اظهار زفاف کند و هر وقت رسول الله صلی الله علیه و آله او را در خلوت
دیدی گفتی یا علی بهترین زنان جهان را بتو دادم چه نیکو زیباست زوجه تو بعد از یکماه عقیل گفت ای برادر
چرا طلب زفاف نمیکنی تا باجتماع شما چشم ما روشن شود گفت ای برادر والله که رغبت من بنهایت رسیده
لیکن حیا مانع میشود گفت بیا تا برویم و من این حدیث را برسول عرض کنم پس برخواستند و روان
شدند در راه ام ایمن خادمه رسول بایشان رسید و گفت کجا میروید گفتند تا در رسول خدا جهت
زفاف فاطمه زهرا گفت شما باز گردید که این کار تعلق بزنان دارد و من ایشانرا بگویم و تعیین وقت نمایم
پس نزد ام سلمه آمد و این حدیث باز گفت ام سلمه فرستاد و زنان رسول را حاضر کرد چون رسول بخانه آمد
گفت سبب اجتماع شما چیست گفتند برای کاری که اگر خدیجه بودی چشمش بدین کار روشن شدی
رسول صلی الله علیه و آله چون نام خدیجه بشنید بگریست و گفت مانند خدیجه کجا یافت شود تصدیق
من کرد وقتی که قوم تکذیب من کردند و انیس من بود وقتی که مردمان مرا مستوحش میکردند و قوت داد
مرا بر دین خدا و مواسات کرد با من در نفس و مال و خانمان و خدای مرا امر کرد تا بشارت دادم او را بخانه
در بهشت از زمرد سبز زنان گفتند یا رسول الله هر چه تو از خدیجه گوئی بیش از آن باشد خدای تعالی
حشر او با ما او کناد یا رسول الله برادر و پسر عم تو التماس زفاف دارد و منتظر است تا چه اجابت آید و حیا مانع
او میشود که خود بعرض شما رساند گفت ای ام ایمن و برا طلبیده نزد من حاضر کردان چون حاضر کردانید
پس نزد رسول بنشست شرم زده و منفعل و سر در پیش افکنده بام سلمه را گفت آن درمهای فاطمه را که بتو دادم
بیاور ام سلمه آنرا حاضر گردانید و حضرت از آنجا مشتی برگرفت و با امیر المؤمنین داد و گفت برو
روغن و خرما بخر برفت و آنچه رسول فرموده بود بخرید و مشتی دیگر بسلمان داد که جامه و طیب بخر
بیامد و بخرید سعد معاذ بیامد و ده گوسفند و گاوی و شتری بهدیه آورد همچنین سعد بن ربیع
و ابو ایوب انصاری و عبد الرحمن عوف و یک یک از یاران محمد آمدند و شتر و گاو و گوسفند و گندم
میآوردند تا هدایای بسیار جمع شد پس رسول فرمود تا گندم را آرد کردند و نان بپختند و امیر المؤمنین را
گفت تا این گوسفند و گاو میباید کشت پس آن شب امیر المؤمنین میکشت و پوست میکند و رسول
پاره پاره میکرد و چون روز شد تمام را کشته بودند پس اصحاب را جمع کرد و فرمود امروز روز حرمت

مرا یاری دهید تا ولیمه علی بسازم صحابه برهنه شدند و دیگها بار کردند و رسول چون خدمت ایشان
بدید دعای خیر در حق ایشان بتقدیم رسانید چون دو ساعت از روز بر آمد همه طعامها را پخته بودند
پس امیر المؤمنین با پیغمبر صلوات الله علیهما جمله مهاجر و انصار از ذکور و اناث خورد و بزرگ حاضر کردند
پس نطعها و حصیرها بیفکندند و طعام بکشیدند و همه اهل مدینه از آن طعام بخوردند و سیر شدند و هر چه
خواستند بخانه خود بردند و هنوز طعام بسیار بماند ببرکت رسول و اهل بیت روز دیگر نیز آنحضرت مردمان را
بخواند تا بیامدند و آن طعام را بخوردند و بغیر از گوسفند ابو ایوب هیچ طعامی باقی نماند ابو ایوب گفت
یا رسول الله بجهت آنکه این هدیه حقیر است از من قبول نمیکنی بخدای که من غیر از این نداشتم و الا فدای تو
و اهل بیت تو کردمی فرمود یا ابو ایوب بدانکه امیر المؤمنین خواست که گوسفند ترا بکشد جبرئیل گفت
او را در آخر ذبح کن که در وا امری عجیب تعبیه است پس یزید بن جبیر انصاری را امر کرد تا آنرا بکشت
و پوست بکند و بپخت پس فرمود که استخوانهایش مشکن و چنان کرد پس دیگرباره اصحاب را جمع کرد و همه
از آن سیر شدند پس امر کرد تا استخوانهایش جمع کردند و همه را در پوست وی نهادند پس رسول دعا کرد
تا حق تعالی آنرا زنده ساخت و آنرا بابو ایوب داد حق تعالی از نسل آن گوسفند برکت بسیار داد و چون
مردمان متفرق شدند ام سلمه و ام ایمن و سوده و حفظه و سایر زنان مهاجر و انصار را جمع کرد
و فرمود که بکارسازی فاطمه مشغول شوید و قیام نمائید پس حضرت فاطمه را آرایش کردند و زینت
دادند رسول بدیدن فاطمه مسرور شد فرمود که فاطمه من از میوه بهشت آفریده شده روز جبرئیل
بمن آمد و سیبی از بهشت بیاورد و گفت این سیب بخور و با اهل بیت خود مواقعت کن که خدای تعالی
برکت این روزی کرد اند دختری که سیده زنان اولین و آخرین بود من چنین کردم فاطمه از آن
بوجود آمد او حوری نسبت و اصل او از بهشت و مرجع او بهشت خواهد بود پس امیر المؤمنین را
فرمود که یا علی آماده باش که اهل ترا بخانه تو میآورند امیر المؤمنین علیه السلم فرماید که من نیز برخواستم
و فرمودم تا خانه را برفتند و طنابی بدیوار بند کردم تا جامه بر آن افکندند و پوست گوسفندی بیفکندم
و بالشی از لیف خرما و آنچه خریده بودند آنجا نهادند فاطمه علیها السلام بخانه من نقل کردند پس دختران
عبد المطلب و زنان حضرت رسالت با زنان مهاجر و انصار فاطمه را آراسته و پیراسته چادر عصمت
بر سرش افکندند و تکبیر و تحمید گویان او را از خانه بیرون آوردند و هفتاد حوری بگرد او در آمدند و
میگفتند لا اله الا الله ما اکرم محمدا و اهل بیته علی الله چه گرامی اند محمد و اهل بیت او بر خدا و جابر بن
بن عبد الله انصاری روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله بفرمود تا استر شهبا را که دلدل نام داشت زین
کردند و حضرت فاطمه را بر آن سوار کردند و سلمان را امر کرد تا عنان آن بگرفت و رسول با مردان و اهل بیت
از حمزه و عقیل و جعفر و غیر آن سلاح بسته پیش و پس میرفتند و در مناقب از ابن عباس نقلست

کجبرئیل با هفتاد هزار فرشته از پی و پیش ایشان میرفتند و در کشف الغمه آورده که جبرئیل لجام
دلدل داشت و اسرافیل رکاب و میکائیل پاردم تا فاطمه بر بالای آن باسایش باشد و زنان رجزگویان
در عقب میرفتند و ذکر خدای تعالی و حمد او میکردند تا بدر سرای امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلام
رسیدند مردمان برگشتند چون حضرت فاطمه را باندرون بردند حضرت رسول در خانه رفت و علی
علیه السلم در مسجد بود کس بطلب او فرستاد حضرت امیر حاضر گردید رسول او را نزد خود بنشاند و ام ایمن را فرمود
تا حضرت فاطمه را بیاورد دست او را بدست امیرالمؤمنین علی علیه السلم داد و فرمود بگیر که تو سزاوارتری
نیکو دامادی و برادر و مصاحبی مرا بعد از ان فرمود مرحبا بحرین یلتقیان ه مرحبا بمرج البحرین یلتقیان
مرحبا بدو دریا که بهم رسیدند و بدو ستاره که بهم پیوستند پس فاطمه را گفت پیش او مانند کنیزان باش تا
تا او چون بنده باشد و امیرالمؤمنین را گفت نیکو زنیست زن تو و فاطمه را گفت نیکو شوهریست شوهر تو
انکه بیرون آمد و عصایی در دست گرفت و گفت خدای تعالی پاک گرداناد شما را و نسل شما را من بصلحم
با انکه با شما بصلحست و بجنگم با انکه با شما بجنگست شما را بخدا می سپارم پس زنان را امر کرد تا بازگشتند
و هر یک بخانه خود رفتند پس امیرالمؤمنین بحضرت فاطمه گفت ای دختر رسول خدا دستوری باشد
تا اراده ورد خود کنم گفت صواب باشد و او نیز برخواست و در عقب او باستاد و نماز میگذاردند
تا صبح برآمد رسول بیامد و ایشان بجهت سرمای بامداد در جامه خواب بودند چون رسول بیامد
خواستند که برخیزند رسول ایشانرا سوگند داد که بر حالت خود باشید پس بیامد و بر بالین ایشان
بنشست و پایهای مبارک خود را در اندرون گلیم کرد یک پای او را امیرالمؤمنین برگرفت و پای دیگر
فاطمه حضرت امیرالمؤمنین را گفت نیکو یاریست فاطمه بر طاعت خدا و بفاطمه نیز همین گفت پس کوزه
آب طلبید و آیاتی از قرآن برخواند و باد در ان دمید و امیرالمؤمنین را گفت باز خور و نیمه باز گذار
و همچنان کرد رسول آن بقیه را بر روی و سینه امیرالمؤمنین علیه السلم ریخت و گفت اذهب الله
عنک الرجس وطهرک تطهیرا و بعد از ان قدری دیگر آب طلبید و آیاتی چند از قرآن برخواند
و فاطمه را باز خور و پاره بگذار فاطمه نیز چنان کرد رسول آنرا بر روی فاطمه ریخت و گفت اذهب عنک
الرجس وطهرک تطهیرا پس دعای خیر در حق ایشان بتقدیم رسانید و گمان برد که ایشان بهمین
طریقه همه شب بایکدیگر خسبیده بودند جبرئیل بیامد و رسول را از حیای ایشان خبر داد و این آیه
آورد که تتجافی جنوبهم عن المضاجع تا آخر روز دیگر رسول صلی الله علیه و آله تردد ایشان آمد هر یک را
در گوشه یافت که بطاعت مشغول بودند دست ایشانرا بگرفت و بر نطعی که از خدیجه بود نشانید
و فرمود که باید که یکدیگر در یکجا باشید پس طعامی مهیا ساختند و بیکجای با هم بخوردند و رسول ایشانرا
بخدای سپرد و بمسجد آمد و همه شب بنماز مشغول شد و ایشانرا دعا میکرد روز دیگر پیش از نماز صبح بخانه

آمد

آمد ایشان در زیر عبا بودند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلم را گفت که یک ساعت بمسجد رو و بعد از ان
فاطمه را گفت ای دختر من آگاه باش که من ترا بمردی داده ام که باسلام از همه در پیش و علم او از همه بیش است
و حلم و زهد و سایر اخلاق حسنه او از همه زیاده است و بدانکه خدای تعالی در آسمان ترا بعلی داده و من
ترا در زمین باو دادم و او سبحانه بر زمین نظر فرمود و دو مرد را از اهل آن برگزید یکی پدرت و دیگری شوهرت
باید که در باره او عصیان و نافرمانی نکنی و انچه فرماید باو مبادرت کنی پس دست برداشت و گفت بار
خدایا ایشانرا الفت ده و فرزندان ایشانرا وارثان بهشت گردان و بر نسل ایشان برکت فرما و ایشانرا امان
بندگان خود گردان پس بمسجد آمد و گفت یا ابا الحسن نیکو زنیست زن تو و او از حوران بهشتست چه او
از میوه بهشتست با او مدارا کن که او پاره ایست از من هر که او را برنجاند مرا رنجانیده و هر که او را شاد کرداند
مرا شاد کرده خدای تعالی از خشم او خشم گیرد و از رضای او راضی شود امیرالمؤمنین فرمود بخدا سوگند
که چون این سخن از پیغمبر شنیدم هرگز فاطمه را بغضب نیاوردم و چیزی که موجب کراهیت او باشد از من صادر
نشد تا که برحمت خدا انتقال یافت و وی نیز هرگز مرا در غضب نیاورد و در هیچ کاری نافرمانی من نکرد
و من هرگاه بنظر در روی او میکردم غم و اندوه از دل من زایل میشد بعد از ان فرمود که چون پیغمبر صلی الله
علیه و آله خواست که از نزد ما برخیزد فاطمه گفت ای پدر بزرگوار خادمه از برای من بخر تا مرا یاری دهد
حضرت فرمود آیا چیزی بتو دهم که بهتر از خادمه باشد گفتم بلی یا رسول الله فرمود که چیزی که بهتر از
خادمه باشد آنست که هر روز سی و چهار بار تکبیر گویی خدای را و سی و سه بار حمد او گویی و سی و سه بار
تسبیح او و چنین صد است بر زبان و هزار حسنه در میزان اعمال ای فاطمه اگر تو در هر صبح این را بگویی
جمیع حاجتهای دنیا و آخرت ترا روا کرداند القصه فاطمه بفرموده پدر بزرگوار بر تسبیحات مذکوره
مداومت مینمود و خدمت خانه خود میکرد تا که امام حسن علیه السلم بوجود آمد روزی فاطمه بواسطه
بسیاری خدمت و بیداری شب استراحت فرموده بود امیرالمؤمنین در بزد جواب نشنید اما آواز
آسیا می آمد که میگردید و گهواره امام حسن علیه السلم میجنبید از ان متعجب شده باز گشت و این صورت
بحضرت رسالت معروض داشت فرمود ای علی ندانسته که خدا را در زمین فرشتگانی اند که موکل معونت
و یاری آل محمد اند و باقی تفاصیل کرامات و معجزات اهل البیت صلوات الله علیهم در کتب مبسوطه مذکور است
و بعضی دیگر از ان بطرزی تمام در منهج الصادقین مسطور و مرقوم بدانکه حق تعالی درین سوره بیان
تعداد نعمت خود کرده بر بندگان تا شکرگذاری آن کنند و کفار کفران نموده بعبادت منعم حقیقی خود
مشغول نشدند ازین جهت در صدد خدمت ایشان درآمده اظهار عجز آلهه ایشان نموده میفرماید که
و یعبدون و می پرستند مشرکان **من دون الله** بجز از خدای **ما لا ینفعهم** آن
چیزی را که نفع نمیرساند بایشان چون پرستش آن کنند و بطاعت آن قیام نمایند **و لا یضرهم** ط

وزیان نکند بایشان اگر او را نپرستند مراد بتانند یا هر چیزی که بدون اذن او سبحانه پرستش
میکنند چه هیچ مخلوقی مستحق نیست در نفع و ضر وَكَانَ الْكَافِرُ و هست ناگرویده بتوحید خدا
عَلَىٰ رَبِّهِ بر نافرمانی پروردگار خود ظَهِيرًا هم پشت شیطان و معاون او در عداوت و شرارت
و طغیان وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا بکافه خلقان إِلَّا مُبَشِّرًا مگر در حالتیکه مژده
دهنده مومنانرا بمثوبت الهی وَنَذِيرًا و بیم کننده کافرانرا بعقوبت نامتناهی قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ
بگو ای محمد گرویدگانرا که نمیخواهم از شما عَلَيْهِ بر تبلیغ رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی را إِلَّا مَنْ
شَاءَ مگر کردار آنکس را که خواهد أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ آنکه فرا گیرد بسوی پروردگار خود و قرب او
سَبِيلًا راهی یعنی مزد من ایمان و طاعت مومنانست زیرا که مرا ابران نزد خدا اجر مقرراست و
بصحت پیوسته که هر پیغمبر برابر عابدان و صالحان امت او ثواب خواهد بود بر طاعت ایشان
راجع به پیغمبر است از حیثیت ترتب ثواب بران وجه که صدور طاعت از ایشان بدلالت اوست
والدال علی الخیر کفاعله وَتَوَكَّلْ و توکل کن در دفع شر کفار عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ بر زنده
که هرگز نمیرد چه متوکل بر زندگان دیگر بموت ایشان ضایع و بیبهره میماند وَسَبِّحْ و پاکی
و پاکیزگی یاد کن خدایرا از صفات نقصان بِحَمْدِهِ در حالتیکه آن تسبیح و تنزیه پیوسته باشد
بثنا و ستایش برو باوصاف کمال و جلال تعالی شانه وَكَفَىٰ بِهِ و بسنده است خدای بِذُنُوبِ
عِبَادِهِ بگناهان پوشیده و آشکارای بندگان خود خَبِيرًا دانا و مطلع بران پس ایشانرا
بران جزا و سزا خواهد داد و ترا بر عدم ایشان مواخذه نماید الَّذِي آن خدایی که بقدرت کامله
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آفرید آسمانها و زمینهارا وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان
آنهاست از ارکان و موالید بقوله فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مقدار شش روز از ایام دنیا یا آخرت ثُمَّ
اسْتَوَىٰ پس مستولی شد امر او و استوا کرد عَلَى الْعَرْشِ بر عرش مجید که بزرگترین مخلوقاتست
تحقیق معنی استوی در ما سبق مذکور شد و ذکر این کلام درین مقام بجهت زیادتی تقریر است
بر وجود توکل برو نه غیر او چه این دالست بر آنکه کسی که خالق همه است توکل برو باید کرد و آفریدن آسمان
که مدت شش روز که روز آخرتست که هر روزی هزار سال دنیاست و یا از روزهای دنیا با وجود قدرت
او بران بجمله کن بجهت آنست که تا بندگان نظر کنند درین که حق تعالی باوجود کمال قدرة و سرعت
امر او در هر ما دخلق اشیا نموده بر سبیل تدریج و بواسطه این کارها بتعجیل ننموده تانی را شعار خود
سازند که التانی من الرحمن والعجلة من الشيطان الرَّحْمَٰنُ او آنکسی که خالق همه اشیا
قادر بر جمیع ممکنات است خداوند بخشنده است فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا پس سوال کن بحقیقت
آنچه مذکور شد از خلق سموات و ارض و استیلا بر عرش دانایی را که خبر دهد ترا بحقیقت آن و آن

حق تعالیست

حق تعالیست یا جبرئیل یا کسی را که یافته است آنرا در کتب متقدمه از علما و اخبار یهود تا تصدیق تو کند
باین قول و مرویست که یهود حکایت کردند از ابتدای خلق اشیا بخلاف آنچه حق تعالی از ان خبر داده
بود حق تعالی حبیب خود را فرمود که فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ و چون گفته شود مر مشرکانرا
که اسْجُدُوا لِلرَّحْمَٰنِ سجده کنید مر خدای بسیار بخشاینده را قَالُوا وَمَا الرَّحْمَٰنُ گویند
چه چیز است رحمن یعنی اسمیست که مسمای او معلوم نیست و آنرا نمیشناسیم چه کافران
اسم رحمن بر خدای اطلاق نمیکردند پس چون بسجده مامور گشتند گفتند ما رحمن را نمیشناسیم
و نمیدانیم پس بر وجه انکار گفتند أَنَسْجُدُ آیا سجده کنیم لِمَا تَأْمُرُنَا مر آنچیزی را که میفرمایی مارا
عشر بدون معرفت بسجده آن وَزَادَهُمْ و زیاده گردانید ذکر رحمن یا امر بسجود او مشرکانرا نُفُورًا
رمیدن از ایمان و دور شدن از راه حق یعنی تر در این حال نفور ایشان از حق زیاده گشت در فتوحات
این سجده را سجده نفور و انکار میگوید و میفرماید که چون مومن در تلاوت این آیه سجده کند متمایز
گردد از اهل انکار و نفور پس این سجده را امتیاز توان گفت و سفیان ثوری چون این آیه خواندی سر
باسمان برداشتی و گفتی بار خدایا آنچه دشمنان ترا نفور افزود مرا خضوع و فروتنی افزود برای تو و این
سجده هشتم است از سجدات قرآن که سجده سنتست نزد ما باتفاق نزد واجب تَبَارَكَ الَّذِي بزرگوار
و کثیر البرکتست آن خدایی که بقدرت کامله جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا گردانید یعنی آفرید در
در آسمان برجهای دوازده گانه را که آن حمل است و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان
و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و اینها منازل کواکب سیاره است که آن زحل است و مریخ
و مشتری و زهره و عطارد و آفتاب و ماه چه حمل و عقرب خانه مریخ است و ثور و میزان خانه
زهره و جوزا و سنبله از ان عطارد و قوس و جدی جای مشتری و جدی و دلو خانه زحل و سرطان
منزل قمر و اسد مکان آفتاب و عطیه عوفی گفته که مراد بروج کوشکهای بلند است که حقیقت
آن جز او نداند نگاهبانان و حارسان ملایکه در وی باشند و نزد ابو صالح و مجاهد و حسن و قتاده
ستارگان بزرگند وَجَعَلَ فِيهَا و بیافرید در آسمان و یا بروج سِرَاجًا چراغی را که آفتابست
بقوله وجعل الشمس سراجا وَقَمَرًا مُنِيرًا و ماهی تابان روشن و یا روشن سازنده و چون روشنی
سراج از نور بیشتر است از آنجهت آنرا از برای شمس ذکر کرد و این را از برای قمر وَهُوَ الَّذِي
و اوست آنکه بحکمت تامه جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً گردانید شب و روز را خداوند
اختلاف یعنی مخالف یکدیگر در صفات و احوال و یا متعاقب یکدیگر در رفتن و آمدن چنانچه
از ابن عباس مرویست که هر یک را خلیفه دیگر گردانید یعنی روز را خلیفه شب و شب را خلیفه روز کرد
تا هر کس کار دینی یا دنیوی از و فوت شود تلافی آن بروز کند و اگر بروز فوت کرده قضای آن نماید

در شب شقیق فرموده که مردی بنزدیك یکی از اصحاب رفت وگفت دی شب نماز از من فوت
شد گفت امروز قضا کن چه حق تعالی میفرماید که جعل اللیل والنهار خلفة یعنی حق تعالی شب
وروز را خلیفهٔ یکدیگر کردانیده لمن اراد ان یذکر برای کسی که خواهد آنکه یاد کند امر فائت
خود را او اراد شکورا یا خواهد که سپاس داری نماید نعمت خدا را یعنی تا برای وقت تذکر
ورد باشد وقضا نمایند کان امر فوت شده مراد آنست که هر که وردی یا شکری از وفوت شود دیگر
از وقت روز وشب تدارك نماید در وقت دیگر آنها را واین معنی از ابن عباس وحسن منقولست
واز ابو عبد الله صلوات الله علیه وآله ماثور وتر د بعضی معنی آنست که اختلاف لیل ونهار بود ومتعاقب
یکدیگر ایجاد کرد برای کسی که خواهد یاد کند بدایع قدرة وصنایع فطرت را در ایجاد لیل ونهار وبآن
عالم شود برآنکه عالم را ناچار است از صانع حکیم واجب بالذات رحیم برسند کان یا خواهد سپاس داری
نماید بر نعمتهای حضرت باری که تعاقب شب وروز از آنجملاتست چه روز سبب معاشرات وشب
وسیلهٔ رأفت وآسایش بعد از آن در صفت بندگان منقاد خود میفرماید که وعباد الرحمن
وبندگان ما پرستندگان خدای بسیار عطا ورحمت کنندهٔ اضافه برای تفضل وتخصیص است
یعنی بندگان مخصوص خدای بخشنده الذین یمشون آنانکه میروند علی الارض بر روی زمین
هونا از روی تواضع وافتادگی بکینه وبوقار وخواری واذا خاطبهم الجاهلون
وچون خطاب کنند مر ایشانرا نادانان یعنی سخنی بی ادبانه بایشان گویند قالوا گویند در جواب
سلاما قولی با سلام است یعنی سخنی که سالم مانند در آن از ضرر وایذای ایشان مراد ترك تعرض است
بسفها واعراض از مجادلهٔ ایشان وتجاهل از قول ایشان ویا مراد از اسلام ترکست ووداع یعنی ما
شما را با شما کذاشتیم ودر معرض جواب شما نمی آییم وگویند مراد قول سلام علیکم است یعنی چون جاهلان
وسفیها ببینند بر ایشان سلام کنند تا از شر ایشان ایمن شوند ابو برزهٔ سلمی روایت کرده که رسول
صلی الله علیه وآله فرمود که از امت من جمعی باشند که من ایشانرا دوست میدارم وایشان مرا دوست
دارند وایشان هنوز بوجود نیامدهاند وبصفت صبر وحلم آراسته باشند وبر اصاغر رحیم باشند
وبا بزرگان باحرمت وتوانگران ایشان بر درویشان احسان کنند واقربای ایشان بر ضعفا شفقت
ورزند وعیادهٔ بیماران کنند وتشییع جنازه کنند ودر هر یکی برفق ومدارا سلوك نمایند گفتند
یا رسول الله بایند کان رفق نمایند فرمود نه ایشانرا بلکه خود خدمت نفس خود کنند وبا جاهلان
رفق ومدارا نمایند بعد از آن این آیه تلاوت فرمود که وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض
هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما والذین ودیگر عباد الرحمن آنانند که با وجود
حسن خلق با خلق با حق تعالی در خلوت با اینوجه باشند که یبیتون شب روز میآرند با مجاهده

ربهم

لربهم برای رضای پروردگار خود سجدا سجده کنندگان در وقتی از اوقات آن وقیاما وبرپای
ایستادگان در وقتی از اوقات آن وقیاما وبرپای ایستادگان در وقتی دیگر مراد بسجده وقیام شب تخصیص
عبادت بشب جهة آنست که طاعت در آن اشق است وابعد از ریا عبد الله عباس فرموده که هر که در شب
دو رکعت نماز یا بیشتر بگذارد از این جماعت باشد والذین ودیگر ایشان آنانند که با وجود اهتمام
در طاعت واتصاف بخضوع وخشوع تکیه بر طاعت خود نکرده یقولون میگویند بر وجه
خشیت از خدا که ربنا اصرف عنا ای پروردگار بگردان از ما عذاب جهنم عذاب دوزخ را
ان عذابها بدرستیکه عذاب دوزخ کان غراما هست لازم ودایم وجاوید از
مرویست که غرایم اگرچه الحاح نماینده وملازم قرضدار باشد اما آخر از و مفارقت نماید بخلاف دوزخ
که غریمیست که هیچ وجه از صاحب خود مفارقت نکند انها بدرستیکه دوزخ ساءت مستقرا
بد است از روی قرارگاه ومقاما وجای بودن وایستادن والذین وایشان آنانند که اذا
انفقوا چون نفقه کردند لم یسرفوا اسراف نکردند در انفاق که از شرع در گذشتند یعنی در
معاصی ومحرمات صرف نکردند ولم یقتروا وتنك گیری نکردند مانند تنك گیری بخیلان
یعنی بخل نورزیدند وحق الله از مستحق باز نداشتند پس اسراف انفاقست در محارم وتقتیر منع حق واجب
وکان وبود انفاق ایشان بین ذلك میان انفاق واقتار قواما راست ایستادن یعنی
طریقهٔ اعتدال که بنای احکام شرع است مرعی داشتند واز طرفین افراط وتفریط که مذموم است در عقل
وشرع احتراز کردند مقاتل گفته که این جماعت آنانند که کسب حلال کنند ونفقهٔ میانه نمایند بر عیال
وانچه فاضل باشد در راه خدا بمستحق رسانند از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که حق تعالی دعای چهار
کس را اجابت نکند یکی مردی که در خانهٔ خود بنشیند ودهن بگشاید وگوید خدایا مرا روزی ده حق تعالی
فرماید که آیا من امر نکرده ام ترا بطلب معیشت دویم مردی که زن خود را دعای بد کند وگوید خدایا مرا
زن خوبی روزی کن حق تعالی فرماید که آیا امر او را بدست تو ننهاده ام اگر او را نمیخواهی طلاق ده سیم
آنکه مال را در غیر مصرف صرف کند وگوید خدایا مرا روزی ده حق تعالی فرماید ترا امر نکرده بودم
باقتصاد وترك اسراف چهارم شخصی که مال را بقرض بدهد وگواهی بر آن نگیرد ومدیون انکار کند وی
دعای بد کند او را حق تعالی گوید آیا ترا بشهادت امر نکرده بودم والذین لا یدعون ودیگر عباد
الرحمن آنانند که نخوانند ونپرستند مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیگر را ولا
یقتلون النفس التی ونکشند آن نفسی را که حرم الله که حرام کرده است خدای آن نفس را یعنی
نفس مؤمن ومعاهد الا بالحق مگر بحق یعنی بموجبات قتل که آن رده است وزنا وقتل ناحق
وسعی کردن در زمین بفسادکاری وراه زنی ولا یزنون وزنا نکنند چه اصل معاصی این

سه کناهند واعظم ذنوب بعد از شرک قتل و زناست مسلم در صحیح خود از عبد الله مسعود روایت
کرده که کفت از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله پرسیدم ایّ الذّنب اعظم کدام کناه بزرکتر است فرمود
آنکه با خدای شریکی پیدا کنی وحال آنکه او ترا آفریده کفتم بعد از ان کدام کناهست فرمود آنکه فرزند خود را
بکشی که طعام تو نخورد کفتم دیکر کدام فرمود آنکه زنا کنی بزنان همسایهٔ خود پس حق تعالی برای تصدیق
قول پیغمبر خود این آیه فرستاد وبعد از ان فرمود ومن یفعل ذلک وهر که بکند آنچه مذکور شد
ازین کبایر ثلثه یلق اثاما برسد وبه بیند جزای بزه کاری خود وکویند که اثام درین آیه وغیّ در
آیهٔ فسوف یلقون غیا دو چاهند در دوزخ که اکر سنکی از کنار آن رها کنند در مدّت هفتاد سال
بقعر آن رسد یضاعف له العذاب دوچندان کرده شود مر او را عذاب یوم القیمة
در روز رستخیز ویخلد فیه وجاوید ماند دران عذاب مهانا در حالتی که خوار وبیمقدار
باشد وذلیل وبی اعتبار بود ونزد قتاده مراد بمضاعف عذاب عذاب دنیاست وعذاب آخرت و
اکثر مفسران کفته اند که مضاعفهٔ عذاب در آخرت خواهد بود یکی برای کفر ودیکری برای معصیتی
که در ایام کفر کرده الا من تاب مکر آنکه توبه کند از شرک وآمن وبکرود بخدا ورسول و
عمل عملا صالحا وبکند کاری شایسته یعنی بارکان اسلام عمل کند فاولئک پس آن
کروه یبدل الله بدل کند خدای سیئاتهم حسنات بدیهای ایشان که کناهانند
بنیکویها یعنی معاصی سابقه را محو کند ودر موضع آن طاعات لاحقه ثبت نماید یا توفیق دهد
او را باضداد عمل ما سلف واز ابن عباس وسدّی ومجاهد نقلست که حق تعالی مقابح اعمال ایشان را
در شرک تبدیل نماید بمحاسن اعمال در اسلام یا شرک را باسلام وقتل مؤمنین را بقتل مشرکین وزنا را
بعفّت واحصان بدل فرماید وکویند محو سیئاتی که در اسلام کرده بحسناتی که دران کرده چنانکه
مسلم در صحیح خود آورده مرفوع با بی ذر که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که روز قیامت
بنده را در عرصکاه حاضر کنند وصحیفهٔ او را بدست او دهند ودران صحیفه کناهان صغیره باشد
ومیخواند واز کناهان کبیره خایف باشد چون همه خواند کبایر را نه بیند کوید من کناهان کبیره
کرده ام چونست که آنرا در صحیفه نمی بینم وی را کویند که آنرا بحسنات بدل کردند ورسول صلی الله
علیه وآله حدیث میکرد واز خرمی میخندید چنانکه دندانهای مبارک او میدیدند عبد الرحمن جبیری
کفته که مردی بنزدیک رسول خدا آمد وکفت یا رسول الله چه میفرمایی در حق مردی که هیچ کناهی
نمانده که نکرده باشد واین راه که حاجیان میروند زنا کند آیا او را توبه باشد یا نه فرمود که مؤمن
بود وکلمهٔ شهادتین کوید کفت بلی فرمود او را توبه باشد وبعد از توبه کناهان او بحسنات بدل کنند
مرد شادمان کشت ومکرر میکفت الله اکبر الله اکبر تا آفتاب فرو شد در خبر آمده که روزی

سایلی نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمد وچیزی از وی خواست فرمود بنشین تا خدای
چیزی برساند درین حال مردی بیامد وکیسه نزد آنحضرت بنهاد وکفت این چهار صد درهم است
بمستحق رساند حضرت سایل را کفت برکیر که چهار صد دینار است مرد کفت یا رسول الله این درهم است
نه دینار حضرت فرمود مرا تکذیب مکن که خدا مرا راست کو کردانیده پس سر کیسه بکشادو بریخت چهار صد
دینار بود مرد متعجب شد وکفت یا رسول الله بخدایی که ترا بحق بخلق فرستاد که من چهار صد درهم درین
کیسه کرده بودم فرمود راست کفتی اما چون بر زبان من چهار صد دینار جاری شد حق تعالی تبدیل
درهم بدینار کرد ودرین حدیث اشارتی عجیب وبشارتی غریبست وآن اینست که هرکاه خدای تعالی
بجهت کفتار رسول درم را بدان دینار تبدیل نموده باشد عجب نباشد که برای موافقت کفتار خود که
فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات سیئات عباد را بحسنات بدل فرماید وکان الله
غفورا وهست خدای آمرزندهٔ کناهان کناه کار بتوبه رحیما مهربان بر ایشان وتبدیل سیئات
بحسنات بیمنت توبهٔ ایشان از ابن عباس مرویست که کفت دو سال در عهد رسول آیهٔ والذین لا
یدعون مع الله میخواندیم تا بقوله ویخلد فیه مهانا وبعد از دو سال این آیه که الا من تاب وعمل
صالحا تا آخر و رسول بهیچ چیز چنان خرّم نشد که بآیهٔ انا فتحنا لک فتحا مبینا ومن تاب
وهر که توبه کند از معاصی یعنی ترک آن نماید واز ان پشیمان کردد وجازم کردد که دیکر آنرا نکند
وعمل صالحا وهر که توبه کند وبکند کار ستوده بجهت تدارک ما فات وتلافی
تقصیری که از وواقع شده باشد فانه یتوب الی الله پس بدرستی که باز کردد بسوی ثواب خدای متابا
بازکشتنی نیکو یا بدرستی که رجوع کرده بطاعات ومرضات الهی رجوع که محو کننده عقاب باشد و
محصّل او ثواب را خبر است که حق تعالی فرخناکتر میشود بتوبهٔ بنده از کمراهی که راه بیابد وتشنه
که بآب رسد ونازاینده که فرزند آرد ونیز در صفت عباد الرحمن میفرماید که والذین لا یشهدون
الزور ودیکر بندکان برکزیدهٔ حق آنانند که حاضر نشوند در مجالس ومشاهد باطل مانند مجلس
اهل شرک وعناد ومزامیر وسایر لهو ولعب وقبایح وکواهی ندهند بامر باطل وناروا یعنی اقامت
شهادت کاذبه نکنند واین قول از ابو جعفر وابو عبد الله علیهما السلام منقولست وکفته اند
که نظر کنند کان بهر چه شریعت تجویز آن نکرده شریکاند با کنندکان آن چه حضور ایشان
دلیل رضاست بآن حاصل که عباد الرحمن متنفرند از مجالس ومحاضر اهل کذب وخطا و
عصیان وسایر فسوق وبطلان واذا مروا باللغو مروا کراما بکذرند در حالتی
که کریمان وبزرکواران باشند یعنی مکرم نفس خود باشند از آنکه بایستند بران وشروع کنند دران
واز ان جمله چشم فرو پوشیدنست از فواحش واعراض از ذنوب وکنایت از آنچه قبیح باشد تصریح

بان و امثال آن و از ابو جعفر مرویست که مراد بلغو معاصی است یعنی چون باهل لغو بگذرند روی کام بر گیرند
و بروند و نفس خود را بزرگ دارند از انکه توقف نمایند وَالَّذِينَ و دیگر بندگان حق آنانند که اِذَا ذُكِّرُوا
چون پند داده شوند بِاٰيَاتِ رَبِّهِمْ بایتهای پروردگار خود یعنی مواعظ قرآنی لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا
بروی نیفتند بران صُمًّا در حالتی که کران باشند و نشنوند آنرا بسمع قبول وَعُمْيَانًا و کوران که بینند
انوار آنرا یعنی مانند کسی نباشند که نشنوند و نه بینند آنرا و بان کار نکنند بلکه بروی در افتند تر دان بجهت کمال
حرص بر استماع آن در حالتی که گوش گیرنده باشند آنرا و بیننده آن بر وجه حفظ و نگه داشت بر خلاف اهل
کفر و نفاق که بر روی افتند مانند کوران و کران در نشنیدن و ندیدن آن بر وجه قبول و اعتبار حاصل که
ایشان از آیات الهی تغافل نورزیدند و بسمع قبول آنرا شنیدند و بدیدهٔ بصیرت دیدند و ازان اعتبار گرفتند
و بر وفق آن عمل نمودند وَالَّذِينَ و دیگر عباد الرحمن آنانند که از روی نیاز يَقُولُونَ رَبَّنَا میگویند
ای پروردگار ما هَبْ لَنَا بخش ما را مِنْ اَزْوَاجِنَا از زنان وَذُرِّيَّاتِنَا و فرزندان قُرَّةَ اَعْيُنٍ
کسی که روشنی دیدهٔ ما بود یعنی ما از ایشان خوشدل و شادمان باشیم مراد اهل و اولاد صالحند زیرا که
مؤمن چون ایشانرا صالح و متقی بیند دل او شاد و چشم او روشن گردد پس مراد ایشان ازان قول آنست
که ازواج و اولاد را توفیق طاعت و تقوی و صلاحیت ارزانی فرما و ابن عباس فرموده که مراد از
ذریت فرزندیست که مؤمن آنرا بیند که کتابت علم نفقه کند وَاجْعَلْنَا و گردان ما را لِلْمُتَّقِينَ
اِمَامًا برای پرهیزکاران پیشوا یعنی ما را چندان توفیق پرهیزکاری ده که شایستهٔ امامت متقیان
باشیم تا اهل تقوی بما اقتدا کنند در نماز و سایر امر دین با فاضهٔ علم و توفیق عمل و ابو بصیر از ابو جعفر نقل
کرده که معنی آنست که بگردان ما را از متقیان و پرهیزکاران امامی و پیشوایی تا بوی اقتدا کنیم بکسانی
که پیش از ما بوده اند از صلحا و اتقیا و یا اقتدا کنند بما آنانی که بعد از ما باشند اُولٰٓئِكَ آن گروه که
مذکور شدند يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ پاداش داده شوند بغرفهٔ بهشت یعنی بلندتر موضعی در ان و مراد
بان غرفاتست کقوله تعالی هُمْ فِي الْغُرُفَاتِ اٰمِنُونَ و در بعضون آورده که غرف کوشکهاست بر جهان
قایم از زر و نقره و لؤلؤ و مرجان و یا مراد درجات رفیعه و مراتب عالیهٔ بلند کانست نزد حضرت عزت
و اصح آنست که مراد منازل عالیست درجات اعلی پس این نوع منازل بایشان دهند بِمَا صَبَرُوا
بانچه صبر کردند بر مشقت دنیا و ایذای کفار و ترک شهوات و تحمل مجاهدات و یا بر فقر و احتیاج
و یا بر ادای فرایض و انواع طاعات وَيُلَقَّوْنَ و بیابند یعنی بیابند و حفص يُلَقَّوْنَ بتشدید قاف
و بضم یا خوانده یعنی عطا داده شوید فِيهَا در بهشت زندگانی باقی که هرگز فنا در عقب آن نباشد
تَحِيَّةً وَسَلَامًا سلامتی از آفات باد عای زندگی دایمی و سلامتی شنوند از جانب ملایکه یا شنوند
و سلام از جانب خدا شنوند و یا هر یک بر دیگری تحیت و سلام کنند خَالِدِينَ در حالتی که جاوید

باشند

باشند فِيهَا در غرفهٔ بهشت یعنی در آنجا هرگز نمیرند و بیرون نیایند حَسُنَتْ نیکوست آن غرف
بهشت مُسْتَقَرًّا از روی قرارگاه وَمُقَامًا و جای بودن و بعد از وصف عبادت عباد خود و وعده
دادن ایشان برفع درجات ایشان در جنان بیان میکند که نعم عظمی و درجات علیا که موعد شده اند
بآنها در عقبی بجهت عبادت ایشانست نه غیر آن از اعراض دیگر و میفرماید که قُلْ بگو ای محمد مر بندگان را
مَا يَعْبَؤُا بِكُمْ چه وزن نهد و چه باک داشته باشد بشما رَبِّي پروردگار من یعنی چه قدر باشد شما را
نزد او لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ اگر نه خواندن و پرستیدن شما باشد او را چه شرف انسان و کرامت او بمعرفت
و طاعتست و اگر نه او با سایر حیوانات برابرست پس انچه شما را نزدیک او جاهی و مرتبه داده دعای شماست
و عبادت شما او را و گویند معنی آنست که چکند خدای با عذاب شما اگر نه خداوند شما را می بود خدایان
دیگر با و یعنی اگر با او شریک نمیگرفتند خدای شما را عذاب نمیکرد عیاشی باسناد خود از ابو جعفر صلوات الله
علیه روایت کرده که پرسیدم که قراءت افضلست یا کثرت دعا فرمود کثرت دعا افضلست و بعد ازان
این آیه برخواند که قُلْ مَا يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ پس بدرستی که شما ای اهل کفر تکذیب
کردید وحدانیت مرا که موجب فوز و نجات شماست در دنیا و عقبی و قبول نکردید دعوت اسلام را فَسَوْفَ
يَكُونُ پس زود باشد که جزای تکذیب شما لِزَامًا ملازم شما که لامحاله بهمهٔ شما رسد یا اثر این
تکذیب لازم شما باشد تا انکه شما را بدوزخ در آورد و گویند لزام قتل بدر است چه آن لازم کفار بود
تا انکه همه کشته شدند و بعذاب ابدی پیوستند
سُورَةُ الشُّعَرَاءِ وَهِيَ مِائَتَانِ وَعِشْرُونَ وَسَبْعُ اٰيَاتٍ
ابی بن کعب از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که سورة الشعرا بخواند ویرا ده حسنه باشد
بعدد هر که تصدیق نوح علیه السلم نموده و تکذیب او و هود و شعیب و صالح و ابرهیم علیهم السلم کرده و یا تصدیق
آنها و هر که تکذیب عیسی و تصدیق محمد صلی الله علیه و آله نموده و ابن عباس از آنحضرت صلی الله علیه و آله روایت
کرده که حق تعالی مرا هفت سورهٔ دراز داده بجای توریة که البقره است و آل عمران و نسا و مایده و انعام
و اعراف و انفال و طه و طواسین بجای زبور و فواتح قرآن و خواتم سورة البقره از تحت عرش
بمن فرستاد و حوامیم را نیز بمن عطا فرموده که هیچ پیغمبر را نداده و سورهٔ مفصل را بران زیاده ارزانی
فرمود ابی بصیر از ابی عبد الله علیه السلم روایت کرده که هر که قراءت طواسین ثلثه نماید در شب جمعه از اولیا الله
باشد و در جوار و کنف او باشد و در دنیا هرگز درویش نشود و در آخرت چندان نعم جلیله بوی دهند
که فوق رضای او باشد و او را حور عین تزویج نمایند و بدانکه چون ختم سورة الفرقان نمود بذکر تکذیب
کفار بقرآن افتتاح این سوره کرد بوصف قرآن مجید و فرمود بقوله که
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
طٰسٓمٓ از قتاده و ضحاک نقلست که حروف مقطعه اسامی قرآنند و لهذا اغلب آنست که بعد ازان

حروف ذکر قرآن میکند و در روایت والبی از ابن عباس روایتست که اسمیست از اسماء الٰهی و گویند هر
حرفی اشارتست باسمی چنانچه طسم بطاهر و ساتر و مجید و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که این
اشارت بطوبی و سدره و محمد است صلی الله علیه و آله و فرطی گفته که این قسمت بطول و سنا و ملک سبحانه و سند
و محمد حنفیه از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که چون طسم نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که الطاء طور سینا و السین الاسکندریه و المیم المکه و بر همه تقدیر میفرماید که تِلْكَ این سوره
اٰیٰتُ الْکِتٰبِ الْمُبِیْنِ آیتهای کتابیست هویدا یعنی قرآن روشنست حلال و حرام او و یا
ظاهرست اعجاز او و یا ظاهر سازنده حق است و باطل و چون قریش اینچنین کتابرا تکذیب کرده نگرویدند
بان حضرت و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بایمان ایشان بسیار حریص بود و این صورت بخاطر
مبارک او شاق آمد و بسیار ملول خاطر گشت حق تعالی جهت تسلیه خاطر مبارک او فرمود که ای محمد
چه دل در ایمان کافران بسته و در غم ایشان فتاده بجدی که لَعَلَّکَ شاید که تو بٰاخِعٌ نَّفْسَکَ
هلاک کننده و کشنده نفس خود را یعنی بیم آن هست و نزدیک بان رسیده که هلاک کنی نفس خود را
بریاضت اَلَّا یَکُوْنُوْا بجهت آنکه نمیباشند ایشان مُؤْمِنِیْنَ گروندگان بقرآن اِنْ نَّشَاْ اگر ما خواهیم
نُنَزِّلْ عَلَیْهِمْ فرو فرستیم بریشان مِّنَ السَّمَآءِ اٰیَةً از آیات ملجئه یا بلیه از عذاب تا ایشانرا باعتقاد و
اکراه برایمان دارد فَظَلَّتْ اَعْنَاقُهُمْ پس گردد گردنهای ایشان لَهَا مر آن بت را خٰضِعِیْنَ
فروتنان و انقیاد کنندگان ابوحمزه ثمالی روایت کند که این آیه آوازی باشد که در نیمه ماه رمضان
از آسمان شنیده شود و بجهت آن همه خاضع و خاشع و منقاد شوند و در تفسیر اهل البیت آمده که آیه
منادی باشد در آخر الزمان که از آسمان ندا کند که الا اِنَّ الحقَّ مع عَلیٍّ وشیعته بدانید که حق با علیست
و شیعیان او و ابن عباس روایت کرده که آیه در حق ما آمد و بنی امیه و بعد از آن گفت که زود باشد
که دولت که با بنی امیه باشد حق تعالی از یشان بستاند و بما دهد و بجهت آن گردنهای ایشان ذلیل و
خاضع گردد ما را بعد از آن در صفت منکران قرآن میفرماید که وَمَا یَاْتِیْهِمْ و نمی آید بدیشان مِّنْ ذِکْرٍ
هیچ موعظه و پندی مِّنَ الرَّحْمٰنِ از جانب خدای بخشاینده مُحْدَثٍ که نو فرستاده شده است یعنی
هیچ آیتی و سورتی از قرآن مجید فرو نیاید یکی بعد از دیگری بقول اِلَّا کَانُوْا عَنْهُ مگر که باشند از آن
مُعْرِضِیْنَ روی گردانندگان و احتراز کنندگان برانچه هستند بر آن از شرک و طغیان و عصیان
فَقَدْ کَذَّبُوْا پس بدرستی که تکذیب کردند قرآن را بعد از اعراض کردن ایشان از آن بروجهی که در استهزای آن
کوشیدند و بان سخریت کردند فَسَیَاْتِیْهِمْ پس زود باشد که بیاید بدیشان نزدیک مرگ یا بوقت
بعث یا در روز بدر اَنْبٰٓؤُا مَا کَانُوْا بِهٖ خبرهای آنچه بودند که بان یَسْتَهْزِءُوْنَ استهزا میکردند
و باور نمیداشتند از بعث و نشور و عقاب یعنی در آن وقت حقیقت این امور موعوده بریشان

ظاهر شود و بر صدق قرآن عارف گردند و آن هنگام حسرت و ندامت و پشیمانی ایشانرا نفع ندهد
نِعْمَ مَا قِیل بیت امروز بدان مصلحت خویش که فردا دانی و پشیمان شوی و سود ندارد بعد از آن
بر سبیل تذکیر نعمت میفرماید که اَوَلَمْ یَرَوْا آیا در نمینگرند مکذبان بعث و نشور و نگاه نمیکنند
اِلَی الْاَرْضِ بسوی زمین که بمحض قدرت کَمْ اَنْۢبَتْنَا فِیْهَا چندین گیاه برویانیدیم در آن بعد از مردگی
و افسردگی آن مِنْ کُلِّ زَوْجٍ از هر صنف گیاه کَرِیْمٍ که نیکو و پسندیده است و بسیار منفعت
چه هیچ نباتی نیست الا که در آن فایده مندرج است بانتها و یا با غیر خود چه فعل حکیم نیست مگر برای غرض
صحیح و فایده بلیغ اگرچه بندگان از آن غافل باشند شعبی ازین آیه برین رفته اند فرموده آدمیان از نبات زمین اند
زیرا که اصل ایشان از زمینست کقوله تعالی وَاللّٰهُ اَنْۢبَتَکُمْ مِّنَ الْاَرْضِ نَبَاتًا و در ایشان لئیم و کریم هست هر که
بایمان و عمل صالح بهشت رود کریمست و هر که بعمل بد بدوزخ رفت لئیم است اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستی
که در رویانیدن هر یک از نبات لَاٰیَةً هر آینه دلیلست بر کمال قدرت و حکمت رویاننده آن وَمَا کَانَ
اَکْثَرُهُمْ و نیستند بسیاری از یشان مُّؤْمِنِیْنَ گروندگان با وجود چنین آیات مشاهده
عظیم و علامات داله بر قدرت تامه حضرت عزت بجهت عناد و تقلید آباء خود و فرار از مشقت
تکلیف وَاِنَّ رَبَّکَ و بدرستی که پروردگار تو ای محمد لَهُوَ الْعَزِیْزُ هر آینه اوست غالب و توانا بر
انتقام کشیدن از کفار بانزال عذاب بریشان الرَّحِیْمُ مهربانست بمهلت دادن ایشان و ببسط
عطا بر مؤمنان و با منعم بانواع نعم بعد از آن بیان قصص انبیای خود میفرماید برای تسلیه دل
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و تحریص او بصبر و امید واری او بنزول نصر ابتدا بقصه موسی و فرعون
نمود که اعظم و اکثر قصص است و میفرماید که وَاِذْ نَادٰی رَبُّکَ مُوْسٰٓی و یاد کن که چون ندا کرد
پروردگار تو موسی را وقتی که نزدیک شجره رسید و نوری از آن لامع گشت و از آنجا باو ندا کرد که یا موسی
اِنِّیْٓ اَنَا اللّٰهُ رَبُّ الْعٰلَمِیْنَ بعد از آن ندا کرد باو که اَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ آنکه بیا بگروه ستمکاران
بجهت کفر و ستم بر بنی اسرائیل و کشتن اولاد ایشان یعنی توجه کن قَوْمَ فِرْعَوْنَ بگروه فرعون که
بر خود ستم کردند بکفر و شرک بر بنی اسرائیل بجور اَلَا یَتَّقُوْنَ آیا نمیترسند یعنی وقت آن نیامد که از
خدای و عذاب او حذر کنند مر ادتقریر است یعنی باید که بترسند از عذاب الٰهی و دست از کفر بدارند و
بنی اسرائیل را بگذارند قَالَ گفت موسی در جواب این ندا رَبِّ ای پروردگار من اِنِّیْٓ اَخَافُ بدرستی که
من میترسم اَنْ یُّکَذِّبُوْنِ از آنکه تکذیب کنند مرا و باور ندارند مرا وَیَضِیْقُ صَدْرِیْ و تنگ
شود دل من از تکذیب ایشان وَلَا یَنْطَلِقُ لِسَانِیْ و نگشاید زبان من و عقده که دارد زیاده گردد
این سخن قبل از زوال گره زبان او بود و پیش از دعا در ازاله آن فَاَرْسِلْ پس بفرست جبرئیل را اِلٰی
هٰرُوْنَ بسوی برادر من هرون و او را شریک من کردان در رسالت تا باعانت او نزد فرعون رویم

ولهم علی ذنب ومرا ایشانراست برمن دعوی گناهی مراد قتل قبطی است وتسمیهٔ قتل او بذنب بر زعم
ایشانست یعنی چنانکه ایشان کشتن قبطی را گناه میدانند فاخاف ان یقتلون پس میترسم
از انکه بکشند مرا بعوض قتل قبطی قبل از انکه ادای رسالت کنم مراد او استمداد است واستظهار در دفع بلیت
امر دعوت نه تعلل قال گفت خدای کلا نه چنانست که ایشان بر تو دست یابند فاذهبا
پس بروید شما هر دو یعنی تو و برادرت هرون بایاتنا بنشانهای ما یعنی معجزات که دلیل قدرت ما و
حجت نبوت تو باشد انا معکم بدرستیکه ما با شمائیم مراد موسی وهرونست که با فرعون مناظره کنند
مستمعون شنونده ایم آنچیز را که میان شما و فرعون رود یعنی هرچه شما گوئید و کنند بر ما
پوشیده نیست پس شما هر دو را بر و غالب سازیم فأتیا فرعون پس بیائید بفرعون فقولا پس
بگوئید باو انا رسول رب العالمین بدرستیکه ما هر یک فرستادهٔ پروردگار عالمیانیم ان
ارسل انکه بفرستی معنا بنی اسرائیل باما بنی اسرائیل را یعنی دست از ایشان بدار تا با ما بزمین
شام آیند و در فلسطین توطن نمایند که مسکن آبای ایشان بوده و گویند که مدت چهارصد سال
بود که فرعون بنی اسرائیل را که سیصد هزار بودند ببندگی گرفته بود پس موسی بفرمان الهی با برادر خود
بدرگاه فرعون آمدند و مدت یکسال در آنجا مقام کردند و بجهت عدم اعتبار هیچ کس سخن ایشان
بفرعون نرسانید تا آخر روزی مسخرهٔ نزد فرعون مسخرگی میکرد در میان سخن گفت دو کس هستند
که از من دیوانه ترند چه مدت یکسالست که بر در این سرای دعوی پیغمبری میکنند چون فرعون اینرا
بشنید فرمود تا ایشانرا در آرند تا با ایشان مزاح و ظرافت کنیم چون ایشانرا در آوردند فرعون موسی را
بشناخت و بر سبیل عرض منت بر و قال گفت ای موسی الم نربک نه ترا پروریدیم فینا
در میان خویش ولیدا در حالتیکه طفل بودی نزدیک بولادت ولبثت فینا و درنگ
کردی در منزل ما من عمرک از زندگانی خود سنین سالها یعنی چندین سال با ما زندگانی
کردی و اوقات گذرانیدی گویند موسی علیه السلم دوازده سال در میان ایشان بسر برد و در دوازده
سالگی قبطی را بکشت و بعد از ان بمدین توجه فرمود و بیست سال آنجا مکث نمود و باز مراجعت بمصر
فرمود سی سال دیگر فرعونیانرا دعوت کرد و بعد از غرق شدن ایشان پنجاه سال دیگر بزیست
و بروایت ابن عباس هجده سال نزد فرعون بسر برده بود و تربیت از و یافته و فرعون بعد از عرض
منت و نعمت خود بر و بر سبیل عتاب و سرزنش باو گفت که وفعلت و کردی فعلتک التی
فعلت آن کردنی که کردی یعنی قبطی را که خباز من بود بکشتی وانت من الکافرین و تو
از ناسپاسانی نعمت مرا که قصد یکی از خواص من کردی پس تو کافر نعمتی و ما از ناگرویدگانی باله من
قال گفت موسی در جواب فرعون فعلتها اذا کردم آن کردنی را که قتل قبطی بود آنهنگام

وانا

عشر

وانا من الضالین و من بودم از غافلان یعنی بقصد تادیب مشت بر و زدم و ندانستم که بمشت
زدن من کشته گردد مراد آنست که من قصد کشتن او نکردم و عمدا در صدد کشتن او نبودم چه غرض
من از ان مشت زدن خلاصی بنی اسرائیل بود نه کشتن قبطی لیکن اتفاقا در ان وقت اجل در رسید
و فوت شد پس مستوجب عتاب و ملامت نباشم و جایی فرموده که معنی آنست که من گمراه بودم از
دانستن این که آن فعل مؤدی بقتل او شود یا فعل من بر زعم شما هم فعل ضلال بود و در نظر شما
عمل سفها و جهال و اگرچه در نفس الامر در ان فعل بر صواب بودم ففررت منکم پس بگریختم از
شما لما خفتکم آنهنگام که ترسیدم مرا بکشید و بمدین رفتم فوهب لی پس بخشید مرا ربی
پروردگار من بوقت رجوع از مدین بوادی ایمن حکما یعنی حکمت داعی آن بود از فهم توریت
و دانستن حلال و حرام و سایر حدود و احکام وجعلنی من المرسلین و گردانید مرا از
فرستاده شدگان خود یعنی داخل ساخت مرا در زمرهٔ پیغمبران که بخلق فرستاده بود و بشرف رسالت
نامزد کرده خلاصهٔ معنی آنست که چون فرعون تحقیر او نمود که تو کودک بودی ما ترا پروریدیم
و چندین سال در سرای ما بودی امروز کار تو بجایی رسیده که میگویی من پیغمبرم موسی علیه السلم گفت
چه جای انکار و تعجبست ازین که حق تعالی مرا علم و حکمت داده و برسالت فرستاده و بعد از ان
قدح تربیت وی نموده فرمود که وتلک نعمة و آن تربیت نعمتیست بحسب ظاهر که تمنها
علی منت می نهی آنرا بر من اما بحسب حقیقت آن نعمت نقمتست چه سبب آن معنی ان
عبدت آنست که بنده گرفتی بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را و ایشانرا ذلیل و خوار کردی
یعنی در نفس الامر ببندگی گرفتن تو بنی اسرائیل را و قتل اولاد ایشان سبب آن شد که در سرای تو افتادم
و در تربیت تو واقع شدم چه اگر تو چنین نمیکردی مادر مرا در دریا نمی افکند و قوم من مرا تربیت
میکردند و بتو محتاج نمیشدم پس اینچه آنرا نعمت میدانی عین نقمتست که تعبید و ذبح بنی اسرائیل است
که موجب بلیة و مصیبت منست چه هر چه با قوم کسی کنند همانست که با او کرده اند پس امتنان تو
بر من به تعبید قوم من باشد و تذلیل و تذبیح ایشان که محض اهانت و تحقیر منست و مبطل
انعام تو بر من و چون فرعون خواست که انجناب طعن مینمود در نبوت از موسی علیه السلم بشنید
دانست که اعتراض بر دعوت نبوت و رسالت او نمیتواند کرد ابتدا نمود باستفسار از حقیقت
فرستندهٔ او قال فرعون وما رب العالمین گفت فرعون چیست پروردگار
عالمیان که تو دعوی انا رسول رب العالمین میکنی یعنی حقیقت و ماهیت او چیست و چون
ذات واجب الوجود بر هیچ کس معلوم نیست از ینجهت موسی علیه السلم جواب از ان نداده تعریف او سبحانه
نمود بظاهرترین خواص و آثار قدرة او و حکمت او در جواب فرعون قال گفت پروردگار

عالمیان رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدکار آسمانها و زمینهاست وَمَا بَیْنَهُمَا
وانچه درمیان آسمانها و زمین هاست از حیوانات و نباتات و جمادات إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ
اگر هستید شما بیکمانان بانکه پروردکار باید که باین صفت موصوف باشد و یا اگر بیقین علم باشیا
پیدا کرده اید و تحقیق آن نموده اید هرآینه میدانید که این اجرام محسوسه ممکنند بجهة تبدل
احوال آنها پس البتّه آنرا موجدی و خالقی باید که واجب الوجود لذاته باشد و چون موسی علیه السلم تعریف
او سبحانه فرمود باظهار دلایل قدرت و آثار حکمت قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ گفت فرعون مر آنانرا که گردا
گرد او نشسته بودند از اشراف و اکابر قبط و ایشان پانصد کس بودند و همه زیورها بسته و بر کرسیها
زرّین سیمین نشسته أَلَا تَسْتَمِعُونَ آیا نمیشنوید جواب این مرد که من از حقیقت پروردکار
او میپرسم و او از افعال او خبر میدهد موسی علیه السلم التفات بقول او نکرد و بر سبیل استظهار و تکریر
و تأکید آن قَالَ گفت دیگر باره رَبُّكُمْ خدای آفریدهٔ شماست وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ و پروردکار
پدران پیشین شما و این عدولست از اظهر آیات یا قرب آن و اوضح آن بر متأمّل تا از زود آنرا دریابند و
بمعرفت و صانع خود اعتراف نمایند و ذکر آباء اوّلین بجهت آن کرد تا معلوم ایشان شود که فرعون
در روزگار پیشین نبود تا خدای ایشان باشد بقوله قَالَ گفت فرعون قوم خود را إِنَّ رَسُولَكُمُ
بدرستی که فرستادهٔ شما الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ آنکسست که فرستاده شده است بشما لَمَجْنُونٌ هرآینه
دیوانه است که جواب آنرا مطابق سؤال نمیدهد باز موسی علیه السلم ملتفت قوم فرعون نشد که نسبت
جنون بود باو دیگر باره مشغول شده بتأکید حجّت و زیادتی بصیرت قَالَ گفت پروردکار عالم
رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ پروردکار مشرق و مغربست وَمَا بَيْنَهُمَا وانچه درمیان آنهاست و شما
هر روز آنرا مشاهده میکنید که او سبحانه آفتاب را از مشرق طالع میسازد و حرکت آن میدهد بر مداری
که غیر مدار روزیست که قبل از آنست و آنرا بمغرب میرساند بروجهی که امور کاینات بآن منتظم اند
إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ اگر هستید که فهم کنید و دریابید یعنی اگر عقل میدارید میدانید که جواب
سؤال شما جز این نیست زیرا که هیچ کس را از حقیقت حق آگاهی ممکن نیست و هرچه در عقل و فهم و وهم
و حواس و قیاس گنجد ذات بیچون خداوند سبحانه از آن مقدّس و منزه است چه ماسوای او محدث شد
و محدث جز ادراک محدث نتواند کرد پس با وضوح این آیات بینه بر وجود خالق جمیع عالم دیگری را خدای
خواندن و دانستن از عقل خارج باشد و از خرد دور و چون فرعون از جواب این عن فرو ماند در غضب
شد و از سر تحیّر و تکبّر بتهدید موسی علیه السلم درآمده قَالَ گفت بموسی لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلٰهًا اگر فرا
گیری معبودی غَيْرِي بجز از من لَأَجْعَلَنَّكَ هرآینه گردانم ترا مِنَ الْمَسْجُونِينَ از زندانیان
یعنی ترا از ایشان گردانم که حال ایشانرا میدانی در زندان در خبر آمده که سجن فرعون از قتل بدتر بود

زیرا که

زیرا که میفرمود تا زندانیانرا در حفرهٔ عمیق می انداختند که در آنجا هیچ نمیدیدند و نمیشنیدند و
بیرون نمی آوردند الّا مرده پس موسی علیه السلم را تهدید نمود باین نوع زندانی چون موسی علیه السلم ذکر سجن
بشنید قَالَ گفت أَوَلَوْ جِئْتُكَ آیا مرا در زندان کنی اگر بیارم بتو بِشَيْءٍ مُبِينٍ چیزی عشر
روشن را یعنی معجزهٔ هویدا که دلالت کند بر صدق دعوی من چون فرعون ذکر معجزه بشنید
از روی استبعاد قَالَ فَأْتِ بِهِ گفت بیار آنچیز را که میگویی إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
اگر هستی از راستگویان در آنکه ترا معجزه و بیّنه هست فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ پس بیفکند موسی علیه السلم
عصای خود را فَإِذَا هِيَ پس آنجا آن عصا بعد از افکندن ثُعْبَانٌ مُبِينٌ اژدهایی
بود آشکارا که همه کس آنرا میدیدند و شک نداشتند در آنکه آن عصا اژدها شده فرعون آنرا بدید
بترسید و مردمان که حاضر بودند هزیمت کردند بروجهی که در وقت فرار بیست و پنج هزار کس
کشته شد و مرویست که عصا مقدار یک میل راه در هوا مرتفع شد پس سر را فرود آورد و روی بفرعون
کرد و گفت ای موسی بفرما تا آنچه میخواهی فرو برم فرعون چون این حالت بدید اظهار عجز و تذلّل
کرده بموسی علیه السلم گفت بحق آنکس که ترا برسالت فرستاده که این را بگیر موسی علیه السلم آنرا بگرفت
همان عصا گشت وَنَزَعَ يَدَهُ و بیرون آورد دست خود را از گریبان بعد از آنکه گندم گون بفرعون
نموده بود و بگریبان فرو برده فَإِذَا هِيَ پس آنجا دست او بَيْضَاءُ سفید و درخشنده بود
لِلنَّاظِرِينَ مر نظر کنندگانرا مانند آفتاب شعاع میداد و از غایت درخشندگی نزدیک بود
که دیدها را خیره سازد و نور باصرها را ببرد و بروشنی آن بر آفتاب غلبه کند پس فرعون بعد از دیدن
این دو معجزهٔ عظیم بترسید از آنکه مبادا مردمان از عبادت او روی گردان شوند و پیروی موسی علیه السلم
کنند قَالَ گفت بروجه حیله و مکر لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ مر اشراف خود را که در گرداگرد او بودند
إِنَّ هٰذَا بدرستی که این مرد لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ جادوگریست دانا که در فن سحر و ساحری مهارت
تمام دارد يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ میخواهد که بیرون کند شما را مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین
شما که مصراست بِسِحْرِهِ بجادویی خود فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس شما چه میفرمائید درین کار این
آیت دلالت ظاهر دارد بر آنکه معجز موسی علیه السلم بر فرعون غالب گشته تا آنکه او را از اوج دعوی
ربوبیّت بحضیض مشاورت با قوم افکند و از رتبهٔ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ تنزل نموده از زیردستگان
خود در کار موسی علیه السلم مدد طلبید و تنفّر ایشان نمود از موسی علیه السلم بر استیلای او بر ملک او
و ملک ایشان قَالُوا أَرْجِهْ گفتند در تأخیر انداز مر او را وَأَخَاهُ و برادر او را و بقتل ایشان
شتاب مکن پیش از ظهور کذب ایشان تا مردمان در گمان نیفتند وَابْعَثْ و برانگیز و بفرست
فِي الْمَدَائِنِ در شهرهای مملکت خویش حَاشِرِينَ جمع کنندگانرا یعنی ایلچیانرا روان

کردان بهر شهری یأتوك بكل سحار تا بیارند هر که نیك جادو نیست علیم دانا و سر آمد در فن
سحر تا بر موسی علیه السلم غالب شوند و سحر او را در هم شکند فرعون کسان از ابطال ساحران فرستاد فجمع السحرة
پس جمع کرده شدند ساحران لمیقات یوم برای هنگام روزی معلوم دانسته شده و وعده
داده که وقت چاشت بود از روز عیدی که ایشان را بود از ابن عباس مرویست که چنان اتفاق افتاد
که آن روز دوشنبه بود اول سال روز نوروز و ابن زید گفته که اجتماع ایشان در اسکندریه بود وقیل
و گفته شد یعنی فرعون گفت للناس مر مردمان را یعنی اهل مصر را هل انتم آیا هستید مجتمعون
فراهم آیندگان مراد ترغیب آنهاست در اجتماع یعنی البته مبادرت کنید در جمع شدن و زود فراهم
آیید لعلنا شاید ما باتفاق نتبع السحرة پیروی کنیم جادوان را در دین ایشان نه موسی را در دین او
و برادر او ان كانوا هم الغالبين اگر باشند ایشان غلبه کنندگان بر موسی و هرون علیهما السلام
غرض ایشان ازین کلام نه اتباع سحره بود بلکه غرض کلی ایشان آن بود که تابع موسی علیه السلم نشوند فلما
جاء السحرة پس آن هنگام که جادوان آمدند بمصر فرعون ایشان را نزد خود طلبید و انواع حرمت داری
و دلنوازی ایشان کرد ایشان بجهت این گستاخ شده قالوا لفرعون گفتند مر فرعون را ائن لنا
لاجرا آیا مارا باشد هر آینه نزدیك تو اجری و مزدی ان كنا نحن الغالبين اگر ما باشیم
غلبه کنندگان بسحر بر خصمان تو قال گفت فرعون نعم آری مزد باشد شما را وانكم اذا و بدرستی
که شما باشید در آن وقت لمن المقربين از جمله نزدیك شدگان بمن یعنی مقربان بارگاه و خاصان
درگاه من باشید و اول کسی که بر من در آید و آخر کسی که بیرون رود شما باشید مراد آنست که همیشه
جلیس و انیس من باشید و نزد من معزز و مکرم باشید پس سحره باین وعده مستظهر گشته اسباب
و ادوات [illegible] خود را در میدان معین آورده ند و بوقت معلوم در برابر موسی علیه السلم صف کشیده
گفتند ای موسی [illegible] تو میافکنی جادوی خود را یا ما بیفکنیم قال لهم موسى گفت مر ایشان را موسی
القوا بیفکنید ما انتم ملقون آنچه شما افکننده گانید آن را غرض موسی علیه السلم باین قول نه
امر ایشان بود بسحر بلکه اذن بود در تقدیم آنچه ایشان فاعل او بودند لامحاله بجهت توسل بان بر اظهار حق
فالقوا پس بیفکندند حبالهم وعصيهم رسنهای و عصاهای خود را که مجوف کرده بودند
و پر از سیماب ساخته و آن هفتاد هزار رسن و هفتاد هزار عصا بود وقالوا و گفتند پس از انکه
رسنها و عصاها بحرارت آفتاب در حرکت آمد و از مردمان غریو و غوغا برخاست بعزة فرعون
سوگند بیزرگی و جاه و قوت و غالبیت فرعون که در علو منزلتست انا لنحن الغالبون بدرستی که
که غلبه کنندگانیم بر موسی و هرون علیهما السلم قسم یاد کردند بعزت فرعون بر انکه غلبیت مر ایشان را باشد بجهت
غایت اعتقاد ایشان بسحر خود فالقى موسى عصاه پس بیفکند موسی علیه السلم بامر الهی عصای

خود را

خود را فی الحال اژدها گشت فاذا هي پس آنجا آن عصا اژدها شده تلقف فرو می برد ما
يأفكون آنچه تذویر میکردند و بصورت ماران بمردمان مینمودند و چون سحره دانستند
که آنچه موسی علیه السلم کرد از جنس سحر نیست چه ایشان اسرار و دقایق سحر را نیك دانسته بودند و
یقین کردند که این فوق قوت بشریست و از حق تعالی صدور یافته نتوانستند که مالك نفس خود
شوند و خود را نگه دارند فالقى السحرة پس بروی در افکنده شدند ساحران ساجدين
سجده کنندگان یعنی حق تعالی القای ایشان کرد باعطای توفیق و لطف و هم از روی صدق
قالوا گفتند ساحران امنا برب العالمين گرویدیم به پروردگار عالمیان رب موسى
وهرون که آفریدگار موسی و هرونست تخصیص ربوبیت خدا نسبت بموسی و هرون
بعد از تعمیم آن جهت آنست که دفع ربوبیت فرعون کنند و اشعار بر انکه موجب ایمان ایشان
آنچیزی بود که از موسی و هرون جاری شد و چون فرعون از ایمان ساحران باخبر شد ایشان را
طلبیده قال امنتم گفت آیا تصدیق کردید و گرویدید و حفص آمنتم میخواند بی همزه استفهام
یعنی ایمان آوردید له موسی را قبل ان اذن لكم پیش از انکه دستوری دهم مر شما را در ایمان
آوردن بموسی انه بدرستی که موسی علیه السلم لكبيركم هر آینه مهتر شماست الذي
علمكم السحر آنکه بیاموخت شما را جادویی یعنی بعضی جادویی خود تعلیم شما کرده همه
و بجهت این بر شما غالب شد مراد فرعون ازین قول تلبیس امر بود بر قوم خود تا اعتقاد نکنند بانکه
ساحران از روی بصیرت و ظهور حق بموسی گرویدند و بعد از ان در تهدید ایشان گفت که چون
دست کشیدید از عبادت من و تابع موسی علیه السلم گشتید فلسوف تعلمون پس زود
باشد که بدانید که چه عقوبت خواهم کرد شما را بر گرویدن بخدای موسی آنکه چنان عقوبت کرد
لاقطعن ايديكم وارجلكم هر آینه قطع کنم دستهای شما و پایهای شما را من خلاف
از خلاف یکدیگر یعنی دست راست و پای چپ یا بر عکس یا دستها و پایهای شما را ببرم بجهت مخالفتی
که با من کردید ولاصلبنكم اجمعين و هر آینه بر دار کنم همه شما را تا آنچنان بمیرید و همه
مخالفان عبرت گیرند قالوا گفتند ساحران ایمان آورده که لا ضير هیچ ضرری و رنجی
نیست بر ما یعنی از ضرر تهدید تو و عقوبت خود نمیترسیم انا الى ربنا بدرستی که ما بثواب
پروردگار خود منقلبون هر آینه باز گردندگانیم چه او ما را جزای عظیم خواهد داد و چه
ما بر عقوبت تو که آن جنت نعیمست که هرگز فانی نشود پس قطع دست و پای علت منفعت
ابدی و سرور بهجت سرمدی خواهد بود انا نطمع بدرستی که ما طمع داریم ان يغفر لنا
آنکه بپوشاند برای ما ربنا پروردگار ما و عفو نماید خطايانا گناهان ما را ان كنا

یعنی انکه بودیم از اهل این محفل اَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ اول کویندکان بوحدانیت خدا پس فرعون
بفرمود تا دست راست و پای چپ آن مومنان را قطع کردند و آنها را از دارهای بلند درآویختند و حضرت
موسی علیه السلم بدیشان مینکریست حجاب از پیش نظر او برداشتند منازل و مقامات قرب وانس ایشان
بنظر او درآمدند تا تسلی یافت و مرویست که اول کسی که بقطع دست و پا امر کرد فرعون بود پس موسی علیه السلم
بعد ازین صورت چند سال دیکر درمیان فرعونیان دعوت میکرد و معجزات بدیشان مینمود روز بروز
عناد و فساد ایشان بیشتر میشد تا هلاک ایشان نزدیک رسید و حکم الهی صادر شد که موسی علیه السلم
با قوم خود از مصر بیرون رود چنانکه میفرماید وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم ما إِلَىٰ مُوسَىٰ بسوی موسی علیه السلم
أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي انکه در شب ببر بندکان مرا یعنی بنی اسرائیل را از شهر مصر که نجات شما و هلاک فرعون
درینست و تو لیکن که در وقت رفتن شما کسی از فرعونیان واقف نشود بجهت انکه تا ایشان خبردار
شوند شما قطع مسافت بسیار کرده باشید و بشما نتوانند رسید تا ضرر رسانند إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ
بدرستی که شما از پی درآمده شدکانید یعنی فرعون و قوم او از پی شما درآیند اما بشما نرسند بلکه ما
شما را از دریا بکذرانیم و ایشان را غرق سازیم در مختار القصص آورده که موسی علیه السلم همه بنی اسرائیل را
امر کرد تا پیرایها و زیورها از قبطیان بیهانه انکه عید ما نزدیکست و میخواهیم که اهالی خود را بدان بیارایم
عاریت کرفتند و وعده فرمود که در فلان تاریخ تهیه اسباب نموده بوقت طلوع قمر بفلان موضع
روند ایشان بهمین صورت وصفت اسباب سفر بتقدیم رسانیدند چون وقت رحیل شد راه دروازه
برایشان مشتبه کشت معلوم کردند بجهت آن بود که یوسف صدیق دعا کرده بود که بنی اسرائیل
تا تابوت مرا با خود نبرند از مصر بیرون نتوانند رفت و از ان قوم هیچ کس را بر مدفن یوسف علیه السلم
اطلاع نبود موسی خود ندا میزد که هر که مرا بر صندوق یوسف مطلع کرداند هر مراد که خواهد بدهم
از تمام قوم عجوزه بغایت پیر بشرط انکه زن موسی باشد در بهشت او را خبر داد که صندوق یوسف علیه السلم
در فلان موضع در قعر دریای نیلست آنرا بیرون آوردند و وقتی که قمر بمیان آسمان رسید مهم ساخته
و اسباب پرداخته روی براه نهادند و در آخر آن روز خبر خروج ایشان بقبطیان رسید قبطیان
پنداشتند که منشا این که بنی اسرائیل پیدا نمیشوند که بهیا تا اسباب عید مشغولند روز دویم خواستند
که در عقب ایشان بروند در خانه هر قبطی یکی از اعزه قوم او بمرد و بتعزیت او مشغول شدند و در روایت
ابن جریر حق تعالی بموسی علیه السلم وحی کرد که بنی اسرائیل را امر کن تا هر جماعت بخانه روند و بعد از ان
در هر سرایی که ایشان باشند بره بکشند و در آن سرا بخون آلوده کنند که من فرشتکان را خواهم فرستاد
تا کودکان فرعونیان را هلاک کنند و این علامت برای آن باشد تا بآن خانه نروند که در آن بخون
آلوده بود و بعد از ان بفرمود تا آرد برشند و فطیر بپزند و آنرا توشه ساخته بکنار دریا روند که آنجا

امری عجیب روی خواهد نمود ایشان چنان کردند و روی بکنار دریا نهادند و چون روز شد و
اثری از ایشان پیدا نکشت قبطیان خبر بفرعون رسانیدند فرعون بفرمود تا تخت او را بیرون بردند
و بنهادند پس بر بالای آن بنشست و درین روز بجمع کردن لشکر امر کرد فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ پس
فرستاد فرعون فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ در شهرهایی که بپای تخت نزدیک بود جمع کنندکان
لشکر را و همه لشکر را جمع کردند کفت فرعون إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که کروه بنی اسرائیل لَشِرْذِمَةٌ
قَلِيلُونَ هر آینه کروهی اند بغایت اندک فرعون ایشان را اندک شمرد و حال آنکه عدد ایشان
که در سن از بیست کذشته بود و بشصت نرسیده ششصد و هفتاد هزار بودند و عدد مجموع قوم
موسی از نسا و صبیان و کهول و شبان هزار هزار و دویست هزار و کسری بودند اما فرعون ایشان را
بنسبت بلشکر خود اندک شمرد چه در روایت آمده که فرعون هزار هزار و پانصد هزار پادشاه داشت
که در دست هر یک ورنجی زرین بود و هر یکی از ایشان صاحب هزار سوار مسلح بودند ایشان را پیش از خود
بر بنی اسرائیل روان ساخت بعد از ان بفرمود تا در شهرها ندا کردند و لشکر را جمع نمودند و ندا در دادند
که بنی اسرائیل کریخته اند کفت وَإِنَّهُمْ لَنَا و بدرستی که ایشان ما را لَغَائِظُونَ بخشم آرندکانند
چه از ما کریخته اند و پیرایهاء قوم را برده اند و اولاد ما را کشته اند وَإِنَّا لَجَمِيعٌ و بدرستی که
ما جمعی هستیم حَاذِرُونَ حذر کنندکان از ایذا و ملاحظه و احتیاط نمایندکان
در امور و بجهت این با لشکری چنین عظیم بر سر آنها میرویم و اکرنه معلوم است که عشری از معشار
عساکر ما شر ایشان را کفایت میتواند کرد و کویند حاذر بمعنی سلاح دارست یعنی همه سلاح داریم
و ایشان بی سلاح پس البته مغلوب ما خواهند شد و بروایتی فرعون با هزار هزار سوار دلیر که بر سر
هر یک بیضه از طلا بود در عقب موسی علیه السلم روان شد فَأَخْرَجْنَاهُمْ پس بیرون آوردیم
فرعونیان را یعنی در دل ایشان افکندیم تا بیرون آمدند مِنْ جَنَّاتٍ از بوستانها مملو از اشجار
و اثمار وَعُيُونٍ و از چشمهای آب روان وَكُنُوزٍ و از کنجهای زر و نقره وَمَقَامٍ
كَرِيمٍ و از منزلهای نیکو و خوش آیند و آراسته كَذَٰلِكَ همچنین کردیم با ایشان
یعنی بیرون آوردیم ایشان را ازین نوع بیرون آوردنی وَأَوْرَثْنَاهَا و میراث دادیم باغ و
و بوستان و کنج و خانهای ایشان بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را چه قولی آنست که بنی اسرائیل
بعد از هلاک فرعونیان بمصر درآمده همه اموال قبطیان را بتصرف درآوردند و اصح آنست
که در زمان دولت داود سلیمان علیه السلم بر ملک مصر استیلا یافته متصرف جهات قبطیان
شدند و در بعضی تفاسیر واقع شده که فرعون در حین خروج ششصد هزار سوار بر مقدمه لشکر
و ششصد هزار بر میمنه تعیین نمود و ششصد هزار بر میسره نامزد کرد و ششصد هزار در ساقه

لشکر مقرر نمود و خود با خلقی بیشمار در قلب قرار گرفت تا همه یکی لشکر سراپا غرق جوشن شده در موج چون
دریای آهن فَأَتْبَعُوهُم پس از پی درآمدند بنی اسرائیل را مُشْرِقِينَ در حالتی که قصد کنند کان
بودند بطرف مشرق چه لشکر بنی اسرائیل بدان صوب رفته بودند و اکثر علما گفته اند معنی آنست
که تا هنگام طلوع آفتاب بر بنی اسرائیل رسیدند در آن محل لشکر موسی علیه السلم بکنار دریای قلزم رسید
تدبیر مرور و عبور میکردند که ناگاه اثر فرعونیان بدید آمد فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ پس آن هنگام
که دیدند آن هر دو گروه یکدیگر را قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى گفتند یاران موسی إِنَّا لَمُدْرَكُونَ
هر آینه ما دریافته شدگانیم یعنی لشکر فرعون ما را درخواهند یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد
اکنون راه اخلاص چگونه بوئیم و طریق گریز از کجا جوئیم که در پیش دریاست و در پس دشمن موسی علیه السلم
چون اضطراب آنها بدید قَالَ كَلَّا گفت نه چنین است که ایشان شما را دریابند إِنَّ مَعِيَ رَبِّي
بدرستی که با منست پروردگار من بحفظ و نصرت سَيَهْدِينِ زود باشد که راه نماید مرا و در بین
جهت طریق نجات پدید آرد القصه چون لشکر فرعون بنزدیک بنی اسرائیل رسیدند حق تعالی
حجابی از بخار میان هر دو گروه پدید آورد چنانکه یکدیگر را نمیدیدند فرعون قوم خود را گفت
فرود آیید تا آفتاب بلند شود و بخار از میان برخیزد و شتاب مکنید که راه خلاص بر ایشان بسته است
دریا در پیش و لشکر ما از عقب کجا توانند گریخت که مؤمن آل فرعون در پیش موسی علیه السلم ایستاده
بود گفت ای موسی بکجا مأمور شده که دریا در پیش است و لشکر فرعون ترا فرو گرفته موسی علیه السلم جواب
داد که مأمور شده ام بدریا و متوقع آنم که چگونه بگذشتن آن مأمور شوم و بچه وجه از آن
بگذرم و درین اثنا بنی اسرائیل اضطراب بمرتبه رسانیدند که موسی علیه السلم بی طاقت شد و بدرگاه
الهی بنالید و از عبد الله بن سلام نقلست که موسی علیه السلم دست بمناجات برداشت و گفت یا کائنا
قبل کل شیء و یا کائنا بعد کل شیء جعلنا فرجا و مخرجا حق تعالی بوی وحی فرستاد که ما
دریا را بحکم تو کردیم و برا کنیت بخوان و عصا بران زن و بر وی حکم فرما تا راه درو پیدا شود چنانکه
میفرماید که فَأَوْحَيْنَا پس وحی کردیم إِلَى مُوسَى بسوی موسی أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ
انکه بزن عصای خود را بنهر نیل که مابین ایله و مصر است و یا بدریای قلزم که میان یمن و مکه است
تا بمصر موسی علیه السلم بر لب دریا آمد و عصا بر دریا زد و گفت یا ابا خالد ما را راه ده فَانْفَلَقَ
پس در هم شکافت دریا و در رود دوازده راه پدید آمد فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ پس بود هر پاره که جدا
شده بود از هم كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ همچون کوه بزرگ یعنی مانند کوه بلند برآمد و قرار گرفت
و فی الحال بادی بر تک دریا وزید و گل را خشک کرد و هر سبطی از دوازده سبط بنی اسرائیل از راهی
بدریا درآمدند وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ و نزدیک گردانیدیم آنجه شکافته شده بود الْآخَرِينَ

دیگران را یعنی همه قوم فرعون را بر لب دریای نیل آوردیم که شکافته شده بود آورده اند که چون فرعون
بکنار دریا رسید و آن حال را بدید خواست که سفهای قوم را فریب دهد گفت ای قوم چه می بینید که
دریا از هیبت من شکافته شده هامان بخفیه با او گفت تو خود میدانی که این صورت بدعای موسی علیه السلم
واقع شده زنهار که بدریا درنیایی که خود را و همه ساکنان خود را هلاک گردانی فرعون خواست که عنان
برتابد جبرئیل بر مادیانی نشسته خود را پیش فرعون بدریا افکند و فرعون بر ایغری تند سوار بود
ایغر بوی مادیان شنیده عنان تمالک از دست داده روی بدریا نهاد لشکریان چون دیدند که فرعون
بدریا درآمد هر فوجی از راهی بدریا درآمدند و میکائیل بر عقب آن لشکر می آمد و لشکر یا نرا می راند تا تمام
بدریا درآمدند و حکم الهی بدریا رسید که بحال خود باز آی پس یکبار راههای دریا در هم پیوست و مجموع فرعونیان
غرق شدند و بنی اسرائیل بسلامت بر کنار دریا قرار گرفتند کما قال جلت قدرته و عظمته وَ
أَنْجَيْنَا مُوسَى و نجات دادیم موسی را علیه السلم وَمَنْ مَعَهُ و هر که با او بود أَجْمَعِينَ همه
ایشان را یعنی آب دریا را چنان مرتفع نگه داشتیم و قرار گرفت در آن راهها تا همه از آن دوازده راه
بگذشتند ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ پس غرق کردیم دیگران را یعنی جمیع قبطیان را باینوجه که
چون بمیان این دوازده راه رسیدند آبها را بر سر ایشان فرود آوردیم و همه را هلاک گردانیدیم
إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که بنجات دادن موسی و قوم او و غرق کردن فرعون و اتباع او لَآيَةً
هر آینه علامتیست روشن بر قدرت الهی وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ و نبودند قوم فرعون مُؤْمِنِينَ
گروید گان چه از تمامی قبطیان از مردان غیر حزقیل که مؤمن آل فرعون بود کسی ایمان نیاورده
بود و او با حضرت موسی علیه السلم از مصر بیرون آمده بود و از زنان همین آسیه زن فرعون و زنی که راه
نمونی کرد بر تابوت یوسف علیه السلم وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردگار تو ای محمد لَهُوَ الْعَزِيزُ
هر آینه اوست غالب و هیچ کس را قوة غالبیت بر وی نیست الرَّحِيمُ مهربان که عقوبت نکرد مگر بعد از
الزام حجت باولیاء خود وَاتْلُ عَلَيْهِمْ و بخوان ای محمد بر مشرکان عرب نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ خبر
ابراهیم علیه السلم که ایشان خود را بدو نسبت میکنند و بفرزندی او فخر مینمایند و درین خبر تسلیه
تو و موعظه قوم تست إِذْ قَالَ یاد کن چون گفت ابراهیم لِأَبِيهِ مر پدر خود یعنی عم خود را
که بمنزله پدرش بود در تربیت و اشفاق وَقَوْمِهِ و مر گروه خود را یعنی اهل بابل مراد آنست که از عم
عشر وقوم خود پرسید که مَا تَعْبُدُونَ چیست که می پرستید غرض وی ازین سؤال آن بود که
با ایشان بگوید که آنچه بعبادت آن مشغول اند از اصنام مستحق عبادت نیستند قَالُوا گفتند در
جواب ابراهیم نَعْبُدُ أَصْنَامًا می پرستیم بتان را فَنَظَلُّ لَهَا پس همیشه می باشیم مر بتان را عَاكِفِينَ
ملازمان و مجاوران در روز مراد باصنام صورتهایی بود که ساخته بودند از انواع فلزات

برصورة مختلفه وبر عادت آن مداومت مینمودند قَالَ کفت ابرهیم علیه السلام بروجه الزام کهٔ بتان شما هَلْ
يَسْمَعُونَكُمْ آیا میشنوند خواندن شمارا واجابت دعای شما میکنند إِذْ تَدْعُونَ وقتی که بخوانید
ایشانرا أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ یا سود میرسانند شمارا که پرستش ایشان میکنید أَوْ يَضُرُّونَ یا زیان میرسانند
بکسی که اعراض کرد از عبادت ایشان از جواب عاجز شده نتوانستند که بنعم جواب دهند پس بهانهٔ
تقلید پیش آورده قَالُوا کفتند در جواب بَلْ نه چنانست که تو کفتی از اجابت دعا و نفع وضر که از ایشان
دیده باشیم بلکه وَجَدْنَا آبَاءَنَا یافته ایم پدران خود را که ایشان كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ همچنان میکردند
یعنی بتانرا پرستش میکردند و بران مقیم بودند ما نیز اقتدا بایشان کرده بپرستش اینها قیام می نمائیم بدانکه
بت پرستانرا هیچ دلیلی نیست بر صحت دین خود اما بجهة شبههٔ باطله از مذهب حق برکشته روی در بادیهٔ
ضلالت نهادند یکی آنکه کفته اند که ما را حد آن نیست که جرأت کنیم در عبادت خدا چه پرستش
که لایق او باشد از ما نمی آید پس از مخلوقات او چیزی اختیار کرده ایم تا ما را بخدا نزدیک کردانند چنانکه
کفتیم مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى دویم آنکه هر چیزی را خاصیتی است خاصیت این بتان آنست
که شفیعان ما باشند نزد خدا که هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ سیم آنکه اعظم شبههای ایشان تقلید است
همچنانکه در جواب ابرهیم علیه السلام کفتند که بل وجدنا آباءنا کذلک یفعلون قَالَ کفت ابرهیم علیه السلام
أَفَرَأَيْتُمْ آیا دیده اید و دانسته اید استفهام برای تقریر است یعنی بدانید که مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ
آنچه هستید که می پرستید آنرا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ شما و پدران دیرینهٔ شما نیز پرستیده اند
فَإِنَّهُمْ پس بدرستی که این معبودان شما و آبای شما عَدُوٌّ لِي دشمنانند مرا مراد ابرهیم ازین
آنست که اصنام اعدای پرستندکان خوداند زیرا که عبدهٔ ایشان متضرر میشوند از جهة ایشان
زیاده از انچه کسی از عدو خود متضرر شود چه ضرر خلود عذاب الیم و عقاب که از عبادت ایشان
حاصل میکردد از هیچ دشمنی متصور نیست و یا معنی مراد آنست که من دشمنم مر ایشانرا چه هر چه را
دشمن دارند او نیز دشمن است پس دشمن خود را در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرده یعنی من مخالف
و معادی ایشانم إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ لیکن دوست من پروردکار عالمیانست بعد از ان تعداد
کمالیت حضرت عزت میفرماید تا قوم دست از عبادت اصنام که لا یضر و لا ینفع است باز داشته
بعبادت او سبحانه میل کنند و میفرماید که الَّذِي آفریدکار عالم آنکس است که خَلَقَنِي آفرید
مرا و از عدم بوجود آورد فَهُوَ يَهْدِينِ پس او راه مینماید مرا براستی در قول و فعل و یا آفرید
مرا برای اقامت حق و راه مینماید مرا بنبوت خلق یا خلق کرد مرا بجهة طاعت و هدایت بخشید
مرا بوسیلهٔ آن مرا بجنت وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي و او آنکس است که میخوراند مرا غذائی که قوام
اجزای بدن من بدانست وَيَسْقِينِ و می آشاماند مرا آبی که موجب تسکین تشنکیست

وسبب تربیت اعضای من در کشف الاسرار ذو النون مصری نقل میکند که این طعام طعام
معرفتست و این شراب شراب محبت که دلها بآن زندکی یابند و این بیت از ان مقوله است نظم
شراب المحبة خیر شراب کل شراب سواه سراب و از فحوای این کلمات از اسرار کلام حقایق
نظام أبیت عند ربی یطعمنی و یسقینی پی میتوان برد چنانچه در حق خواجهٔ ثقلین فرموده اند نظم
خان توابیت عند ربی خواب تو و لا ینام قلبی خاک قدم تو اهل عالم زیر علم تو نسل آدم
چون نیست وسیلتی ز طاعت از ما کنه و ز تو شفاعت ای کرده بزیر پای کونین بکذشته ز حد
قاب قوسین وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ و چون بیمار شوم او مرا شفا میدهد و از امام
امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که معنی آیة آنست که چون بیمار شوم بکناه شفا میدهد مرا بتوبه
و سلمی کفته که مرض بروية اعتبارات است و شفا مشاهدهٔ انوار واحد قهار و در بحر المعانی آورده که
بتعلقات کونین است و شفا بقطع تعلق و آن وابسته است بجذبهٔ عنایت که چون در رسد سالک را
از همه منقطع ساخته بیکی پیوند دهد یعنی بشریت تجرید از مرض تعلقش باز رهاند یکی از اکابر دین
روایت کرده که به بیمارستانی رفتم طبیبی را دیدم نشسته و جمع بیماران برو جمع کشته هر کسی
شرح علت خود میداد و هر کسی را دوایی میفرمود که در خور او بود دران اثنا جوانی درد وی آمد
کونه اش زرد کشته و اثر عبادت و سیمای تقوی و صلاحیت برو پیدا طبیب را کفت تو حکیمی
حاذقی مرا بیماری هست دوایی کن کفت چه مرض داری جواب داد که علت کناه بر مزاج من مستولی
کشته و بدن من بجهت ثقل ذنوب کران کشته مرا درین باب علاجی فرما که موجب صحت مزاج
و سبب خفت بدن من کردد طبیب کفت هلیلهٔ صبر را بستان و با بلیلهٔ تواضع در هاون ندم و
پشیمانی افکن و بدست قهر هوای نفس آنرا نیک صلایه کن و در تابهٔ صحت عزم انداز و آب حیا
و شرم برو ریز و بآتش محبتش بجوشان و بکفچهٔ عصمتش بکردان تا حباب حلم بر آرد انکاه برقدح صفا
بپالای و بمروحهٔ رضا باد کن و در وقت سحر شربتی از و نوش کن تا در کناه او بصحت عزم بر طاعت
متبدل کردد و راحت یابی جوان ازین سخن وجد کرده مضمون این مقال بر زبان او جاری کشت
بیت حکومت که چه خوش آمدی مسیح صفت بیک نفس همه درد مرا دوا کردی وَالَّذِي و دیکر
پروردکار عالم آنکس است که يُمِيتُنِي میراند مرا در دنیا باقتضای اجل ثُمَّ يُحْيِينِ پس زنده
کرداند مرا در آخرت برای محاسبات و مجازات ثعلبی کفته که بمیراند بعدل و زنده کرداند بفضل
و کویند بمیراند بمعصیت و زنده کند بتوفیق در طاعت یا بمیراند بجهل و زنده کند بعقل
و محققان کفته اند که اماتت دنیا بخوف و احیا یا بغفلت و ذکر یا باستار و تجلی و یا بفنا و
بشریت و اخلاق روحانیت وَالَّذِي و وی آنکس است که أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي طمع دارم که

بیامرزد برای من خَطِیٓـَٔتِی گناه مرا یَوْمَ الدِّینِ روز جزا اسناد گناه با خود با وجود عصمت
یا بجهة کسر نفس است وانقطاع تمام باو سبحانه ویا مراد ترک اولیست ونکته حسنات الابرار وسیئات
المقربین مشعر است برین حاصل که صدور این کلام از حضرت خلیل بجهة احتجاج بود بر قوم واخبار بانکه
صلاحیت الوهیة ندارد مگر کسی که فاعل این افعال است وبعد از ان او سبحانه حکایت میفرماید از انجا ابراهیم
از وی سؤال نمود بقوله رَبِّ هَبْ لِي ای پروردگار من ببخش مرا وعطا کن حُكْمًا کمال در علم وعمل تا بآن
مستعد خلافت حق وریاست خلق گردم وتردد کلبی مراد بحکم نبوتست وَأَلْحِقْنِي ودر رسان مرا بسبب
توفیق کمال در علم وعمل بِالصَّالِحِينَ بشایستگان راه وبرگزیدگان درگاه یعنی در عداد انبیا که کاملند
در صلاحیت واصلاح ایشان آمیخته نیست بشایبه کبیره وصغیره وَاجْعَلْ لِي وگردان
برای من لِسَانَ صِدْقٍ زبان راست یعنی زبان ثناگوی وثناخوان فِي الْآخِرِينَ درمیان
پس آیندگان یعنی ثنای نیکونامی وآوازه مرا جاری گردان بر زبان کسانی که از پس من آیند بر وجهی که
اثر آن در دنیا تا روز قیامت بماند واین دعا بعز اجابت رسیده جمیع امم از مجوس ویهود ونصاری
واهل اسلام ثنای خلیل الرحمن میگویند ومحبت او دارند ویا ظاهر کن برای تجدید اصل دین من که
توحید است وراست گویی در آخرین امتان که آن حضرت خاتمیتمآبست صلی الله علیه وآله وسلم وَاجْعَلْنِي
وگردان مرا مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ از وارثان بهشت پر نعمت در آخرت یعنی مرا داخل کسانی
گردان که در منازل بهشت نزول کنند وَاغْفِرْ لِأَبِي وبیامرز پدر مرا مراد عم اوست یعنی
او را بیامرز که ایمان آرد إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ بدرستیکه اوست از گمراهان یعنی از طریق حق
منحرفست وغافل از جاده صواب در مجمع آورده که وصف او بضلال مشعر است بر آنکه عم او از روی جهل
کافر بود نه بر سبیل عناد وجحود بدین وجه که استغفار ابراهیم برای عم خود بود در منهج الصادقین در
سورة التوبه بشرحی مبسوط بقلم بیان آمده اینجا بیک وجه نمود ۔ ۔ ۔ وآن اینست که طلب مغفرت برای
او بجهة آن بود که وعده ایمان داده بود مر او را پس ابراهیم علیه السلام بجهة این طمع وامید واری از برای او
استغفار خواست ومیتواند بود که درینوقت هنوز ابراهیم علیه السلام ممنوع نبوده باشد از استغفار برای کفار
وَلَا تُخْزِنِي ورسوا مساز وخوار مگردان مرا بجهة عتاب بر ترک اولی ونقص رتبه من از رتبه بعضی
وارث جنت بجهة آن يَوْمَ يُبْعَثُونَ در روزی که برانگیخته شوند همه مردمان در مجمع آورده که
این دعای او نیز بر وجه انقطاع بود وکسر نفس وتعلیم امتان واگر نه انبیا بجهة عصمت از خزی آن روز
مبرا اند واز فضیحت آن محفوظ بعد از ان در بیان یوم یبعثون میفرماید که يَوْمَ لَا يَنْفَعُ روزی که
سود نکند وفایده نرساند وبکاری نیاید مَالٌ وَلَا بَنُونَ مال وپسران هیچ کس را بقوله إِلَّا مَنْ
أَتَى اللَّهَ مگر کسی که بیاید بخدا بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بدل خالص از کفر ومعصیت چونکه آن خود را صرف کرده

باشد

باشد در راه حق وفرزندان را براه حق ارشاد نموده هر آینه آن مال وفرزند او را نفع رسانند از امام جعفر
صادق علیه السلام مرویست که قلب سلیم دلیست که سالم باشد از حب دنیا وحسن گفته که سالم باشد از کفر ونفاق
بر خلاف مشرک ومنافق که دل او بشرک ونفاق مریض است کقوله فی قلوبهم مرض ویا سالم از فساد ومعاصی
ویا از حسد وخیانت ودر تفسیر بصیر آورده که سلیم از بغض اهل البیت علیهم السلام وقشیری فرموده که
سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدا وسلمی گفته که سلیم آنست که در وی نه آفات دنیا گنجد ونه مطامع عقبا
ویا خالی از بدعت ومطمئن بسنت وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ وروزی که نزدیک گردانیده شود بهشت
عشر
لِلْمُتَّقِينَ از پرهیزکاران تا از موقف آنرا ببینند وبمشاهده منازل خود مسرور شوند وَبُرِّزَتِ
الْجَحِيمُ وظاهر ساخته آتش دوزخ را لِلْغَاوِينَ برای گمراهان تا در ان نگرند ومقامات خود را
ببینند وغم والم وحسرت ایشان بیفزاید وَقِيلَ لَهُمْ وگفته شود مر ایشان را یعنی فرشتگان بحکم حق تعالی
از ایشان پرسند بر وجه عتاب وسرزنش أَيْنَ مَا كُنْتُمْ کجا اند انچه بودید که پیوسته تَعْبُدُونَ میپرستید
آنرا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای تعالی یعنی کجا اند خدایان شما که بدیشان امید وار بودید هَلْ
يَنْصُرُونَكُمْ آیا چه یاری میدهند شما را بر دفع عذاب از شما أَوْ يَنْتَصِرُونَ یا انتقام میکنند
برای شما از کسی که عذاب شما میکند وگویند معنی آنست که ممتنع میشوند از عذاب خود ودفع میکنند
آنرا از خود چه در ان روز کفار با اصنام واوثان خود در آتش دوزخ باشند کما قال فَكُبْكِبُوا
فِيهَا پس پیوسته در افکنده شوند بروی در دوزخ سوزان هُمْ وَالْغَاوُونَ بتان وگمراهان
یعنی پرستندگان ایشان تا آنکه در قعر دوزخ قرار گیرند ودر آنجا باشند وَجُنُودُ إِبْلِيسَ ودر دوزخ
انداخته شوند لشکریان ابلیس که متابعان ویند از عصاة جن وانس ویا اعوان وفرزندان او
أَجْمَعُونَ همه ایشان قَالُوا گویند کافران وَهُمْ فِيهَا وحال آنکه ایشان در دوزخ
يَخْتَصِمُونَ دشمنی کنند با یکدیگر یعنی عبید اصنام با بتان گویند تَاللَّهِ بخدا سوگند إِنْ كُنَّا
بدرستیکه ما بودیم لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ هر آینه در گمراهی هویدا وپیدا إِذْ نُسَوِّيكُمْ وقتی که برابر
میکردیم شما را در استحقاق عبادت بِرَبِّ الْعَالَمِينَ به پروردگار عالمیان وَمَا أَضَلَّنَا
وگمراه نکردند ما را وبر ضلالت نداشتند إِلَّا الْمُجْرِمُونَ مگر بدکاران از مهتران وپیشوایان
ما که با ایشان اقتدا میکردیم ویا از دیوان گمراه کننده فَمَا لَنَا پس نیست ما را اکنون هیچ کس مِنْ
عشر
شَافِعِينَ از شفاعت کنندگان چنانکه مؤمنان راهست از ملایکه وانبیا وَلَا صَدِيقٍ ونه دوستی
حَمِيمٍ مهربان وباشفقت چنانکه ایشان راهست ودر بعضی تفاسیر مذکور است که حمیم در اصل
همیم بوده ها را بحا بدل کرده اند از جهة قرب مخرج وهمیم از اهتمام ماخوذ است یعنی یاری که در ان
روز اهتمام کند در مهم کافران وشرط دوستی بجای آورد عو اهد بود چه تصادق مخصوص خواهد

بود بمؤمنان چه میان اهل کفر تعادی و تباغض خواهد بود که الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقون و یا نیست ما را شفعا و صدیق حمیم از آنانکه ما ایشان را شفعا و اصدقاء خود میدانستیم چه اعتقاد ایشان آن بود که اصنام شفعاء ایشان باشند نزد خدای و شیاطین الانس اصدقاء ایشان باشند دران روز و جابر بن عبد الله الانصاری روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند بعضی از ایشان گویند بار خدایا حال صدیق من فلان چیست خطاب آید که وی در دوزخ گرفتار است بجزای گناه خود این مؤمن زبان بشفاعت گشوده گوید بار خدایا چه شود اگر بکرم عمیم خود او را بمن بخشی حق تعالی فرماید او را بتو بخشیدم پس بملایکه امر فرماید که بیرون آورند برای او صدیق او را از دوزخ و بیهشت رسانید کفار چون بینند که عاصیان مؤمنین بشفاعت اصدقا از دوزخ خلاص شدند و بیهشت رفتند و ایشان در دوزخ ماندند گویند فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم عیاشی باسناد خود از حمران بن اعین نقل کرده که ابی عبد الله علیه السلام سه بار سوگند یاد کرد که بخدا سوگند که ما شفاعت کنیم شیعیان خود را تا آنکه مردمان گویند و بروایتی دشمنان ما گویند که ما را هیچ شفیعی و صدیقی و حمیمی نیست و ابان بن تغلب روایت کرده از ابی عبد الله علیه السلام که شنیدم که میفرمود مؤمن در روز قیامت شفاعت اهل خود کند و حق تعالی شفاعت او را در حق ایشان قبول فرماید هر دو انگشت سبابه خود را برداره و گوید یا رب خویدمی کان یقینی الحر و البرد بار خدایا خادم مرا از عذاب نجاة ده که او مرا از گرما و سرما نگاه داشته حق تعالی اجابت شفاعت او کند و از ابو جعفر علیه السلام نقلست که مؤمن همسایه خود را که هیچ حسنه از و صادر نشده شفاعت کند و گوید بار خدایا دفع اذیت و ضرر از من میکرد حق تعالی شفاعت او را در باره او قبول کند بعد ازان فرمود بدرستیکه کمترین اهل ایمان از روی شفاعت سی کس تواند کرد و در آثار آمده که هیچ جای نباشد که جمعی از مؤمنان آنجا مجتمع شوند که در میان ایشان بنده باشد از اهل ایمان و صلاح الا که شفاعت او در حق همه ایشان قبول کند و اهل کفر و شرک ازین سعادت محروم باشند و در عذاب ابدی گرفتار و از روی حسرت گویند فلو ان لنا کرة پس کاشکی بودی ما را باز گشتنی بدنیا فنکون پس میبودیم من المؤمنین از باور دارندگان تا شفاعت ما میکردند ان فی ذلک بدرستیکه در آنچه مذکور شد از خبر ابرهیم و احتجاج او لایة هر آینه علامتیست که عقلا بدان عبرت گیرند و حجتی و موعظه مر کسی را که اراده آن نماید که بنظر اعتبار دران نگرد و بامر آخرت پردازد و ما کان اکثرهم و نبودند بیشتر قوم ابرهیم مؤمنین گروندگان باو چه از اهل بابل جز دختر نمرود کسی ایمان نیاورده بود و ان ربک و بدرستی که آفریدگار تو لهو العزیز اوست غلبه کننده بر کافران و غالب بر تعجیل انتقام از ایشان الرحیم مهربان بمهلت دادن عذاب ایشان تا ایمان آرند ایشان و یا ذریت ایشان و یا بخشاینده که

توبه رد نکند و بی احتجاج بر ایشان عذاب نفرماید کذبت قوم نوح المرسلین تکذیب کردند قوم نوح همه فرستادگان را تا آدم و گفتند هیچ پیغمبری بخلقان نیامده و یا مراد تکذیب نوح است چه تکذیب یک پیغمبر موجب تکذیب همه است زیرا که هر یک داعی بند گانند بر توحید و عدل و غیر آن از اصول اسلام پس تکذیب یکی تکذیب جمیع ایشان باشد و قول اول منقولست از ابو جعفر علیه السلام اذ قال لهم یاد کن چون گفت مر ایشان را اخوهم نوح برادر ایشان نوح علیه السلام مراد اخوت نسبیت یعنی نوح علیه السلام که سلسله نسب او بایشان منتهی بود گفت مر ایشان را الا تتقون آیا نمی ترسید از خدای که ترک عبادت او میکنید و بتان را می پرستید و تکذیب من میکنید و انکار می ورزید انی بدرستی که من لکم رسول امین مر شما را فرستاده ام با امانت و مشهور باین صفت در میان شما پس سخن من حق خواهد بود و مبرا از شایبه کذب فاتقوا الله پس بترسید از عقوبت خدای و ترک بت پرستیدن کنید و اطیعون و فرمان برید مرا در قبول ایمان و اذعان توحید و طاعت و عبادت او بر وجه توحید و اخلاص و ما اسئلکم و نمیخواهم شما را علیه بر ادای رسالت و نصیحت من اجر هیچ مزدی ان اجری نیست اجرت من الا علی رب العالمین مگر بر پروردگار عالمیان فاتقوا الله پس بترسید از عقوبت خدای و ترک بت پرستیدن کنید و اطیعون و فرمان برید مرا تکرار امر بتقوی و طاعت جهت تاکید و مبالغه است دران بر ایشان قالوا گفتند در جواب نوح علیه السلام انؤمن لک آیا ایمان آریم و تصدیق کنیم و اتبعک الارذلون و حال آنکه پیروی کرده اند ترا اسفلگان و بی قدران و فرومایگان که نه حسب دارند و نه نسب و اهل صفتهای دنیه و خسیسه اند ابن عباس گوید که ایشان اهل جیاکه بودند و نزد بعضی حجام بودند حاصل که ایشان بجهت قصور فهم و عقل حطام دنیویه را منظور داشته ایمان اتباع نوح را که بی مال و جاه بودند مانع ایمان خود دانستند و میگفتند که ایشان بجهت طمع مال و رفعت باو گرویده اند نه بر وجه اعتقاد و اخلاص و لهذا نوح علیه السلام قال فرمود در جواب ایشان و ما علمی و نیست دانش من بما کانوا یعملون بآنچه هستند که میکنند آنرا از روی اخلاص یا طمع در طعمه یعنی حکم من ظاهر است و چون ایشان عمل اهل ایمان میکنند بر من واجبست که حمل آن بر اخلاص کنم بحسب ظاهر ان حسابهم نیست حساب بواطن ایشان الا علی ربی مگر بر پروردگار من که مطلع است بر ظاهر و باطن آن لو تشعرون اگر دانید که عالم الغیب اوست پس هر آینه دانید قول مرا درین باب و لیکن جاهلید پس میگوئید آنچه نمیدانید قریش نیز بهمین طریقه سلوک نموده با صحاب حضرت رسالت طعن کردند باین صفت چنانکه آورده اند که هرقل که پادشاه روم بود ابو سفیان را از اتباع رسول سؤال کرد گفت ایشان اراذل و ضعفای مردم مانند وی در جواب گفت ما زالت اتباع الانبیاء کذلک همیشه

عشر

اتباع پیغمبران پیشین نیز چنین بودند حاصل که قوم نوح علیه السلم کفتند بنوح علیه السلم که تو این اراذل را
از مجلس خویش بران تا با تو بنشینیم و سخن تو بشنویم نوح علیه السلم فرمود **وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ**
و من نیستم راننده مؤمنان از پیش **إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ** نیستم مکر بیم کننده آشکارا یعنی مبعوث
شده ام بدعوت مکلفان خواه اغنیا و خواه فقرا اینچکونه طرد و منع فقرا کنم از خود بجهت آنکه اغنیا تابع
من شوند **قَالُوا** کفتند کافران **لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ** اکر باز نه ایستی ای نوح از انچه میکویی یعنی
از دعوت و انذار **لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ** هر آینه باشی از کشته شدکان بسنک یا از دشنام
داده شدکان و یاران کان ابو حمزه ثمالی روایت کرده که هر موضعی از قرآن که لفظ رجم واقع شده بمعنی
قتلست مکر در سوره مریم که **لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ** که بمعنی شنام دادنست القصه نوح علیه السلم
چون این کلمات تهدید آمیز از قوم بشنید و آثار نومیدی از ایشان دریافت روی بدرکاه بی نیاز آورده
قَالَ کفت ای پروردکار من **إِنَّ قَوْمِي** بدرستیکه کروه من **كَذَّبُونِ** تکذیب کردند مرا از روی
عناد و مراد در دعوی رسالت باور نداشتند بر وجه لجاج و جحود و انکار **فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ**
پس حکم کن میان من و میان ایشان **فَتْحًا** حکم کردنی براستی **وَنَجِّنِي** و باز رهان مرا از قصد ایشان
و یا از شامت عمل ایشان **وَمَنْ مَعِيَ** و هر کرا که با منست **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** از کرویدکان غرض او
ازین مناجات آن بود که من بر ایشان دعا میکنم نه بجهت آنکه مرا بخشم در آورده اند و ایذای من کرده
بلکه بجهت تست و دین تو که تکذیب وحی تو کرده اند و انکار وحدانیت و ارسال تو پس عذاب بر ایشان
باز کردان **فَأَنْجَيْنَاهُ** پس نجات دادیم اورا **وَمَنْ مَعَهُ** و هر کرا که با او بودند از مؤمنان **فِي
الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ** در کشتی پر از آدمیان و امتعه و ماکولات و غیر آن از حیوانات **ثُمَّ أَغْرَقْنَا**
پس غرق ساختیم **بَعْدُ** پس از رهانیدن او و اتباع او **الْبَاقِينَ** باز پس ماندکان از کشتی یعنی کروه
کفار که بر ایشان مبعوث بود **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ** بدرستیکه در صبر نوح و ایذاء قوم و عناد و جحود ایشان
و غرق شدن ایشان بجهت آن و نجات اهل ایمان در کشتی **لَآيَةً** هر آینه علامتیست شایع
و متواتر مر آنهارا که پند کیرند از آن و اقتدا به پیغمبران کنند و در صراط مستقیم سلوک نمایند
وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ و نیستند بیشتر ایشان باور دارندکان **وَإِنَّ رَبَّكَ**
و بدرستیکه پروردکار تو **لَهُوَ الْعَزِيزُ** هر آینه اوست توانا بر عقوبت کافران و منتقم بر ایشان **الرَّحِيمُ**
مهربان بمهلت عذاب ایشان تا حجت بر ایشان لازم کردد یعنی قبل از الزام حجت بر طریق انزال عذاب
نمی نماید و یا رحیم است بر مؤمنان در نجات دادن نوح و اتباع او و یا در توفیق پیغمبران در حلم و بردبار
و احتجاج بر کافران **كَذَّبَتْ عَادٌ** بدروغ داشتند قبیله عاد **الْمُرْسَلِينَ** فرستادکان را **إِذْ قَالَ
لَهُمْ** چون کفت مر ایشان را **أَخُوهُمْ هُودٌ** برادر نسبی ایشان هود **أَلَا تَتَّقُونَ** آیا پرهیز

ربع

ع

نمیکنید از شرك و یا نمی‌ترسید از عذاب خدا **إِنِّي لَكُمْ** بدرستیکه من شمارا **رَسُولٌ أَمِينٌ**
فرستاده ام امین بر وحی و رسالت یعنی انچه نازل شده از نزد خدا بشما میرسانم بی زیاده و نقصان
و تغییر و تبدیل و یا آنکه من بر صفت امانتم نزد شما قول من حق و صدقست و معرا از کذب **فَاتَّقُوا اللَّهَ**
پس بترسید از خدای و ترك مخالفت من کنید **وَأَطِيعُونِ** و فرمان برید مرا بر انچه شمارا بدان
دعوت میکنم **وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ** و نمیطلبم بر تبلیغ رسالت و ادای دعوت **مِنْ أَجْرٍ** هیچ مزدی
از مال و منال و متاع دنیا **إِنْ أَجْرِيَ** نیست پاداش من بین **إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ** مکر
بر آفریدکار عالمیان و چون قوم هود دایم بلهو و لعب مشغول بودند از ینجهت هود علیه السلم در انکار این
فرمود **أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ** آیا بلند میکنید بهر موضعی بلند **آيَةً** علامتی برای تماشای آینده
و رونده **تَعْبَثُونَ** بازی میکنید به بنیان آن بی آنکه شمارا بآن بنا احتیاج باشد و کویند که ایشان
بر سر راهها خانهای بلند میساختند و در آنجا نشسته هر که بایشان بکذشتی با او بازی کردندی یا مراد
کبوتر خانهاست که برای طیران کبوتران ببازی بر بلندی ساختندی و مقاتل کفته که ایشان در
سفرها بستارها رفتندی و راه بستاره بردندی و در سر راهها بناهای بلند و میلهای مرتفع بنا
کردندی بعبث که اصلا احتیاج بآن نداشتندی و یا مراد قصور رفیعه است که بنا کردندی و بآن
بر یکدیکر فخر نمودندی از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که هر که بنایی سازد آن بنا وبال او باشد در
آخرت مکر که بآن احتیاج داشته باشد القصه هود علیه السلم بر سبیل انکار بقوم خود کفت که بناها
میسازید بر مواضع بلند بجهت لهو و لعب بدون احتیاج بآن **وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ** و فرا
میکیرید حوضهای آب یا کوشکهای محکم یا قلعهای استوار **لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ** کویا شما جاوید
خواهید بود دران و بجهت این بناهای عالیه بکج و آجور راست میکنید که مظنه خلود است دران
وَإِذَا بَطَشْتُمْ و چون سخت کرفتید و مواخذه کردید مردمان را **بَطَشْتُمْ** سخت کیری کردید
جَبَّارِينَ در حالتیکه متکبرانید و سرکشان بدون شفقت و مهربانی و قصد ادب کردن و عاقبت
اندیشی نمودن **فَاتَّقُوا اللَّهَ** پس بترسید از خدای بترك این کارهای قبیح **وَأَطِيعُونِ** و فرمان
برید او را در انچه میفرمایم که انفع است مر شمارا در دنیا و عقبی **وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ** و بترسید
از آن خدایی که مدد کاری کرد شمارا **بِمَا تَعْلَمُونَ** بانچه میدانید و میشناسید از انواع نعمتها و
بعد از اجمال در صدد تفصیل آن در آمده فرموده که **أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ** مدد کرد شمارا بچهارپایان
چون شتر و کاو و کوسفند تا از ایشان اخذ فواید کنید **وَبَنِينَ** و به پسران تا در همه حال یار و
مددکار شما باشند **وَجَنَّاتٍ** و ببوستانهای پر از میوه که از آن میخورید **وَعُيُونٍ** و
بچشمهای آب که می‌آشامید و بزراعات و اشجار میدهید و با وجود این نعمتها کفران و ناسپاسی نعم

عشر

میکنید اِنّی اَخافُ عَلَیکُم بدرستی که من میترسم بر شما که بر شرك مصرّید عَذابَ یَومٍ عَظیمٍ
عذاب روز بزرك در دنیا که باد صرصر است و در آخرت که آتش دوزخ است قالُوا گفتند
عادیان در جواب هود علیه السّلم سَوآءٌ عَلَینا یکسانست بر ما اَوَعَظتَ یا پند دهی ما
اَم لَم تَکُن مِنَ الواعِظینَ یا نباشی از پند دهندکان یعنی ما طریقهٔ خود از دست نمیدهیم
خواه تو نصیحت کنی و خواه نکنی اِن هذا نیست این کار که بر آنیم از بت پرستی و تکبر و تجبر
و بناهای بلند اِلّا خُلُقُ الاَوَّلینَ مکر عادت پیشینیان از ما و اقتدا کنده ایم با یشان
یا نیست انچه تو آورده بما از توحید و ترك امور مذکوره مکر عادت آنها که پیش از ین بودند از
کسانی که دعوی پیغمبری میکردند و ما نند انچه تو میکویی میکفتند وَما نَحنُ بِمُعَذَّبینَ
و نباشیم ما عذاب کنندکان برین عادتهای قدیمه فَکَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند رسالت
هود را فَاَهلَکناهُم پس هلاك کردیم ایشانرا بباد صرصر بسبب آن تکذیب اِنَّ فی
ذلِكَ بدرستی که در هلاك قوم عاد لَآیَةً نشانه ایست دلالت کننده بر آنکه عاقبت اهل
تکذیب بعد از استیصال و عقاب اخروی کشد وَما کانَ اَکثَرُهُم و نبودند بیشتر آنها
مُؤمِنینَ کروندکان چه اندکی از ان قبیله با هود علیه السّلم کرویده بودند وَاِنَّ رَبَّكَ
و بدرستی که پروردکار تو لَهُوَ العَزیزُ هر آینه اوست غالب کمان تعذیب کفار باك ندارد و هیچ کس
او را در انتقام از ایشان عاجز نسازد الرَّحیمُ مهربان که مؤمنانرا از مهلکهٔ عقوبت بیرون آرد کَذَّبَت
ثَمُودُ المُرسَلینَ بدروغ نسبت دادند قبیلهٔ ثمود فرستادکان خدایرا یعنی صالح و انبیای سابق را
علیهم السّلام اِذ قالَ لَهُم یاد کن چون کفت مر ایشانرا اَخُوهُم برادر آنها از حیثیت قرابت
و نسب صالِحٌ صالح بن عبید علیه السّلم بقوله تعالی اَلا تَتَّقُونَ آیا نمیترسید از عذاب خدا
که بدو شرك می آورید اِنّی لَکُم رَسُولٌ بدرستی که مر شما را فرستاده ام اَمینٌ مشهور بامانت و راستی
و کردار فَاتَّقُوا اللهَ پس بترسید از عذاب خدای وَاَطیعُونِ و فرمان برید مرا در امر و نهی
وَما اَسئَلُکُم عَلَیهِ و نمیطلبم شما را بر نصح و وعظ و یا تبلیغ رسالت مِن اَجرٍ هیچ مزدی که
بمن دهید تا بآن متهم شوم نزد شما اِن اَجرِیَ نیست مزد من اِلّا عَلی رَبِّ العالَمینَ
مکر بر پروردکار عالمیان و بعد از عدم اظهار و عدم طمع اجر که موجب تهمتست زبان بنصیحت
کشوده فرمود که اَتُترَکُونَ آیا کذاشته خواهید شما استفهام برای تقریر است یعنی شما را نخواهند
کذاشت فی ما هٰهُنا در انچه هستید اینجا یعنی در نعم دنیا از منازل و مساکن تازه و بر نعمت
آمِنینَ در حالتی که ایمن باشید از آفات و سالم از فوات بعد از ان تفسیر آن نعمت میکند فی
جَنّاتٍ در بوستانهای پر از اشجار و اثمار وَعُیُونٍ و چشمهای آب و کویند مراد چاههای

پرآب

پرآب سرد و خنك است چه قوم ثمود را چشمه و نهر نبوده وَزُرُوعٍ و کشتها وَنَخلٍ و خرما
ستانهایی طَلعُها هَضیمٌ شکوفهٔ آن درختان لطیف و نازك و نرم بود بجهت لطافت
میوهٔ آن ضحّاك کفته که از غایت لطافت چون سر کشد خرد و مرد کردد و نزد شیخ حسن خرمای
بی استخوانست و ابو العالیه کفته که چون در دهن نهند از هم باز شود و ابن عبّاس تفسیر هضیم
بنضیج کرده یعنی خرمای پخته حاصل که صالح علیه السّلم فرمود که ای قوم شما مرفهید و متنعم در بهترین
و سودمندترین آن وَتَنحِتُونَ و میتراشید برای مساکن خود مِنَ الجِبالِ از کوهها بیوتا
خانها فارِهینَ در حالتی که ماهرید در تراشیدن سنکها و یا نازان و بشاشید دلان و خوشحال
و چون حق تعالی این نعم و قوت این صناعت بشما داده فَاتَّقُوا اللهَ پس بترسید از خدای بترك شرك
و امل دور و دراز وَاَطیعُونِ و فرمان برید مرا در اوامر و نواهی الهی وَلا تُطیعُوا و اطاعت مکنید
اَمرَ المُسرِفینَ فرمان آن کافرانرا که مسرفند بر نفس خود بکفر مراد رؤسای ایشانست که نه رهط بودند
که قصد هلاك صالح کردند اَلَّذینَ یُفسِدُونَ آنانکه تباهی میکنند فِی الاَرضِ در زمین
حجر وَلا یُصلِحُونَ و بصلاح نمی آرند کار خود را قالُوا کفتند قوم ثمود در جواب صالح اِنَّما اَنتَ
جز این نیست که تو مِنَ المُسَحَّرینَ از جادو کرده شدکانی یعنی جادوی بسیار بتو کرده اند عقل تو
رفته و باین مرتبه رسیده که از غایت بیخبری این سخنان میکویی ما اَنتَ اِلّا بَشَرٌ مِثلُنا نیستی تو
مکر آدمی مانند ما بصورت بشریت چون قوم صالح وابستهٔ صورت بودند صالح را بصورت خود
دیدند از حقیقت حال او غافل شدند بهانه پیش کرفتند و کفتند که تو مثل ما بشری دعوی رسالت
چرا میکنی چون ترك این دعوی نمیکنی و بر ان مصرّی فَاتِ بِآیَةٍ پس بیار نشانهٔ از خلاف
عادت اِن کُنتَ مِنَ الصّادِقینَ اکر هستی تو از راست کویان در دعوی رسالت خود صالح
فرمود که چه میطلبید تا بشما بنمایم کفتند ازین سنك معین شتری بیرون آور که ده ماه از
حمل او بر آمده باشد و چون بیرون آید فی الحال وضع حمل کند صالح دعا کرد ناقهٔ که مدّعای ایشان
بود از سنك بیرون آمد و فی الحال شتر بچهٔ از و متولد شد قالَ کفت صالح علیه السّلم هٰذِهِ ناقَةٌ
این شتریست که شما طلبیدید لَها شِربٌ مر او را نصیبی است از آب وَلَکُم و مر شما راست شِربُ
یَومٍ مَعلُومٍ آبشخور روزی دانسته شده یعنی یکروز از ان اوست و یکروز برای شما درین
نوبت مزاحم وی مشوید وَلا تَمَسُّوها بِسُوءٍ و مس مکنید ویرا ببدی یعنی قصد زدن
و کشتن او مکنید و اکر چنین کنید فَیَاخُذَکُم پس بکیرد شما را عَذابُ یَومٍ عَظیمٍ عذاب
روز بزرك بزرکی روز باعتبار عظمی عذابست در ان ایشان نصیحت صالح ناشنیده انکاشتند و
کوش بموعظهٔ او نکردند و قصد کشتن ناقه کردند فَعَقَرُوها پس پی کردند ناقه را فَاَصبَحُوا

نادمین پس کشتند پشیمانان ازین فعل نزد نزول عذاب فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس فرا
کرفت ایشانرا عذاب روز موعد که آن صیحه جبرئیل بود و همه بدان مستاصل شدند و در روایت
آمده که همه بر کشتن ناقه اتفاق نمودند مسطع و قدار بن سالف را بران داشتند مسطع ناقه را بمضیق
کوهی ملجا ساخت که راه کریز نداشت که از دست ایشان خلاصی یابد پس تیری بپای او رسانید و بعد ازان
قدار شمشیر باو رسانید و ناقه را بکشت و بروایة صحیح عاقران کفت که من عقر ناقه نمیکنم تا همه راضی
شوید پس همه باین عمل رضا دادند حتی زنی که پرده نشین بود بدو سرای وی آمدند و کفتند رضا میدهی باین
کفت نعم و همچنین کودکان ایشان باین رضا دادند پس عاقر عقر ناقه کرد و عذاب نازل شده همه را فرا
کرفت و هلاک کرد و تفصیل این حکایت در سورة الاعراف مذکور است إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که
در انچه نازل شد بثمود بجهت کفر و طغیان با وجود معجزه صریح لَآيَةً هر آینه دلالتیست مر اهل اعتبار را
بر انکه کفر بعد از ظهور معجزه مقترحه موجب نزول عذابست وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ
و نبودند قوم ثمود بیشتر کروید کان در روایت آمده که از همه قبایل ثمود با وجود کثرت چهار هزار کس
ایمان آوردند و بس وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی که پروردکار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ هر آینه اوست غالب که
در انتقام مغلوب نکردد الرَّحِيمُ مهربان که بدون استحقاق عذاب نفرماید كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ
تکذیب کردند قوم لوط را علیه السلام یعنی اهل موتفکات الْمُرْسَلِينَ پیغمبران را چون ابرهیم و لوط و غیر
ایشان از انبیای کذشته إِذْ قَالَ لَهُمْ یاد کن چون کفت مر ایشانرا أَخُوهُمْ لُوطٌ برادر
نسبی ایشان لوط علیه السلام و کویند مراد باخوت شفقتست زیرا که میان لوط و اهل موتفکه علاقه نسب
نبود حاصل که لوط ایشانرا کفت أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمیترسید در ارتکاب معاصی عظیمه از خدای ع
إِنِّي لَكُمْ بتحقیق که من مر شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده ام که امینم در نصیحت یعنی نیکوخواه شما ام
و غرض من ازین هدایت شماست نه غیر آن فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای در ترک استماع
نصیحت من وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا در قبول موعظه وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ و نمیطلبم
از شما بر پند و نصیحت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی تا بر شما کران آید و آنرا بسمع قبول نشنوید إِنْ أَجْرِيَ
نیست مزد من برین پند إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ مکر بر پروردکار عالمیان بعد ازان بر سبیل
انکار و سرزنش میفرماید که أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ آیا می آیید بمردان مِنَ الْعَالَمِينَ از عالمیان
که هیچ کس درین امر شریک شما نیست و عملی که با زنان باید کرد با مردان میکنید وَتَذَرُونَ و میکذارید
و دست باز میدارید مَا خَلَقَ لَكُمْ آنرا که آفریده است برای استمتاع شما رَبُّكُم پروردکار شما
مِّنْ أَزْوَاجِكُم از زنان شما بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ بلکه شما کروهی هستید از حد در
کذشتکان که با وجود زنان بمباشرت مردان میل دارید و سایر آدمیان بلکه همه حیوانات باین میل

نیکند قَالُوا کفتند قوم لوط در جواب وی که لَئِن لَّمْ تَنتَهِ يَا لُوطُ اکر باز نایستی ای لوط
از نهی ما ازین عمل و ما انچه دعوت میکنی لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ هر آینه باشی از بیرون کردکان
از میان ما یعنی ترا از شهر خویش اخراج کنیم همچنین که مردمانرا بیدترین احوال از شهر بیرون کنند
قَالَ کفت لوط علیه السلام إِنِّي لِعَمَلِكُم بدرستی که من مر کردار شما را مِّنَ الْقَالِينَ از دشمنان
بغایت دشمنی که توقف نمیکنم بر انکار کردن بران بتهدید شما پس لوط علیه السلام روی از قوم کردانیده
آغاز مناجات کرد و کفت رَبِّ نَجِّنِي ای پروردکار من باز رهان مرا وَأَهْلِي و کسانم
مرا که مومنند مِمَّا يَعْمَلُونَ از شامت انچه میکنند و از بدی عاقبت آن بمانند ایشان فَنَجَّيْنَاهُ
پس نجات دادیم اورا وَأَهْلَهُ و اهل بیت او را که مومن بودند أَجْمَعِينَ همه ایشان و اهل او
زن و دختر و داماد وی بودند همه رهایی یافتند إِلَّا عَجُوزًا مکر زن پیری یعنی زن لوط که
داخل بود فِي الْغَابِرِينَ از باقی ماندکان در عذاب مرویست که در راه سنکی بر سر او واقع شد
و اورا هلاک کرد بجهة آنکه مایل بود و راضی بفعل ایشان و کویند در شهر مانده بود و با لوط علیه السلام
بیرون نیامد و کفت راضیم که بمن رسد انچه بقوم خواهد رسید ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ
پس هلاک کردیم دیکرانرا بزمین فرو بردن و یا بانقلاب شهر بر ایشان وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِم و بارانیدیم
بر ایشان مَّطَرًا بارانرا یعنی سنکها را بطریق باران بر سر ایشان بارانیدیم و یا بعد از [illegible]
ایشان بران شهر سنک باران کردیم بروایت وهب آن سنکها از کبریت بود و آتش [illegible]
بدست باران مَطَرُ الْمُنذَرِينَ باران بیم کرده شدکان که ایمان نیاوردند إِنَّ فِي [illegible]
بدرستی که در عذاب اهل موتفکه لَآيَةً نشانه ایست بر عقوبت نافرمانان مر [illegible] وَمَا
كَانَ أَكْثَرُهُم و نبودند بیشترین ایشان مُّؤْمِنِينَ کروندکان چه غیر [illegible] لوط
بقول اصح یا دو داماد وی بقول دیکر بحضرت لوط علیه السلام نکرویده بودند وَإِنَّ رَبَّكَ و
بدرستی که آفریدکار تو لَهُوَ الْعَزِيزُ هر آینه اوست ارجمند که هیچ کس اورا ذلیل نتواند ساخت
در انتقام کفار الرَّحِيمُ مهربان که بعد از تنبیه و ارشاد عذاب نکند و یا اهل ایمانرا شریک نسازد
در عذاب کافران و یا شریک کافران نسازد در عذاب كَذَّبَ تکذیب کردند أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ
الْمُرْسَلِينَ یاران آنکه پیغمبرانرا یعنی شعیب را با انبیای سابقه بدروغ داشتند و ایکه بیشه بود
نزدیک مدین و دران اشجار و اثمار بسیار بود و ده میاطی آورده که اصحاب ایکه قوم خدام بودند
و چهار دیه داشتند شعیب و بدا و غر و قالس و حق تعالی بسبب اخوت ایشان باو نداد همچنانکه
انبیای سابقه نسبت یافته بودند و فرمود إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ یاد کن چون کفت مر ایشانرا
شعیب که ای قوم أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمیترسید از عذاب الهی که بدو شرک می آرید إِنِّي لَكُم بدرستی که

عشر

من شما را رسولٌ امینٌ فرستاده ام با امانت که جز اصلاح حال و هدایت بر تبلیغ رسالت
من نیست و انچه بهبود کار شما در انست فاتقوا الله پس بترسید از خدای از ترك پرستیدن و
اطیعونِ و فرمان برید مرا در امر و نهی و وعد و وعید وما اسئلکم علیه و نمیخواهم
از شما بر نصح و وعظ یا تبلیغ رسالت من اجرٍ هیچ مزدی که بمن دهید تا بدان متهم شوم نزد شما ان
اجری نیست مزد من بر من الا علی رب العالمین مگر بر آفریننده عالمیان و بدانکه ع
دعوت پیغمبران همه آن بریك لفظ بود و یك معنی که ایشان همه بیك چیز دعوت میکردند از دین
خدای و توحید و عدل و امر بمعروف و نهی از منکر و اتقا از خدا و اجتناب از معاصی و اطاعت
او سبحانه و رسول او و اخلاص عبادت و امتناع از طمع اجرت بر دعوت و ادای رسالت و اتصاف
ایشان بصفت امانت القصه شعیب علیه السلام بعد ازین قول ایشان را گفت اوفوا الکیل
تمام بپیمائید پیمانه را ولا تکونوا من المخسرین و مباشید از کاهندگان و کم پیمایندگان
در کیل و وزن و زیان رسانندگان بحقوق مردمان وزنوا و بسنجید بالقسطاس
المستقیم بمیزان راست و عدل یعنی وزنی که العار استیفا باشد ولا تبخسوا الناس
و کم مکنید مر مردمان را اشیاءهم چیزهای ایشان را از حقوق ایشان و ایشان را از ان منع مکنید
ولا تعثوا و غایت تباهی مجوئید در جزای بنیان و قتل و اهلاك زراعات فی الارض
در زمین ایکه بقتل و غارت و قطع طریق مفسدین در حالتی که قصد فساد دارید
یعنی با وجود تباهی در امور مذکور مرتکب انواع دیگر از مفاسد مشوید مراد نهی است ایشان از
جمیع فسادها واتقوا الذی و حذر کنید از عقوبت آنکسی که بقدرت کامله خلقکم
بیافرید شما را والجبلة الاولین و گروه پیشینیان را یعنی کسانی که مقدم بر شما بوده اند
از خلایق قالوا گفتند اهل ایکه در جواب شعیب علیه السلام که انما انت جز این نیست که تو من
المسحرین از جادو کرده شدگانی یعنی از آنها که ایشان را مکرر جادوئی کرده باشند تا حدی که عقل
از ایشان محو شده وما انت الا بشر مثلنا و نیستی تو مگر آدمی مانند ما در صفات بشریت پس
بچه چیز بر ما تفضیل میکنی و ادای رسالت میکنی چه این هر دو منافی رسالت اند وان نظنک و بدرستی
که ما گمان میبریم ترا لمن الکاذبین مر از دروغ گویان فاسقط پس فرود آور و بیفکن یعنی
خدای خود را بگوی تا بیفکند علینا کسفا من السماء پاره از آسمان و ما را بان هلاك کند
ان کنت من الصادقین اگر هستی از راست گویان که عذابی بر ما فرو خواهد آمد و استدعای
عذاب بجهت رسوخ ایشان بود در جحود و تکذیب و اگر در ویشان را اندك میلی بود بتصدیق
این معنی را در خاطر نگذرانیدند چه جای آنکه طلب آن کنند قال گفت شعیب علیه السلام ربی اعلم

پروردگار من داناتر است بما تعملون باانچه میکنید از پرستیدن بتان و احتکار طعام و کم
فروشی و سایر معاصی که مکافات آن اعمال قبیح باشد بشما خواهد رسانید در وقت مقرر آورده اند که
چون قوم شعیب علیه السلام در انکار و استکبار افزودند حق تعالی هفت شبانه روز آفتابی گرم و حرارتی
در نهایت سورت بر ایشان گماشت بمثابه که آب چاه و چشمها ایشان بجوش آمد و تفهای آن ایشان را
فرو گرفت بدرون خانها در آمدند حرارت زیاده شد روی به بیشه نهادند و هر یك در پای
درختی افتاده از تاب گرما می پختند که ناگاه ابری سیاه در هوا پدید آمد و نسیم خنك از ان
وزیدن گرفت اصحاب ایکه خوشدل شده یکدیگر را آواز دادند که بیایید تا در زیر سایه بان ابر آسایش
کنیم همین که مجموع ایشان در زیر ابر مجتمع شدند آتشی از ان بیرون آمد و همه را بسوخت چنانکه میفرماید
فکذبوه پس تکذیب کردند شعیب علیه السلام را فاخذهم پس فرا گرفت ایشان را عذاب یوم
الظلة عذاب روز ظله بر وفق اقتراح ایشان و ظله در لغت عرب سایه بانست و آن ابر سیاه بود
بشکل سایه بان بر زبر ایشان و گویند عذاب ظله آن بود که هفت شبانه روز حق تعالی گرما را بر ایشان
گماشت تا نفس ایشان را بگرفت پس در ولایت ایشان کوهی را امر کرد تا از جای خود برخاست و چون
سایه بر هوا بایستاد و در زیر آن هوای خوش و آبهای خنك پدید آمد یکی از آنها آنجا رفت سایه
دید با راحت و در پیرامن آن چشمهای آب سرد و درختان پر میوه زمانی استراحت کرد و آب و میوه
بخورد و آنمقدار که میخواست برگرفت و بخانه خود باز آمد و اهل بیت و دوستان خود را ازان
خبر داد ایشان نیز برفتند و نصیبی ازان برداشتند و تمام اهل شهر برین واقف شدند بهیئت
مجموعی از شهر بیرون آمده بپای آن کوه جمع شدند تا که هیچ کس در شهر و ولایت نماند الا که در
زیر آن کوه پناه آورده پس آن کوه بر ایشان فرود آمد و همه ایشان را هلاك کرد و از قتاده منقولست
که حق تعالی شعیب را بدو گروه فرستاده یکی اهل مدین و یکی اصحاب ایکه اهل مدین بصیحه جبرئیل
و اصحاب ایکه بعذاب ظله انه بدرستیکه عذاب روز ظله کان عذاب یوم عظیم بود
عذاب روز بزرگ ان فی ذلک بدرستی که در عذاب که آن بیرون آمدن آتش سوزان
بود از ابر آب دار لآیة هر آینه نشانه ایست بر کمال قدرت منعم حقیقی وما کان اکثرهم
عشر مؤمنین و نبودند بیشتر اصحاب ایکه مومنان مراد همه ایشانست چه هیچ کس از اهل ایکه
بشعیب نگرویدند بخلاف اهل مدین که جمعی از ایشان ایمان آوردند و ذکر اکثر باعتبار موافقت
آیتست با آیات سابقه که در آخر قصص انبیا مذکور شده وان ربك و بدرستی که آفریدگار
تو لهو العزیز هر آینه او غالب و قاهر است بر اعدا و توانا بانتقام ایشان الرحیم مهربان
بر انبیا و متابعان ایشان و بر نا گرویدگان بمهلت دادن و عدم تعجیل در تعذیب ایشان تا

حجت بر ایشان لازم کرد واین آخر قصص هفت پیغمبر است که بر سبیل اختصار برای تسلیهٔ دل مبارک
سید ابرار صلی الله علیه وآله وسلم درین سوره مذکور شده وتکذیب مکذبان قریش نیز هست تا معلوم کنند که
هر امتی که تکذیب پیغمبر خود کردند معذب شدند وایشانرا نیز بر تکذیب پیغمبر عذابی خواهد رسید وَ
اِنَّهُ وبدرستی که منزل شده این قصص وآیات بر تو مراد قرآنست لَتَنْزِیلُ رَبِّ الْعَالَمِینَ هر آینه فرو
فرستادهٔ پروردگار عالمیانست نَزَلَ بِهِ فرو فرستاد خدای تعالی بِهِ بمصاحبت قرآن اَلرُّوحُ
الْاَمِینُ جبرئیل امین را علیه السلام عَلَی قَلْبِکَ بر دل تو یعنی جبرئیل علیه السلام تلقین آن کرد ترا بران
وجه که بآن مأمور بود بدون تغییر وتبدیل وتو آنرا فرا گرفتی از وی ودر دل خود نگاه داشتی
وتسمیهٔ جبرئیل علیه السلام بروح امین بجهت آنست که او امین خداست بر وحی او وباو زنده است
دین او وحفص نزّل بتخفیف میخواند ورفع حا ونون در روح الامین برای تعدیه یعنی فرود
آورد قرآنرا جبرئیل علیه السلام بر دل تو لِتَکُونَ تا باشی مِنَ الْمُنْذِرِینَ از بیم کنندگان مر خلق را
از انچه مؤدی شود بعذاب از فعل وترک همچنانکه بر امم سابقه واقع شد این کلام تقریر است برای
حقیقت قصص مذکوره وتنبیه بر اعجاز قرآن ونبوة محمد صلی الله علیه وآله چه اخبار این قصص
از کسی که متعلم بآن نیست نمی باشد مگر بوحی از حق تعالی حاصل که میفرماید که حق تعالی فرو فرستاد
آنرا بر دل تو بواسطه جبرئیل علیه السلام بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُبِینٍ بزبان عربی هویدا وواضح
المعنی تا قریش نگویند که ما سخن ترا فهم نمیکنیم ونمیدانیم که چه میگویی ولهذا هر پیغمبری بزبان قوم
خود تبلیغ رسالت میکرد وَاِنَّهُ وبدرستی که ذکر قرآن وصفت آن ویا معنی آن وذکر پیغمبر
ونعت او صلی الله علیه وآله مکتوبست لَفِی زُبُرِ الْاَوَّلِینَ در کتب پیشینیان بر حقی وصدق
باشد در بعضی تفسیر آورده اند که مشرکان عرب در بعضی از امور خود که مشکل بودی مشورت
با احبار بنی اسرائیل کردندی وسخن ایشانرا که دران باب گفتندی قبول کردندی وحجت دانستندی
حق تعالی بر سبیل تقریر فرمود که اَوَلَمْ یَکُنْ لَهُمْ آیا نیست مر مشرکان قریش را آیَةً نشانهٔ بر صحت
قرآن یا نبوة پیغمبر صلی الله علیه وآله ویا قصص مذکوره وسایر انچه مردمانرا بآن دعوت میفرماید
بقول اَنْ یَعْلَمَهُ آنکه میدانند قرآنرا یا نعت یا پیغمبر را بصفت عُلَمَاءُ بَنِی اِسْرَائِیلَ دانایان
بنی اسرائیل که در کتب سابقه گذشته اند وشهادت مردم دانا بر چیزی موجب تیقن وتحقق است
وعلماء بنی اسرائیل عبد الله بن سلام بود واصحاب او وبروایت عطیه پنج کس بودند عبد الله سلام
وابن یامین وثعلبه واسد واسید از ابن عباس مرویست که سبب نزول آیهٔ مذکوره آنکه مشرکان
مکه شخصی را بیهود مدینه فرستادند که چه میگویی در باب محمد که دعوی نبوة میکند ایشان گفتند
که ما در توریة نعت وصفت او را خوانده ایم ودر آنجا یافته ایم که اکنون وقت بعثت اوست

حق تعالی فرمود که نشانه‌ایست ودلالتیست بر صدق نبوة ودعوی رسالت وی وسبب اسلام اوس
وخزرج همین بود که علماء ایشان خبر دادند ایشانرا بوجود ذکر قرآن ونعت محمد صلی الله علیه وآله
در کتب ایشان وبعد از رسوخ کفر وجحود ایشان خبر میدهد که وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ واگر میفرستادیم
قرآنرا عَلَی بَعْضِ الْاَعْجَمِینَ بر بعضی از آنها که عرب نیستند هم بلغت عرب فَقَرَاَهُ پس بخواندی
آن اعجمی قرآنرا عَلَیْهِمْ بر ایشان بلغت ایشان با آنکه این دلیل زیادتی اعجاز قرآن بودی که اعجمی
کلام عربی را در غایت فصاحت ونهایت بلاغت بخواند مَا کَانُوا بِهِ نبودندی ایشان بدان
قرآن منزل مُؤْمِنِینَ ایمان آورندگان چه از روی استکبار وگردنکشی وفرط عناد و
استنکاف وحمیت جاهلیت گفتندی که عرب را از متابعت عجم عار است واصلا نظر درین معجزهٔ
ظاهره نکردندی که مرد عجمی قرآن عربی فصیح وبلیغ که ایشان با آنکه عرب فصیح وبلیغ اند از آوردن
مثل آن عاجزند میخواند ومیگویند معنی آیه آنست که اگر قرآنرا بر اعجمی فرو میفرستادیم بلغت عجمی
کافران نمیگرویدند که ما فهم نمیکنیم ومعنی آنرا در نمی‌یابیم پس بجهت این بلسان عربی انزال فرمودیم
بر افصح مردی که از اشراف خانوادهٔ ایشانست تا دران تأمل کنند وتصدیق آن نمایند در تفسیر
اهل البیت علیهم السلام از ابی عبد الله علیه السلام نقل میکند که اگر قرآن بلغت عجم نازل میشد عرب باو ایمان
نمی آورد وچون بلغت عرب فرود آمد عجم باو ایمان آوردند واین دالست بر فضیلت عجم بر عرب ودر
تفسیر عبد الله مطیع گفته که اگر قرآنرا بر حیوانات عجم القا میکردیم وآن حیوانات آنرا بر وجه افصح
بر ایشان میخواندند ایشان بآن نمیگرویدند با آنکه دران زیادتی تعجب است وعبد الله مسعود را از
معنی این آیه پرسیدند او اشارت کرد بر شتری که بآن سوار بود وگفت هذا من الاعجمین یعنی
این شتر از اعجمیت واعجم کسیست که فصیح نباشد ودر لسان او عجمیت ولکنت باشد واعجمی نیز
مثل آنست ویا در وجه زیادتی مبالغه است یعنی بغایت عجم وبسته زبان وغیر فصیح کَذٰلِکَ
همچنانکه قرآنرا بلغت عرب فرستادیم سَلَکْنَاهُ فِی قُلُوبِ الْمُجْرِمِینَ در می آوردیم عشر
آنرا در دلهای مشرکان یعنی پیغمبر خود را میفرمائیم که بواسطهٔ تلاوت بر ایشان آنرا در قلوب ایشان
داخل میکرداند تا بشناسند معانی واعجاز آنرا اما بجهة نهایت غباوت ولجاج واستکبار
لَا یُؤْمِنُونَ بِهِ نمیگروند بآن حَتّٰی یَرَوُا الْعَذَابَ الْاَلِیمَ تا ببینند عذاب دردناک را در دنیا
که تلخی ایشان باشد بایمان همچنانکه بر امم گذشته که در مشاهدهٔ عذاب اظهار ایمان کردند وفایده
بایشان نداد وهمه مستأصل شدند ویا در آخرت فَیَاْتِیَهُمْ پس بیاید عذاب بدیشان بَغْتَةً
ناگهان وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ وایشان نمیدانند وقت آمدن آنرا فَیَقُولُوا پس گویند
یعنی از روی حسرت وتأسف این تمنا کنند که هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ آیا هستیم مهلت داده

شدکان یعنی آیا ما را مهلت دهند تا بگرویم و تصدیق کنیم از مقاتل روایتست که حق تعالی ایشانرا ترسانید
از وقوع عذاب بر ایشان بر سبیل تکذیب و استهزا استعجال آن کردند حق تعالی فرمود که أَفَبِعَذَابِنَا
يَسْتَعْجِلُونَ آیا بعذاب ما شتاب زدگی میکنند و حال آنکه در وقت دیدن عذاب مهلت طلبند و
چون غرور کفار بجهت تمتع آنها بوده بحطام دنیا و امید طول عمر و امل دراز و کثرت نعم و بواسطهٔ آن
از عاقبت کار خود غافل بودند ازین جهت میفرماید که أَفَرَأَيْتَ آیا دیدی و دانستی إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ
اگر برخورداری دهیم ایشانرا سِنِينَ سالهای بسیار ثُمَّ جَاءَهُمْ پس بیاید بایشان مَا كَانُوا يُوعَدُونَ
انچه بودند که وعده داده میشدند بعذاب مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ دفع نکند از ایشان عذابرا مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ
انچه بودند که بدان برخورداری می یافتند یعنی تطاول تمتع در دنیا و نعیم آن مانع عذاب ایشان بوده
پس چرا اعتماد بران کرده از عاقبت کار آن غافل میگردند مرویست که میمون بن مهران که صاحب مال و منال
بود آرزومند لقای شیخ حسن بصری میبود تا روزی او را در طواف خانهٔ کعبه دریافت و برا گفت یا شیخ
مرا وعظی گوی وی این آیه بر خواند که مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ میمون گفت بتحقیق که مرا پند
دادی و سخن را تمام کردی وَمَا أَهْلَكْنَا و ما هلاک نکردیم مِنْ قَرْيَةٍ هیچ دهی را إِلَّا
لَهَا مُنْذِرُونَ مگر که اهل آن پیغمبران بیم کننده بودند ذِكْرَىٰ بجهت پند دادن و الزام حجت
کردن یعنی اول پیغمبرانرا فرستادیم تا ایشانرا بحق دعوت کردند و از عذاب الهی ترسانیدند و چون
تصدیق نکردند و در جحود و عناد افزودند و مستحق عقوبت گشتند وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ
و ما نیستیم ستمکاران که قبل از ایذا و الزام حجت کسی را هلاک کنیم و تعجیل عقوبت فرمائیم آورده اند
که مشرکان قریش گفتند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را دیوی هست که نزد وی می آید و قرآن برو میخواند
حق تعالی نفی سخن ایشان کرده فرمود که وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ و فرو نیاوردند قرآنرا ع
دیوان وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ و نشاید و سزاوار نباشد مر ایشانرا فرود آوردن قرآن وَمَا يَسْتَطِيعُونَ
و نتوانند و قادر نباشند بر انچه شهاب ثاقب و ملایکه مانع اند از رفتن آنها باسمان إِنَّهُمْ بدرستی که
ایشان عَنِ السَّمْعِ از شنیدن کلام ملایکه لَمَعْزُولُونَ دور کرده شدکانند و یا بکنار
کرده شدکان جهت آنکه نفوس آنها خبیث و ظلمانیست و شریر بالذات پس چگونه قبول فیضان حق نماید
از ملایکه که طیب و طاهر و در کمال نورانیت اند و خیر بالذات پس مناسبتی میان آنها نباشد فَلَا تَدْعُ
پس مخوان و مپرست مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر را فَتَكُونَ پس باشی بسبب آن
مِنَ الْمُعَذَّبِينَ از عذاب کرده شدکان حق تعالی با آنکه میدانست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
هرگز قصد این نخواهد کرد که با او سبحانه خدای دیگر را شریک سازد و قصد پرستش او کند اما بجهت او
بر زیادتی اخلاص و لطف بر سایر مکلفان او را بآن مخاطب گردانیده از قبیل وَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا

نَزَّلْنَا وَلَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ و گویند خطاب با آنحضرتست اما مراد مکلفانند و دانسته شود
که هرگاه شخصی عظیم الشأن و رفیع المکانت بجهت شرک معذب خواهد شد پس کسی که دون او باشد
حال او چگونه باشد وَأَنْذِرْ و بیم کن عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ خویشان نزدیکتر خود را یعنی در انذار
ابتدا کن بأقرب فالأقرب بعد از آن بأبعد فالأبعد چه اهتمام ایشان اقربا اهمست و دیگر تخصیص
اقربا بجهت تنبیه است بر آنکه هرگاه او بجهت قرابت در انذار مداهنه نکند پس در اجابت بطریق اولی و این
موجب قطع طمع اجانبست بر مداهنه در دین و احکام آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بعد از نزول این آیه همهٔ اقارب را جمع فرمود و انذار کرد که این خبریست متواتر نزد خاص و عام و از آنجمله
در خبر مأثور از ابن عازب وارد شده که چون این آیه فرود آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله کس فرستاد و همه
فرزندان عبد المطلب را جمع کرد در سرای ابو طالب و ایشان چهل کس بودند پس امیر المؤمنین علی
علیه السلام را فرمود تا برای ایشان گوسفندی بیاورد و با میدهٔ گندم طعام ساخت و نزد ایشان
حاضر نمود با صاعی از شیر و هر مردی معروف بود بانکه شتری بتنها بخوردی که آنرا جذع خوانند
و آن شتر پنج سالهاست و بروایت دیگر مسنه را تمام اکل کردی و قدحی بزرگ از شیر بسر آن آشامیدی
و مجموع انچه پیغمبر صلی الله علیه و آله برای ایشان آورده بود شصت صاع بود چون ایشان آنرا بدیدند
بخندیدند و گفتند ای محمد صلی الله علیه و آله اینکه تو آورده یک کس را کفایت نکند رسول
فرمود كُلُوا بِسْمِ اللَّهِ بخورید بنام خدای یعنی نام خدا را ببرید و شروع کنید در خوردن و آشامیدن
ده کس ده کس می آمدند و ازان میخوردند و سیر میشدند تا همه سیر گشتند پس فرمود اشْرَبُوا بِسْمِ اللَّهِ
بیاشامید بنام خدا ایشان آن صاع شیر را بسر آن آشامیدند و سیراب گشتند و حق تعالی اینرا
آیتی و معجزه گردانید بر صدق دعوی رسول صلی الله علیه و آله ابو لهب گفت ای قوم محمد صلی الله
علیه و آله شما را باین سحر کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن روز خاموش شد و هیچ سخن نگفت روز
دیگر ایشانرا حاضر ساخت بمثل این طعام و شیر ایشانرا اطعام داد بعد از آن برخواست و گفت
ای پسران عبد المطلب بدانید که خدای تعالی مرا بجملهٔ خلقان فرستاده است بر عموم و بشما بر خصوص
و این آیه را انزال فرموده که وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ و من شما را بدو کلمه دعوت میکنم
که بر زبان سبک و آسانست و در ترازوی اعمال سنگین و گران و شما باین دو کلمه بر عرب و عجم
مالک شوید و ایشان شما را منقاد گردند و باین دو کلمه بهشت در آئید و از دوزخ نجات یابید
و آن اینست که گواهی دهید که خدای بحق یکیست و من رسول اویم هرکه مرا درین کار باور دارد و
معاونت من نماید برادر من باشد و وزیر و وصی و خلیفهٔ من باشد بعد از من هیچ کس جواب نداد
مگر علی بن ابی طالب علیه السلام که بر پای خواست و گفت یا رسول الله من ترا درین کار یار و مددکارم و درا

وقت او وبال از همه کهتر بود و باقی از همه خفیف تر و بحث شان همه نزار تر رسول صلی الله علیه و آله فرمود
یا علی بنشین وی بنشست دیگر باره حضرت این سخن باز فرمود کس جواب نداد مگر وی که دیگر باره
برخواست و گفت یا رسول الله من ترا درین کار معاونت کنم حضرت فرمود بنشین بنشست بار سیم
همین سخن اعاده فرمود کسی اجابت نکرد مگر علی علیه السلام که دیگر باره برخواست و گفت یا رسول الله انا انصرک
من یاری دهم ترا فرمود اجلس یا علی فانک اخی و وصیی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی
بنشین ای علی که تو برادر منی و وصی و وزیر منی و وارث و خلیفه منی از پس من قوم از آنجا برخواستند
و گفتند با بی طالب بر سبیل استهزا اطع ابنک فقد امر علیک فرمان بردار پسر خود کن که او را بر تو
امیر ساختند و این روایت را ثعلبی که امام اصحاب الحدیث و مقتدای اهل سنت در تفسیر خود
درین آیه آورده است و از قصه ازابی رافع بانیو جه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله بنی عبد المطلب
جمع کرد در شعب و گوسفندی برای ایشان طعام پخت و ایشان آنرا بخوردند و سیر شدند و قدحی
بزرک از شیر بدیشان داد تا آشامیدند و سیراب شدند پس فرمود یا قوم بدانید که حق تعالی مرا امر
کرده که بترسانم خویشان نزدیکتر خود را و شما خویشان نزدیک و گروه منید بدرستی که حق تعالی هیچ
پیغمبری را نفرستاد مگر که از اهل او برادری و وزیری و وارثی و خلیفه برای او تعیین فرمود پس
کدام از شما برمیخیزد تا مرا بیعت کند با من بر آنکه برادر و وزیر و وصی و خلیفه من باشد و از من بمنزله
هرون باشد از موسی الا آنست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود یعنی در جمیع امور قایم مقام
من باشد الا در رتبه نبوت چه من آخر پیغمبرانم و خاتم ایشان و بعد از آن گفت برخیز یا ابن عم و داماد
و وصی و خلیفه من و این کلام را سه بار اعاده فرمود پس امیر المومنین علی علیه السلام بر پای خواست
و با آنحضرت مبالغه کرد بروی اجابت کرد و فرمود که ادن منی نزدیک من آی ای علی امیر المومنین
علی علیه السلام نزدیک وی رفت و آنحضرت دهان مبارک وی را گشود و آب دهان مبارک خود را
در دهن او کرد و هر دو دست و هر دو دوش او را تفل فرمود ابو لهب گفت بد چیزی به پسر عم خود
بخشیدی که اجابت تو کرد و تو دهن و روی او را آب دهن خود پر ساختی پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود که دهن و روی او را پر ساختم بعلم و حکمت و سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده
که بعد از نزول این آیه مذکوره رسول صلی الله علیه و آله بر کوه صفا بر آمد و فرمود یا صباحاه و این
کلمه ایست که در وقت هجوم اعدا و نزول بلوی میگویند قریش بعد از استماع این کلمه نزد او جمع
آمدند و گفتند چه میشود ترا فرمود آیا چه می بینید اگر خبر دهم شما را که دشمن در وقت صبح یا شام
بشما میرسد تصدیق تو خواهید کرد یا نه گفتند بلی فرمود که فانی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید
پس بتحقیق که میترسانم شما را از عذاب سخت که در پیش است قوم از استماع این سخن متفرق

کشتند

کشتند و ابو لهب گفت تبا لک الهذا دعوتنا زیان کاری باد ترا ای محمد صلی الله علیه و آله که ما را از برای
این سخن بخواندی حق تعالی سوره تبت یدا ابی لهب تا آخر در باب او نازل گردانید حق تعالی
بعد از امر پیغمبر بانذار و قرب قربا وی را امیفرماید بحسن معاشرت و تواضع با اهل ایمان و میگوید که و
اخفض جناحک و فرو گذار بال خود را یعنی نرم ساز جانب خود را و تواضع و مهربانی نما
و رأفت و شفقت ورز لمن اتبعک مر آنرا که پیروی کرده است ترا من المومنین از گروندگان
و مراد بمومنین مشرف بر ایمان باشد یعنی با کسانی که با ایمان نزدیکند و بزبان تصدیق تو میکنند
ملاطفت ورز و متواضع باش تا بجهت میمنت حسن خلق خلق در دایره ایمان در آیند و جانها
با ایشان موافق سازند و ان عصوک و اگر نافرمانی کنند ترا عشیره تو و پیروی تو نمایند و بر کفر
راسخ باشند فقل پس بگو ایشان را انی بری بدرستی که من بیزارم مما تعملون از آنچه میکنید
از شرک و عصیان و توکل و توکل کن در کفایت مهمات خود علی العزیز بر خداوند غالب که قادر است
بر قهر اعدا الرحیم مهربان بر نصرت اولیا تدبیر کسانیکه نافرمانی تو میکنند از تو کفایت کند
توکل تفویض امور است بکسی که مالک حقیقیست و قادر بر نفع و ضر الذی یریک آن خدایی که
می بیند ترا حین تقوم آنهنگام که برمیخیزی برای انذار و ادای رسالت و می بیند ترا در جمیع تصرفات
که بآن قیام مینمایی و تقلبک فی الساجدین و می بیند گردیدن ترا در میان نماز گذارندگان
یعنی تردد تو در تفحص احوال متهجدان چنانکه مرویست که فرض لیل منسوخ شد حضرت در شب
طوف میفرمود ببیوت اصحاب خود تا به بیند که چه میکنند بجهت حرص بر کثرت طاعت ایشان پس
خانهای آنها را یافت مانند خانهای زنبوران بجهت کثرت همهمه ایشان بذکر خدا و تلاوت قرآن
و قتاده فرموده که می بیند تصرف و تحول در میان نماز گذارندگان بقیام و رکوع و سجود و قعود
وقتی که امامت ایشان میکنی و چون دانستی که حق تعالی قاهر اعدا و ناصر اولیای تست و عالم بجمیع
احوال تو پس باطمینان تمام توکل بر او کن و از مشرکان دغا اندیشه بخود راه مده و عکرمه از ابن
عباس روایت کرده که معنی آنست که می بیند گردیدن ترا از اصلاب اهل توحید یعنی از پشت
آدم بر پشت پیغمبری تا که بیرون آورد ترا از صلب پدر تو از نکاح نه بزنا و اصحاب ما باین آیه تمسک
جسته اند که پدران رسول همه مؤمن بوده اند و جابر بن عبد الله الانصاری رحمة الله علیه از ابو جعفر
صلوات الله علیه روایت کرده که آنحضرت فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که بر مدارید چیزی را
از نزد من و منهید آنرا پیش من که من می بینم شما را از پس خود همچنانکه می بینم از پیش خود بعد از آن
این آیه تلاوت فرمود که و تقلبک فی الساجدین انه بدرستی که خدای هو السمیع اوست
شنوا بتلاوت تو در نماز یا بهر چه میگویی العلیم دانا بآنچه در ضمیر خود در میآری و یا بهر چه قصد میکنی

چه او جمیع است بهمه مسموعات و عالم بکلّ معلومات قبل از این آیه مذکور شد که روا نباشد فرود آمدن
اشیاطین بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهت عدم تناسب و تجانس اینجا نیز بجهت تأکید آن میفرماید که هَلْ أُنَبِّئُكُمْ
آیا خبر کنم شما را که از مردمان عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ بر که فرود آیند دیوان تَنَزَّلُ فرود آیند ایشان
عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ بر هر دروغگوی أَثِيمٍ بزه کار مثل کاهنان که ایشان يُلْقُونَ السَّمْعَ فرو میدارند
گوش را بسخنان شیاطین و فرو میگذارند از ایشان اخبار دروغ و دیگر دروغها بآن اضافه میکنند
وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ و بیشتر اهل افک دروغگویانند در آنچه او را بشیاطین نسبت میدهند
قبل از این گذشت که پیش از آنکه شیاطین را برجم از استماع منع کنند بر آسمان رفتندی و سخن فرشتگان
شنیدندی و بعضی از آنچه مطلع شدندی با چیزی دیگر اضافه کرده بکاهنان گفتندی و کاهنان آن را
بدیگران اخبار کردندی با چند چیز دیگر زاید بآن وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ اشارت باینست در زمان
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله از استراق سمع ممنوع گشتند و نزد مجاهد مراد باین کاهنان سلیمه کذاب
و طلیحه اند حاصل که حق تعالی بدو وجه بیان میفرماید که محمد صلی الله علیه و آله را سزاوار و لایق نیست
که شیاطین بر او فرود آیند یکی آنکه تنزل ایشان بر کسی است که شریر و کذاب و کثیر الاثم باشد بجهت تناسب
و مودت میان ایشان و این معنی میان شیاطین و محمد معدوم است چه او داعی است بدین مستقیم
و طریق حق که آن توحید است و مانع مردمان از شرک و عبادت اصنام و شیاطین مردمان را بر شرک
و بت پرستی میخوانند و ایشان را از منهج مستقیم منحرف میسازند و در ضلالت و غوایت می اندازند
پس چگونه میان ایشان تجانس و دوستی باشد دویم آنکه افاکون القای سمع میکنند بشیاطین و از ایشان
اخذ ظنون و امارات مینمایند بجهت نقصان علم ایشان پس برحسب خیالات خود ضم آن میکنند
باشیائی که اکثر آن مطابق واقع نیست همچنانکه در حدیث آمده که یک کلمه حقی را در گوش دوست
خود که کاهن است القا کند آن کاهن زیاده از صد کلمه بر آن بیفزاید و بمردمان گوید و محمد صلی الله
علیه و آله نه چنین است چه اخبار میکند از مغیبات کثیره که بحد و حصر در نیاید و همه مطابق واقع آورده اند
که شعرای عرب مانند عبد الله بن الزبعری السهمی و ابو سفیان بن حارث بن عبد المطلب و هبیرة
بن ابی وهب مخزومی و مسافع بن عبد مناف الجمحی و ابو عزة بن عبد الله که از قریشند با امیة بن ابی الصلت
الثقفی بکذب و باطل آن تکلم کردندی که ما میگوئیم مانند آنچه محمد صلی الله علیه و آله میگوید و شعر گوئی
کردندی و گمراهان قوم ایشان با ایشان مجتمع شده استماع اشعار مینمودندی و هر شعری که در هجو حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و مذمت اسلام شنیدندی یاد گرفتندی و میخواندندی حق تعالی در باره
ایشان آیه فرستاد که وَالشُّعَرَاءُ و شاعران مشرک که ابن زبعری و غیر او باشند يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ
پیروی میکنند ایشان را زیانکاران و سفیهان عرب یعنی راویان ایشان و از ضلالت نقلت کنند

عهد رسول الله صلی الله علیه و آله دو شاعر بودند که با هم خصومت کردندی و هجو یکدیگر گفتندی یکی از انصار
و یکی از قبیله دیگر و هر یک را جمعی در پی ایشان استاده بودند و معاونت ایشان میکردند حق تعالی این آیه
فرستاد و در تیسیر از علم الهدی نقل کرده که مراد دو شاعرند که هجو پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحاب و نعم
اسلام کردندی و جهلای عرب درین امر تابع ایشان شدندی و قول اول منقولست از امام جعفر
صادق علیه السلام و اسناد غوایت باتباع ایشان بجهت آنست که اغلب شعرا فاسق اند چه اکثر شعر شاعر
در باب عشق است و مدح بقصد صله و هجو بجهت جاهلیت و وصف ایشان بآنچه مردود باشد از فضایل و
رذایل و در تفسیر علی بن ابراهیم وارد شده که ایشان کسانی اند که تغییر دین حق تعالی کنند و مخالفت
امر او نمایند و عیاشی باسناد خود از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که آنها گروهی اند که علم و فقه را بخود
نسبت دهند و حال آنکه فقیه و عالم نباشند پس گمراه شوند و مردمان را گمراه کنند از عبد الله عباس
منقولست که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فتح مکه فرمود ابلیس ناله کرد و نعره زد و
اصحاب او بر وی جمع شدند گفتند چه واقع شد گفت از پس امروز طمع مدارید که کفر را قوتی باشد
ولیکن در میان مردمان شعر و نوحه منتشر گردانید و لهذا از رسول صلی الله علیه و آله مرویست که
هر که در اسلام هجو را احداث نماید زبان او را ببرید بعد از آن در اثبات بطلان شعرا و اتباع ایشان
میفرماید که أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ آنکه ایشان در هر وادی از فنون کلام
يَهِيمُونَ سرگردان میشوند چه اکثر مقدمات ایشان خیالات و موهومات است که هیچ حقیقتی
ندارد و راه بجائی نمیبرد و اغلب کلمات ایشان در هزلیات و مطایبه و فعل حرام و عشقبازی
و ثلب عرض مردمان و قدح در نسب ایشان و مدح ناستحق و هجو نالایق و افراط در مدح و ذم
و امثال آن از امور غیر واقع که موجب ضلالت و اضلالست چنانکه میفرماید وَأَنَّهُمْ و بدرستیکه ایشان
يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ میگویند آنچه نمیکنند یعنی بعشق ناکرده بر خود گواهی میدهند
و پیغامهای نا داده بکسی در رسالت نظم میکنند و مردمان را بر چیزی ترغیب میکنند که خود نمیکنند
و نهی ایشان میکنند از چیزی که مرتکب آن میشوند و اگر کسی تتبع اشعار شعرا کند بر بسیاری ازین مقوله
مطلع شود و در تفسیر گواشی مذکور است که بعد از نزول این آیه حسان بن ثابت و ابن رواحه و جمعی
دیگر از شعرای صحابه بجانب جناب نبوت مآب صلی الله علیه و آله آمده بموقف عرض رسانیدند که حق تعالی
میداند که ما شاعریم میترسیم که باین صفت بمیریم و از اهل ضلالت و غوایت باشیم حضرت فرمود
که مؤمن جهاد میکند بشمشیر خود و بزبان خود یعنی هجو کفار و در باب توحید و نصیحت و موعظه
سخن میگوید و هر شعری که شما در شأن کفار میگوئید بر ایشان سخت تر است از تیر پس این آیه نازل شد
که إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا یعنی شعرا مطبوع سفیهانند و در همه وادی سرگردان مگر آنها که ایمان

آورده‌اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند کردار شایسته یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله را ستایش کردند
و بهجو و مذمت کفار مشغول شدند و غیر آن از اعمال صالحه وَذَكَرُوا اللّٰهَ و یاد کردند خدا را در
اشعار خود كَثِيرًا یاد کردنی بسیار یعنی اکثر اشعار ایشان در تحمید و توحید است و تحریص
بر طاعت و تنبیه از غفلت وَانْتَصَرُوا و انتقام کشیدند از مشرکان مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا از
پس آنکه ستم دیده شده بودند بهجو یعنی هجو ایشان را بر ایشان رد کردند و حضرت پیغمبر را صلی الله علیه و آله مدحت
مدحت کردند و دین اسلام را ستایش کردند و اهل هجو را هجو نمودند و در خبر آمده که چون کفار پیغمبر را
صلی الله علیه و آله هجو کردند فرمود چه منع میکند کسانی را که رسول خدا را بشمشیرهای خود یاری کنند
از آنکه بزبانهای خود او را نصرت دهند حسان و ابن رواحه گفتند یا رسول الله ما این کار را کفایت
کنیم فرمود که هجو مشرکان کنید که جبرئیل با شماست کعب بن مالک روایت کرده که رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم حسان بن ثابت را گفت هجو اهل شرک کن که بحق آنکس که نفس من بید قدرت اوست
که آن سخت‌تر است بر ایشان از تیر حاصل که حق تعالی اگرچه در آیه وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ
شعرا را در غرقاب غوایت انداخته و ایشان را تشنه‌لب در وادی حیرت و ضلالت سرگردان
ساخته اما بسیاری از ایشان را بواسطه صلاح عمل و صدق ایمان در زورق امان إِلَّا الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ نشانده بوسیله بادبان وَذَكَرُوا اللّٰهَ كَثِيرًا بساحل خلاص و ناحیه
نجات رسانیده وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا و زود باشد که بدانند آنانکه ستم کردند بکفر و افترا
و هجو پیغمبر صلی الله علیه و آله و با نسبت شعر و کهانت بآنحضرت که بعد از موت أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ
بکدام مکان باز خواهند گشت مراد آنست که منقلب ایشان آتش دوزخ خواهد بود یعنی
مآل ایشان بعذاب شدید و عقاب الیم خواهد کشید که نیرانست و جحیم و هیچ وجه ایشان را نجات نباشد
بلکه دایم در آنجا معذب باشند و هرگز از آن خلاص نشوند

سُورَةُ النَّمْلِ وَهِيَ تِسْعُونَ وَثَلَاثُ آيَاتٍ مَكِّيَّةٌ

ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هرکه سوره طس بخواند حق تعالی او را ده حسنه
بنویسد بعدد هرکه تصدیق سلیمان و هود و شعیب و صالح و ابراهیم کرده و هرکه تکذیب ایشان نموده
و چون روز قیامت از قبر برخیزد گوید لا اله الا الله و چونکه حق تعالی در سوره شعرا
ختم بذکر قرآن نمود درین سوره نیز افتتاح بذکر آن کرده فرموده که

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

طس در لباب از اخفش نقل کرده که حروف مقطعه برای ابتدای کلام و انتهای کلام است
برد لالت بر افتتاح و اختتام سخن باشد چنانچه اینجا طس ختم سوره شعرا و فتح سوره نملست
یا طا اشارتست بطهارت قدس الهی و سین بسنا و عزت نامتناهی و یا بطلب روندگان راه و سلامت

قلوب ایشان از ما سوی الله و بروایت ابن عباس نامیست از نامهای خدای تعالی که بآن قسم یاد
فرموده که تِلْكَ این آیتهای سوره آيَاتُ الْقُرْآنِ آیتهای قرآنست وَكِتَابٍ مُبِينٍ
و آیتهای کتاب روشن کننده حق از باطل و کتاب هویدا در اعجاز و عطف کتاب بر قرآن عطف
احد وصفیست بر دیگری پس قرآن بجهت آن گفت که قرائت آن میکنند و کتاب باعتبار این که
مینویسند و تواند بود که کتاب مبین لوح محفوظست که در و مکتوبست آنچه هست و خواهد بود
پس او روشن کننده است مر ملایکه را آنچه واقع است از مکونات هُدًى در حالتی که آن آیات قرآن یا
کتاب مبین راه نماینده است بصراط مستقیم که موصل است ببهشت و نعیم آن وَبُشْرَى و مژده
دهنده لِلْمُؤْمِنِينَ مر گروندگان را بسعادت کبری که جنات عالیاتست الَّذِينَ آنانکه يُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ بپای میدارند نماز را بقواعد و ارکان وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و میدهند زکوة اموال
خود را بمستحقان وَهُمْ بِالْآخِرَةِ و حال آنکه ایشان برای آخرت هُمْ يُوقِنُونَ ایشان
بیگمان میشوند یعنی بیقین میدانند که بعث و نشور و بهشت و دوزخ و حساب و میزان خواهد
بود بعد از آن در صفت مخالفت ایشان که کفارند میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بدرستی
که آنانکه نمیگروند بِالْآخِرَةِ برای عقبی زَيَّنَّا لَهُمْ آراسته‌ایم برای ایشان أَعْمَالَهُمْ
عملهای ایشان را فَهُمْ يَعْمَهُونَ پس ایشان سرگردان و حیران میشوند در ضلالت خود جاین
و ابو مسلم گفته‌اند که مراد آنست که ما مزین گردانیم برای ایشان اعمال حسنه ایشان را که امر کرده بودیم با
بلحسن وجوه تزیین که آن بیان مثوبات آن بود تا ترغیب ایشان نماید بعمل کردن بآن پس ایشان
از آن ذاهل شده در وادی ضلالت سرگردان و حیران میشوند و بوسیله کسب آن اعمال مأموره خود را
بطریق نجات نمیرسانند و بعضی دیگر در تفسیر این گفته‌اند که ما تزیین اعمال قبیحه ایشان کردیم باینکه
حق شهوت نمودیم در ایشان که داعی ایشانست بفعل ما نحمل مشقت و تکلیف شده از مشتهای طبع
خود را از ایشان باز داشتیم بجهت عناد و جحود ایشان پس مزین شد اعمال قبیحه ایشان در چشم ایشان
و در صدور ایشان محلی گشت و این آیه مثل آیه وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ نیست زیرا
که اسناد تزیین بشیطان درین آیه بر سبیل حقیقتست و صاحب کشاف گفته که اسناد آن
بحق تعالی در آیه زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ بر سبیل مجاز گفته یعنی چون حق تعالی کفار را ممتع ساخته بطول
عمر و فراخی روزی و بسیاری نعمت و احسان با ایشان وسیله اتباع شهوات و اختیار راحت
و تلذذ و نفرت از تکالیف صعبه پس گویا او سبحانه تزیین اعمال ایشان کرده و اگرچه بحقیقت شیطان
مزین اعمال بد ایشانست در نظر ایشان أُولَئِكَ آن گروه که متصف‌اند بصفات مذکوره الَّذِينَ
لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ آنانند که مر ایشان راست بدی عذاب در دنیا چون قتل و اسیری در روز بدر

وهم في الآخرة واپشان در سرای عقبی هم الاخسرون ایشانند زیان کارتر یعنی
ازیشان زیان کارنیست بجهت فوت ثواب واستحقاق عذاب وانك وبدرستی که توای محمد صلی الله
علیه وآله لتلقی القرآن هرآینه تلقی کرده میشوی قرآنرا یعنی جبرئیل آنرا بتو القا میکند ومیرساند
وتوآنرا فرا میکیری من لدن حکیم از نزد خدای درست کردار راست کفتار علیم بسیار دانا
بجمیع نهان وآشکارا بعد ازان شروع در بیان بعضی از قصص میکند که از مغیباتست وروی علامت
بان نغیر او از مردمان زمان رسول صلی الله علیه وآله ومیفرماید اذ قال موسی یاد کن چون کفت
موسی بن عمران لاهله مرکسان خود را که با او بودند در وقت توجه از مدین بمصر وراه
کم کرده وزنش را درد زایدن بدید آمده وسرما دریافته وشب از نهایت وآتش از آتش زنه بیرون نجست
انی آنست بدرستی که من دیدم نارا آتشی افروخته پس اینجا مکث کنید ساتیکم زود باشد
که بیارم بشما منها بخبر از آتش خبر یعنی کسی که بر سر آن آتش باشد حال راه وخبر آن معلوم کنم
او آتیکم یا بیارم برای شما بشهاب قبس شعلهٔ آتش فرا کرفته شده یعنی پاره از ان آتش
جدا کنم لعلکم تصطلون شاید شما گرم شوید بآن یعنی بامید آنکه شما گرم شده از برودت
هوا وشدت سرما خلاص شوید یعنی اکر کسی نباشد که بآن خبر راه معلوم توان کرد پس لا اقل پاره
ازان آتش توان آورد که بآن کرم شوید پس موسی علیه السلام اهل خود را کذاشته متوجه آتش شد
فلما جاءها پس آنهنکام که آمد نزدیک آن آتش نور دید که بی سوختنی از درختی سبز افروخته
که برک آن نمیسوخت ونپژمرده نمیکشت ازان متعجب شد آهنک کرده تا آتش برکیرد آتش از سر درخت
به بیخ درخت آمده چون زیر درخت آمد باز بر سر درخت رفت تعجب او بیشتر شد در حال نودی
ندا کرده شد ان بورك بانکه برکت وبکثرت خیر فایز باد من في النار هرکه در مکان آتش است
که آن بقعهٔ مبارکه مذکور است در آیهٔ کریمهٔ من شاطئ الواد الایمن في البقعة المباركة ومن
حولها وهرکه کرداکرد مکان آتش است ونواحی آن یعنی هرکه در وادی ایمنست وهرکه در جوانب
آنست از زمین شام که موسوم است بکثرت برکات چه آن مبعث انبیاست ومجمع اموات واحیای
ایشان ومهبط وحی بریشان ونزد بعضی من في النار موسی است ومن حولها ملایکه که حاضر
بودند آنجا تصدیق بر خطاب باین کلام بشارتست بانکه حق تعالی از برای موسی امر عظیم خواهد
فرمود که برکات آن در اقطار شام منتشر کردد وآن تحت کردنست باموسی ونبوة دادن باو وظاهر
کردانیدن معجزات بر دست او وسبحان الله وپاکست خدای رب العالمین که پرورد کار
عالمیانست از تشبیه وند وضد وولد وزن این از همه آن چیزیست که ندا کرده شد موسی بآن تا از اسماع
کلام او سبحانه توهم تشبیه نکند آورده اند که چون موسی این ندا شنید ازان متعجب شده با خود کفت

ایا این

ایا این ندا کننده که باشد باز ندا آمد که یا موسی انه ای موسی بدرستی که بیان قصه اینست
انا الله العزیز الحکیم منم خدای غالب بر همه حکم کننده بصواب وبعد ازان باو ندا رسید که و
الق عصاك وبیفکن عصای خود را چون موسی علیه السلام این ندا بشنید عصا بیفکند فی الحال
مار شد وآغاز شتافتن کرد فلما راها پس چون دید موسی علیه السلام عصا را تهتز حرکت میکند
با اضطراب وبهر طرف میرود کانها جان کویا ماریست باریك وتند وتیز رو وحرکات سریعه مانند
جان بود ودر جثه همچو ثعبان وحکمت درین که او را مار کردانید آن بود که دلیلی باشد موسی علیه السلام را
بر آنکه این کلام میشنود کلام خدائیست که قادر است بر آنکه چوبی را مار کرداند نه کلام شیاطین و
غیر ایشان ویا آنکه مستانس شود بدان تا چون نزد فرعون آید واین حال را ببیند ازان نترسد
وبر همه تقدیر موسی علیه السلام چون این صورة را بدید ولی مدبرا روی بر کردانید در حالتی که پشت
بر کننده وکریزان بود از خوف آن ولم یعقب وباز نکشت بر عقب خود وباز نیامد پس ندا کرده
شد که یا موسی لا تخف ای موسی علیه السلام مترس وخوف بخود راه مده انی لا یخاف بدرستی
که منم که نترسد لدی المرسلون نزدیك من فرستاده شدکان هنکامی که وحی بایشان نازل شود
ویا آنکه ایشان بجهت آنکه فعل قبیح نمیکنند وترك واجب نمینمایند نزدیك من بدی عاقبت نیست
تا ازان بترسند الا من ظلم لیکن هرکه ستم کند بر نفس خود بفعل قبیح از غیر فرستادکان چه انبیا بجهة
عصمت از صغیره وکبیره منزه اند ثم بدل پس بدل نمود آن ستم وبدی را حسنا نیکویی بعد
سوء بعد از بدی یعنی توبه کرد بعد از کناه فانی غفور پس بدرستی که من آمرزنده ام تایبانرا
رحیم مهربان بریشان ویا معنی آنست که مکرم هرکه ترك اولی نموده باشد پس تدارك آن نموده
از فعل حسن وعزم بر اتیان نمودن باولی پس هیچ خوفی او را نخواهد بود وحق تعالی همان
فعل را مترتب بر فاعل ندب شود باو کرامت خواهد کرد بنابرین معنی تواند بود که این تعریض باشد یعنی
موسی را بمثبت زدن بر قبطی کما قال رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی وبعد ازان بجهت اظهار
معجزه دیکر باز باو ندا رسید که وادخل یدك ودر آر دست خود را في جیبك در کریبان
پیرهن خود چون پیرهن حضرت موسی آستین نداشت ازین جهت حکم شد که دست در کریبان کن
تخرج بیضاء تا بیرون آید سفید ودرخشنده من غیر سوء سفیدی بی علت یعنی
سفیدی او از آفت برص نباشد پس موسی علیه السلام دست در کریبان کرده بیرون آورد چندان نور
ازوی بتافت که شب ظلمانی چون روز نورانی کشت واکر در روز دست بیرون آوردی نور آن
بر روشنی آفتاب غلبه کردی بعد ازان باو ندا رسید که برو ای موسی با این دو معجزه عظیم في تسع آیات
که در جمله نه معجزه است ودر شمارهٔ آن واعظم آن الی فرعون وقومه بسوی فرعون وکروه

وهفت معجزهٔ دیکر شکافتن دریا بود وطوفان وجراد وقمل وضفادع ودم وقحط چنانکه تفصیل
آن در سورة الاعراف کذشت وبعضی برانند که فی بمعنی مع است بروبا نه آیه دیکر نزد فرعون وقوم
او ویا برین عصا وید بیضا را یکی کیرند وشکافتن دریا که آن مبعوث بنود بسوی فرعون همان نه باشد
برین تقدیر نیز القصه حق تعالی موسی را اندکرد که باین معجزات برو بسوی فرعونیان إِنَّهُمْ كَانُوا
بدرستی که ایشان هستند قَوْمًا فَاسِقِينَ کروهی بیرون رفتکان از دایرهٔ فرمان بجهت فرط کفر
وطغیان پس موسی علیه السلم اهل خود را درین وادی کذاشته وبامتثال امر الهی مبادرت کرده متوجه
مصر شد وجمیع معجزات که بآن مامور بود بایشان نمود ایشان بآن نکرویدند وبسحر نسبت دادند
چنانکه میفرماید که فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ پس چون آمد بفرعون وقوم او آيَاتُنَا دلایل قدرت ما وبراهین
رسالت موسی علیه السلم یعنی موسی آنرا بایشان آورد مُبْصِرَةً درحالتی که روشن وهویدا بود ومشاهدهٔ
همکس بروجهی که آنرا میدیدند ومیدانستند که از قدرت بشر خارج است قَالُوا کفتند فرعونیان
از روی عناد وجحود واستکبار هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ این جادوئیست روشن یعنی همکردانند
که این سحرات وَجَحَدُوا بِهَا ومنکر شدند بآن یعنی تکذیب آن کردند وبآن نکرویدند
وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ وبیکمان بود بآن نفسهای ایشان یعنی بیقین میدانستند که آن
آیتها از نزدیک خداوندست وسحر نیست وبزبان تکذیب آن میکردند ظُلْمًا بجهت ستمکاری
وعدوان وَعُلُوًّا وترفع وسرکشی از ایمان وکدام ظلم قوی تر از ظلم کسی تواند بود که متیقن باشد
بآن که آیات مذکوره معجزات واضحه اند از نزد خدا وبا وجود این مکابره نموده آنرا بسحر نسبت
نماید وکوید هذا سحر مبین فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس ببین ای بیننده بنظر عبرت وبصیرت که چکونه
بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ آخر کار تباهکاران که در دنیا بآب غرق شدند ودر عقبی بآتش میسوزند
بعد از آن متذکر قصهٔ داود وسلیمان علیهما السلام شده میفرماید که وَلَقَدْ آتَيْنَا وبدرستی
که ما دادیم دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ داود وپسر او سلیمان را عِلْمًا دانشی از احکام شرایع وابن عباس
فرموده که مراد دانستن زبان مرغانست وسایر حیوانات وَقَالَا وکفتند بعد از اعطای علم بایشان
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ستایش وثنا آن خدایرا که بسبب دانش فَضَّلَنَا افزونی داد ما را
عَلَى كَثِيرٍ بر بسیاری مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ از بندکان کرویدهٔ خود درین دلیلست
بر فضل علم وشرف اهل آن وتفضیل ایشان بر غیر چه داود وسلیمان علیهما السلام آنرا اساس
فضل خود کردانیده بران شکرکذاری نمودند وغیر اورا از نظر اعتبار انداختند که پادشاهی عظیم
بود وغیر ایشانرا داده بود وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ ومیراث سلیمان از داود بود
در مال وملك وپادشاهی او ونبوت پیوسته که داود را نوزده پسر بود هریك داعیهٔ ملك داشتند

حق تعالی

حق تعالی نامهٔ مهر کرده از آسمان فرو فرستاده ودر وی چند مسئله یاد کرده وفرموده که هرکه از اولاد تو این
مسایل را جواب دهد بعد از تو وارث ملك باشد سلیمان وفرزندانرا جمع کرد واحبار واشراف امت را خبر
کردانید ومسئلها را بر فرزندان عرض کردانیده فرمود که بکوئید که نزدیکترین چیزها کدام است و
دورترین اشیا چیست وکدام است آنکه بدوانس بیشتر است وچیست آنکه وحشت افزون تر است
وکدامند که دو قایمند ودو مختلف ودو دشمن وکدام کار است که آخر آن ستوده است وکدام امر است
که عاقبت او نکوهیده است اولاد داود علیه السلم ازین جواب عاجز آمدند سلیمان علیه السلم فرمود که اکر
اجازت باشد من جواب بکویم داود علیه السلم وی را دستوری داد سلیمان علیه السلم کفت اقرب اشیا بآدمی
آخرتست وابعد اشیا آنچه میکذرد از دنیا وانس اشیا جسد انسانست بارواح واوحش بدن خالی از
روح اما قایمان ارض وسما اند ومختلفان لیل ونهار ومتباغضان موت وحیات وکاری که آخرش
محمود است حلم در وقت خشم وکاری که عاقبتش مذموم است حدت در وقت غضب چون جواب
مسایل موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرائیل همه بفضل وکمال سلیمان علیه السلم معترف شدند با داود
ودیکر روز داود علیه السلم وفات نموده سلیمان علیه السلم بر تخت پادشاهی نشست وآغاز عدل کرد و
قَالَ وکفت بر سبیل شکر نعمت وکرامت ودعوت مردمان بتصدیق نبوت واعتراف ایشان
بفضیلت ومکانت منزلت يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان عُلِّمْنَا آموخته شدیم ما یعنی
من وپدرم مَنْطِقَ الطَّيْرِ کفتار مرغان نطق ومنطق هردو لفظی است که تعبیر کرده میشوند
بآواز ما فی الضمیر خواه مفرد وخواه مرکب وکاه هست که اطلاق آن بر مطلق اصوات میکنند
بر سبیل تشبیه همچنانکه میکویند نطقة الحمامة یعنی ناطق شد کبوتر ویا اطلاق منطق بر اصوات
طیور باعتبار این باشد که هر جمعی از ایشانرا آوازیست که بنی نوع ایشان از آن فهم معانی اغراض
میکنند ویا از آنجهت که سلیمانرا از آواز ایشان چیزی مفهوم میشد بطریق الهام چنانچه آواز آدمیان
وکویند سلیمان علیه السلم هرکاه صوت حیوانی میشنید بقوت قدسیه میدانست تخیلاتی را که
باعث آن صوت میشد وصرصری را که بجهت آن بآواز می آمد از جمله بلبلی را دید که بر شاخ سروی دم میجنبانید
وصدایی میکرد سلیمان علیه السلم اصحاب خود را کفت میکوید که همچنانکه جزا میدهی جزا داده میشوی
یعنی هرچه میکنی مکافات آن می بینی وهدهد آواز داد سلیمان علیه السلم کفت میکوید ای کناه
کاران از خدای آمرزش طلبید وطوطی آواز داد کفت میکوید هر زندهٔ عاقبت بمیرد وهر نوی
سرانجام او بکهنکی کشد خطاف آواز داد کفت میکوید نیکوییرا از پیش فرستید تا بیابید آنرا وهمچنین
رخمه میکوید که سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ وحدعره میکوید كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ هر چیزی
بمیرد وهالك کردد الا ذات خدای تعالی وقطاه میکوید هرکه خاموش کشت سالم شد وبسلامت ماند

ویغبا میکوید وای مرکسی را که همه مصروف باشد بد بنیا وخروس میکوید یاد خدا کنید ای غافلان
وشتر میکوید ای فرزند آدم زندکانی تا خواهی ورغبت داری بکن که آخر تو مرکست عقاب میکوید
دوری از مردمان سکون دل وآرامیدن خوابست وضوع میکوید سُبْحَانَ رَبِّ الْقُدُّوس وباز
میکوید سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ وهزاردستان میکوید سُبْحَانَ الْخَالِقِ الدَّائِمِ وغراب
نفرین میکند بر باج ستانان وتمغاچی ودر وسیط نقل میکند که چکاوی در صفیر خود میکوید
بار خدایا لعنت کن بر دشمن محمد وبر دشمن آل محمد وسار میکوید که بار خدایا از تو قوت روزی میطلبم
ودراج میکوید که الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى کعب الاخبار روایت کرده که روزی درشان نزد سلیمان
آمد وآواز داد سلیمان علیه السلم فرمود که میکوید بزایید برای مردن وبنا کنید برای خراب شدن هدهد
آواز داد کفت میکوید هر که رحم نکند بروی رحم نکنند حاصل که سلیمان علیه السلم کفت ما بزبان مرغان
آموخته شده ایم وَأُوتِينَا وداده شده ایم یعنی ما وپدر ما داده اند مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی
مراد کثرت اشیاست نه همه آن ویا ما داده اند هر چیزی را که انبیا وملوک را می باید از علم ومملکت
ویا از علم وتسخیر جن وحیوانات وکویند مراد سلیمان از عُلِّمْنَا وَأُوتِينَا نفس خودش بود وجمع آن
بنا بر عادت ملوک جهة تمهید قواعد سیاست واظهار شوکت که مناط مصالح مملکتست إِنَّ
هَذَا بدرستی که این عطا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ هر آینه آن افزونیست آشکارا وتفضلی هویدا
که بر هیچ کس مخفی نماند واحدی باسناد خود از محمد بن جعفر بن محمد علیهم السلم روایت کرد که کفت پدرم
فرمود که پادشاهی جمیع مغارب ومشارق زمین را بسلیمان علیه السلم دادند پس مدت هفتصد سال
وشش ماه پادشاهی کرد بر همه آدمیان وپریان ودیوان وطیور ووحوش وداده اند باو همه چیزی و
کفتار هر حیوانی ودر زمان او صنعتهای غریب وعجیب کرده اند که نتواند باسماع آدمیان رسید
آورده اند که سلیمان علیه السلم را تختی بود که هیچ کس را از سلاطین نبود ودر موضح آورده که بر یمین تخت او
دویست هزار کرسی برای اکابر انس وبر یسار آن دویست هزار دیکر بود برای اشراف جن وبر جانب
راست سلیمان علیه السلم سی وپنج هزار منبر نهادندی واخیار آدمیان بران نشستندی وبر چپ او نیز
منبرها بهمین عدد بودی واخیار جنیان بران قرار کرفتندی ومرغان بر بالای سر وی پر در پر بافتندی
واخبار عن کردندی وجن وانس بر کرسیها استماع کردندی وسلیمان بر بالای تخت بودی همچنانکه
میفرماید وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ وجمع کرده شد برای سلیمان جُنُودُهُ لشکرهای او مِنَ الْجِنِّ
از دیوان وَالْإِنْسِ وآدمیان وَالطَّيْرِ ومرغان فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان باز داشته
شده بودندی در مقر خود وهر یک بمرتبه خود قرار کرفته وبهم پیوسته از اول تا آخر یعنی با وجود
کثرت عدد مهمل وپریشان نشوند بلکه ضبط وربط ایشان بمرتبه بود که هیچ کس از لشکریان از مقر

مقر خود پیش وپس نتوانستی رفت وکویند مراد آنست که اول لشکر نکه داشته میشدند تا آخر ایشان
ملحق میشدند تا متفرق نکردند ودر اکثر تفاسیر مذکور است که لشکرکاه او صد فرسخ در صد فرسخ بودند
بیست وپنج فرسخ برای لشکر جن ومثل آن برای انس ومانند آن برای طیر وموازی آن برای وحش واو را
هزار خانه بود ابکینه موضوع بر چوب سیصد از ان زنان آزاد که در نکاح او بودند در آنجا نشسته
وهفتصد دیکر از کنیزان وجنیان واز برای وی بساطی ساخته بودند از زر وابریشم که یک فرسخ
در یک فرسخ بود واو را تختی بزرک از زر بود که در میان آن بساط وضع کردندی وسیصد کرسی
از زر وسیم که یک فرسخ در یک فرسخ بود پیرامن آن تخت نهادندی پیغمبران بر کرسیهای زرین
نشستندی وعلما بر کرسیهای سیمین وکرد بر کرد ایشان آدمیان بایستادندی واز پس ایشان جنیان
واز بالای سر ایشان مرغان پر در پر بکستردندی چنانکه آفتاب در بساط نیفتادی باد بساط او را بر هوا
برداشتی بامداد یکماهه راه بردی ونماز شام یکماهه راه باز آوردی روزی بدین مرتبه وشوکت
وابهت بر دهقانی بکذشت که زمین را شخم میکرد چون آنرا بدید کفت سُبْحَانَ اللهِ لَقَدْ أُوتِيَ
آلُ دَاوُدَ مُلْكًا عَظِيمًا آل داود را عجب پادشاهی عظیم داده اند باد آواز او را بکوش سلیمان علیه السلم
رسانید سلیمان علیه السلم باد را فرمود تا بساط او را بر زمین نهاد وآن دهقان را طلبید وکفت آنچه
میکفتی شنیدم پس پیاده شدم ونزدیک تو آمدم تا آرزوی چیزی نکنی که بران قادر نشوی ای دهقان
بدانکه ثواب یک تسبیح که بنده مؤمن بکوید از روی صدق وخلوص عقیده بهتر است از پادشاهی
که بال داود داده اند زیرا که ثواب تسبیح باقیست وملک آل داود فانی دهقان کفت خدای
کشف غموم تو کناد همچنانکه غم از دل من برداشتی از وهب منقولست که هرکاه سلیمان علیه السلام
بر بساط نشستی جمله خدم وحشم با خود بردی ودر پیش بساط موضعی تعیین کرده بود که در آنجا بما
یحتاج او قیام مینمودند از نان پختن وطبخ کردن روزی باد را کفت تا شادروان او را از اصطخر
برکرفت وتا بیمن برد ودر راه بمدینه رسول الله صلی الله علیه وآله بکذشت کفت این سرای پیغمبر
آخر الزمانست خوشا حال صاحب دولتی که بملازمت او مشرف شود وبوی ایمان آورد چون بمکه
رسید پیرامون کعبه بت می پرستیدند سلیمان علیه السلم چون آنرا بدید بسرعت از آنجا بکذشت
ذرات کعبه بدرکاه الهی بنالیدند با فرشتکان که آنجا بودند وکفتند بار خدایا پیغمبری از پیغمبران
تو اینجا بکذشت نماز نکذارد حق تعالی فرمود که زود باشد که در آخر الزمان پیغمبری را بفرستم
وترا قبله او کردانم تا هر جا که او وامت او باشند در نماز توجه بتو نمایند بعد از ان بوادی
السدیر رفت که موضعی است در طایف واز آنجا کذشته بوادی النمل توجه نمود چنانکه حق تعالی
خبر میدهد که سلیمان علیه السلم با عسکر از ولایت شام بطرف یمن توجه نمودند ومیرفتند حَتَّى إِذَا أَتَوْا

تا وقتی که آمدند عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ بر وادی مورچکان یعنی از زبر آن وادی که در جنوب طایفست
درآمدند قَالَتْ نَمْلَةٌ گفت مورچهٔ که مهتر مورچکان بود وادی بود وگویند لنگ بود و آنرا
طاخیه یا منذره یا ملاخیه یا خرمی گفتندی و دو بال داشت و در کشف آورده که برابر خروسی بود
و در زاد المسیر بجثهٔ گوسفندی گفته و در احقاف مساوی گرگ از ابو عبد الله علیه السلم منقولست
که آن وادی طلا و نقره بود که حق تعالی ضعیفترین خلق خود را دران وادی به پاسبانی آن موکّل
گردانیده بود القصّه چون مهتر مورچکان لشکر سلیمان علیه السلم را بدید که با آن کبکبه و طنطنه متوجّه
آن وادی شدند بر بلندی برآمد و از روی نصیحت و شفقتی که ملوک را بر رعایا میباشد آواز بیدا
بصوت بلند که حق تعالی درو ایجاد فرموده بود که يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ ای مورچکان
درآیید بمسکنهای خود لَا يَحْطِمَنَّكُمْ باید که درهم نشکنند شما را بناهای خود یا در زیر سم اسب
سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ سلیمان و لشکریان وقتی که نزول کنند درین وادی وَهُمْ لَا
يَشْعُرُونَ و حال آنکه ندانند که شما را پایمال میسازند چه در حالت شعور مرتکب این نخواهند شد
زیرا که انبیا از ظلم معصومند و لشکریان بجهت سیاست و عدالت سلیمان هم این جرئت نتوانند
کرد و ادراک مورچها بحطم بآن بود که حق تعالی این نوع شعور را در ایشان ایجاد فرموده چه بجهت
پیوسته که ایشان دانها در زمین میشکافند بجهت آنکه مبادا روییده شود و دانهٔ کشنیز را بچهار پاره
میکنند بجهت آنکه میدانند که نصف آن روییده میشود پس چونکه تمیز و ادراک ایشان بدان مثابه است
ممتنع نیست که ادراک حطم توانند کرد آورده اند که از سه فرسخ راه باد قول نمله را بسمع سلیمان علیه السلم
رسانید فَتَبَسَّمَ پس تبسّم کرد ضَاحِكًا در حالتی که شروع کننده بود در خنده یعنی از حد تبسّم بضحاک
تجاوز فرمود مِنْ قَوْلِهَا از گفتار آن مورچه یعنی بجهت تعجّب و عاقبت بینی او و اهتدا بمصالح او
یا شادان و خرّم شد از آنچه حق تعالی او را بآن مخصوص گردانید از دریافتن مقالهٔ مورچه و فهم
غرض او و یا بجهت ظهور معدلت او بر وجهی که مورچکان از حیوانات عجمند آنرا دریافته اند
و بقول وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ قایل شده اند القصه سلیمان علیه السلم بعد از استماع این لشکر خود را تخفیف
فرمود تا همه مورچکان بسوراخ خود روند آنگه سلیمان علیه السلم آن مورچه را طلبید و گفت ای مورچه
ندانستهٔ که لشکر من ستم نکنند گفت تا من مهتر این قومم مرا از نصیحت چارهٔ نیست گفت لشکر من برهوا
بودند چگونه قوم ترا پایمال کردندی جواب داد که غرض من آن نبود که بر زمین شکسته شوند بلکه
مقصود من آن بود که ناگاه نظر بدبدبه و کبکبهٔ تو کنند و بنظارهٔ لشکر تو از ذکر حق تعالی باز
مانند و در میدان غفلت پایمال خذلان شوند و یا مملکت تو ببینند و آرزوی دنیا در دل
ایشان بدید آید و دنیا مقبوض حق است و تو بقوّهٔ عصمت قطع تعلّق آن کرده و در کشف

الاسرار

الاسرار آورده که سلیمان علیه السلم از وی پرسید که لشکر تو چندانست گفت چهار هزار سرهنگ دارم
زیر دست هر یکی چهل هزار نقیبست هر نقیبی چهار هزار مورچه گفت چرا لشکر خود را بیرون نیاوردی
گفت یا نبیّ الله ما را روی زمین میدادند اختیار نکردیم و بزیر زمین جای گرفتیم تا بجز خدای کسی
حال ما را نداند آنگه گفت ای پیغمبر خدای از عطاهایی که الله تعالی ترا داده بگوی فرمود که باد را
مرکب من ساخته اند که غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ گفت دانی که این چه معنی دارد گفت نه گفت
یعنی هرچه ترا داده ام از مملکت دنیا چون باد است و هرچه بنیاد آن بر باد است ناپایدار است حاصل
که سلیمان علیه السلم بعد از آنکه استماع این کلام کرده روی بمناجات کرد وَقَالَ و گفت رَبِّ
أَوْزِعْنِي پروردگار من الهام ده مرا أَنْ أَشْكُرَ بآنکه شکر گویم نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ
آن نعمت تو که بمحض کرم انعام فرمودی بر من از همه چیزها وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ و بر پدر و مادر من
بآنکه نبوّة و نرم گردانیدن آهن و غیر آن از اسباب پادشاهی به پدرم تفویض فرمودی و مادرم را
زوجهٔ پیغمبر خود گردانیدی شکر او بر نعم والدین بجهت آنست که نعم بر والدین مستلزم نعمتست بر ولد
چه نفع آن باو عاید میشود خصوصا نعم دینیّه بعد از آن بجهت تمامیّت شکر بر استدامت نعمت فرمود
وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا و دیگر ملهم ساز مرا که بکنم پیوسته کار شایسته را که تَرْضَاهُ بپسندی
آنرا و در پذیری وَأَدْخِلْنِي و در آر مرا بِرَحْمَتِكَ ببخشایش خود فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ
درمیان بندگان ستودهٔ خود در روضهٔ جنّت یعنی مرا از اهل بهشت گردان و بروایت ابن عبّاس
مراد وی از صالحین ابرهیم بود و اسمعیل و اسحق و یعقوب و انبیای دیگر که بعد از ایشان بودند
یعنی مرا در جملهٔ ایشان در آر و اسم مرا با اسمای ایشان در آر و ثبت کن و در زمرهٔ ایشان حشر فرمای
آورده اند که در همین سفر بوادی رسیدند که هوای خوش داشت و درختان بسیار و سبزه زار
آنجا برای تغدّا فرود آمدند و وقت نماز در آمد سلیمان علیه السلم خواست که وضو سازد آب نبود
و دلیل لشکر بر آب در بیابان هدهد بودی او را طلب کردند نیافتند ابن عبّاس فرموده که
هدهد آبرا در زیر زمین بطریقی می بیند که آب در قاروره مشاهده میشود عیاشی باسناد خود
روایت کند که ابو حنیفه از ابو عبد الله علیه السلم سبب طلب سلیمان آب را از هدهد پرسید فرمود
تا موضع آب بوی نماید چه او آب را در زمین می بیند همچنانکه یکی از شما روغن را در آبگینه بیند ابو حنیفه
چون این بشنید روی باصحاب خود کرد و بخندید حضرت فرمود چه میخندید گفت من بر تو ظفر
یافتم درین سخن بالزام کردن حضرت فرمود چگونه گفت کسی که در زیر زمین آب تواند دیدن دام را
در زیر خاک نتواند دید که بگردن او افتد و او را میگیرند فرمود ندانسته که چون قدر نازل شود
باصرهٔ انبیا اعمی گردد و گفته اند که در نواحی بیت المقدّس سلیمان علیه السلم روزی بر تخت

بود ناگاه فرجه در مظلّه طیور پدید آمده آفتاب بر سلیمان علیه السلام افتاد نگاه کرد موضع هدهد خالی
یافت قصد تفحّص او نمود بقوله **وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ** و بازجست مرغان را هدهد در میان ایشان نبود
فَقَالَ پس گفت از روی تعجّب **مَا لِيَ** چیست مرا که در میان مرغان **لَا أَرَى الْهُدْهُدَ** نمی بینم
هدهد را آیا چشم من بوی افتد بجهت ساتری **أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ** یا هست از غایب شدگان ازین ٤
مجمع چون غیبیّت او متیقّن شد فرمود که بخدای تعالی سوگند **لَأُعَذِّبَنَّهُ** هر آینه عذاب کنم
او را بجهت تأدیب و مصلحت انتظام مملکت **عَذَابًا شَدِيدًا** عذابی سخت که پرهای او را بر کنم و او را
در آفتاب افکنم و یا در میان مورچگان بیفکنم تا او را بخورند و یا میان او و جفت او جدایی حکم کنم و یا او را
با ضدّ او در قفس محبوس سازم و یا از خدمت خودش برانم **أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ** یا بکشم او را برای عبرت ابنای
جنس او از مرغان **أَوْ لَيَأْتِيَنِّي** یا بیاید بمن **بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ** با حجّتی روشن که سبب
غیبیّت او چه بوده تا باعث عذر او شود در غیبیّت **فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ** پس درنگ هدهد
در حالی که زمان درنگ دور نبود یعنی زود باز آمد بجهت خوف او از سلیمان علیه السلام در اخبار آمده
که چون هدهد از موضع خود پرواز کرد در هوا برآست و چپ خود نگریست ناگاه باغی از بلقیس بنظر
او درآمد بهدهدی رسید که از جانب سبا می آمد و برا گفت از کجا می آیی گفت از شام و یمن و با
سلیمان بن داود علیه السلام بودم گفت سلیمان کیست گفت پادشاه جنّ و انس و وحوش و طیور آیا
تو از کجا می آیی گفت من ازین ولایتم گفت پادشاه این ولایت کیست گفت زنیست که او را بلقیس
میگویند و او را ملکی عظیم و وسیع است و دوازده هزار قاید دارد و هر قایدی صد هزار سوار اگر
خواهی بیا و در ملک او نگر گفت ترسم که سلیمان علیه السلام مرا طلبد و نیابد بسلسله عقوبت معذّب
سازد گفت همانا که این خبر را نزد او ببری او را خوش آید هدهد با وی برفت و پادشاهی و خدم و حشم
بلقیس بنظر درآورد و بازگشت القصّه سلیمان علیه السلام چون هدهد را ندید عفریت مرغان را که کرکس بود
طلبید و گفت تفحّص هدهد کن وی بجستن هدهد پرواز کرد بعد از آن عقاب را نیز که پادشاه مرغان
بود بطلب او فرستاد و وی در هوا پرواز کرد ناگاه هدهد را دید که از جانب سبا می آید آهنگ او کرد
و خواست که او را بچنگال عقوبت کشد زنهار خواست عقاب گفت ویحک سلیمان علیه السلام سوگند خورده
که ترا عذابی بلیغ کند یا بکشد یا حجّتی روشن بیاری برای معذرت غایب گشتن گفت باکی نیست
حجّتی روشن دارم عقاب او را در عقب خود گرفته و خود پیش پیش میرفت تا نزد سلیمان آمد و گفت
یا نبیّ الله هدهد را آورده ام سلیمان علیه السلام فرمود او را حاضر ساز عقاب او را پیش سلیمان آورده
بر در پای افکنده و در زمین کشان بانواع مذلّت و خواری سلیمان علیه السلام سر او را بخود کشید و از
سر قهر و غضب گفت امروز ترا عذابی کنم که همه لشکر من عبرت گیرند هدهد گفت یا نبیّ الله یاد کن آن روز را

کرّ

که ترا در پیش حق تعالی بدارند سلیمان علیه السلام رنگش زرد شده دست از وی بداشت و سبب غیبت از و
پرسید **فَقَالَ** پس گفت هدهد **أَحَطْتُ** مشاهده کردم و رسیدم **بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ** بآن چیزی
که مشاهده نکرده و نرسیده بآن یعنی بجمیع حالات و کیفیّات شهر سبا رسیده ام و همه احوال آنرا
کما ینبغی دانسته ام **وَجِئْتُكَ** و آورده ام بتو **مِنْ سَبَإٍ** از شهر سبا که مأرب گویند **بِنَبَإٍ يَقِينٍ**
خبر محقّق و راست و درست که در وی هیچ شکّ و شبهه نیست از قتاده مرویست که میان سبا و صنعا
سه روزه راهست و سدّی گفته که حق تعالی دوازده پیغمبر بشهر سبا فرستاده بود القصّه هدهد گفت
که خبر اینست که در هوا بهدهدی رسیدم که از آن ولایت بود و با من عظمت پادشاه خود و خوبی
هوای آن دیار تقریر کرد هوس مشاهده کرده برفتم و دیدم سلیمان علیه السلام گفت پادشاه ایشان
کیست و دین و رغبت ایشان چیست هدهد گفت **إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً** بدرستی که من یافتم زنی را
یعنی بلقیس نام که از روی اقتدار **تَمْلِكُهُمْ** پادشاهی میکند اهل سبا را **وَأُوتِيَتْ** و داده شده است
مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که پادشاهان را بکار آید از اموال و حشم و قتاده گفته که اهل مشورت
او سیصد و سیزده کس بودند که با هر یک دوازده هزار و ده هزار مقاتل بود **وَلَهَا** و مر آن زن را ست
عَرْشٌ عَظِيمٌ تختی بزرگ نسبت بر تختهای سلاطین دیگر آورده اند که تخت بلقیس سی گز در
سی گز بود و طول او در هوا سی گز و بروایت دیگر هشتاد گز در هشتاد گز در عرض و سمک آن مثل آن
از زر و نقره ساخته مکلّل بجواهر ابن عبّاس فرموده که بزرگ بود نسبت به پادشاهی او چه عظم از نسبت
بعظم تخت سلیمان علیه السلام بود اگرچه پادشاهی سلیمان اعظم از پادشاهی او بود مقدّمه آن از ذهب
مرصّع بیاقوت احمر و زمرّد اخضر مکلّل بالوان جواهر و بر آن هفت خانه بود و بر هر خانه دری آویخته بود
و گویند او را چهار قایمه بود یکی از یاقوت سرخ و یکی از یاقوت زرد و یکی از زمرّد سبز و یکی از درّ سفید
و صفحهای آن از زر مرصّع بجواهر بعد از آن هدهد گفت **وَجَدْتُهَا** یافتم آن زن را **وَقَوْمَهَا**
و گروه او را که از روی ضلالت و جهالت **يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ** سجده میکنند آفتاب را و می
پرستند آنرا **مِنْ دُونِ اللَّهِ** بجز از خدای **وَزَيَّنَ** و بیاراسته است **لَهُمُ الشَّيْطَانُ**
برای ایشان شیطان **أَعْمَالَهُمْ** کردارهای ایشانرا در پرستش آفتاب و سایر عملهای قبیحه شنیعه
فَصَدَّهُمْ پس بازداشته است شیطان ایشانرا **عَنِ السَّبِيلِ** از راه راست **فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ**
پس ایشان راه نمی یابند بطریق حق و شیطان این عمل شنیع را در نظر ایشان آراسته **أَلَّا يَسْجُدُوا**
لِلَّهِ بجهت آنکه مر خدای را **الَّذِي** آن خدایی که بتوانایی کامل خود **يُخْرِجُ الْخَبْءَ** بیرون می آورد
پوشیده را **فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** در آسمانها و زمینها یعنی قطرات باران را که در میان ابر پنهانست
ظاهر میگرداند و نباتات را از زمین اخراج مینماید **وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ** و میداند آنچه پنهان دارند

سجده مندوبه

دردلهای خود آفرید کان وبندکان خدا وَمَا یُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا بر زبانهای خود وحفض
هر دو فعل را بخطاب میخواند یعنی میداند آنچه شما پنهان وآشکارا میکند ومعلوم است که مختص است
بواجب الوجود بالذات وبعد از آن کفت اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ خدای بحق هیچ خدایی نیست
مکر او رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ آفرید کار عرش عظیم است که محیط است بکرسی وکرسی احاطه نموده
همه آسمانها وزمینها را پس عظمت عرش بلقیس نسبت با عظمت عرش چه تواند بود این سجده
نهمست از سجدات مندوبه وبدانکه خفای ملک بلقیس ومکان او بر سلیمان بانکه مسافت میان
سه روزه راه بود که میان ومار نیست بجهة مصلحتی بوده که حق تعالی آنرا دیده مانند خفای مکان
یوسف بر یعقوب وچون هدهد بالهام الهی این سخنان را باتمام رسانید قَالَ کفت سلیمان علیه السلام
سَنَنْظُرُ زود باشد که درنکرم وتامل کنم درین سخن اَصَدَقْتَ آیا راست کفتی اَمْ
کُنْتَ مِنَ الْکَاذِبِیْنَ یا هستی از دروغ کویان حالی تفحص آب کن که ما ولشکر ما همه
تشنه ایم وبوضو ساختن هم احتیاج داریم هدهد نمونی کرد تا چاهها بکندند وچندانچه
خواستند آب برداشتند وبعد از ان نامه نوشت ببلقیس باین طریق که مِنْ عَبْدِ اللّٰهِ سُلَیْمَان
بن داود اِلٰی بلقیس مَلِکَ السَّبَا اَلسَّلَامُ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اما بعد
فَلَا تَعْلُوْا عَلَیَّ وَاْتُوْنِیْ مُسْلِمِیْنَ یعنی این نامه ایست از بندهٔ خدا سلیمان بن داود به بلقیس
پادشاه سبا سلام خدای بر کسیست که پیروی کرد راه راست را ابتدا میکنم بنام خدای بسیار
بخشنده وبخشاینده وبسیار مهربان اما پس از حمد خدای عالمیان پس باید که سرکشی نکنید
بر من وهمه بیائید بمن مثل کردن نهادکان چون نامه نوشت مهر از مشک بر سر آن نهاد و
بنقش نکین خود آنرا منقش کردانید ودر خبر آمده که سلیمان علیه السلام هدهد را نزد خود طلبید
وکفت چون رسول منی ترا خلعتی باید پس دست مبارک خود بتن او فرود آورد الوان مختلفه درو
پیدا شد وانکشت بر سر او زد این تاج بر سر او پدید آمد ونامه در منقار او نهاد وکفت اِذْهَبْ
بِکِتَابِیْ هٰذَا ببر این نوشته مرا فَاَلْقِهْ پس بیفکن اِلَیْهِمْ بسوی ایشان ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ
پس روی بکردان از ایشان وبیک کوشه رو وتجسس کن فَانْظُرْ پس بنکر که ایشان مَاذَا
یَرْجِعُوْنَ چه چیز باز میکردند یعنی در جواب مکتوب بچه نوع با یکدیکر رجوع میکنند و
سخن را بر چه قرار میدهند هدهد دیکر باور سید ووی را با ترفع وتکبر وتزین دید کفت این
تزین تو از کجاست کفت من رسول رسول خدایم خلعت او در بر من تاج او بر سر من نامهٔ او
در منقار من ومهر او بر آن مهر خدای بر دل من پس نزد بلقیس رفت در مارب که بر سه میل است
از صنعا ودر مجمعی که بر وبلقیس بر تخت بود وارکان دولت حاضر بودند برابر تخت او بیروان

آمد مردمان دروی مینکریستند نامه را بر تخت افکند وقول اشهر آنست که در کوشک خلوت
کرده بود ودرها بسته وکلیدهای آن در زیر سر کرفته وبخواب چاشت مشغول بود هدهد از
روزنه بیامد ونامه را بر سینهٔ وی افکند بلقیس برجست ونامه را برداشت وکویند از روزنه
منقار بر زمین میزد تا از صدای آن بیدار شد وبعد از ان نامه را باو انداخت واز وهب روایت
که سوراخی بود چون آفتاب برآمدی از ان سوراخ در کوشک افتادی وچون بلقیس بدیدی سجده
افتادی هدهد بیامد وبالها باز کشاد وسوراخ را چنان بکرفت که آفتاب در آنجا نیفتاد
چون آفتاب دیر ظاهر میشد بروزنه نکاه کرد مرغکی را دید که منفذ آفتاب را کرفته ونامه در منقار
ازان متعجب شد هدهد نامه بدو انداخت واز وهب روایتست که بلقیس خواننده ونویسنده
بود وزبان عبری میدانست چون نامه را برداشت وبخواند وحال هدهد را ملاحظه کرد
ودر نامه نکریست دانست که نامهٔ پادشاهیست که ملک آن پادشاه عظیمتر از ملک اوست
چه آنرا که مرغ مسخر او باشد در رسالت البته پادشاهی عظیم الشان ورفیع المکان خواهد بود
بلقیس بعد از مطالعهٔ نامه بر خود بلرزید وبترسید وامر کرد تا اعیان واشراف حاضر شدند ونامه را
در دست کرفته متوجه ایشان شد قَالَتْ یَا اَیُّهَا الْمَلَؤُا کفت بلقیس ای کروه اشراف
اِنِّیْ اُلْقِیَ اِلَیَّ بدرستی که افکنده شده است بسوی من کِتَابٌ کَرِیْمٌ نوشتهٔ بزرکوار
ابن عباس کفته که بجهت شرافت صاحب نامه که هدهد رسول اوست نامه را کریم خواند ویا
بجهت آنکه مهر داشت وحدیث کرم الکتاب ختمه یعنی بزرکواری نامه بمهر کردن آنست
وقشیری کفته که بزرکی آن باعتبار آن بود که در طمع ملک نبود بلکه دعوت بود بمالک الملک
ویا بجهت حسن لفظ وجود خط وبیان آن وکفته اند که بلقیس شنیده بود که سلیمان علیه السلام
پادشاه جن وانس ووحوش وطیور است وبجهت این کتاب او را کریم کفت وبرهر تقدیر ارکان
دولت او بعد از استماع این کلام کفتند ای بلقیس از جانب چه کس این نامه آمده ومضمون آن
چیست بلقیس کفت اِنَّهُ بدرستی که این کتاب مِنْ سُلَیْمَانَ از نزدیک سلیمانست واو پادشاه هست
بر جمیع عالم وَاِنَّهُ وبدرستی که مشتملست بر دو مضمون اول آنکه مصدر است باینکه بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ
عشر الرَّحِیْمِ بنام خدای بسیار بخشندهٔ بخشاینده وبسیار مهربان بر بندکان مضمون دویم اینست
در نامه که اَلَّا تَعْلُوْا عَلَیَّ آنکه بزرکی مکنید بر من وکردن مکشید وفرمان برداری کنید
وَاْتُوْنِیْ مُسْلِمِیْنَ وبیائید بمن کروندکان وکردن نهادندکان ویا فرمان بران حکم من
در مجمع البیان مذکور است که اول کسی که افتتاح به بسمله کرد سلیمان علیه السلام بود وچون قوم بلقیس
بر مضمون نامه واقف شدند ودیدند که با وجود وجازة الفاظ دلالت بر معانی بسیار دارد